بیان معانی در کلام ربّانی

(ترجمه و توضیح آیات قرآنی)

جلد چهارم

شامل سوره‌های اعراف، انفال و توبه

تقریر و تدریس:

استاد مصطفی حسینی طباطبائی

به اهتمام

فرهاد بهبهانی

سوره‌ی اَعراف

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، در دوران **مکّه** نازل شده و طولانی‌ترین سوره‌ی مکّی و طولانی‌ترین سوره‌ی قرآن بعداز سوره‌ی بقره می‌باشد. نام سوره برگرفته از چهل و ششمین آیه است که مردان خدا را در آخرت، بر «**اعراف** = جایگاه‌های بلند» وصف می‌کند.

همچون دیگر سوره‌های طولانی دوران مکّه (انعام، مریم، طه، شعراء، قصص) سوره‌ی اعراف، آیاتی در ارتباط با اهل کتاب دارد و شاید بتوان مطالب سوره را در این زمینه، مبنایی برای سخنگویی با اهل کتاب در سوره‌های مدنی (بقره و آل‌عمران) که بعدها نازل شد، دانست. به طور کلّی مفاد سوره را می‌توان در ده بخش به قرار زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۰) با تأکید بر نزول قرآن ازسوی خدا ـ به منظور هشدار خلق و اندرز مؤمنان ـ آغاز شده و پس‌از اشاره به مسئولیّت پیامبر[ص] در ابلاغ و تبلیغ آن، به عکس‌العمل مردمان و نتایج آن عکس‌العمل ـ مختصراً دردنیا و مشروح‌تر در آخرت ـ می‌پردازد. در این ارتباط ابتدا به حوادث تاریخی و بلایایی که بر اقوام سرکش گذشته رفت اشاره داشته و سپس ازسنجش دقیق اعمال انسان‌ها درآخرت سخن به میان می‌آورد. تصریح دارد که در آن‌موقعیّت، کسانی که اعمال نیکشان در ترازوی سنجش إلهی سنگین آید، رستگارانند و آنها که با دوری از تعالیم إلهی در سنجش اعمال به «پوچی» اعمال رسیدند، خسران‌دیدگان خواهند بود.

بخش دوّم (آیات ۱۱ تا ۱۸) از خلقت انسان و راه‌یابی «**شرّ**» در دنیای انسان‌ها سخن می‌گوید. می‌فرماید خدا انسان را آفرید؛ فرشتگان به فرمان او و در برابر این آفرینش «**سجده**» کردند، ولی شیطان طغیان نمود و وسوسه‌گر انسان‌ها در انحراف از «هدایت» إلهی، به سوی «ضلالت» شد. با این وجود خداوند اجازه داد که چنان موجود «شرّی» در دنیای انسان‌ها راه یابد و تا رستاخیز عالم، با زندگی مردمان همراه باشد.

بخش سوّم (آیات ۱۹ تا ۲۵) در معرّفی «وسوسه‌ی شیطان» و ظهور«گناه» در نسل بشر است. می‌فرماید آدم و همسرش در بهشت نعمت‌ها و رضایت خدا جای داشتند؛ همه نوع مواهب حلال در اختیارشان بود و فقط از میوه‌ی یک تک‌درخت منع شده بودند، امّا به وسوسه‌ی شیطان، سراغ همان تک‌درخت رفتند! پس «گناه» آندو را فرا گرفت و به دنبال گناه، «زشتی» آمد؛ از «حفظ حرمت» خود عاجز ماندند و آنگاه فطرت إلهی، آنان را به شرم و «پشیمانی» برد؛ درماندند که چه کنند و به ناچار دست التماس سوی خدا بردند و در اینجا نوید رحمت و بخشش خداوند به انسان توبه‌کار، ظهور کرد. بشر با کوله‌باری از فطرت مشمئز از گناه، هشدار نسبت به وساوس شیطان و وعده‌های رحمت خدا درصورت توبه و جبران، زندگی زمینی خود را آغاز کرد.

بخش چهارم (آیات ٢٦ تا ٣٤) با «**هبوط**» آدم و همسرش به زندگی زمینی، با نسلی که به دنبال آن «هبوط» پدید آمد، آغاز سخن کرده است؛ در برابر عریانی والدینشان به خاطر گناه، از لزوم پوشش فرزندان آدم و رعایت تقوای آنها سخن به میان می‌آورد و برحذرِ از وساوس شیطان تأکید می‌نماید؛ ساخته و پرداخته‌های مردمان را به نام خدا به دور می‌ریزد و اخلاص در برابر خدا را تذکّر می‌دهد.

بخش پنجم (آیات ۳۵ تا ۵۸) از ارسال رسل و نزول هدایت إلهی بر بندگان سخن آورده سرکشان از این هدایت را به فرجام سوءشان در آخرت بیم می‌دهد. ازسوی دیگر به مؤمنان و نیکوکاران وعده‌ی رستگاری و نجات داده وضعشان را در سرای دیگر در برابر مجرمان، توصیف می‌کند. آنگاه از مردانی یاد می‌نماید که در سرانجام عالم، بر بلندی‌ها مستقر بوده بهشتیان و جهنّمیان را به نشانه‌هایشان می‌شناسند و با هردسته ـ به تناسب ـ سخنانی دارند. سپس در تعلیل گرفتاری اهل جهنّم در آخرت، از عملکرد دنیوی آنها سخن رانده می‌فرماید زندگی دنیا آنان را بفریفت و آخرت را به فراموشی سپردند، هرچند هدایت و هشدارهای خدا به آنها رسیده بود. متعاقباً در قبال معبودهای بی‌اعتباری‌که مردمان به آنها روی می‌آورند، معبود حق ـ خدای عالم، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین ـ را توصیف می‌کند و ابناء بشر را به خضوع در برابر او فرا می‌خواند. در این زمینه از آفرینش خدا در نظام طبیعت یاد می‌کند که چگونه باد و

باران را فرستاد و انواع ثمرات را ـ بدآن ـ از دل خاك برون آورد و این خود مظهری از معاد روز قیامت می‌تواند باشد.

بخش ششم (آیات ۵۹ تا ۹۳) وارد داستان پیامبران شده و در این راستا از نوح، هود، صالح، لوط و شعیب به ترتیب یاد می‌کند که هریك با شرك و بی‌اخلاقی‌های قومشان به مقابله برخاستند و آنان را به یکتاپرستی و احساس مسئولیّت در برابر خدا فرا خواندند؛ ولی فقط کسانی که دل‌های منصف و گوش شنوا داشتند سخنان آنان را پذیرا شدند و معاندان به ضلالت و طغیان در برابر هدایت إلهی پرداخته گرفتار عذاب شدند.

بخش هفتم (آیات ۹٤ تا ۱۰۲) در نصیحت و تذکّر به بندگان است. می‌فرماید این سنّت خداست که با ارسال هرپیامبر و گرویدن گروهی قلیل به او، ابتدا سختی‌ها پیش می‌آورد تا بلکه سرکشان متنبّه شوند. سپس آن دشواری‌ها را خدا برمی‌دارد تا شاید در آسایش بعداز سختی، طغیانگران بازایستند و یاد خدا کنند. امّا چون این تحوّلات اثر نبخشید به ناگاه عذاب خدا بی‌خبران و خوش‌خیالان عصیان‌پیشه را می‌گیرد و در آن شرایط، آنها راه نجاتی نخواهند داشت. با تذکّر این سنّت در جهان هستی، خداوند منکران را هشدار می‌دهد تا شاید از تصوّرات باطل خویش به در آیند و با عبرت‌آموزی از حوادث راه صلاح پیش گیرند.

بخش هشتم (آیات ۱۰۳ تا ۱۳٦) پس‌از تشریح سنّت خدا در چگونگی برخورد با مخالفان انبیاء (آیات فصل قبل) مجدّداً به داستان پیامبران بازگشته از ماجرای موسی[ع] با فرعونیان سخن می‌گوید. این‌که چگونه موسی[ع] با آیات روشن خدا سوی فرعون و پیروانش رفت و آنگاه خداوند آنان را ـ به تناوب ـ با سختی‌ها و گشایش‌ها روبرو ساخت و چون اثر نبخشید و هربار متجاوزان پس‌از گشایش به تجاوزات خود بازگشتند، سرانجام، خدا فرعون و سپاهش را در دریا غرق کرد و به عکس‌العمل پیمان‌شکنی‌هایشان رساند.

بخش نهم (آیات ۱۳۷ تا ۱۷٤) در شرح حال موسی[ع] و بنی‌اسرائیل پس‌از رهایی ایشان از اسارت فرعونیان است. می‌فرماید بنی‌اسرائیل ـ به رهبری موسی[ع] ـ به سلامت از دریا گذشتند و پس‌از آن توقّعاتی پیش آوردند که فهرست‌وار از آنها می‌گذرد:

(۱) چون به قوم بت‌پرستی رسیدند هوس بت‌پرستی کرده از موسی[ع] خواستند تا برای آنها نیز معبودانی قرار دهد! (۲) در غیبت موسی که پس‌از ده شب تأخیر با الواح (ده فرمان) از کوه مراجعت کرد، بنی‌اسرائیل در آن مدّت کوتاه به عادت دیرینه‌ی تقدیس گاو که از مصریان آموخته بودند بازگشته و در این راستا ـ با استفاده از زیورهایشان ـ گوساله‌ای از طلا برای خود ساختند! (۳) با ابلاغ «ده فرمان» ازجانب موسی[ع] و اعلام او که ابلاغیّه‌ی خداست، بنی‌اسرائیل نیز خواستند تا کلام خدا را بشنوند و برای این منظور نمایندگانی از جانب خود با موسی[ع] به کوه فرستادند، امّا چون ندای خدا در فضا پیچید بدآن قانع نشده و خواستند که خدا را آشکارا ببینند! (و اینجا بود که صاعقه‌ای آنان را درگرفت). امّا علیرغم همه‌ی آن لجاجت‌ها، خداوند از آنان درگذشت و می‌فرماید چون از موسی[ع] آب خواستند به دوازده چشمه ـ به تعداد قبائلشان ـ رسیدند و ترنجبین و مرغ بریان نصیبشان گردید. ولی در عین‌حال خداوند یاد می‌کند که برخلاف فرمانش ـ چون به شهری رسیدند ـ عدّه‌ای ازآنها راه تعدّی پیش گرفتند و از اوقات روز شنبه که اختصاص به عبادت داشت، ریاکارانه برای برخورداری‌های مادّی استفاده می‌کردند! آنگاه ـ پس‌از ذکر جفاکاری‌های اسلاف یهود ـ به نسل بعدی آنها می‌پردازد که وارث کتاب آسمانی (تورات) گشتند ولی به انواع بی‌اخلاقی‌ها و مال‌اندوزی‌ها دست زده بدکاری‌هایشان را به نوعی توجیه می‌کنند! هرچند خدا ابناءِ بشر را بر فطرت توحید (و اخلاق شایسته) آفریده است. درعین‌حال، از یهودیان متعهّد نیز که به دیانتشان پایبند بودند، یاد شده است.

بخش دهم (آیات۱۷۵ تا ۲۰٦) پس‌از ذکر «پیمان فطری» خدا از ابناءِ بشر مبنی بر تصدیق ربوبیّت او و أخذ «پیمان شرعی» از آنان بر پایه‌ی قبول دعوت انبیاء (آیات قبل) شخصی (بلعم باعورا، روحانی بزرگ یهود) را شاهد مثال می‌آوردکه به پیمان‌های «فطری» و «شرعی» ـ هردوـ پشت پا زد! می‌فرماید اگر خدا می‌خواست می‌توانست جبراً جلودار سقوط وی گردد، ولی مشیّت خدا مبنی بر «انتخاب آزاد» انسانهاست. آنگاه از خوانندگان می‌خواهدکه در این داستان بیاندیشند وسخنان مبسوطی در زمینه‌ی «هدایت» و«گمراهی» و اصالت دعوت پیامبراسلام[ص] و تأکید بروقوع رستاخیز، می‌آورد.

از ناسپاسی انسان‌ها یاد می‌کند که در برآورد آرزوهایشان سوی خدا می‌ورند ولی چون به مقصود می‌رسند، آن‌همه را نتیجه‌ی لطف شریکانشان (واسطه‌ها) می‌دانند! متعاقباً ـ پس‌از اشاره به بی‌اعتباری همه‌ی معبودها (واسطه‌ها) در تأثیرگذاری بر مشیّت خداوند ـ پیامبر[ص] (وهمه‌ی پیروان او)را به عفو و گذشت در برابر ناسپاسان فرامی‌خواند و خشمگین‌شدن بی‌جای «مؤمن» را مولود وسوسه‌ی شیطان دانسته از مؤمنان می‌خواهد که با یاد خدا آن را از خود برانند. سپس سوره را با وصفی از مؤمنان حقیقی که همواره خدا را در دلها می‌خوانند و صبح و شام با فروتنی کامل، خدا را یاد کرده فقط سر به عبودیّت او می‌گذارند، به پایان می‌برد.

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) **الٓمٓصٓ** .

« **الف. لام. میم. صاد.** (خدای پُرلطف و بزرگ و راستگو) »،

درمورد این‌گونه حروف مقطّعه در ابتدای برخی سُوَرِ قرآنی، قبلاً توضیح داده‌ایم که به نامهای خدا اشاره دارد (بقره/توضیح آیه‌ی۱). گویی می‌فرماید این خدای بزرگ عالم است که سخن می‌گوید؛ خدایی‌که نسبت به بندگان پُرلطف بوده و تخلّف در گفتارش نیست؛ و طبری از قول ابن‌عبّاس می‌گوید حروف مقطّعه‌ی فوق در عین آنکه نمایانگر اَسماء و صفات خداست، سوگند او (به حقّانیّت مطالب سوره و به طور کلّی قرآن) می‌باشد. همچنین ابن بابویه از امام جعفر صادق[ع] آورده : معنای «**المص**» آن است که : «أَنَا اللهُ المُقتدرُ الصّادق= من خدای توانا و صادقم».

(۲) **كِتَٰبٌ أُنزِلَ إِلَيۡكَ فَلَا يَكُن فِي صَدۡرِكَ حَرَجٌ مِّنۡهُ لِتُنذِرَ بِهِۦ وَذِكۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ** .

« (این) **کتابی است که به سوی تو نازل شد ـ پس در سینه‌ات از** (تبلیغ)**آن تنگی نَروَد ـ تا بدآن بیم دهی و پندی برای مؤمنان باشد** »،

هرچند واژه‌ی «**هذا**= این» در ابتدای آیه نیست، ولی می‌توان آن را در آیه مستتر (مُقَدَّر) دانست، چنانکه در ابتدای سوره‌ی نور هم می‌گوید «**سُورَةٌ اَنزَلْناها**» و آنجا نیز منظور آن است که «این سوره‌ای است که فرو فرستادیم». این طرز تعبیر در قرآن بسیار دیده می‌شود که ابتدا به «اِنزال قرآن از سوی خدا» و سپس به «فوائد مترتّب» بر آن اشاره می‌گردد تا سخن در ردیف پیام‌های زمینی تلقّی نشود.

امّا در آیه‌ی فوق قبل‌از شرح «فواید مترتّبه» توضیحی آورده که ای پیامبر(و ای مؤمنان) از سختی‌ها و ناملایماتی‌که در پیشبرد و عمل به قرآن با آن روبرو می‌شوید، هراسی نداشته و افسرده و ملول نشوید.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که «اعلام خطر و هشدار» از جنبه‌های بارز قرآن است (**لِتُنذِرَ بِهِ**) و متعاقباً اعلام می‌دارد که دل‌های متمایل به حق از قرآن باروَر شده و وجدان منصفان در اثر تماس با آیاتش، از خمودی و مستی و هوای نفس به هشیاری ایمان و تعقّلِ در امور می‌رسند.

(۳) **ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ** .

«(ای مردم!) **آنچه را از** (جانب) **خداوندتان سوی شما فروفرستاده شده است پیروی کنید و جُز او پیروِ اولیاء**(دگر) **نباشید؛ چه کم پند می‌پذیرید**»،

یعنی خلق خدا، جُز خدا که مالک و مربّی و دوست و یاور حقیقی آنهاست، هیچ‌مقامی را به «سروری» نگیرند و فرمان غیرخدا را (از نفس خود گرفته تا قدرت‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و روحانی) مطیع مطلق نباشند.[1] این درواقع، اصل و اساس پیام اسلام استکه متأسّفانه از بعداز رحلت پیامبر[ص] به تدریج نادیده گرفته شد و عدم اعتنای به آن پس‌از دوره‌ی خلفای راشدین تا کنون، سیر صعودی داشته است. از اینرو در مقطع آیه بیان می‌کند که چه کم تذکّرات و خیراندیشی‌های إلهی در مردم مؤثّر بوده و تا چه حدّ انسان‌ها نسبت به سلامت و سعادت واقعی خود بی‌اعتنا هستند!

(۴) وَكَم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَآءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَآئِلُونَ .

« **و چه بسیار قریه‌ها** (شهرها) **که به هلاکت افکندیم؛ و عذاب ما شبانگاه یا** (هنگامی‌که) **در خواب راحت نیمروز بودند، به ایشان رسید** »،

آیه‌ی شریفه ـ در مقام بیان نمونه‌هایی از عواقب دنیویِ نادیده‌انگاری تعالیم انبیاء ـ به سرنوشت برخی مردم «پندناپذیر» (مقطع آیه‌ی قبل) اشاره دارد. در این راستا مفاد آیه، یادآور حوادث تاریخی است که بر اقوام سرکش پیشین گذشت. البتّه خداوند ستمگر نیست، بلکه عذاب او بر طبق مشیّت وی یا قوانینی که در هستی نهاده به بدکاران و مفسدان می‌رسد، چنانکه فرموده «**إِنَّ اللهَ لاَيَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ** = خدا به هیچ‌وجه به مردم ستم نمی‌کند، لیکن مردم خود بر خویشتن ستم می‌کنند» (یونس/٤٤). از اینرو از اقوام پیشین (عاد، ثمود و غیره که سرانجام شوم آنان بین عرب زمان مشهور بود) شاهد مثال آورده که چون در برابر تعالیم پیامبرانشان ایستادگی نموده از هیچ‌گونه بدکاری و فساد إبایی نداشتند، قهر إلهی به صُوَر مختلف ـ در آن‌هنگام که چه بسا در حال استراحت بوده و غرق در غفلت، دنیا را به کام خود می‌دانستند ـ آنان را فرا گرفت. چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است :

اوّل آنکه مقصود از «**قائِلُون**» در آیه‌ی شریفه، همان خواب کوتاه نیمروز (معروف به خواب قیلوله) است که برخی افراد از آن برخوردار می‌شوند، چنانکه تفسیر مجمع البیان می‌گوید : «**أو هُم قائِلون**» یعنی «و فی وقت القَیلولَة و هی نصف النَّهار».

دوم آنکه محور آیه‌ی شریفه در هشدار به عرب مشرک زمان است که چنانچه دست از تجاوزات خود نسبت به پیامبر[ص] و مسلمان‌ها برندارند، دچار سرنوشت شوم اقوام گذشته خواهند شد.

---

(۱) ـ در محیط عربی بُت‌ها در حقیقت مظهر و نماینده‌ی اولیایی بودند که مردم از آنها یاری جسته و امید به حمایتشان داشتند؛ امروزه نیز این رفتار ـ چه در جوامع اسلامی و چه در دیگر جوامع ـ با جنبه‌های گوناگون در سراسر دنیا (هرچند با شدّت و ضعف‌هایی) ادامه دارد.

سوّم آنکه البتّه در این دور و زمانه نیز مصائب طبیعی ـ چون سیل و زلزله ـ در برخی شهرها پیش می‌آید. امّا معلوم نیست که هرحادثه‌ای نظیر آنها، لزوماً معلول سرکشی مردمان در برابر تعالیم انبیاء باشد. بلکه بعضاً چه بسا بروز این حوادث امروزه، نتیجه‌ی کوتاهی خود مردم در پیشگیری‌ها و إعمال احتیاطات لازم یا امور دیگر است. بروز حوادث طبیعی به علّت سرکشی‌های مردم در برابر هدایت إلهی را ظاهراً باید بیشتر به زمان بعثت انبیاء مربوط دانست. ولی البتّه خداوند در برابر بدکاری‌های جوامع بی‌تفاوت نیست، چنانکه از وقوع دو نوع بلیّه در این ارتباط یاد شده است : (۱) تسلّط عناصر مستبد و فاسد بر سرنوشت مردم (اعراف/١٦٧) و (۲) بروز اختلاف و چند دستگی بین مردم که می‌تواند به اضمحلال جامعه بیانجامد (انعام/٦٥).

(۵) فَمَاكَانَ دَعْوَىٰهُمْ إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَآ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ .

« پس سخن ایشان ـ چون عذاب ما به سویشان آمد ـ جُز این نبود که گفتند : ما ستمگر بودیم »،

آیه‌ی شریفه بیانگر این واقعه است که ستمگران ـ زمانی‌که عقوبت به سراغشان می‌آید ـ به خودشناسی می‌رسند و اعترافشان مولود همین خودآگاهی است. کما اینکه درمورد بسیاری از محکومین جنایی چنین حالتی در پای چوبه‌ی دار مشاهده شده‌است. بنابراین دفاع از روش‌های ناهنجار صادقانه نیست زیرا در تنگناها ازدست می‌رود. همه‌ی مجرمان در باطن خود را محکوم می‌شمرند، امّا بین ایشان و آن ناشایستگی‌ها حجابی است که صحنه‌ی عذاب، آن‌حجاب را برمی‌دارد. طبری می‌گوید آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که اعتراف به بدکاری و توبه به هنگام رؤیت عذاب، اثر ندارد.

(۶) فَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلْمُرْسَلِينَ .

« **پس هرآینه** (روز رستاخیز) **کسانی‌را که رسولان سویشان فرستادیم بازپرسی کنیم و قطعاً رسولان را** (نیز) **پرسش نماییم »،**

به دنبال آیه‌ی قبل آیه‌ی فوق مشخّص می‌سازد که همه‌ی ابناءِ بشر ـ اعمّ از پیامبران و اُمّت‌هایشان ـ در برابر خدا مسئولند. می‌فرماید ای کسانی‌که تا سختی سراغتان نیامده به بدی‌هایتان معترف نمی‌شوید (آیه‌ی قبل) بدانید که روز محاکمه‌ی شما فرا خواهد رسید. پیامبران[ع]، از نظر وظایفی‌که در ابلاغ رسالت به مردم داشتند، مسئولند(مائده/۱۰۹) و سایرین از نظر عکس‌العمل‌شان در برابر پیام آنها، چنانکه فرموده «**فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِيْنَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ** = سوگند به خداوندت که همگان را از رفتارشان بازخواست می‌کنیم» (حِجر/۹۳ و۹۲).

هرچند خداوند از عملکرد هرکس به خوبی آگاه است و سؤال از افراد در صحنه‌ی قیامت نه از باب آگاهی خدا، بلکه از نظر تجلّی عدالت اوست. به بیان دیگر آیه‌ی فوق (اعراف/٦) در مقام بیان مسئولیّت

انسان در برابر خداست که هرآنچه در دنیا کند، فردای قیامت باید جواب پس دهد، و إلاّ کیفر و پاداش نهایی افراد موکول به سؤال از آنها نیست و خداوند بهتر از هرکس به کارنامه‌ی اعمال آدمی واقف است، چنانکه فرموده «**فَيَوْمَئِذٍ لَّايُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَ لَا جَانٌّ** = در آن روز (قیامت) از هیچ جنّ و انسی از گناهش پرسیده نشود» (الرّحمن/۳۹).

به عبارت دیگر دو آیه‌ی مزبور (اعراف/٦ و الرّحمن/۳۹) نه متضاد چنانکه عدّه‌ای پیش آورده‌اند، بلکه در دو موضوع مختلف‌اند. آیه‌ی ٦ سوره‌ی اعراف حاکی از استنطاق بدکاران در آخرت است و آیه‌ی۳۹ سوره‌ی «الرّحمن» بر پیوستن مجرمان به عکس‌العمل کامل اعمالشان تأکید دارد.

(۷) **فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ ۖ وَمَا كُنَّا غَآئِبِينَ .**

«**و بی‌گمان** (هر آنچه کرده‌اند) **با دانش، بر آنها بازگو کنیم و ما** (از احوالشان) **غایب** (و غافل) **نبوده‌ایم**»،

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است :

اوّل آنکه نشان می‌دهد هیچ راز و عملی از علم بیکران إلهی پوشیده نیست، چنانکه ابوالفتوح رازی از این دیدگاه می‌گوید «حضور» و «غیب» در حقیقت برای خدا معنا ندارد.

دوم آنکه به وضوح می‌رساند سؤالِ مورد اشاره در آیه‌ی قبل نه از نظر کسب خبر، بلکه توبیخی است و سؤال از پیامبرانع نیز، به خاطر مشخّص نمودن ادای مسئولیّت رسالت آنها در اتمام حجّت به خلق می‌باشد.

سوّم آنکه آیه‌ی شریفه مشخّصاً در رَدِّ جبر و تکلیف فوق طاقت است، زیرا هریک از آندو منافی مسئولیّت انسان و بازخواست از اوست.

چهارم آنکه تصریح آیه بر حضور و نظارت دائمی خداوند بر احوال بندگان است.

پنجم آنکه مفاد آیه از جهتی مکمّل سوّمین آیه‌ی سوره‌ی بقره است. آنجا اشاره دارد که مؤمنان به خدایی که از حواسِّ آدمی غایب است، ایمان دارند و در اینجا از حضور خداوند سخن می‌گوید که همواره بر آدمی نظارت و احاطه دارد. به قول شاعر :

کی رفته‌ای ز دل که تمنّا کنم تورا — کی گشته‌ای نهان که هویدا کنم تورا

با صدهزار جلوه برون آمدی که من — با صد هزار دیده تماشا کنم تورا

(۸) **وَٱلْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ ٱلْحَقُّ ۚ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ .**

«**و در آن‌روز، سنجشِ** (اعمال) **حق است؛ پس آن‌کس که میزان‌های او سنگین آید آنها رستگارانند**»،

در این آیه و آیه‌ی بعد، نتیجه‌ی عمل به مسئولیّت و یا نادیده گرفتن آن را توسّط انسان، بازگو کرده است. می‌فرماید در ترازویی که سنگ قضاوت عدل إلهی و قوانین خداست، کسانی بهره‌ورند که چون با دو معیار «ایمان» و «عمل» سنجیده شوند، سنگین آیند (انبیاء/٤٧ و زلزال/۸←٦).

(۹) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُم بِمَا كَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يَظْلِمُونَ .

« **و هرکه میزان‌هایش سبک باشد، پس آنها کسانی‌اند که با ستم پیگیر بر آیات ما، خود را به خسارت افکندند** »،

به دست می‌دهد که اگر انسان طی عمر دنیوی، در جهت ازدیاد ارزش معنوی خود تلاش نکند، زیان خواهد دید. مسلّماً هرقدر آدمی رابطه‌ی بیشتری با خدا برقرار نماید، بر شخصیّت او به لحاظ معنوی، افزوده خواهد شد و به هر میزانی که در ارتباط با خدا سُست گردد، از نظر معنوی تحلیل می‌رود.[1] از اینرو مقطع آیه از انکار آیات خدا به عنوان «خسارت نفس» یاد کرده است.

(۱۰) وَ لَقَدْ مَكَّنَّٰكُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَٰيِشَۗ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ .

« **و همانا ما شما** (فرزندان آدم) **را در زمین تمکین و اقتدار بخشیدیم و وسایل معیشت شما را در آن قرار دادیم** (امّا) **چه کم سپاس می‌دارید** »،

به دنبال تذکّر سنجش اَعمال در آخرت طی دو آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق داستان «بشریّت» را آغاز می‌کند که مقدّمه‌ی آیات بعدی است. می‌فرماید خدا انسان را در زمین زندگانی و اقتدار بخشید تا ضمن استفاده از مواهب إلهی ـ با عبودیّت خالصانه‌ی او ـ رو به نیکی‌ها و سازندگی رود و به سعادت ابدی برسد، ولی «انسان‌ها کم سپاس می‌دارند» که این عبارت به دو معنی است : (۱) بندگان سپاس‌گزار بین انسان‌ها قلیل‌اند و (۲) شکر نعمت را مردم بسیار کم به جای می‌آورند.

طبری می‌گوید منظور آن است که خداوند زمین را برای زندگی انسان مهیّا کرد و وسیله‌ی معیشت او را فراهم ساخت، ولی باز مردمان ـ با آنکه تنها نعمت‌بخششان خداست و شکر نعمت اقتضای بندگی خالصانه‌ی او را دارد ـ به او شرک می‌ورزند.

---

(۱) ـ خداوند راه قرب به خود را متّصف به صفات کمالیّه چون ایمان، عدالت، گذشت، شجاعت و امثال آنها قرار داده است. بی‌ایمانی (یا کفر)، بی‌عدالتی (یا ظلم)، پیروی هوای نفس، دروغ‌گویی و این‌گونه امور، از صفات رذیله‌ای ناشی می‌شوند که آدمی را از خدا دور می‌کند. صفات کمالیّه مثبت است و هرچه انسان از آنها کسب کند وجودش به لحاظ معنوی پُربارتر می‌شود و هرچه ـ با دوری از خدا ـ به صفات رذیله نزدیک شود، شخصیّتی پوک و پوچ خواهد یافت. از اینرو نجات و رستگاری انسان‌ها درآخرت موکول به آن وزن و ارزش «شخصیّتی» است که در دنیا با قرب به خدا و آیات او، کسب کرده‌اند.

بخش دوم

(۱۱) وَ لَقَدْ خَلَقْنَـٰكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَـٰكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُواْ لِأَدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ ٱلسَّـٰجِدِينَ .

« **همانا ما شما** (آدمیان) **را آفریدیم، آنگاه صورتبندی کردیم، سپس فرشتگان را گفتیم که به آدم سجده آرید؛ پس**(همه) **سجده کردند، به جُز اِبلیس که از سجده‌کنندگان نبود** »،

به دنبال آخرین آیه‌ی بخش قبل که از «تمکین و اقتدار» انسان روی زمین سخن گفت، در آیه‌ی فوق می‌فرماید که آن «تمکین و اقتدار» با آفرینش آدم آغاز شد. البتّه مقدّمات موضوع را (که خداوند ابتدا «قصد» خود را برای آفرینش انسان به فرشتگان اعلام داشت و عکس‌العمل آنان درقبال این امر) در آیات ۳۰ تا ۳٤ سوره‌ی بقره آورده که بیانگر جنبه‌هایی از فلسفه‌ی خلقت بشر است و شرحش را قبلاً داده‌ایم.

در آیه‌ی فوق، ابتدا از «خلقت» (پدیدآوری اوّلیّه) آدم سخن رفته و سپس به «صورتبندی» او (ایجاد رابطه ـ با پی‌ریزی قوانین ـ بین اجزاء که به «شکل‌بندی» آدم منجر شده است) اشاره می‌کند.(۱)

آنگاه با ورود آدم به عرصه‌ی حیات ـ پس‌از ذکر «آفرینش» و «صورت‌بندی» او که با آفرینش و صورتبندی نسل وی نیز پیوند دارد ـ می‌فرماید که به فرشتگان (قوای ملکوتی عالم) امر شد که برای آدم سجده کنند؛ یعنی در برابر این صنع بزرگ خدا متواضع بوده خیرخواه او باشند. به عبارت دیگر می‌فرماید علاوه بر آنکه امکانات مادّی برای انسان در طبیعت فراهم آمده و استعداد و قدرت بهره‌گیری از آنها به وی عطا شده است (آیه‌ی قبل) ازنظر معنوی نیز فرشتگان سرِ تعظیم در برابر مقام انسانی (انسان‌های پاک و برگزیده همچون آدم نه هرکس!) فرود آوردند و چنین شرافتی را خدا به انسان داده است.(۲)

---

(۱) ـ به طور کلّی در نظام عالم پدید آمدن اتمها و ذرّات گوناگون از انرژی‌ها و قوای هستی «خلق» است و ترکیب و ایجاد روابط و توازن بین آنها ـ طی برقراری قوانین علمی ـ «صورتبندی» است‌که هردو از افعال إلهی درصحنه‌ی آفرینش شمرده می‌شود و از اینرو ازجمله اسمای حُسنای خدا که در سوره‌ی حشر (آیه‌ی۲۴) آمده یکی «خالق» و دیگری «مُصوّر» است.

(۲) ـ آورده‌اند که اگر ستایش و سجده برای غیرخدا غلط است، پس چرا خداوند به ملائک امر کرد که به آدم سجده کنند؟ و از چه روی حضرت یعقوب و برادران یوسف در برابر یوسف سجده کردند؟ پاسخ این اشکال را امامان شیعه بنا به گزارش وسائل الشّیعه چنین داده‌اند که آنها برای خدا، به سوی آدم و یا به سوی حضرت یوسف، سجده کردند. اصل روایت چنین است «الحَسَن بن علیّ العَسْکَری(ع) فِی تَفْسیرِهِ عَن آبائِهِ عَنِ النَّبیّ (ص) قال: لَم یَکُن لَهُ سُجُودُهُم یَعنِی الْمَلائِکَة لِآدَمَ إنَّما کانَ آدَمُ قِبلَةً لَهُمْ یَسْجُدُونَ نَحْوَهُ لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ کانَ بِذلِکَ مُعَظَّمًا مُبَجَّلاً لَهُ. وَ لایَنْبَغِی لِأحَدٍ أن

در بخش انتهایی آیه ـ که قبلاً نیز شرح آن رفته است (بقره/ توضیح آیه‌ی۳٤) ـ اعلام می‌دارد که «**اِبلیس**» از رده‌ی سجده‌کنندگان بر آدم نبود، بلکه از ابتدا به مخالفت با پدر آدمیان برخاست (و بنابراین جا دارد که انسان‌ها تابعش نباشند). البتّه چنانکه در سوره‌ی کَهف (آیه‌ی ۵۰) آمده، «اِبلیس» نه از فرشتگان، بلکه از دیگر موجودات پنهان عالم («جنّیان» ـ انعام/ توضیح آیه‌ی۱۰۰) بود که توانسته بود (در نتیجه‌ی عبادت مداوم) به ملکوت راه یابد و در اینجا چند نکته شایان توجّه است:

یکم به دست می‌آید که جنّیان نیز به مانند فرشتگان، پیش‌از انسان خلق شده‌اند (حِجر/۲۷) و اصولاً آفرینش «انرژی» و لوازم آن، قبل‌از خلقت موجودات «مادّی» بوده است.

دوّم نشان می‌دهد که می‌شود در عبادات به اوج رسید و حتّی به ملکوت راه یافت ولی متعاقباً گرفتار نفس شده سقوط کرد.

سوّم وضع ابلیس به ترتیب فوق ـ به صورت استثناءِ منقطع ـ از فرشتگان جدا شده که استثنایش فقط در نحوه‌ی پاسخ به حُکم خدا در قیاس با فرشتگان بوده و نه از آن‌جهت که ازجمله‌ی آنان نیز بوده است.

(۱۲) قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَاْ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُۥ مِن طِينٍ .

« (آنگاه خدا به ابلیس) **گفت : چه چیز تو را از سجده**(ی آدم) ـ **هنگامی‌که** (به آن) **فرمانت دادم ـ بازداشت؟ گفت : من از او برترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گِل خلق کردی** »،

لحن سؤال نه «استفهامی»، بلکه «توبیخی» است. به عبارت دیگر خدا می‌دانست که چه چیز ابلیس را از سجده بر آدم بازداشت، ولی ظاهراً می‌خواست تا او آنچه را در دل دارد بازگو کند و کفرش برملا شود.[1]

ابلیس می‌گوید من از آتش ـ که عنصری فروزان و درخشنده است ـ آفریده شدم، پس چگونه ممکن است بر آدم که از گِل (عنصری تاریک و متراکم) خلق شده، سجده کنم؟ این پاسخ بیانگر چند نکته است:

اوّل آنکه نشان می‌دهد منشأ سرپیچی از فرمان خدا، غرور و خودمحوری است که همه‌ی متمرّدان عالم (دوستان شیطان) گرفتار آنند؛ و برعکسِ اِبلیس که «خود» را دربرابر خدا مطرح نموده و از «من» سخن

یَسْجُدَ لِأَحَدٍ مِن دُونِ اللهِ یَخْضَعَ لَهُ کَخُضُوعِهِ لِلّهِ وَ یُعَظِّمهُ بِالسُّجُودِ لَهُ کَتَعظِیمِهِ لِلّهِ . . . وَ رَوَاهُ الطَّبرسی باسناده عَنِ العَسْکَری(ع) . . . = امام حسن عسکری(ع) در تفسیر خود از پدرانش از رسول‌خدا(ص) روایت کرده که فرمود: سجده‌ی فرشتگان بر آدم(ع) نبود، بلکه آدم به عنوان قبله‌ای بود تا فرشتگان به طرف او خدای عزّوجلّ را سجده کنند و با این عمل، آدم مورد تکریم و احترام قرار گرفت؛ و سزاوار نیست‌که احدی برای احدی غیراز خدا سجده کند و خضوعی همچون خضوع دربرابر خدا و تعظیمی همچون تعظیم برای خدا را نسبت به غیرخدا صورت بخشد . . . و این روایت را طبرسی نیز (در کتاب احتجاج) با سند خود از حضرت عسکری (ع) آورده است . . . »(وسائل الشّیعه، اثر شیخ حُرّ عاملی، جلد۴، ص۹۸۶). البتّه توجیه دیگری نسبت به سجده برای آدم نیز وجود دارد که نشان می‌دهد سجده‌ی مزبور برای احترام و اعتراف به فضیلت آدم بوده وسجده‌ی بندگی و عبادت شمرده نمی‌شده است.

(۱) ـ کشف الأسرار، ج۳، ص۵۶۶.

گفته است، فرشتگان در برابر خدا «خود»ی نمی‌شناسند و محوِ فرمان معبود بوده‌اند (بقره/۳۲). این دقیقاً تفاوتِ بین «مؤمن» و «کافر» در دنیاست.

دوّم آنکه اِبلیس در موضع نیرویی خودبین و متکبّر، قیاس خود با دیگران کرده، آنهم قیاسی ـ که چون از خودخواهی برخاسته ـ مع‌الفارق است و همه‌ی اَبعاد وجود را دربر نمی‌گیرد. زیرا آتش هرچند ظاهری درخشان دارد، ولی چه روزی‌های حیاتبخش و گیاهان زیبا و معطّر که از دل خاک سر می‌زند. کُفرورزان عالم همه چنین‌اند و قیاس‌هاشان همه قیاس‌های مع‌الفارق و مقایسه‌ی چیزهایی است که تفاوت بسیار باهم دارند. به قول مولوی:

کار پاکـان را قیاس از خود مگیر — گرچه باشد در نوشتن شیر، شیر!
[آن‌یکی شیر است کآدم می‌خورَد — وآن دگر شیراست کآدم می‌دَرَد !]
مـا همـه شیریـم ، شیـران عَلَـم — حمله‌مان از بـاد باشـد دمبـدم !
حمله‌مـان پیدا و ناپیداسـت باد — جان فدای آنکه ناپیداسـت باد !

سوّم آنکه درمورد خلقت ابلیس (موجودات پنهان/ جنّیان) از آتش، می‌توان گفت که همانگونه که از آفرینش انسان از خاک به تشکیل موادّ اوّلیّه‌ی وجود او از عناصر زمینی تعبیر می‌شود ـ و خلقت آدمی از آن نقطه آغاز و مراحل تکاملی را طی نموده به مرحله‌ی فعلی رسیده است ـ آفرینش جنّیان نیز از انرژی حرارتی مایه گرفته و چه بسا مراحلی را تا تکامل پیموده و اکنون نظام خاصّی بر این رده از موجودات حاکم است.

(۱۳) قَالَ فَٱهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَٱخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ ٱلصَّٰغِرِينَ .

« (خدا) **گفت : پس از آن** (جایگاه) **فرود آی که تو را نسزد که در آن** (مقام) **تکبّر ورزی؛ پس برون شو، همانا تو از فرومایگانی** »،

یعنی، ای اِبلیس ! خیال نکن که تو چون به عرصه‌ی ملکوت پای نهادی، در اینجا حقّ تکبّر داری، اینجا جای تکبّر نیست. به عبارت دیگر می‌فرماید اصولاً عالم ملکوت جای تکبّر نیست، چه برای ابلیس و چه برای هرکس دیگر؛ منتها چون نافرمانی از ناحیه‌ی ابلیس سر زده، خداوند وی را ـ در بیان آن اصل کلّی ـ مخاطب قرار داده است.

به بیان دیگر می‌فرماید ای ابلیس! (و ای انسانهای تابع او که چون او دربرابر حق تکبّر می‌ورزید) آن مرتبه‌ی والا که با تسلیم به حق به دست می‌آید، جای تو (و شما) نیست، از آن‌مقام و رتبه مطرودید، در آن موضع، جای خودبزرگ‌بینی نیست. روحیّه‌ی انکار و لجاجت از افتخارِ قُرب به خدایی که همه‌ی فضیلت‌ها از اوست، فاصله دارد.[۱]

---

(۱) ـ روشن است که با بهره‌گیری از اینگونه آیات تربیتی قرآن، «جبّاریّت» از تاریخ بشر رخت برمی‌بندد. زیرا همه‌ی جبّاران از نظر جسمانی فرزند آدم و از نظر روحی فرزندان ابلیس‌اند!

برخی از مفسّران ضمیر «**مِنْها** = از آنجا» را در آیه‌ی شریفه به «آسمان» و برخی به «بهشت» برگردانده‌اند. از نظر ما، اینها همه به یک معنا برمی‌گردد و اگر جایگاه خاصّی هم مورد نظر باشد، مسلّماً آن‌جایگاه، «قُربِ إلهی» را شامل بوده است.

(۱۴) قَالَ أَنظِرۡنِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ .

« (ابلیس) **گفت** : (پس، خداوندا!) **مرا تا روزی که** (مردم) **برانگیخته می‌شوند، مهلت ده** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که اِبلیس به «یگانگی خدا» و «معاد» معتقد بود؛ پس می‌توان با وجود چنین اعتقادی، بازهم «اِبلیس» بود ! در اصول اعتقادات اِبلیس خللی نبود، امّا آنچه او را به ضلالت افکند، «خودبزرگ‌بینی» بوده است. بسیاری از آدمیان نیز چنین‌اند، به «مبدء» و «معاد» عقیده دارند، امّا بالاتر از خود نمی‌شناسند و نظراتشان را حجّت تامّ می‌دانند؛ از اینرو به مانند اِبلیس، برای خود و دیگران مایه‌ی گمراهی‌اند.[1]

(۱۵) قَالَ إِنَّكَ مِنَ ٱلۡمُنظَرِينَ .

« (خدایش) **فرمود: همانا تو** (تا به آن روز) **از مهلت‌یافتگانی** »،

بدین‌ترتیب خداوند اجازه داد تا نفوذ شیطان و «شُرور» او در عالم انسانی (برای آزمایش و تکامل آدمی) راه یافته و تا قیامت باقی باشد (بقره/ توضیح آیه‌ی۳۳). ازسوی دیگر آیه نشان می‌دهد که روش و سنّت خدا، مجازاتِ بلافاصله‌ی خاطیان نیست و به بنده‌ی سرکش و نافرمان خود تا روز رستاخیز مهلت می‌دهد. از تعبیر «**تو از مهلت‌یافتگانی**»، به دست می‌آید که غیراز ابلیس، دیگران و حتّی آدمی‌زادگان نیز ـ که در مقام تکبّر و خودبینی به خشونت‌ها و استبدادها رفته، مصائب عدیده به بار آورند (و همه از اولیاءِ شیطانند) ـ مهلت می‌یابند و صحنه‌ی تاریخ پُر از اینگونه مهلت‌یافتگان است که سرانجام ـ با غلبه‌ی امر و عدل خدا ـ به جبّاریّت آنها خاتمه داده می‌شود.

(۱۶) قَالَ فَبِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأَقۡعُدَنَّ لَهُمۡ صِرَٰطَكَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ .

« (ابلیس) **گفت : پس به سبب این ضلال که مرا** (نصیب) **دادی، البتّه در راه راست تو به** (کمین) **آنها** (آدمیان) **نشینم** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که ابلیس «جبری‌مذهب» بوده، از اینرو به خدا می‌گوید اگر مرا به سجده‌ی آدم تکلیف نمی‌کردی، به ضلالت نمی‌افتادم! درحالی‌که او به اختیار خود ترک سجده کرد و در نتیجه ـ بنا به

---

(۱) ـ در واقع آیه‌ی شریفه می‌نماید که تکبّر مقدّسین خطرناک‌تر از کبر عوام و مردم عادی است. مقدّسین مغرور همه را کوچک می‌گیرند ولی متکبّران عادی، بعضی اوقات ـ با این احساس که غرورشان چندان موجّه نیست ـ ممکن است سر انصاف آیند. به عبارت دیگر، احتمال منصف شدن افراد عادی که به کبر رفته‌اند، بسیار بیشتراز منصف شدنِ مقدّسان مغرور می‌باشد.

قانون إلهی درمورد سرکشان ــ به گمراهی افتاد. آنگاه این اوّل گمراه تاریخ ــ با توجّه به این‌که سعادتش را از کف داده ــ به «حسادت» می‌رود و می‌خواهد انسانها را نیز چون خود، به لغزش و سقوط وادارد. نشان می‌دهد که نافرمانی خدا به «گمراهی» انجامیده و ازجمله فراورده‌های گمراهی، «حسادت» است. همچنین نتیجه می‌شود که در همان «**راه راست خدا**» خطرات نفوذ شیطان هست و حتّی وقتی انسان وارد این شاهراه گردید نباید تصوّر کند که دیگر خطری او را تهدید نمی‌کند، بلکه در هر راه حقّی وسوسه‌هاست. از سوی دیگر لحن آیه حاکی از آن است که شیطان منتظر است تا در کسانی‌که در «راه مستقیم خدا» قرار دارند، زمینه‌ای پیدا شود و از همان «زمینه» راه نفوذ خود را بیابد و تا آن‌ضعف‌های لازم ــ با تداوم عبادت و پرهیز از گناه ــ در انسان پیش نیاید، کاری از شیطان ساخته نیست، چنانکه می‌فرماید «**إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ** = شیطان را بر آنان‌که ایمان آورده و بر خدای خویش توکّل دارند تسلّطی نیست» (نحل/۹۹).

(۱۷) **ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ.**

« آنگاه از جلو و پشت و از راست و چپ به سویشان آیم و اکثرشان را سپاس‌گزار نخواهی یافت »،

آیاتی مشابه با آیه‌ی فوق را قبلاً دیده‌ایم (نساء/ ۱۲۰←۱۱۷ و بقره/۲٦٨). به طور کلّی آیه‌ی شریفه، وصف احوال بشر است که از اطراف در محاصره‌ی نیروهای شیطانی است و قصد خداوند از نزول این‌گونه آیات، درواقع، ابلاغ همین حقیقت به مردم بوده است تا در زندگی بیدار و مراقب خود باشند و خطرهای درونی و اخلاقی را کوچک نپندارند.

واژه‌های «از جلو و پشت و راست و چپ»، ممکن است به «زمینه‌های گوناگون» تعبیر شود که در هر مرحله از عمر و مقام و جایگاهی، انسان مصون از حملات شیطان نیست. در تفسیر مجمع البیان، از قول امام باقر[ع] آمده‌است که منظور از حمله‌ی شیطان به انسان «**از پیش روی**»، این است که جهانی را که در پشت سر دارد ـ آخرت ـ درنظر او حقیر و بی‌اهمیّت جلوه دهد و منظور از حمله‌ی «**از پشت سر**» این است که آدمی را به گردآوری ذخائر دنیا و دلبستگی به این عالَم ناپایدار برانگیزد و از پرداخت حقوق واجبه ـ به خاطر وارثان و فرزندان بعداز خود ــ بازدارد و منظور از تهاجم «**از سمت راست**»، این است که امور راستین و معنوی را ازطریق ایجاد تردید و شُبَهاتی در دل انسان، ضایع سازد و مقصود از حمله‌ی «**از سمت چپ**» این است که لذّات و شهوات را درنظر آدمی زینت بخشد.

البتّه این حملات به مؤمنان هم می‌شود، ولی مؤثّر نمی‌افتد. چنانکه فرموده «**إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ** = به یقین شیطان را بر کسانی‌که ایمان آورده به خدای خویش توکّل دارند، تسلّطی نیست» (نحل/۹۹)

در مقطع آیه از عدم سپاس‌گزاریِ اکثریّت مردم صحبت شده و درواقع می‌گوید، انسان‌هایی‌که حملات شیطان را پذیرا بوده نعمت‌های «ظاهری» و «باطنی» را که خداوند به آنها داده به درستی نخواهند شناخت

(و از آنها درجهت کمال و سعادت خود و رضای إلهی بهره نخواهند گرفت) بسیارند. چنانکه فرموده‌است: «**وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ** = و قطعاً شیطان گمان خود را درباره‌ی ایشان راست‌یافت و جُز گروهی از مؤمنان بقیه از او پیروی کردند» (سَبأ/۲۰).

(۱۸) **قَالَ ٱخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَّدْحُورًا ۖ لَّمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمْ أَجْمَعِينَ .**

« (خدا) **گفت: از آن** (مقام) **ـ نکوهیده و مطرود ـ بیرون شو؛ به تحقیق هرکه تو را پیروی کند، بی‌تردید دوزخ را از شما همگی، پُر خواهم ساخت** »،

در آیات قبل مشخّص گردید که شیطان به ضلالت خود پی برده و به جای آنکه درصدد اصلاح برآید، در پی ضلالت و گمراهی دیگران است! این، رویّه‌ی شیطانی است که بسیاری را ما با این‌حالت در دنیا می‌بینیم. مثلاً چه بسا معتادان موادِ مخدّر که با وجود آنکه خود می‌دانند بدبخت شده‌اند، سعی در معتاد نمودن دیگران دارند![۱]

خداوند در آیه خطاب به شیطان می فرماید که از جایگاه قُرب إلهی بیرون شو، زیرا اینجا درخور اهل کمال و مأوای «ممدوحان» است و نه جای «مذمومان». از اینرو شیطان و پیروانش (همه‌ی آنها که به جای عقلِ متّکی به خدا، نفس وابسته به شیطان را به حکومت برگزینند) در آخرت یک حزب شده و به اتّفاق، راهی جایگاه قهر إلهی خواهند شد.

---

(۱) ـ درست برعکس مؤمنان که خود در پی سعادتند و می‌خواهند تا دیگران نیز در نیکبختی آنها شریک باشند.

بخش سوّم

(۱۹) وَيَٰٓـَٔادَمُ ٱسۡكُنۡ أَنتَ وَزَوۡجُكَ ٱلۡجَنَّةَ فَكُلَا مِنۡ حَيۡثُ شِئۡتُمَا وَلَا تَقۡرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« **و ای آدم! تو و همسرت در این بهشت سُکنی[۱] گزینید و از هرجا**(ی آن) **که خواستید بخورید و** (فقط) **به این تک‌درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد** »،

به دنبال تنزّل شیطان (یا ابلیس) از مقام قرب إلهی، رشته‌ی کلام به ماجرای آدم[ع] بازگشته است؛ آدمی‌که در «بهشت» جای داشته و همسری نیز برای او وجود دارد (نساء/۱). به عبارت دیگر، آدم که در آیه‌ی۱۱ در موضع خلقت و به تنهایی در نظر آمده سجده‌ی فرشتگان دربرابر او خواسته شده بود، در اینجا صاحب همسر و محلّ سکونت و برخوردار از نعمت‌های غذایی، در جایگاه زندگی طبیعی در نظر گرفته می‌شود.

این زوج انسانی می‌تواند در بهشت خدا جای گیرد و لازمه‌ی اقامت در این بهشت ترک مواهب نیست، بلکه فقط احساس «تکلیف» و دوری از «گناه» است. در این مضمون گویی «**تک‌درخت**[۱]» حاکی از مظهریّت «تکلیف» برای انسان «مختار» می‌باشد و «تک بودن» آن «تکالیف محدود» را دربرابر وسعت «آزادی‌ها و بهره‌مندی‌های مجاز» می‌رساند. (به این‌موضوع قبلاً نیز اشاره شده است ـ بقره/ توضیح آیه‌ی۳۵).

آدم و همسرش می‌توانستند با عمل به آن «تکالیف محدود» ضمن بهره‌مندی از «مواهب بسیار»، در بهشت خدا ماندگار باشند ولی در غیر این‌صورت، زیان دیده و از «ستمگران» ـ یعنی دار و دسته‌ی شیطان/ متمرّدان عالم ـ می‌شوند. توضیح بیشتر ـ در ارتباط با واژه‌ی «بهشت» در آیه ـ ذیل آیه‌ی بقره/۳۵ آمده است.

(۲۰) فَوَسۡوَسَ لَهُمَا ٱلشَّيۡطَٰنُ لِيُبۡدِيَ لَهُمَا مَا وُۥرِيَ عَنۡهُمَا مِن سَوۡءَٰتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَىٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنۡ هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ إِلَّآ أَن تَكُونَا مَلَكَيۡنِ أَوۡ تَكُونَا مِنَ ٱلۡخَٰلِدِينَ .

« **پس شیطان آندو را وسوسه کرد تا آنچه از شرم‌گاه‌هایشان که بر آنان پوشیده بود، برایشان آشکار گردد و** (در این راه شیطان) **گفت : خداوندتان شما را از این درخت نهی نکرد، مگر آنکه** (چون از آن بخورید) **دو فرشته شوید یا از جاودانان گردید** »،

آیه‌ی فوق و بقیّه‌ی آیات این بخش، در آیه‌ی۳۶ سوره‌ی بقره خلاصه گردیده و آیات اعراف/۲۵←۲۰ درحقیقت وجه تفصیلی آیه‌ی ۳٦ سوره‌ی بقره است.

---

(۱) ـ لحن آیه به گونه‌ای است که می‌رساند درخت مزبور در آن بهشت «تک» بوده، نه آنکه از «یک نوع» و متعدّد در محیط.

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است :

اوّل آنکه نشان می‌دهد شیطان، هرچند از مقام قُرب خود تنزّل یافته بود (آیه۱۸) ولی از آدم جدا نشده و حتّی در بهشت رضایت خدا نیز به سوی آدم راه داشته است.

دوّم آنکه به دست می‌آید خداوند برهنگی شرمگاه‌ها را دوست ندارد و از ابتدای خلقت شرمگاه‌های آدم و همسرش به نوعی (مثلاً با لباسی) پوشیده بود و نتیجه‌ی قبول وساوس شیطانی، ازدست دادن ستر إلهی و لباس کرامتی بوده که قباحت‌ها را می‌پوشاند.

سوّم آنکه بخش انتهایی آیه راه نفوذ شیطان را در آدم و همسرش نشان می‌دهد؛ بدین‌گونه که آندو را به شبهه افکنده است که پیروی فرامین خدا آنان را از موهبت‌هایی بازمی‌دارد! و آنها به طمع آنکه چون فرشتگان امتیازاتی یافته و به خُلود در آن بهشت نائل شوند، دل به وسوسه‌های شیطان سپردند (مانند بسیاری در این دنیا که به طمع رسیدن به مقامات و موفّقیّت‌های ظاهری، دین و ایمان به یکسو می‌نهند).

(۲۱) وَ قَاسَمَهُمَآ إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ .

« و برای آنان قسم خورد که همانا من از خالصان و خیرخواهان شمایم »،

یعنی شیطان از راه تمسّک به مقدّسات و سوگند برآنها، در شخصیّت روحانی آدم و همسرش نفوذ کرد (بنابراین روحانیّون نپندارند که از حوزه‌ی نفوذ شیطان مصونند).

(۲۲) فَدَلَّىٰهُمَا بِغُرُورٍۚ فَلَمَّا ذَاقَا ٱلشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَٰتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ ٱلْجَنَّةِۖ وَ نَادَىٰهُمَا رَبُّهُمَآ أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا ٱلشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَآ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ .

« پس آن‌دو را ـ با فریبی ـ به سقوط کشاند؛ و چون (میوه‌ی) **آن تک‌درخت را چشیدند، شرم‌گاه‌هایشان برایشان آشکار شد و شروع کردند** (تا با) **چسبانیدن برگ‌های** (درختان) **آن باغستان بر خودشان** (خویشتن را بپوشانند) **آنگاه خداوندشان آندو را ندا داد : آیا شما را از آن تک‌درخت بازنداشتم و به شما نگفتم که همانا شیطان دشمن آشکار شماست ؟ »،**

مفاد آیه ـ با تفاوت‌هایی ـ همان آیه‌ی۱۲۱ سوره‌ی طه است.

می‌فرماید وقتی آدم و همسرش مرتکب «گناه» شدند، جامه‌ی بهشتی و آن کرامت إلهی از تنشان رفت و عاجزانه شروع کردند تا ظاهراً با دستپاچگی و توسّل به آنچه که در دسترسشان بود (برگ درختان آن باغستان) خود را بپوشانند.

در آن‌حال خداوند آنان را ندا درداد که آیا شما را از دشمنی شیطان برحذر نداشته بودم؟ یعنی رهنمودهای إلهی همیشه واضح و روشن است و شیطان است که آیات مبین خدا را «تأویل» نموده، با کلاه‌شرعی‌ها و تمسّک به مقدّسات، ابتدا «مطامع» را تحریک می‌کند و سپس آدمی را به «گناه» می‌کشاند و «کرامت» او را سلب می‌نماید؛ و خداوند درمورد «دشمنی» شیطان، فراوان به بشر هشدار داده است.

(۲۳) قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَـٰسِرِينَ .

« گفتند : خداوندا ! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری، البتّه از زیانکاران خواهیم بود »،

آدم و همسرش بر عکس ابلیس (شیطان) که گناه خود را به خدا نسبت داد (آیه‌ی١٦) آن را به خودشان نسبت داده و خود را مقصّر شمردند و سپس متواضعانه از خدا درخواست بخشش کردند. پس اولاد آدم نیز باید به آدم اقتدا کنند و همین که مرتکب گناه شدند به تقصیر خود اعتراف نموده درصدد توبه و جبران برآیند، نه آنکه مانند شیطان، در کبر و غرور خود باقی بمانند.

آیه‌ی شریفه ازجمله موارد متعدّد قرآنی است که می‌رساند بشر «مختار» است واگر نبود، «پشیمانی» و اختیار وی، در اعتراف به گناه، موضوع نداشت.

(۲۴) قَالَ ٱهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۖ وَلَكُمْ فِي ٱلْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَـٰعٌ إِلَىٰ حِينٍ .

« (خدا) **فرمود :** (از این بهشت) **فرود آیید ـ برخی از شما دشمن برخی دگر خواهید بود ـ و برایتان در زمین قرارگاه و تا مدّتی** (معیّن) **بهره‌مندی است »،**

آدم و همسرش با غُفران و رحمت إلهی، به زندگی زمینی وارد شدند تا بهشت رضایت خدا را از آنجا با «طاعت» و «اَعمال نیک»، بجویند. در این زندگی زمینی، سراسر آرامش و صفا نیست، بلکه شیطان و سپاهش کماکان حاضر و با دوستان و پیروانی‌که می‌یابند دربرابر حق‌طلبان قرار خواهند گرفت و نزاع و دشمنی بروز خواهدکرد.

بدین‌ترتیب بشر به زندگی دنیوی پای گذارد و هرکسی «مهلت معیّن» خود را دارد تا طی آن نشان دهد که «چند مرده حلاّج است».

(۲۵) قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ .

« (و) **فرمود : در آن** (زمین) **زندگی می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن**(جا) **برون آورده می‌شوید »،**

یعنی زمین که برای زندگی بشر تنظیم شده، قبرستان او نیز هست و از همین زمین نهایتاً برخاسته و برای اعمالی که روی زمین انجام داده پاسخگو خواهد بود.

بخش چهارم

(۲۶) يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ قَدۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمۡ لِبَاسٗا يُوَٰرِي سَوۡءَٰتِكُمۡ وَرِيشٗاۖ وَلِبَاسُ ٱلتَّقۡوَىٰ ذَٰلِكَ خَيۡرٞۚ ذَٰلِكَ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ لَعَلَّهُمۡ يَذَّكَّرُونَ .

« **ای فرزندان آدم! همانا برای شما لباسی فرو فرستادیم** (مقرّر داشتیم) **که شرمگاه‌هایتان را می‌پوشاند و** (برایتان مایه‌ی آراستگی و) **زینتی است؛ و لباس تقوا** (از جامه‌ی زیبای ظاهر) **برتر است؛ این از آیات خداست، باشد که پند پذیرند** »،

در آیات قبل داستان به «هبوط» آدم و همسرش به زمین رسید ـ جایی‌که علاوه بر هدایت خدا شیطان نیز در آنجا نفوذ داشته و جدال‌ها پیش خواهد آمد ـ؛ اینک «فرزندان آدم» را ـ نسلی‌که به دنبال آن «هبوط» پدید آمد ـ مخاطب قرار داده از لزوم پوشش آنها سخن می‌گوید. واژه‌ی «**بَنِی آدم** = پسران آدم» بنا به قاعده‌ی ادبی «تغلیب» (غلبه دادن ضمیر مذکّر بر مؤنّث در خطاب به جمع ذکور و اُناث) دختران را هم شامل می‌شود.

در آیه‌ی شریفه سخن از «اِنزال» لباس رفته، زیرا مایه‌ی اوّلیّه‌ی لباس را که گیاهان باشند (چه ازنظر تولید پنبه و کتان و غیره و چه ازنظر فراهم‌آوری اَلیاف مصنوعی و حیوانی) نزول باران ـ که بنا به قوانین خدا در عالم شکل می‌گیرد ـ به بار می‌آورد. و بنا بر قول دیگر، إنزال به معنای ایجاد می‌آید، یعنی نزول از قدرت خلاّقه‌ی خداوند مانند «**أَنزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ**» (زُمَر/٦). همچنین دو فلسفه برای لباس در آیه ذکر شده[1]: **(۱)** پوشش بدن و مستور ساختن مواضع حسّاس و **(۲)** آراستگی و جلوه‌ی ظاهر[2]. یعنی، خداوند «عریانی» و «عدم آراستگی ظاهر» را برای انسانی‌که زندگی اجتماعی دارد، نمی‌پسندد؛ ولی برای آنکه انسان «تماماً» غرق در ظاهر نشود، متعاقباً از «لباس تقوا» سخن آورده که در نتیجه‌ی عبادت خدا و پرهیز از محرّمات و عمل به واجبات حاصل می‌شود. به بیان دیگر «لباس تقوا» همان پوشش روحانی در باطن آدمی است که از بروز زشتی‌ها جلوگیری نموده و مانع از آن است‌که قباحت‌هایی از انسان سرزند. همه‌ی متدیّنین واقعی «لباس تقوا» دارند، یعنی نیرویی که مانع ایجاد، رشد و ظهور بدی‌ها می‌شود. این لباس از البسه‌ی زیبای دنیا برتر است زیرا موجب حفظ شخصیّت و صلابت انسان در دنیا و رستگاری او در آخرت می‌شود.

در مقطع آیه فراهم آوردن یا اِنزال لباس را از آیات خدا دانسته و در حقیقت می‌فرماید انسان ژَرف‌نگر

---

(۱) ـ فلسفه‌ی سوّمی را نیز در سوره‌ی نَحل (آیه‌ی ۸۱) آورده که حفاظت دربرابر گرما و سرماست.

(۲) ـ واژه‌ی «**ریش**» در لغت عرب به معنی «پر پرندگان» است که معمولاً رنگارنگ می‌باشد و ازاینرو به هر پوششی که جنبه‌ی زینتی داشته باشد نیز اطلاق می‌شود.

باید دریابد که چگونه ندای عفّتی در او نهاده شده و موجبات پاسخ به آن ندا نیز ـ که هم پوشیده و عفیف ماند و هم منظّم و آراسته ـ در طبیعت فراهم آمده است. این نمونه‌ای از «قدرت» و «حکمت» مستولی بر جهان است که ما را به «شناخت» و «مسئولیّت» می‌طلبد.

(۲۷) يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ لَايَفۡتِنَنَّكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ كَمَآ أَخۡرَجَ أَبَوَيۡكُم مِّنَ ٱلۡجَنَّةِ يَنزِعُ عَنۡهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوۡءَٰتِهِمَآۚ إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمۡ هُوَ وَ قَبِيلُهُۥ مِنۡ حَيۡثُ لَاتَرَوۡنَهُمۡۗ إِنَّا جَعَلۡنَا ٱلشَّيَٰطِينَ أَوۡلِيَآءَ لِلَّذِينَ لَايُؤۡمِنُونَ .

« ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد؛ همانگونه که پدر و مادرتان را (فریفت و) **از بهشت بیرون راند؛ جامه‌ی آنان از** (تن)**شان بَرکَند تا شرمگاه‌هایشان را بر آنان بنماید! همانا او** (شیطان) **و قبیله‌اش شما را ـ از جایی که آنها را نمی‌بینید ـ می‌بینند؛ به راستی ما شیاطین‌را دوستان کسانی‌که ایمان نمی‌آورند قرار دادیم »،**

پس‌از اشاره به فلسفه‌ی پوشش در آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق انسان‌ها را از برهنگی برحذر می‌دارد. می‌فرماید ای فرزندان آدم شیطان شما را نفریبد که عریانی پیشه کنید (چنانکه غربی‌ها امروزه لخت شدن در مجامع را هنر دانسته و شیفتگان شرقی آنها نیز به دنبال این انحراف می‌روند!). ولی از بخش بعدی آیه برمی‌آید که مقصود، حفظ «لباس ظاهر» (پوشش و آراستگی) و «لباس باطن» (دوری از گناه)هر دوست. زیرا می‌فرماید بنی‌آدم، آن تجربه‌ی اوّلیّه‌ی والدینشان‌را که چگونه شیطان باعث شد لباس «کرامت» ازدست داده از بهشت رضایت خدا خارج شوند، فراموش نکنند و دل به هوی‌های نفسانی نسپرند که «کرامت»شان رفته از «طاعت خدا» خارج می‌گردند و به عالم بهائم و در دام شهوات سقوط کرده بهشت و قرب إلهی را ازکف می‌دهند.

بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که آن نیروی شیطانی که بر آدم هجوم بُرد، قوم و قبیله‌ای دارد و از آن قوم شیطانی، هر انسانی را شیطانی است که در خفا نشسته و بر آدمی نظارت دارد و هرچند ما او را ندیده (و اکثراً نداهایش را به نفع خود تصوّر می‌کنیم) منتظر فرصت است تا حمله آغاز کند و وساوس‌اش را به نتیجه برساند.

مقطع آیه مشعر بر آن است که آن نیروی شیطانی قادر به «حکومت» بر هر کسی نیست و فقط بر کسانی تسلّط می‌یابد که «جا پا» برایش بازکنند و بر آن مردمی‌که زمام امرشان‌را به دست خدا و تقوی و مراحم إلهی سپرده‌اند، شیطان سلطنت ندارد.

(۲۸) وَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً قَالُواْ وَجَدۡنَا عَلَيۡهَآ ءَابَآءَنَا وَ ٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَاۗ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ لَايَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَاتَعۡلَمُونَ .

« و چون کار زشتی کنند، گویند : پدرانمان را بر آن یافتیم و خدا ما را به آن فرمان داده است! بگو : قطعاً خدا به زشتکاری فرمان نمی‌دهد؛ آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید ؟! »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه در وصف کسانی‌است که شیطان بر آنها تسلّط یافته؛ می‌فرماید اینان برای کار زشت خود «دلیل» می‌آورند که **(۱)** پدرانمان بر این‌کارها بوده‌اند و **(۲)** امر خدا چنین بوده است! امروزه نیز، همین دو عامل مبنای بسیاری از زشتکاری‌هاست؛ «عادت اکتسابی بنا بر روش پیشینیان و اِلقاءات محیط» و «توجیه مشیّت خداوند و آثار دینی درجهت خواست‌های خود» !

در برابر این افراد می‌فرماید بگو: خداوند حکیم، ممکن نیست امر به «زشتی» کند! یعنی وقتی انسان عقلاً (با فکر سالمِ دور از نفس) کاری را «زشت» می‌بیند، بلافاصله باید دریابد که آن‌کار نمی‌تواند أمر خدا باشد! لختی در ملأِ عام و عریان به دور خانه‌ی کعبه طواف کردن (چنانکه رسم جاهلی بوده و به عنوان خواست خدا آن را انجام می‌دادند[1]) و اَعمال احمقانه‌ی فراوانی از این قبیل که امروزه در بسیاری از جوامع به نام خدا انجام می‌شود، با حکمتِ خداوندی سازگار نیست و نمی‌تواند فرمان إلهی باشد. همین یک آیه کافی است تا تمام فتاوای به دور از صراحت عقل و وجدان طبیعی که برخی از مُفتیان دینی در سراسر عالم صادرمی‌کنند ـ بدون نیاز به دخول در صحّت و سُقم سندشان ـ رَد شود.

از اینرو در مقطع آیه می‌فرماید کار زشت و احمقانه‌ای را به خدا نسبت دادن، نتیجه‌ی نادانی است و انسان «عاقل» ندانسته چیزی را به خدا نسبت نمی‌دهد.

(۲۹) قُلۡ أَمَرَ رَبِّي بِٱلۡقِسۡطِۖ وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ وَٱدۡعُوهُ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَۚ كَمَا بَدَأَكُمۡ تَعُودُونَ .

« **بگو : خداوندم به عدالت فرمان داده و** (این‌که) **در هر نمازگاهی روی خود** (به سوی او) **راست دارید و او را بخوانید، درحالی‌که دین** (و عبادت) **را برای او خالص گردانده‌اید؛ همانگونه که شما را آفرید** (به سوی او) **بازخواهید گشت** »،

به دنبال آیه‌ی قبل می‌فرماید حکم خدا رفتار عادلانه است، چه با خویشتن، چه با دیگران و چه با خداوند. گناه، ظلم به خویشتن است؛ و شرک، ظلم به خداست. از اینرو می‌فرماید که در عبادات و مساجد جای هیچ‌گونه کاری جز توجّه به خدانیست و این‌که همه در مساجد با گفتار و رفتار صحیح، توجّه به خدا را به یکدیگر القاء کنند.

از اینرو بخش بعدی آیه تأکیدمی‌نمایدکه مسلمان‌ها در عبادات، توجّهات خود را «خالص» معطوف خدا سازند و روحیّه‌ی واسطه‌جویی و واسطه‌خواهی را در تدیّن کنار گذارند (و باید گفت که تمام انحرافات دینی‌که بر بشر وارد شده و زندگی او را به کژی برده است، ناشی از بی‌خدایی یا شرک و توجّه غیرخالصانه به خداوند است).

---

(۱) ـ مفسّران آورده‌اند که منظور از «**فاحشه**» در آیه‌ی شریفه یکی از رسوم عرب جاهلی بوده که برهنه خانه‌ی کعبه را طواف می‌کردند و مدّعی بودند که خدا به آن فرمان داده و اینکه پدرانشان نیز چنین می‌کردند و می‌گفتند «با لباسی که گناه کرده‌ایم به طواف نمی‌آییم».

مقطع آیه مشعر بر آن است که انسان‌ها بدانند اَعمالشان حساب و کتاب دارد (و شفاعت شخصیّت‌ها نیز آن حساب و کتاب را تغییر نخواهد داد) همچنان‌که اول‌بار آفریده شدند، مجدّداً پس‌از مرگ زنده شده و در دادگاه إلهی حساب پس‌خواهند داد. چنانکه فرموده «**أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ** = آیا ندیده‌اند که خدا چگونه آفرینش را آغاز می‌کند سپس آن را بازمی‌گرداند؟ همانا این(کار) بر خدا آسان است» (عنکبوت/۱۹).

(۳۰) فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلضَّلَٰلَةُ ۚ إِنَّهُمُ ٱتَّخَذُوا۟ ٱلشَّيَٰطِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ .

« **گروهی را رَه نمود و گروهی** (دگر) **سزاوار گمراهی شدند که آنها شیاطین را ـ جُز خدا ـ به دوستی گرفتند و گمان برند که راه‌یافتگانند** »،

در آیه‌ی قبل فرمود که جوهر فرمان خدا «توحید عبادت» و «عدالت» است. در آیه‌ی فوق مردم را دو دسته کرده می‌فرماید عدّه‌ای لیاقت نشان داده به اراده‌ی إلهی درجهت جذب این فرامین «هدایت» می‌شوند و عدّه‌ی دیگر که درطریق ضلالت پافشاری کنند، در همان حال «می‌مانند».

سپس گمراهی گمراهان را تعلیل کرده می‌فرماید به جای خدا، شیطان را به ولایت پذیرفتند و در عین‌حال تصوّر می‌کنند که راه‌یافته‌ترین مردمانند ! (و این چهره‌ی غرور و اطمینان از حقّانیّت خود را ما فراوان در منکران و منحرفان دینی می‌بینیم).

(۳۱) يَٰبَنِىٓ ءَادَمَ خُذُوا۟ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا۟ وَٱشْرَبُوا۟ وَلَا تُسْرِفُوٓا۟ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْرِفِينَ .

« **ای فرزندان آدم! در هر عبادتگاهی** (جامه‌ی خویش را که) **زینتتان** (است) **به خود گیرید؛ و بخورید و بیاشامید و** (فقط) **از حدّ مگذرانید که همانا او** (خداوند) **مُسرفان‌را دوست ندارد** »،

آیه‌ی شریفه سوّمین خطاب به بشر در سوره، پس‌از اشاره به ماجرای والدَین اوست.

خطاب به عرب جاهلی که استدلال می‌کرد با لباسی‌که در آن گناه کرده‌ایم نباید به خانه‌ی خدا رفت و با این توجیه لخت و عُریان مراسم حج را به جای می‌آوردند (توضیح آیه‌ی۲۸ ـ تفسیر طبری) می‌فرماید والدَین شما به هنگام گناه لباسشان بیفتاد (آیه‌ی۲۲) نه به وقت طاعت، پس شما چرا زمانی‌که ـ از دیدگاه خود ـ برای طاعت به مسجد می‌روید، عُریان می‌گردید ؟ درحالی‌که این زینت شماست (در مقام تجلیل از «لباس» آن را ـ با توجّه به وجه کاملش ـ «زینت» خوانده است)[1].

---

(۱) ـ ضمناً آیه‌ی شریفه احکام فقهی را در دخول به مسجد و شرکت در نمازهای دستجمعی با بدن نظیف و لباس منظّم تأیید می‌نماید. ازسوی دیگر از اینگونه آیات قرآنی به وضوح به دست می‌آید که «شرک» نه لامذهبی، بلکه نوعی مذهب با اعتقادات و آداب و رسوم خاصّ خود بوده است و برخورد اسلام با مشرکان عرب، نه برخورد «دین» با «بی‌دینی»، بلکه برخورد «دین» با «کژدینی» بوده که اکنون نیز این گرفتاری همچنان به قوّت خود باقی است.

بخش بعدی آیه نشان می‌دهد که درحال اِحرام و در مسجد، می‌توان غذا خورد. عرب‌ها، خوردن و آشامیدن را، به هنگام حج، درست نمی‌دانستند ولی عورت‌نمایی به یکدیگر را جایز می‌شمردند! مانند غُلاةِ صوفیّه که رعایت محرّمات إلهی را مهم ندانسته ولی هرشب چند دور تسبیح «یا عَلی» می‌گویند! خداوند می‌خواهد انسان‌ها «معقول» اندیشیده و از دیانت صحیح پیروی کنند. از اینرو بلافاصله پس‌از طرد یک کار زشت، سختگیری‌های بی‌مورد را رد می‌کند، زیرا خدا «سختی» بر کسی نمی‌خواهد، فقط «قبایح» را دوست ندارد.

مقطع آیه می‌رساند که راه جلب محبّت خدا نه اعمال بی‌منطق، بلکه دوری از گناه و تجاوز است. در این راستا «**مُسْرِف**» در آیه‌ی شریفه به معنی کلّی «متجاوزِ از حدّ» (گناهکار) می‌باشد و نه فقط زیاده‌روی در خوردن و آشامیدن.

(۳۲) قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِىٓ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزْقِ ۚ قُلْ هِىَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۗ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ .

« بگو : چه کس زینت خدا را ـ که برای بندگانش پدید آورده ـ و روزی‌های پاکیزه‌را حرام کرده‌است ؟ بگو : اینها در زندگی دنیا از آنِ مؤمنان و در آخرت ویژه‌ی آنهاست؛ این‌چنین آیات را برای اهل درک و دانش بیان می‌داریم »،

آیه‌ی شریفه مکمّل آیه‌ی قبل ازحیث معناست. در آیه‌ی قبل فرمود لباس‌ها را در مساجد به خود گیرید و اینجا مؤاخذه می‌کند که چه کس پوششی را که خداوند موجباتش را برای بشر فراهم ساخته (آیه‌ی۲٦) ممنوع ساخته است؟ چگونه ممکن است خدا لباسی را برای انسان تدارک بیند و آن‌وقت راضی باشد که مردم آن لباس را به دور افکنند ؟ و به همین‌ترتیب، روزی‌های پاکیزه برای انسان در محیط فراهم آورَد و بخواهد که مردم از آن روزی‌ها استفاده نکنند ؟

از بخش بعدی آیه برمی‌آید که هرچند در دنیا مؤمن و کافر از نعمت‌های دنیا بهره‌مندند، ولی در آخرت نعمت‌ها ویژه‌ی مؤمنان در بهشت و برای کافران ـ چنانکه در آیات دیگر آمده ـ خوراک «زقّوم» و آب جوشان است.

مقطع آیه محرّک انسان‌ها برای تعقّل است تا در کار خود ـ طی زندگی دنیا ـ بیاندیشند و دچار گرفتاری‌های اُخروی نشوند.

(۳۳) قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّىَ ٱلْفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلْإِثْمَ وَٱلْبَغْىَ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَأَن تُشْرِكُوا۟ بِٱللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِۦ سُلْطَٰنًا وَأَن تَقُولُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ .

« بگو : جُز این نیست که خداوندم همه‌ی زشتکاری‌ها ـ چه آشکار و چه پنهان ـ و هر گناه و ستم ناحق را و این‌که به خدا ـ با آنکه هیچ دلیلی بر (حقّانیّت) **آن فرو نفرستاده ـ شرک آورید و چیزهایی‌را که**

نمی‌دانید به خدا نسبت دهید (همه را) **حرام ساخته است »،**

در آیات قبل خطاب به مشرکان فرمود که آن نعمت‌هایی را که شما حرام کرده‌اید، من ـ خدای عالَم ـ حرام نکرده‌ام و در آیه‌ی فوق توضیح می‌دهد که چه چیزهایی را خدا حرام کرده است.

درمورد «**زشتکاری آشکار و پنهان**» ذیل آیه‌ی۱۵۱ سوره‌ی اَنعام توضیح داده‌ایم. تصریح حُرمت «گناه» در آیه، مشخّص می‌سازد که مشروبات الکلی نیز که به لفظ «**إِثْم**» از آنها یاد شده (بقره/۲۱۹) محقّقاً حرام و به بحث‌های بی‌موردی که بعضی‌ها در این زمینه مطرح ساخته‌اند، خاتمه می‌دهد. قید «**ناحق**» درمورد «ستم و تجاوز»، قید توضیحی است، زیرا هیچ تجاوزی نیست که «به حق» باشد! درواقع آیه می‌فرماید، تجاوز به هرکس ـ که ناحق است ـ ازنظر خدا حرام می‌باشد؛ مشابه با آیاتی که در رابطه با بنی‌اسرائیل فرمود، «**پیامبران را به ناحق می‌کشتند**» (آل‌عمران، توضیح آیه‌ی۲۱). و چون خدا رابطه‌ی بندگان را با خود «مستقیم و بی‌واسطه» خواسته و برای «پناه‌جویی و عبادت» مقامی جُز خود تعیین نفرموده، تصریح می‌نماید که «**شرک هیچ دلیلی ازجانب خدا ندارد**». و «**ندانسته چیزهایی‌را به خدا نسبت دادن**»، کار غالب رساله‌نویسان و مُفتیان است که خود «اجتهاد» را «استخراج احکام از مبانی شرع بنا به ظنّ و گمان» و نه علم و اطمینان، نامیده‌اند!

(۳۴) وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ .

« و هر اُمّتی را سرآمدی است؛ پس چون اجلشان فرارسد، لحظه‌ای تأخیر و تقدیم ندارند »،

طبری می‌گوید، چون آیه در مقام گفتگو با مشرکین است، منظور آن است که منکران را فرصت معیّنی برای تداوم اِنکارشان می‌باشد و چون آن «فرصت» بسرآید، به نتایج کار خود ـ در دنیا و آخرت ـ می‌رسند. به عبارت دیگر، خداوند ـ در عین قدرت مطلقه ـ به زودی تعذیب نمی‌فرماید، ولی چنان هم نیست که در مقابل عناد و غلط‌کاری‌های مداوم بندگان بی‌تفاوت مانده عکس‌العمل لازم را در نظام «طبیعت» یا «جامعه» پدید نیاورد. مسلّماً خدا ـ به اَنحاءِ مختلف در دنیا و آخرت ـ به اَعمال ما پاسخ می‌دهد.

بخش پنجم

(۳۵) يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ إِمَّا يَأۡتِيَنَّكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَقُصُّونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِي فَمَنِ ٱتَّقَىٰ وَأَصۡلَحَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ.

« ای فرزندان آدم! چون شما را رسولانی از خودتان آیند که آیات مرا بر شما بخوانند، پس هرآنکه تقوا پیشه کرده اصلاح نماید، هیچ بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نشوند »،

آیه‌ی شریفه چهارمین خطاب به نسل بشر در سوره است و پس‌از سخن از ارزانی داشتن نعمت‌های ظاهری و دنیوی به آدمی در آیات قبل، از اعطای نعمت معنوی (هدایت خدا) به انسان سخن می‌گوید. در این راستا مفاد آیه بیانگر حقایقی است که «در پی» داستان آدم آمده است و آن این‌که : **(۱)** انسانی‌که با هدایت درونی خدا (عقل و وجدان) مجهّز شده، به دریافت هدایت بیرونی خدا نیز نایل خواهد آمد و بر این مبنا پیامبرانی بر او در دنیا مبعوث خواهندگردید.[۱] **(۲)** پیامبران از نوع انسان بوده و در هر مقطعی از بین خود مردم برگزیده خواهند شد (انعام/۱۳۰) و **(۳)** پیامبران إلهی آیات خدا را بر مردم «خوانده» و «بیان» می‌کنند (بقره/۱۵۱).

در قبال وظایف فوق برای پیامبران، مردمان نیز دو وظیفه دارند که **(۱)** از مخالفت با انبیاء بپرهیزند و **(۲)** کردار خود را برطبق تعالیم آنها تنظیم نمایند.[۲]

مقطع آیه حاکی از آن است که انسان‌ها در قبال عمل به وظایف مزبور، به عالمی دست می‌یابند که عاری از هرگونه اندوهی نسبت به گذشته و فاقد هر ترسی نسبت به آینده است، چنانکه فرموده «**لَهُمۡ دَارُ السَّلَامِ عِندَ رَبِّهِمۡ وَهُوَ وَلِيُّهُمۡ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ** = برای آنان نزد خداوندشان سرای عافیت است و به (پاداش) آنچه انجام می‌دادند، او (خداوند) یارشان خواهد بود» (انعام/۱۲۷).

(۳۶) وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَٱسۡتَكۡبَرُواْ عَنۡهَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ.

« و آنان‌که آیات ما را تکذیب کرده دربرابرشان استکبار ورزیدند، آنها اهل آتش و در آن جاودانند »،

آیه‌ی شریفه در برابر مقطع آیه‌ی قبل، در توصیف کسانی‌است که به جای «موافقت» با پیامبران[ع] به «مخالفت» برخاسته آیات إلهی را تکذیب می‌نمایند و خود را بالاتر از آن می‌بینند که به آیات خدا گردن نهند (و در

---

(۱) ـ واژه‌ی «**إمّا**» حاوی «ما» تأکیدیّه است و ازاینرو «**إِمَّا يَأۡتِيَنَّكُمۡ**» در آیه‌ی شریفه، مُشعر بر آن است که پیامبران حتماً خواهند آمد.

(۲) ـ بنا به قرآن دین خدا، دین فطرت است (روم/۳۰) و بنابراین هدایت انبیاء در اساس، تذکّر و تأکید به انسان برای حرکت کمالی در خطّ فطرت، با حفاظت از خود در برابر وساوس نفس (و شیطان) می‌باشد.

واقع «دوّمی» تعلیل «اوّلی» است). می‌فرماید اینان در محیطی وارد خواهند شد که محلِّ عذاب و کیفر است و نتیجتاً هم اندوه و تأسّف از گذشته خواهند داشت و هم خوف نسبت به آینده.

در سوره‌ی بقره (آیات ۳۹ و۳۸) نیز، پس‌از آنکه می‌فرماید به آدم و همسرش أمر شد «به زمین هُبوط کنید»، مضمون دو آیه‌ی فوق بدین‌صورت آمده است که : «**ولی بدانید هدایت من سویتان خواهد آمد و اگر از آن پیروی کنید، شما را بیم و اندوهی نباشد و** (فقط) **کسانی به جهنّم رفته، در آن جاودان باشند که عناد ورزیده و آیات ما را دروغ شمرند**».[1]

(۳۷) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِـَٔايَٰتِهِۦٓ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوٓاْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۖ قَالُواْ ضَلُّواْ عَنَّا وَشَهِدُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَٰفِرِينَ .

« **پس ستمکارتر از آن‌کس که بر خدا دروغ بندد یا آیات او را تکذیب کند، کیست ؟ نصیبشان** (در دنیا) **از آنچه** (خدا) **مقرّر داشته به ایشان می‌رسد؛ تا آنگاه که رسولان ما برای أخذ جانشان سویشان آیند** (و به آنها) **گویند : کجایند آنها که غیرخدا می‌خواندید ؟ گویند : از ما گم شده‌اند؛ و عَلَیهِ خویش گواهی دهند که کافر**(به حقایق) **بوده‌اند** »،

در اینجا، سخن از وضع وخیم کسانی رفته‌است که آیات خدا را ـ چه در قول و چه در فعل ـ تکذیب می‌کنند؛ منتهی آیه‌ی شریفه، دسته‌ی دیگری را نیز به آنها افزوده : آنان که به خدا دروغ می‌بندند یا نظرات و کارهای نادرست خود را به خدا نسبت می‌دهند؛ چنانکه فرموده «**يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللهِ** = از جانب خود حُکمی نویسند و گویند حُکم خداست !» (بقره/۷۹). خداوند هردو دسته را ستمکارترین مردمِ جهان دانسته زیرا هرقدر حق بزرگ‌تر باشد، ظلم به آن قبیح‌تر است. یعنی کسانی‌که در شئون إلهیّه دچار انحرافند، ستمکارتر از مردمی هستند که در شئون دیگر از حدود خود تجاوز می‌کنند و ظلم‌های دینی (چه «انکار» باشد و چه «خیانت») ـ چون با خدا رابطه دارد ـ خطرناک‌ترین ظلم‌هاست.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که این‌گونه افراد بهره‌ی خود را از کتاب تقدیر خدا دارند، یعنی برطبق قرارداد إلهی در دنیا بهره‌مند بوده و روزی می‌خورند و نعمت إلهی در این جهان کافران را نیز شامل می‌شود. هرچند عدّه‌ای از مفسّران، درباره‌ی عبارت «**نَصِيبُهُم مِنَ الْكِتَابِ**» در آیه‌ی شریفه گفته‌اند که «به اینان عذاب می‌رسد» و یا «پاداش و جزا» منظور است ! امّا، قول بهتر آنست که گفته شود مقصود از «**نصیب**» در

---

(۱) ـ بدین‌ترتیب ملاحظه می‌شود که با آنکه سوره‌ی اعراف «مکّی» و سوره‌ی بقره «مدنی» است، سبک سخن قرآن ـ علی‌رغم جریانات متفاوت دوران مکّه و مدینه ـ تغییر نیافته و شیوه‌ی هدایت آن همچنان ثابت است. این خود می‌رساند که مطالب قرآن نازل شده از مقامی است که تحت تأثیرِ شرایطِ محیطِ حاکم بر دریافت‌کننده‌ی آن، نبوده است (انعام/ توضیح آیه‌ی۳۴).

آیه‌ی شریفه «نصیب دنیوی» است و به عواقب بعداز مرگِ آن افراد در عبارت بعدی اشاره شده (چنانکه طبری نیز بر این قول رفته و آن را از «ربیع بن انس» نیز ذکر کرده است).

از اینرو مقصود از «**رُسُلُنا** = فرستادگان ما»، در بخش بعدی آیه، فرشتگان مأمور قبض روح هستند. می‌فرماید در آن موقعیّت (لحظه‌های احتضار) فرشتگان مزبور از افترا زنندگان به خدا می‌پرسند اکنون آن پشتوانه‌هایی که ـ غیر خدا ـ برای خود تصوّر داشته و به اتّکاءِ آنان عمل می‌کردید، کجا هستند؟ پاسخ آنها جز این نیست که گویند «**ضَلُّواْ عَنَّا** = از ما گم شده‌اند». یعنی در آن سکرات مرگ همه‌ی آنها که روی غیر خدا حساب باز کرده بودند، می‌فهمند که تمام حسابگری‌هایشان باطل بوده‌است. آنگاه به غلط‌کاری‌های خود در زندگی دنیا، اذعان نموده حسرت می‌خورند که ای کاش به جای «کفر» راه «ایمان» را در پیش می‌گرفتند (اعراف/توضیح آیه‌ی**۵**).

سرنوشت نهایی آن روح ستانده شده در آیه‌ی بعد و همچنین در مقطع آیه‌ی۱۱ سوره‌ی سجده آمده که می‌فرماید «**ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ** = سپس به سوی خداوندتان بازگردانده می‌شوید». یعنی روح أخذ شده به مرکزی‌که باید سفرکند هدایت گردیده و آنگاه در آن روز موعود ـ قیامت ـ به حساب او رسیدگی خواهدشد.

(۳۸) **قَالَ ٱدْخُلُواْ فِىٓ أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُم مِّنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ فِى ٱلنَّارِ ۖ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا ٱدَّارَكُواْ فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَىٰهُمْ لِأُولَىٰهُمْ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ أَضَلُّونَا فَـَٔاتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ ٱلنَّارِ ۖ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَٰكِن لَّا تَعْلَمُونَ .**

« (خدا) **فرماید : در میان گروه‌هایی که پیش‌از شما ـ از جنّ و اِنس ـ گذشتند، به آتش درآیید؛ هر بار که گروهی** (به آتش) **وارد شود، یاران** (همفکر و همراه)**اش را نفرین کند تا آنگاه که همگی در آن** (دوزخ) **به هم پیوندند؛** (آن زمان) **آخرینشان درباره‌ی اوّلینشان گویند : خداوندا! اینان ما را به گمراهی کشیدند پس عذابشان را از آتش دوچندان کن؛** (خدا) **فرماید : همگی را** (عذاب) **دوچندان است، امّا شما نمی‌دانید**»،

آیه‌ی قبل شرح حال انسان کفرپیشه در موقعیّت احتضار بود و آیه‌ی فوق سرانجام او را در آخرت بیان می‌دارد. اصولاً عالم برزخ (که در آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده ـ مؤمنون/۱۰۰و۹۹) «باطن» و یا در «عرض» همین عالَم قرار دارد و آخرت در «طول» عالَم و «آینده‌ی» عالَم می‌باشد؛ لذا خداوند گاهی در گفتارش مرحله‌ی برزخ را حذف می‌کند.

رأس آیه حاکی از آن است که باطن انسان‌های شیطان‌صفت و شیاطین، هردو یکی‌است و از اینرو، در آخرت ـ که عالَم ظهور باطن‌هاست ـ همگی وحدت یافته و به منطقه‌ی عذاب إلهی می‌روند (درمورد منشأ شیطان ازمیان جنّیان و گمراهی‌هایی که این رده از موجودات برای انسان پیش می‌آورند، به توضیحات ارائه شده ذیل، اعراف/۱۱ و انعام/۱۱۲ و ۱۲۸ نگاه کنید).

بخش بعدی آیه صحنه‌ی رویارویی دستجات را در جهنّم شرح می‌دهد. هرگروهی می‌کوشد گروه مقابل را مقصّر کارهای خود بشمرد (عنکبوت/۲۵) و درست برعکس مؤمنان که در بهشت با سلام و

رحمت روبرو خواهند بود (زُمَر/۷۳)، جهنّمیان در جهنّم جُز لعن و نفرینِ یکدگر چیزی نمی‌شنوند (مُراد از واژه‌ی «**اُخْت** = خواهر» در آیه‌ی شریفه، همفکر و همراه است). از تعبیر آیه‌ی شریفه به دست می‌آید که منظور از «اوّلین» همان علمای جور و پیشوایان ضلالند و «آخرین»، پیروان آنها می‌باشند که گمراهی خود را تقصیر آنان دانسته تقاضای عذاب دوبرابر برایشان دارند. امّا خدا می‌فرماید هردو طرف عذاب مضاعف دارند، «پیشوایان» از آن روی که خود گناهکار بوده و دیگران را نیز به گناه وامی‌داشتند و «پیروان» به این خاطر که نه تنها به ضلالت رفتند، بلکه سیاهی لشگر اصحاب جور گشته و بازار کذب را رونق می‌بخشیدند. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه با آیات ۱۳ و۱۲ سوره‌ی عنکبوت تطبیق می‌شود که می‌فرماید : «**وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَ مَاهُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِّن شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ . وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ** = کافران به مؤمنان گفتند شما راه و روش ما را پیروی کنید که (اگر به خطا رفتید) ما بار خطاهایتان را حمل می‌کنیم! حال آنکه دروغ می‌گویند و آنها چیزی از بار گناهانشان را (از آنها) برنخواهند داشت! (بلکه) آنها علاوه بر بار سنگین گناهان خود بار گناهان دیگران (گمراه شدگانشان) را نیز حمل می‌کنند».

(۳۹) وَ قَالَتْ أُولَىٰهُمْ لِأُخْرَىٰهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ فَذُوقُواْ ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ .

« و پیشینیانشان به آخرینشان گویند : شما را مزیّتی بر ما نیست؛ پس عذاب را ـ به خاطر اکتساباتتان ـ بچشید »،

یعنی، آن پیروان ـ ازنظر حاصل اَعمال ـ تفاوتی با پیشوایانشان ندارند (که مؤیّد توضیح آیه‌ی قبلی است). اگر پیشوایان، موجبات گمراهی پیروانشان را فراهم ساختند، پیامبرانی هم بودند که هدایت آنها را به عهده گرفتند؛ ولی آنها ـ بی‌اعتناء به هدایت‌های پیامبران[ع] ـ سخن آن پیشوایان را پذیرفته سپاه ایشان شدند.

خداوند این صحنه‌ها را به صُوَر گوناگون، در قرآن آورده تا انسان‌ها متوجّه مسئولیّت سنگین خود شوند و به جای تلاش برای درک پیام‌های إلهی و پیروی از آیات خدا، پیروِ «مقامات» نگردند و تصوّر نکنند که در آخرت عذر موجّهی خواهند داشت. از اینرو در آیه‌ی شریفه، به جای «عَمَل» واژه‌ی «**کسب**» به کار رفته تا «اختیار و انتخاب» پیروان را برساند. زیرا، «عمل» مطلق است و ممکن است به اختیار از انسان سرزند و یا نسبت به آن وادار گردد، ولی «**کسب**» عملی است که انسان بنا به «اختیار» برگزیده و انجام می‌دهد.

(۴۰) إِنَّ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا وَ ٱسْتَكْبَرُواْ عَنْهَا لَاتُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَٰبُ ٱلسَّمَآءِ وَ لَايَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ ٱلْجَمَلُ فِى سَمِّ ٱلْخِيَاطِ ۚ وَ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُجْرِمِينَ .

« همانا کسانی‌که آیات ما را تکذیب کردند و در برابرشان استکبار ورزیدند، درهای آسمان به رویشان گشوده نگردد و به بهشت إلهی وارد نشوند تا شتر از سوراخ سوزن بگذرد؛ و این چنین مجرمان را کیفر دهیم »،

درمورد «**لَاتُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاء** = درهای آسمان به رویشان گشوده نگردد» مفسّران تعبیرات گوناگون آورده‌اند، ازجمله آنکه : (۱) راه نفوذ به بهشت خدا را ندارند (۲) اَعمال و گفتارشان صُعود نکرده و مورد پذیرش إلهی قرار نمی‌گیرد و (۳) راه‌های نافذ به طبقات فرشتگان و مناطق رحمت إلهی بر ایشان بسته است و روح این افراد در دوران برزخ، پایین‌تر از آن مراحل خواهد بود. به طور کلّی منظور این است که ارواح بدکاران به سبب آغشته شدن به گل و لای نفسانیّت، قدرت پرواز به جهان معنوی را نخواهند داشت (ولی ارواح مؤمن را ملائک به پیشواز می‌آیند ـ نحل/۳۲).

اصطلاح «**حَتّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ** = تا شتر از سوراخ سوزن بگذرد» تعبیر لطیفی از محال بودن وقوع امر است. یعنی هرگز آن بدکاران به بهشت خدا وارد نمی‌شوند.[۱] البتّه واژه‌ی «**جَمَل**» در آیه (در عربی و عِبری) به معنی «شتر» و «طناب کلفت کشتی» هردوست. ولی ما به دو دلیل ترجمه‌ی «شتر» را برای آن پذیرفته‌ایم : (۱) محال بودن قضیّه را بهتر می‌نماید و (۲) در سوره‌ی مُرسلات (آیه‌ی۳۳) «جَمَل»، به لفظ جمع (**جِمالَة**)، برای «شتر» به کار رفته و از اینرو ممکن است در فرهنگ قرآن، مقصود از این واژه، «شتر» باشد. در انجیل نیز اصطلاح فوق به کار رفته و با وجود آنکه در اصل عِبری آن لغت «جَمَل» آمده، در ترجمه‌ها واژه‌ی «شتر» به چشم می‌خورد : «عیسی به شاگردان خود گفت هرآینه به شما می‌گویم که شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می‌شود و باز شما را می‌گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسان‌تر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا» (انجیل مَتّی، باب۱۹، سیمان ٢٤ و۲۳).[۲]

عبارت «**کَذَلِكَ نَجْزِی الْمُجْرِمِینَ** = این‌چنین مجرمان را کیفر می‌دهیم» در مقطع آیه، حاکی از آن است که محرومیّت از بهشت إلهی ـ به همین‌ترتیب ـ شامل حال همه‌ی مجرمان خواهد شد.

(۴۱) لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِی ٱلظَّٰلِمِینَ .

« برایشان از دوزخ بستری و از فرازشان پوشش‌هاست و بدینسان ستمگران را کیفر بخشیم »،

یعنی تکذیب‌کنندگان و استکبارورزان دربرابر آیات إلهی، نه تنها به بهشت خدا راه نمی‌یابند (آیه‌ی قبل)، بلکه به محیطی می‌روند که از هرجهت در احاطه‌ی عذاب خواهند بود.

واژه‌های «مُجرم» و «ستمگر» که در مقاطع آیه‌ی قبل و آیه‌ی فوق آمده، تعابیر مختلفی از تکذیب‌کنندگان و استکبارورزان در برابر آیات إلهی است. (ابراهیم/۵۰، انبیاء/۳۹، عنکبوت/۵۵ و زُمَر/١٦).

---

(۱) ـ این‌گونه اصطلاح برای بیان «تعلیق امری بر محال»، در ادبیّات فارسی نیز مشاهده می‌شود، چنانکه سعدی گوید:

به عقل نازی حکیـم تا کی ؟ به فِکْرَت این رَه نمی‌شود طی

به کُنـهِ ذاتـش خِـرَد بَرَد پی اگر رسـد خَس به قَعرِ دریا !

یعنی ما هرگز کُنه ذات خدا را درنمی‌یابیم، چنانکه خُس هرگز به قعر دریا نمی‌رسد.

(۲) ـ در اَناجیل دیگر نیز همین مضمون با اختلافات جزئی آمده است : لوقا، باب۱۸، سیمان۲۵ و مَرقُس، باب۱۰، سیمان۲۵. (که البتّه ما آن را «اِفراطی» می‌دانیم زیرا کلّیّت ندارد، برعکس تعبیر قرآنی).

(۴۲) وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَا نُكَلِّفُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ .

« و کسانی‌که ایمان آورده کارهای شایسته کردند ـ هیچ‌کس را جز به قدر توانش مکلّف نکنیم ـ آنان اهل بهشتند و در آن جاودانند »،

به دنبال آیات قبل در شرح حال دوزخیان، در آیه‌ی فوق و آیات بعد اهل بهشت را ـ همانها که فرمود «هیچ بیم و اندوهی بر آنان نیست» (آیه‌ی۳۵) ـ وصف می‌کند. آیه‌ی شریفه اعلام می‌دارد که هیچ «قانونِ فوق طاقتی» در آیین خدا نیست و ایمان و عمل صالح که خدا از انسان می‌خواهد، در حدِّ توان هرکس‌است (انعام/ توضیح آیه‌ی۱۵۲). بنابراین، اسلام دیانتی «آسان» بوده و آدمی می‌تواند با ملاحظات «آسانی دین» به بهشت خدا راه یابد. متعاقباً سرانجام آن آزادگان را بیشتر توضیح می‌دهد:

(۴۳) وَ نَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلّٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ وَ قَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُۖ لَقَدۡ جَآءَتۡ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلۡحَقِّۖ وَ نُودُوٓاْ أَن تِلۡكُمُ ٱلۡجَنَّةُ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ .

« و هرکینه‌ای را از سینه‌هایشان بَرکَنیم؛ نهرها از زیر(پای)**شان جاری و گویند : ستایش خدایی راست که ما را بدین** (مقام) **رهبری نمود و اگر خدایمان رهبری نمی‌فرمود هرگز هدایت نمی‌یافتیم، همانا فرستادگان خدای ما حق آوردند؛ و آنان را ندا شود که : این است آن بهشتی که به**(پاداش) **اعمالتان، به میراث برده‌اید »،**

رأس آیه حاکی از آن است که اگر آن تقوی‌پیشگان در دنیا نسبت به هم عداوت‌هایی داشته‌اند، آن عداوت‌ها در بهشت از روحشان برداشته می‌شود و چنانکه فرموده است : «**برادران یکدگر می‌شوند**» (حِجر/٤٧). نشان می‌دهد که ممکن است در دنیا، حتّی بین مؤمنانِ واقعی جَدَل‌هایی پیش آید و با وجود نیّت خیر ـ از راه اشتباه و خطا (نه عمد و غرض‌ورزی) ـ با یکدگر کینه‌ورزی کنند. ولی با ورود به عالَم آخرت، صفا و دوستی بینشان برقرار می‌گردد و در محیط زندگی اُخرویشان، اثری از کینه و دشمنی نخواهد بود.[1]

قهراً بهره‌مندی از مواهب إلهی، دل آرام و بی‌کینه می‌طلبد، لذا پس‌از اشاره به آرامش درون و برادری و محبّت بین بهشتیان، محیط زیبای آنان را توصیف می‌کند که «**نهرها از زیر پایشان جاری است**» و متعاقباً جلوه‌ای از تواضع آن نیکرُوان‌را به نمایش می‌گذارد که در برخورداری از نعمت، مُنعم را فراموش نکرده خدا را ستایش می‌کنند؛ و آن دیانت و راه‌یافتگی را هنر خود ندانسته به خوبی واقفند که اگر هدایت و دستگیری خدا نبود، در میان تضادها و افکار گوناگون و وساوس دنیوی گم شده به چنان سعادتی نمی‌رسیدند. به دست می‌دهد که متدیّنین «واقعی» هرگز با زهد شخصی مغرور نمی‌شوند و حتّی در موضع اقتدار دینی،

---

(۱) ـ «طبری» ازحضرت علی ؏ روایت نموده که فرمود : «امیدوارم من و عثمان و طَلحه و زُبَیر ازمصادیق این آیه باشیم».

همواره خود را محق به سرکوب دیگران نمی‌بینند.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که بهشتیان تحقّق وعده‌های إلهی را به «رأی العین» می‌بینند. به عبارت دیگر، شادی بزرگ مؤمن پس‌از مرگ این است که درمی‌یابد عقایدش درست بود ـ و مؤمنان، از مرحله‌ی «عِلم الیَقین» در زندگانی، به «عین الیقین» بعداز مرگ می‌رسند. (برعکس منکران که آنچه را نفی و انکار کردند، به «عین الیقین» می‌یابند ـ سوره‌ی تکاثر).

مقطع آیه اعلام می‌دارد که بهشت برای بهشتیان در «نتیجه‌ی اعمالشان» به میراث نهاده شده، چنانکه بازهم از زبان بهشتیان فرموده است «**وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاء فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ** = ستایش خدایی‌را که وعده‌ی خویش بر ما راست گردانید و ما را وارث سرزمین بهشت کرد تا هرجای آن که خواهیم منزل گزینیم و پاداش عمل‌کنندگان چه نیکوست» (زُمَر/٧٤).[1] شایان توجّه این‌که واژه‌ی «**ارث**» در آیه‌ی شریفه نوعی «انتقال قهری» را می‌رساند. یعنی همانگونه که از اموال متوفّی «قهراً» به اولاد او می‌رسد ـ و رابطه‌ی خونی زمینه‌ی قهری برای این امر پیش می‌آورد ـ اَعمال خوب نیز (که مؤمن در طول حیات انجام داده) زمینه‌ساز قهری بهشت ـ بنا به أمر و قوانین خدا ـ برای او می‌باشد.

(۴۴) وَ نَادَىٰٓ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ أَصۡحَٰبَ ٱلنَّارِ أَن قَدۡ وَجَدۡنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقّٗا فَهَلۡ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمۡ حَقّٗاۖ قَالُواْ نَعَمۡۚ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنُۢ بَيۡنَهُمۡ أَن لَّعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ .

« و بهشتیان دوزخیان را ندا دهند : به راستی ما آنچه را خداوندمان وعده کرده بود به حق یافتیم، آیا شما (نیز) **آنچه را خداوندتان وعده داده بود به درستی یافتید ؟ گویند : آری، پس ندا کننده‌ای میان ایشان ندا کند که : رحمت خدا از ستمکاران دور باد »،**

خداوند در قرآن، «بهشت» را «به وسعت آسمان‌ها و زمین» توصیف کرده (آل‌عمران/۱۳۳) هرچند جهان ما بسیار فراخ‌تر از آسمان‌ها و زمین است و اَبعاد مختلف دارد. بنابراین و لو آنکه یک بُعد آن به بهشت اختصاص یابد، جهنّم می‌تواند در بُعد دیگری قرار گیرد و اهالی دو بُعد قادر به مکالمه‌ی با یکدگر باشند. البتّه «**نِداء**» معمولاً مسافتی طی می‌کند و محیط انتقال صوت ممکن است هوا یا اجسام باشند. آیه‌ی فوق، حاکی از آن است که بهشتیان از کسانی‌که مرتّب در دنیا با آنها بحث داشتند، در آخرت از حقّانیّت خود و ناحقّی ایشان، اقرار خواهند گرفت (و این مایه‌ی آرامشی برای مؤمن در این دنیاست).

این‌گونه آیات، همه اِتمام حجّت است تا مردمان در این جهان کاملاً احساس کنند که چه صحنه‌هایی در پیش خواهند داشت. واضح است که واژه‌های «**رَبُّنا**» و «**رَبُّكُمْ**» در آیه هردو «یکی» است.

مقطع آیه درمقابل مقطع آیه‌ی ٤٣ که بهشتی‌شدنِ بهشتیان را تعلیل کرد، جهنّمی‌شدنِ جهنّمیان را تعلیل می‌کند. بنا به توصیف آیه‌ی بعد منظور از «ستمکـاران»، نه فقط آزاردهندگان عُرفی، بلکه «ستمگرانِ دینی»

---

(۱) ـ ملاحظه می‌شود که تعابیر قرآنی ـ هرچند فاصله‌ی زیاد بینشان باشد ـ چقدر به هم نزدیکند و به عبارت دیگر، تعالیم قرآن، با تعبیرهای گوناگون، یکدیگر را تصدیق می‌کند و دور از تناقض و تضاد است.

می‌باشند.

(۴۵) ٱلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُم بِٱلْأَخِرَةِ كَٰفِرُونَ .

« **همآنان که** (مردم را) **از راه خدا بازمی‌دارند و آن** (راه) **را در انحراف** (و شرک) **می‌جویند و آخرت را منکرند** »،

البتّه، آیه‌ی فوق مفاد قول منادی در آیه‌ی قبل نیست (و اگر چنین بود، باید می‌فرمود : «الَّذِينَ كانُوا يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ الله») بلکه خداوند خود مطلب را به دست گرفته و توصیف ذکرشده را ارائه داده است.

سه مشخّصه برای ستمگران دینی ذکر فرموده : **(۱)** مردم را از راه خدا (با طرح خرافات به جای واقعیّت دین) بازمی‌دارند. **(۲)** راه خدا را (نه در راستی و توحید که خدا خود تعیین نموده، بلکه) در انحراف (یعنی ازطریق واسطه‌تراشی‌ها و معیارهای ازخودساخته) مطرح می‌کنند و **(۳)** آخرت را (چه زبانی و چه با نوع زندگانی که پیش می‌گیرند) منکرند.

(۴۶) وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى ٱلْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَٰهُمْ وَنَادَوْا۟ أَصْحَٰبَ ٱلْجَنَّةِ أَن سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ .

« **و در میان آن دو** (بهشتیان و دوزخیان) **حجابی است و بر بلندی‌ها مردانی‌اند که هریک** (از آن دو گروه) **را به سیما** (علائم)**شان می‌شناسند و بهشتیان را ندا کنند که : درود بر شما؛ درحالی‌که** (آنها) **هنوز وارد آن** (بهشت) **نشده ولی امید** (آن) **می‌دارند** »،

در اینجا ـ پس‌از ذکر احوال بهشتیان و دوزخیان در بهشت و جهنّم طی آیات قبل ـ قدمی به عقب رفته و احوال آنان را پیش‌از ورود به سرانجام نهایی خود (چنانکه از مقطع آیه برمی‌آید) درنظر می‌گیرد.

می‌فرماید دو گروه، از هم تفکیک شده و بینشان حجابی (دیواری) پدید می‌آید که مانع از تداخلشان با یکدگر است (حدید/۱۳). این، البتّه برخلاف شرایط دنیاست‌که «بهشتیان» و «دوزخیان» با هم مخلوط‌اند و چه بسا در خانه‌های یکدگر راه دارند. از مختصّات عالم آخرت، جدایی حق از باطل و مشخّص ساختن موضع هرکس می‌باشد.

درمورد واژه‌ی «**اَعراف**» ـ به معنی «جایگاه‌های بلند و مرتفع» ـ در مقدّمه‌ی سوره توضیح داده‌ایم. عدّه‌ای از مفسّران تصوّر کرده‌اند که مُراد از آن، «برزخی» میان بهشت و دوزخ می‌باشد و اهلِ آن نه بهشتی و نه دوزخی‌اند، چنانکه سعدی می‌گوید : «از دوزخیان پُرس که اَعراف بهشت است».

امّا این نظریّه به دلائل مختلف صحیح نیست، زیرا :

اوّلاً، در قرآن به هیچ‌وجه ذکری از اهل «میانه» نیست و از دیدگاه اسلام مردم یا «بهشتی‌اند» و یا «جهنّمی» (و البتّه هریک با درجاتی)؛ چنانکه می‌فرماید : «**فَرِيقٌ فِى الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِى السَّعِيرِ**» (شوری/۷).

ثانیاً، آیه از «اهل اعراف» به لحن تجلیل یاد کرده و کاملاً مشخّص است که «جایگاه بلند» نمایانگر رفعت مقام آنها می‌باشد.

ثالثاً، مردم «متوسّط» بین بهشتیان و دوزخیان، اختصاصی به مردان نباید داشته باشد و مسلّماً زنان نیز در آن داخلند. ولی در آیه قید «مردان» آمده و خصوصاً علامت «تنوین» که در «**رِجالٌ**» برای بزرگداشت آنها به کار رفته، می‌رساند که ایشان مردان بزرگ و عالی‌مقدار، یعنی انبیاء و اولیاءِ خدا می‌باشند.

آنچه مایه‌ی سوءِ تفاهم بین مفسّران شده، عدم درک صحیح مقطع آیه است که می‌فرماید «**آنان هنوز به بهشت وارد نشده و امید آن را دارند**». برخی تصوّر کرده‌اند که این‌مطلب وصف حال اهل اَعراف است، درحالی‌که ارتباطی به آنان نداشته و **مربوط به بهشتیان**، قبل‌از دخولشان به بهشت می‌باشد.

«نشانه»های بهشتیان و دوزخیان نیز که در آیه آمده، همان رنگ رُخساره‌ی ایشان است، چنانکه فرموده: «**يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ** = روزی‌که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه باشد» (آل‌عمران/۱۰۶).

(۴۷) وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَٰرُهُمْ تِلْقَآءَ أَصْحَٰبِ ٱلنَّارِ قَالُواْ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ .

«و چون دیدگانشان به سوی دوزخیان بگردد، گویند: خداوندا! ما را قرین قوم ستمکار قرار مده»،

مفسّرانی‌که اهل «اَعراف» را به درستی درک نکرده‌اند (توضیح آیه‌ی قبل) این آیه را نیز وصف حال ایشان پنداشته‌اند! درصورتی‌که آیه‌ی شریفه، به دنبال مقطع آیه‌ی قبل و سخنی از زبان بهشتیان است که در نوبت ورود به بهشت قرار داشته و چون چهره‌ی تاریک دوزخیان را ببینند، می‌گویند: خدایا! ما را در ردیف ستمگران قرار مده!

(۴۸) وَ نَادَىٰٓ أَصْحَٰبُ ٱلْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُم بِسِيمَٰهُمْ قَالُواْ مَآ أَغْنَىٰ عَنكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ .

«**و اهل اعراف مردانی را که به سیما** (و علائم)**شان می‌شناسند ندا کرده گویند: جمعیّت شما و آن تکبّرها** (و گردنکشی‌ها) **به کارتان نیامد** (و سودی نبخشید)»،

در اینجا، مردانی‌که بنا به علائمشان برای اهل اعراف شناخته می‌شوند، همان «جهنّمیان» یا أئمّه‌ی جور می‌باشند که اگر زنانی هم بینشان هست، مردان غلبه داشته و بنا به قاعده‌ی «**تغلیب**» ضمیر مذکّر عمومیّت یافته است. به عبارت دیگر مفاد آیه‌ی شریفه، خطابی توبیخی از اهل اعراف به دوزخیان است.

منظور از «**جمعیّت شما**»، نفرات و قدرت آنهاست. مدلول سخن اهل اعراف به جهنّمیان، این است که مال و نفرات و قدرت دنیوی و آن استکبارهایی‌که ورزیده خود را بالاتر از قبول حق می‌دیدید، کارسازتان نشد؛ نه «افراد»، نه «تفاخرها و خودپرستی‌ها» و نه «مقامات اعتباری»، هیچ‌یک کارگشایتان نگردیده است. از اینجا به دست می‌آید که جهنّمیان در دنیا جُز این سه مشخّصه ندارند؛ مردمانی‌که تمام وجودشان وقف تحصیل عِدّه و عُدّه بوده مملوّ از کبر و ارادت به خویشتن‌اند؛ و مرتّب در تلاش کسب اعتبارات (مثل مالکیّت اشیاء) بسربرده غافل از قدرت مطلق (خداوند) و توجّهی به اَعمال و صفات نیک که ما را به خدا نزدیک می‌کند، ندارند!

(۴۹) أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقۡسَمۡتُمۡ لَا يَنَالُهُمُ ٱللَّهُ بِرَحۡمَةٍۚ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَنتُمۡ تَحۡزَنُونَ .

« **آیا اینان** (بهشتیان) **همانهایند که سوگند می‌خوردید رحمت خدا به ایشان نمی‌رسد ؟!** (و روی به بهشتیان کرده گویند:) **به بهشت درآیید که هیچ بیمی بر شما نیست و اندوهگین نشوید** »،

بخش اوّل آیه ـ در ادامه‌ی آیه‌ی قبل ـ دنباله‌ی سخن اهل اعراف با جهنّمیان است و پاسخ تحقیرهایی است که معمولاً منکران ـ چه به زبان و چه در افکارشان ـ در حقّ مؤمنان به عمل می‌آورند که «آنچه این مؤمنان از خدا و رحمت او می‌گویند خواب و خیالی بیش نیست»!

در بخش دوّم آیه اهل اعراف، روی سخن را به بهشتیان برگردانده تأیید ورود آنان را به بهشت اعلام می‌دارند. شخصیّت والای اهل اعراف را می‌رساند که مأمور ابلاغ فرمان إلهی برای ورود بهشتیان به بهشت‌اند. چنانکه در برخی روایات آمده که «هُمْ اَکْرَمُ الْخَلْقِ عَلَی الله تَبارَکَ وَ تَعالَی = آنها گرامی‌ترین مردم نزد خدای بزرگند». هرچند برخی مفسّران شیعه خواسته‌اند تا این روایت و روایت دیگری از امام صادق[ع] را که می‌گوید «سَیِّئات و حسنات اهل اعراف با هم مساوی‌است»، با یکدگر جمع کنند و از اینرو دچار تناقض شده اشتباهات عمده‌ای در بیان مفهوم آیه ارائه داده‌اند.

(۵۰) وَ نَادَىٰٓ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِ أَصۡحَٰبَ ٱلۡجَنَّةِ أَنۡ أَفِيضُواْ عَلَيۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ أَوۡ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُۚ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ .

« **و دوزخیان بهشتیان را ندا دهند : بر ما آبی بیافشانید یا از آنچه خدا روزیتان ساخته** (دهید) **گویند : همانا خدا آن هر دو را بر کافران حرام کرده است** »،

به دست می‌آید که بهشتیان و دوزخیان هریک به مأوای اُخروی خود درآمده و به دنبال آیه‌ی٤٤، گوشه‌ی دیگری از سخنان آنها را با یکدگر ذکر می‌کند.

آیه‌ی شریفه جلوه‌ای حسرت‌بار از استیصال منکران در آخرت است. گویی بهشتیان در بلندی‌اند و اهل دوزخ از پایین دست تمنّا سویشان می‌برند که «**اَفِیضُوا عَلَیْنَا مِنَ الْماءِ** = فیضی از آن آب بر ما رسانید». و «**روزیِ خدا**» را نیز که تقاضا دارند، نه مواهب معنویِ بهشتیان ـ که غیرقابل انتقال است ـ بلکه مأکولات بهشتی می‌باشد. از اینجا به دست می‌آید که زندگی دوزخیان نیز نوعی جذب به همراه دارد. منتهی غذای متناسب خودشان را می‌گیرند. از اینرو واژه‌ی «**تحریم**» در مقطع آیه به نظر «تشریعی» می‌آید (نه «تکوینی»).

(۵۱) ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَهُمۡ لَهۡوٗا وَلَعِبٗا وَغَرَّتۡهُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَاۚ فَٱلۡيَوۡمَ نَنسَىٰهُمۡ كَمَا نَسُواْ لِقَآءَ يَوۡمِهِمۡ هَٰذَا وَ مَا كَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يَجۡحَدُونَ .

« **آنان‌که دین** (و آئین) **خویش سرگرمی و بازیچه گرفتند و این زندگانیِ پست‌تر آنها را بفریفت؛ پس امروز ما ایشان را به فراموشی سپریم همچنانکه آنها دیدار امروزشان را فراموش کردند و آیات ما را انکار می‌نمودند** »،

به دنبال آیات قبل برای آنکه تصوّر نشود دوزخیان مورد ستم قرار گرفته‌اند ـ طی آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد ـ به تشریح صفات و عملکرد دنیوی آنها پرداخته است.

باتوجّه به آیه‌ی۴۵، بخش اوّل آیه‌ی فوق به جنبه‌ی دیگری از احوال منکران در دنیا اشاره داشته است. می‌فرماید دین و مسئولیّت خود را دربرابر خالقشان به بازیچه گرفتند و متعاقباً مطلب را تعلیل می‌کند که این از آن روی بود که فریب ظاهر دنیا را (که نسبت به آخرت پست‌تر است) خوردند و به باطن امور توجّه نداشتند. به عبارت دیگر کافران کسانی‌اند که «وسایل» زندگی را «هدف» دانسته و در نتیجه دین و آئین و هرگونه اندیشه‌ای‌را درمورد فلسفه‌ی خلقت، به یکسو می‌نهند و این روحیّه آنان‌ را به چنان اعمالی می‌کشاند که سرانجامش عذاب است.

در بخش بعدی آیه خداوند خود رشته‌ی سخن را به دست گرفته و محرومیّت کافران را از رحمت خویش در آخرت تذکّر می‌دهد. زیرا با توجّه به آنکه فرموده «**مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا** = خداوند تو فراموشکار نیست» (مریم/٦٤)، مراد از «فراموشی» را در آیه‌ی فوق باید «بی‌اعتنایی» دانست. کافران در دنیا به خدا و هدایت‌های او بی‌اعتنا بودند و نتیجه‌ی این امر آن است که در آخرت مورد بی‌اعتنایی خدا و محرومیّت از رحمت او قرار می‌گیرند. بدین‌ترتیب نحوه‌ی بیان از نوع مشاکله به نظر می‌رسد (بقره/ توضیح آیه‌ی۱۵).

(۵۲) وَ لَقَدْ جِئْنَاهُم بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ .

« و همانا برای آنها کتابی آوردیم که به تفصیل آن را ازسر دانش بیان کردیم و مایه‌ی هدایت و رحمت برای ایمان آورندگان است »،

بخش اوّل آیه ـ در رابطه با آیه‌ی قبل ـ می‌فرماید کافران دین و ایمان به یک سو نهاده دنیا و مادّیّات را «همه چیز» شمردند، درحالی‌که کتاب بیان‌کننده‌ی حقایق ـ قرآن ـ به آنها رسیده بود.

واژه‌ی «**فصل**» در آیه به معنی «جدا کردن» است، ولی ازآنجا که مباحث اگر ازهم تفکیک نشده فصل‌بندی نشوند گم می‌شوند، «**فصل**» به معنای «تبیین و توضیح» نیز آمده است. بر این مبنا قرآن، کتابی‌که ـ با جدا سازی حق از باطل ـ کاشف از واقعیّات است، توصیف شده است. چنانکه طبری واژه‌ی «**فصل**» را در آیه بدین معنا (فرقان) آورده است.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که هرچند مطالب قرآن توضیح و تبیین یافته حق را از باطل جدا می‌گرداند، ولی فقط منصفان را سرچشمه‌ی هدایت بوده و آنان را از «کوره‌راه‌های ناصواب» به «شاهراهِ سعادت» می‌برَد.

(۵۳) هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُۥ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُۥ يَقُولُ ٱلَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلْحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَآءَ فَيَشْفَعُواْ لَنَآ أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ ٱلَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ .

« **آیا** (کافران) **فقط در انتظار تأویل** (واقعیّت خارجی وعده‌های) **آن** (قرآن)**اند؟ روزی‌که تأویل آن** (آیات) **فرا رسد، آنها که از قبل آن را به فراموشی سپردند، گویند : همانا فرستادگان خدای‌ما حق آوردند، پس آیا** (امروز) **ما را شفاعتگرانی هست که شفاعتمان کنند ؟ یا** (ممکن است) **بازگردانده شویم تا** (اعمالی) **غیر آنچه انجام می‌دادیم انجام دهیم ؟ به تحقیق خود را به خسارت افکندند و آنچه به دروغ می‌ساختند از آنها گم شده است »،**

در تعقیب آیه‌ی قبل، روی سخن با کافران است که خود را از هدایت‌های قرآن محروم ساخته هشدارهای آن را به استهزاء و ناباوری می‌گیرند. می‌فرماید آیا انتظار دارند که فرجام وعده‌های إلهی ـ وقوع قیامت و حساب و میزان ـ را در همین دنیا مشاهده کنند؟ مشابه آیه‌ی۱۵۸ سوره‌ی انعام که فرمود : «**هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيهُمُ الْمَلآئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ**... = آیا (کافران) جز این انتظار دارند که فرشتگان یا خداوندت یا برخی از آیات خدا (علائم قیامت) سویشان آید؟... »

«**تأویل**» در قرآن، به معنی تحقّق خارجی آیات آن می‌باشد و منکران همواره ایمان خودرا موکول به چنین امری دانسته ظهور قیامت و رؤیت بهشت و جهنّم را طالبند! درحالی‌که در آن شرایط کار از کار گذشته و ایمان نتیجه‌ای ندارد، چنانکه در دنباله‌ی آیه‌ی سوره‌ی انعام می فرماید : «**روزی‌که پاره‌ای از نشانه‌های خدا بیاید، ایمانِ کسی‌که قبلاً ایمان نیاورده ـ یا با ایمانِ خویش کار نیکی کسب نکرده ـ وی را سودی نبخشد**». و به همین ترتیب در دنباله‌ی آیه‌ی۵۳ اعراف می‌فرماید : روزی‌که واقعیّات آیات قرآن ـ مبنی بر ظهور قیامت ـ بیاید، منکران و بی‌اعتنایان به آخرت در آن روز تصدیق می‌کنند که پیام پیامبران حق بود.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که آن منکران بلافاصله دو راه نجات برای خود می‌جویند: (۱) به دنبال شفیع برای وساطت در کارشان می‌گردند و (۲) به دنبال راهی برای بازگشت به دنیا و جبران مافات برمی‌آیند. ولی زهی خیال باطل که بطلان همه‌ی حسابگری‌ها بر تأثیر غیرخدا (از بزرگان و پاکان گرفته تا مال و منال دنیوی) در سرنوشت نهایی انسان در آن روز روشن می‌شود و امکان هیچ‌بازگشتی هم به دنیا نخواهد بود.

در این راستا در مقطع آیه می‌فرماید «**ضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ** = آنچه به دروغ می‌ساختند از آنها گم شده‌است»، چنانکه در همین زمینه فرموده است «**مَانَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاء لَقَد تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ** = شفیعانی که می‌پنداشتید شریکان خدا میانتان هستند با شما نمی‌بینیم؛ پیوندهایتان گسسته گشته و هرآنچه گمان می‌بردید از شما رخت بربسته است» (انعام/۹٤). یعنی در قیامت نه ارباب ساختگی بت‌پرستان مفید فایده خواهند بود و نه پیروان بدعت‌گذار و ادّعایی انبیاء و اولیاء به آن بزرگان دسترسی پیدا می‌کنند (تا کاری برایشان انجام دهند) و هرکسی در آن سرا موضع خود را دارد.

(۵۴) إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يُغْشِي ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ يَطْلُبُهُۥ حَثِيثًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ وَٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَٰتٍ بِأَمْرِهِۦٓ أَلَا لَهُ ٱلْخَلْقُ وَٱلْأَمْرُ تَبَارَكَ

ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَـٰلَمِينَ .

« همانا خداوندگار شما خدایی‌است‌که آسمان‌ها و زمین را در شش روز (دوره) **آفرید سپس بر عرش** (عالَم) **مستقر گشت؛ شب را به روز ـ که شتابان آن‌را می‌طلبد ـ می‌پوشاند و خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او مسخّرند** (بیافرید)**؛ آگاه باش که آفرینش و فرماندهی از آنِ اوست؛ مبارک است خدایی که خداوندگار جهانیان است »،**

به دنبال آیه‌ی قبل ـ در قبال معبودهای بی‌اعتبارـ طی آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، خدایی را توصیف می‌کند که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین و معبود حق است.

می‌فرماید آن صاحب اختیاری که شما انسان‌ها باید فقط بنده و چاکر او باشید خدایی‌است که آفرینش را به پا داشت و تدبیر و اداره‌ی امور عالم دردست اوست. دو نکته در این زمینه در بخش اوّل آیه، توجّه خاص می‌طلبد:

اوّل آنکه شبانه‌روز به مفهوم ۲٤ ساعت، بعداز خلقت آسمان‌ها و زمین به وجود آمده است. بنابراین واژه‌ی «**يَوْم**» در آیه، به معنی «روز» (درمقابل «لَيْل» به معنی «شب») نیست و چنانکه راغب اصفهانی در «مُفْرَدات» آورده، «یَوم» به معنی «مطلق زمان» نیز در عربی به کار می‌رود. همانگونه که «**يَوْمُ الْفَتْح** = زمان پیروزی» ممکن است شب باشد. در قرآن «**يَوْم**» برای بیان مدّت‌های مختلفِ زمانی به کار رفته، چنانکه می‌فرماید «**روزی‌که مدّت آن پنجاه هزارسال**» (معارج/٤) و یا «**روزی‌که مدّت آن هزارسال است**» (حج/٤٧). بنابراین «**سِتَّةِ أيّام**» را در آیه‌ی فوق (که نظائر آن در سوره‌های یونس/۳، هود/۷، فرقان/۵۹، سجده/٤، ق/۳۸ و حدید/٤ آمده) می‌توان احتمالاً «شش دوره‌ی زمانی» درنظر گرفت.[1]

دوّم آنکه منظور از «**عرش**»، مرکز فرماندهی و کانون عالَم و مرکزیّتی است که پدیده‌ها را به هم پیوند می‌دهد (همانگونه که «عرشِ انسان» نیز «مغز» اوست و با ایجاد خللی در آن، تمام وجودش درهم می‌ریزد). بر این مبنا ـ برخلاف تصوّر برخی سطحی‌نگران ـ آیه‌ی شریفه می‌فرماید : خداوند، عالَم را پس‌از خلق، «رها» نکرد، بلکه نظام و تدبیرش را از «مرکز فرماندهی»آن به عهده گرفت.

بخش بعدی آیه ـ در اشاره به نظام شب و روزـ مشعر بر اداره‌ی جهان بنا به قدرت و قوانین جاریه‌ی إلهی است. هر ناظر بیرونی بر کره‌ی أرض، به وضوح می‌بیند که مرتّباً تاریکی به دنبال روشنایی می‌آید و

---

(۱) ـ آیه‌ی شریفه با توجّه به آیات سوره‌ی فُصِّلَت (آیات۱۲←۹) ـ کُلّاً ـ با آنچه که امروزه علوم طبیعی درمورد پیدایش عالَم می‌گوید، تطبیق داده می‌شود. امّا درخور توجّه است‌که چرا خداوند ـ با آنکه قادر بوده ـ عالَم را «به یکباره» خلق ننمود و دوران‌هایی برای تکامل آن قرار داد؟ جواب این سؤال ممکن‌است از فلسفه‌ای که برای تکامل «تدریجیِ» جَنین درسوره‌ی حج (آیه‌ی۵) آورده استنباط شود ـ که «**لِنُبَيِّنَ لَكُمْ** = تا بر شما بیان علمی کنیم». از اینجا به دست می‌آید که علّت خلق تدریجی آسمان‌ها و زمین نیز احتمالاً همین بوده ـ که تا دانشمندان، با درک مراحل تکاملی و یافت طرح علميِ عالم، حجّت‌هایی از حکمت إلهی بیابند.

مناطق روشن‌را تاریکی دربر می‌گیرد. در این حرکات تدابیر بسیار ـ ازنظر تنظیم حیات در عالَم ـ نهفته است که تفسیری بر«استقرار خدا بر عرش» شمرده می‌شود. البتّه آیه‌ی شریفه نظام کلّی را ـ به خصوص از دیدگاه مخاطبین زمان ـ بیان می‌کند و موارد استثنایی در ارتباط با مناطقی که در بخشی از سال شب یا روز فراگیر می‌شود، منظور نیست.

واژه‌ی «**مُسَخَّرات**» در عبارت بعدی، احتمالاً می‌رساند که خداوند کُرات سماوی ماه و ستارگان را «بی‌واسطه» نمی‌گرداند، بلکه همگی در مجرایی قانونی قرار گرفته و نمی‌توانند از قوانینِ تعیین شده خارج شوند. همچنین در تأکید بر «آفرینش و فرماندهی خدا» ضمیر «**لَهُ** = برای او» چون بر مصادر «**خلق**» و «**أمر**» تقدّم یافته، إفاده‌ی حصر می‌کند. یعنی آفرینش و فرمان در عالَم «منحصر» به خداست و هیچ‌مقامی را بدین موضع راه نیست.[۱]

واژه‌ی«**مبارک**» در مقطع آیه ـ در زبان عربی ـ به اموری اطلاق می‌شود که آثارشان دوام دارد.[۲] یعنی خداست‌که وجود و امر او با دوام و پایدار است و آثار دیگران به زودی به ضعف گراییده و ازمیان می‌روند.

(۵۵) **اُدْعُواْ رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ .**

« **خداوندگار خود را متضرّعانه و در خفا بخوانید؛ همانا او متجاوزان را دوست ندارد** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در بیان آفرینش خدا و نظام تدبیر عالم، آیه‌ی فوق ارتباط مردم با خدا را توضیح می‌دهد. می‌فرماید چون خدا را ـ به عنوان قادر مطلق در جهان هستی ـ شناختید، فقط اوست که جا دارد خود را در درگاهش نفی کنید و در این زمینه دو قید آورده است : **(۱)** با تضرّع و **(۲)** در نهان.

«**تَضَرُّع**»، حالتی قلبی است که در احساس عظمت خدا و نیستی انسان دربرابر او، در آدمی ایجاد می‌شود. «گریه» اثری جسمانی است که «ممکن است» از آن حالت قلبی عارض گردد. در حقیقت تا انسان خود را در حضور خدا نشکند، از خودخواهی‌ها خارج نشده و تکامل روحی نمی‌یابد.

قید«**در نهان**» می‌رساند که تضرّع به خدا در حضور خلق، درست نیست. غالباً کسانی‌که به فریاد دعا می‌کنند و در مَلأ عام ضَجّه می‌زنند، منظورشان خودنمایی است. دیکتاتورهای عالَم همه محتاجند تا مدّاحان و ثناگویانِ خود را به مردم بنمایند ولی خدای عالَم چنین نیازی ندارد و اگر افراد را به تضرّع به درگاه خود می‌خواند، برای تربیت و تکاملِ روحیِ خود آنهاست.[۳]

---

(۱) ـ ازجمله آیات واضحی است که نظریّه‌ی غُلاة را درمورد ولایت تکوینیِ صریحاً رد می‌کند.

(۲) ـ چنانکه «**برکه** = جایی که آب مدّت‌ها در آن می‌ماند» از همان مادّه‌ی «**مبارک**» است.

(۳) ـ از اینرو طبری آورده که مسلمین صدر اسلام همواره سعی داشتند تا در دعاها و عباداتشان، هیچکس صدای آنهارا نشنود. و می‌نویسد، چون در سفرهای جنگی، اصحاب پیامبر[ص] مشرف به وادی‌ها می‌شدند، به صدای بلند «**لاالِهَ الاّ الله**» و «**اَللهُ اَکْبَر**» می‌گفتند و پیامبر[ص] به آنها می‌فرمود : شما خدایی‌را که غائب یا ناشنوا باشد نمی‌خوانید، بلکه خدایی را می‌خوانید که شنوا بوده و به شما نزدیک است (پس موردی برای داد و فریاد نیست!). و همین‌طور طبری از قرآن شاهد می‌آورَد که تضرّع به خدا در «خلوت» شیوه‌ی انبیاء[ع] بوده چنانکه فرموده : «**إِذْ نَادَی رَبَّهُ نِدَاء خَفِيًّا** = (زکریّا) به آهستگی پروردگارش را ندا کرد» (مریم/۳).

مقصود از «**متجاوزان**» که در مقطع آیه آمده، قاعدتاً باید کسانی باشند که یا هیچ دعا و تضرّعی به درگاه إلهی ندارند و یا این‌کار را با فریاد و فغان ــ و به قصد جلب توجّه مردم ــ انجام می‌دهند. امّا متعاقباً معنی «تجاوز» را ــ در آیه‌ی بعد ــ بسط می‌دهد:

(۵۶) وَلَاتُفْسِدُواْ فِي ٱلْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَٰحِهَا وَٱدْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًاۚ إِنَّ رَحْمَتَ ٱللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ ٱلْمُحْسِنِينَ .

« و در زمین ــ بعدِ اصلاح آن ــ تَبَه‌کاری مکنید و او را با بیم و امید بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است »،

آیه‌ی شریفه ابتدا به عدم فساد در زمین و سپس به روی آوردن سوی خدا فرا می‌خواند. در این راستا به «**لَاتُفْسِدُواْ فِي الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا** = در زمین بعدِ اصلاح آن فساد نکنید» می‌توان از سه جنبه نگریست:

اوّل آنکه مقصود از «**فَساد در زمین**» ممکن‌است فساد بین «اهل زمین» باشد (مثل زنا، دزدی، جنگ-افروزی، اِشاعه‌ی موادّ مخدّر و غیره) که در این ارتباط، غرض از «**پس‌از اصلاح آن**» اشاره به تعالیم اصلاحی پیامبران[ع] می‌باشد که با طرد گناهان توسّط ایشان، شما انسان‌ها گناهان را ازسر نگیرید.

دوّم آنکه طبری می‌گوید، «**فساد**» ازنظر عقیده، «شرک» و ازجهت عملی، «گناه» است؛ بنابراین خداوند در این آیه می‌فرماید پس‌از آنکه شرک و گناهان با تعالیم انبیاء[ع] در جامعه مطرود گردید، به زنده‌سازی آنها نپردازید.

سوّم آنکه شاید مقصود از «**فساد در زمین**» علاوه بر آنچه گذشت، مصدوم ساختن چیزهایی باشد که مورد استفاده‌ی مردم است، مثل ویرانی اماکن و براندازی مزارع، چنانکه می‌فرماید « ... **برای تباهی و فساد در زمین می‌کوشد و کِشت و نسل را ضایع می‌گرداند و خدا دوستدار تباهی نیست**» (بقره/۲۰۵). در این ارتباط، «**پس‌از اصلاح آن**» این معنا را می‌رساند که با وجود نظام حق در عالَم و نزول برکات إلهی بر زمین، آن را به هم نریزید.

در دنباله‌ی آیه می‌فرماید «**خدا را با بیم و امید بخوانید**» ــ که می‌رساند، خدا را باید با دو روحیّه خواند: **(۱)** احساس مسؤولیّت در برابر او و **(۲)** امید به رحمتش. به طوری که هرگاه هریک از این دو جنبه خَلَل یابد، انحراف پیش خواهد آمد. یعنی، اگر کسی بیندیشد که هرآنچه کند خدا خواهد بخشید، به زندگی پُر گناه کشیده می‌شود و هرآینه تصوّر نماید بخشش خدا در حقِّ او بعید است، راهی جُز تداوم گناهانش نخواهد پیمود.

از مقطع آیه به دست می‌آید که کسی که در زمین فساد نکند و خدا را بخواند، نیکوکار است و کار نیک بین انسان و رحمت إلهی «تناسب» ایجاد می‌کند. بدین‌صورت که خداوند به اموری راضی است. وقتی ما آن امور را برآورده می‌سازیم، به خدا نزدیک می‌شویم و چون در او جُز رحمت و خیرخواهی نیست، رحمت خدا شامل حالمان می‌شود. معکوس این‌حالت درمورد بدکاری‌ها صادق است‌که انسان را از خدا دور ساخته و چون دوری از او مایه‌ی عذاب و گرفتاری است، افراد را به عقوبت‌ها می‌کشاند.

(۵۷) وَ هُوَ ٱلَّذِی یُرْسِلُ ٱلرِّیَٰحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِۦ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَٰهُ لِبَلَدٍ مَّیِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ ٱلْمَآءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ ۚ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ ٱلْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ .

« **و اوست که بادها را پیشاپیشِ رحمتش** (باران) **نوید رسان فرستد تا آن زمان که ابر سنگین‌باری را بردارند؛ آن** (ابر سنگین) **را به سوی سرزمینی مرده برانیم آنگاه بدآن، آب** (باران) **فرود آوریم و همه‌گونه میوه** (از دل خاک) **با آن** (آب) **برون آریم؛ مردگان را** (نیز) **به همین‌گونه برون می‌آوریم، باشد که پند گیرید** »،

پس‌از دو آیه‌ی اخیر (٥٦ و٥٥) درمورد روی آوری به خدا، نحوه‌ی خواندن او، ترک تجاوز و گناه و نزدیک شدن به رحمت إلهی، آیه‌ی فوق مجدّداً مطلب آیه‌ی٥٤ ـ در توصیف خدای قادر متعال ـ را پی می‌گیرد. بدین‌ترتیب حرف «واو» اوّلِ آیه مفاد آن را احتمالاً به آیه‌ی٥٤ عطف می‌کند.

بخش اوّل آیه در بیان نمونه‌ای از قدرت و حکمت إلهی در عالَم است که به صورت مقدّمه‌ای برای بیان معاد در بخش دوّم آمده است. این روش در قرآن بسیار دیده می‌شود که از «توحید» به ذکر خدا و سپس به «معاد» می‌رود.

می‌فرماید، خدایی‌که ـ طی ایجاد عوامل طبیعی ـ باران آورده، سرزمین مرده‌ای را (آنجا که حیات نباتی نیست) با ثمرات گیاهی زنده می‌سازد، همچنان قادر است که با ایجاد عوامل لازم، مردگان را بازگرداند. چنانکه شاعر گوید:

این بهار نو ز بعد برگ‌ریز هست برهان بر وجود رستخیز

فعل مضارع «**یُرْسِلُ**» تداوم پدیده‌ی «باران‌سازی» را در طبیعت می‌رساند و از مقطع آیه چنان برمی‌آید که گویی خدا هر بهاری را که به دنبال زمستان می‌رسد، یادآور رستاخیز عالَم برای بشر خواسته است.

سوای موارد فوق دو نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه در بیان نزول باران «وسائلی» را در پیشبرد أمر إلهی یادآور شده نظام «عِلّیّت» را در امور عالم تصدیق دارد.

دوّم آنکه عبارت «**حَتّی اِذا اَقَلَّتْ سَحابًا**... = تا آن زمان که ابر سنگین‌باری‌را بردارد . . . » نشان می‌دهد که «هدف‌داری» در کار عالَم هست و در تأکید بر این امر، خداوند همواره در «سر فصل‌ها» قدرت خود را نشان می‌دهد و از اینرو در آیه‌ی شریفه پس‌از ذکر تشکیل ابر باران‌زا، با صنعت «التفات» از «غیاب» به «حضور» آمده که «**آن را به سوی سرزمین مرده برانیم، آنگاه باران از آن فروفرستیم و همه‌گونه میوه** (از دل خاک) **بدآن برون آوریم**».

(۵۸) وَ ٱلْبَلَدُ ٱلطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُۥ بِإِذْنِ رَبِّهِۦ ۖ وَ ٱلَّذِی خَبُثَ لَا یَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا ۚ كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ ٱلْءَایَٰتِ لِقَوْمٍ یَشْكُرُونَ .

« **و سرزمین پاک، رُستنی‌هایش را ـ به فرمان خدایش ـ برون دهد و آن** (زمینی) **که ناپاک** (و شوره‌زار) **است جُز** (علوفه‌ی) **ناچیز ثمر ندهد؛ این‌چنین آیات را برای قومی‌که سپاس می‌دارند گوناگون بیان می‌کنیم** ».

به دنبال آیه‌ی قبل و بخش ثانوی آن در وقوع معاد، آیه‌ی فوق (احتمالاً به صورت کنایی) در بیان وضع «مؤمن» و «کافر» در هدایت و گمراهی تعبیر می‌شود.

می‌فرماید آن روح مؤمن که به رحمت إلهی بارور گشته (**سرزمین پاک**) به ثمرات بهجت‌زای زندگانی ایمانی خود می‌رسد. ولی برای روح کافر که در طول عمر در برابر آیات خدا عناد ورزیده (**زمین شوره‌زار**) جُز عواقب ناچیز و نامطلوب، ثمری نیست (و حیات طیّب از آن مؤمنان خواهد بود).

طبری نیز برداشت فوق را از آیه داشته و از قول «قَتاده» (یکی از مفسّران صدر اسلام) آورده است که سرزمین پاک و ناپاک، کنایه از مؤمن و کافر است.

بخش ششم

(۵۹) لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦ فَقَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ إِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

« همانا نوح را سوی قومش فرستادیم، پس گفت: ای قومِ من! خدا را بندگی کنید ـ شما را هیچ معبودی جُز او نیست ـ همانا من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم »،

به دنبال آیه‌ی قبل در تشبیه روح مؤمن و کافر به سرزمین پاک و ناپاک، طی آیه‌ی فوق و آیات بعد وارد داستان پیامبران^ع شده که چگونه با «باران رحمت تعالیم إلهی» مردم را به «توحید» و «معاد» فراخواندند و فقط دل‌های منصف «ثمره‌ی ایمانی» داده معاندان، به «بی‌ثمری و عذاب» گرفتار آمدند. در این راستا به داستان شش پیامبر بزرگ خدا **نوح**^ع، **هود**^ع[1]، **صالح**^ع[1]، **لوط**^ع، **شُعَیب**^ع[1] و **موسی**^ع پرداخته شده که ماجرای موسی^ع با تفصیل بیشتر است و ما آیات مرتبط با آن‌حضرت را در بخش جداگانه آورده‌ایم.

آیه‌ی فوق سرآغاز داستان نوح^ع است.[2] پیامبر مرسل قومش را ـ قبل‌از هرچیزـ همچون دیگر انبیاء (چنانکه خواهیم دید) به عبودیّت انحصاری خدا (توحید عبادت) فرا می‌خواند. واژه‌ی«**عَبْد** = بنده» دربرابر «**حُرّ** = آزاد» آمده است. اساس دعوت انبیاء بر این بوده که مردمان با بندگی انحصاری خدا، خود را از قید رقّیت غیرخدا (از نفس خویش گرفته تا انواع قدرت‌های سیاسی و اقتصادی و مذهبی) آزاد سازند. چنانکه اساس گرفتاری انسان‌ها در بندگی غیرخدا (شرک) بوده و هست. به عبارت دیگر هرچند در گذشته این انحطاط حول پرستش اصنام (به عنوان مظاهری از شخصیّت‌ها، فرشتگان، پدیده‌های طبیعت و جُز اینها) شکل می‌گرفت، ولی امروزه به صُوَر گوناگون اجتماعی، سیاسی، نفسانی، اقتصادی و حتّی مذهبی مشاهده می‌شود.

مفاد آیه به دست می‌دهد که قوم نوح ـ همچون مشرکان عرب ـ معبودهایی برای خود اتّخاذ کرده بودند (نوح/۲۳) و نوح آنان را به ترک آن معبودها و روی آوری به خدای تعالی فرا می‌خواند.

بخش بعدی آیه حاکی از برحذر داشتن مردم از «کیفر اُخروی» (سرانجام اعمالشان) پس‌از دعوت به «توحید عبادی» است. (مقصود از «**یوم عظیم** = روز بزرگ» روز قیامت است.

---

(۱) ـ ماجرای هود^ع و صالح^ع و شعیب^ع (شاید به این علّت که پیامبران عرب بودند) منحصراً در قرآن آمده و هیچ ذکری از آنان جُز برخی نام‌های عبری که گمان می‌رود متعلّق به ایشان باشد، در تورات نیست.

(۲) ـ در روایت تورات آمده که هزار سال پس‌از آفرینش آدم یکی از نوادگان او فرزندی آورد که وی را «**نوح**» (از نظر لغوی به معنی «راحت») نامیدند (سفر پیدایش، باب پنجم، شماره‌ی۲۹). در تورات آمده است که : نوح در نظر خداوند التفات یافت و در عصر خود کامل بود و با خدا راه می‌رفت (سفر پیدایش، باب ششم). در رساله‌ی دوم پطرس باب دوّم، نوح را «واعظ عدالت» شمرده است.

(۶۰) قَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِهِۦٓ إِنَّا لَنَرَىٰكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ .

« **اشراف قومش** (در پاسخِ او) **گفتند : به راستی ما تو را در گمراهی آشکار می‌بینیم** »،

چنانکه امروزه نیز هرکس از عبودیّت انحصاری خدا سخن بگوید، آماج انواع تهمت‌ها قرار می‌گیرد.

واژه‌ی «**مَلَأ**» به اشخاصی اطلاق می‌شود که باطن‌های فاسد با ظاهری آراسته و خیره‌کننده دارند. افکار علیل در سر، امّا کلمات فریبنده بر زبانشان جاری است و با وجود آنکه جُز به امیالشان به چیزی نمی‌اندیشند، خود را اندیشمند و فهیم جلوه می‌دهند. اینان، در هر کسوت و موضع ـ مستقیم و غیرمستقیم ـ همواره سدِّ راهِ پیامبران[ع] بوده‌اند. و آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که اوّلین کار آنها «تکفیر» است؛ امّا دعوت‌کننده‌ی به حق، به جای فحش و ناسزا، با محبّت تمام پاسخ می‌دهد :

(۶۱) قَالَ يَٰقَوۡمِ لَيۡسَ بِي ضَلَٰلَةٞ وَلَٰكِنِّي رَسُولٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ .

« (نوح) **گفت : ای قوم من ! هیچ گمراهی در من نیست، بلکه من فرستاده‌ای ازسوی خداوند جهانیانم** »،

یعنی سخنم از سر ضلالت نیست، رسالتی دارم که باید به شما مردم برسانم؛ نه در موضع تحمیل، بلکه ادای وظیفه می‌کنم.

(۶۲) أُبَلِّغُكُمۡ رِسَٰلَٰتِ رَبِّي وَ أَنصَحُ لَكُمۡ وَ أَعۡلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ .

« **پیام‌های خداوندگارم را به شما می‌رسانم و شما را پند می‌دهم و چیزهایی از خدا می‌دانم که شما نمی‌دانید** »،

منظور از «**رِسالاتِ رَبّی**» در آیه‌ی شریفه، همان پیام‌های خداست که برای پیامبر اسلام[ص] نیز همین واژه به کار رفته است (جِنّ/۲۳). واژه‌ی «**اَنصَحُ**» از مادّه‌ی «نُصْح» به معنی «خُلوص» است و «نصیحت کردن»، خیرخواهی خالصانه را می‌رساند.

در مقطع آیه نوح[ع] خطاب به قومش گوشزد می‌کند که : وقوف من به مسائل هستی بیش‌از شماست و مشیّت خدا را بهتر می‌شناسم؛ می‌دانم که خدای عالَم، جهان را پس‌از خلق رها نکرده و دربرابر «بد» و «خوب» بی‌تفاوت نیست و به من وحی شده که آخرتی خواهد آمد و همگی به نتیجه‌ی «کامل» کردارشان می‌رسند.

در این‌مرحله به دست می‌آید که مستمعین نوح[ع]، از اینکه پیام‌آورِ إلهی انسانی چون خودشان است (هود/۲۷)، شگفت‌زده شده بودند و از اینرو نوح[ع] پاسخ می‌دهد :

(۶۳) أَوَعَجِبۡتُمۡ أَن جَآءَكُمۡ ذِكۡرٞ مِّن رَّبِّكُمۡ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنكُمۡ لِيُنذِرَكُمۡ وَلِتَتَّقُواْ وَلَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ .

« **آیا تعجّب می‌کنید از اینکه اندرزی از خداوندتان توسّط مردی از خودتان بر شما رسد ؟ تا شما را بیم دهد و تا تقوا پیش گیرید و باشد که مورد رحمت واقع شوید ؟** »،

امروزه نیز بسیاری می‌اندیشند که انبیاء و امامان خلقت خاص داشته‌اند و سعی دارند تا با احادیث و اخبار

مجعول، شخصیّت‌های فوق انسانی از آن بزرگان تحویل خلق دهند (یونس/۲). بخش بعدی آیه حاکی از آن است که «**پیام**» پیامبران[ع]، درصورتی‌که اجابت شده مورد عمل قرارگیرد، رحمت خدا را به دنبال خواهد داشت.

(۶۴) **فَكَذَّبُوهُ فَأَنجَيْنَٰهُ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥ فِى ٱلْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ ۚ إِنَّهُمْ كَانُواْ قَوْمًا عَمِينَ .**

« **پس او را تکذیب کردند؛ و ما او و کسانی‌را که با وی در آن کشتی بودند، نجات دادیم و کسانی را که تکذیب آیات ما می‌کردند غرق نمودیم که آنها گروهی کوردل بودند** »،

آیه‌ی شریفه، خلاصه‌ی عاقبت نوح[ع] با قومش را نشان می‌دهد که قسمت‌های مختلف آن در سوره‌های هود و نوح و عنکبوت و شُعراء آمده است. مقطع آیه، تعلیل ابتدای آن است که چون افرادی بصیرت باطنی خود را ازدست داده و تکذیب آیات خدا نمودند، به عذاب إلهی گرفتار آمدند. یعنی آنگاه که زمینه‌ی انصاف و بصیرت باطنی در انسان راکد مانده و با توجّه به خدا باروَر نگردد، به تدریج ازدست می‌رود و آدمی را «کوردل» ساخته، مستحقّ عذاب إلهی می‌گرداند.[1]

(۶۵) **وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۗ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ ۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ .**

« **و به سوی** (قوم) **عاد برادرشان هود را** (فرستادیم که او نیز به ایشان) **گفت : ای قوم من ! خدا را بندگی کنید؛ هیچ معبودی جُز او ندارید، چرا پرهیزکاری نمی‌کنید ؟** »،

قبیله‌ی عاد از اعراب بائده (منقرض شده) بودند که در جنوب عربستان، مجاور یمن (محلّی‌که دارای تپّه‌های شنی بود ـ احقاف/۲۱) می‌زیستند[2] قبیله‌ی مزبور از «عاد» نواده‌ی یکی از فرزندان نوح به نام «سام» منشعب شدند.[3] پایتخت عادیان شهرِ «اِرَم» بوده که گفته می‌شود آنرا زیبا و دلکش ساخته بودند. تا کنون کتیبه‌ی روشنی از آنان یافت نشده و فقط اکتشافات اَخیر وجودشان را تأیید می‌نماید.[2و3] «هود» را بعضی همان

---

(۱) ـ برای اقوام اوّلیّه‌ی تاریخ ـ با توجّه به محدودیّت بینش و آگاهی ایشان ـ معجزات حسّی در قبول پیامبرشان مقرّر گشت و به همان ترتیب عذاب‌هایشان نیز حسّی و از راه سوانح طبیعی بود. امّا خداوند راه‌های دیگری نیز برای عذاب دنیوی «کوردلان» ذکر نموده که «**قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ** = بگو: خدا قادر است از بالای سر یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد، یا شما را به گروه‌های مختلف درآوَرَد و گزند بعضی از شما را به بعضی دیگر بچشاند» (انعام/۶۵). و یا «**وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا** = کسی که از یادِ من رویگرداند زندگانی تنگی خواهد داشت» (طه/۱۲۴). درمورد مردم این روزگاران که انتظار تشخیص «عقلی» از آنان می‌رود و معجزات دریافتی‌شان نیز چون قرآن «عقلی» است، اتّخاذ «کوردلی»، چنان عذاب‌هایی را سراغشان می‌آورَد که یا دچار اختلافات شده به یکدیگر صدمه می‌زنند و یا فشارهای عصبی و «پوچ‌گرایی» زندگانیشان‌را «تنگ» می‌کند؛ چنانکه امروزه این اوضاع را در میانِ مردمِ از خدا بی‌خبر می‌بینیم.

(۲) ـ اقتباس از تاریخ عبّاس اقبال.

(۳) ـ «قصص قرآن» تألیف صدرالدّین بلاغی (ص۴۱۷) که سلسله نسب هود را چنین نقل می‌کند : نوح ← سام ← آرام ← عوص ← عاد ← خلود ← ریاح ← عبدالله ← هود.

«هوتس» (در سُریانی) و «عوص» (در عِبری) دانسته‌اند که فرزند «اَرام» بود (تورات، سفرپیدایش، باب دهم، سیمان ۲۶←۲۱) و برخی از مورّخان او را از نوادگان «عاد» تصوّر کرده‌اند[1].

مقصود از وصف «برادر» برای هود را عدّه‌ای «همشهری» دانسته‌اند و برخی گفته‌اند که منظور، اشاره به نحوه‌ی رفتار وگفتار هود با قومش می‌باشد که محبّت‌آمیز و برادرانه بوده است؛ و قول اوّل قوی‌تر می‌نماید.

اساس دعوت هود[ع] ـ به مانند نوح[ع] ـ به یکتاپرستی بوده، چنانکه بنا به مفاد آیه به قومش می‌گوید مبدأ و ملجأ در زندگی «فقط» خداست؛ همانگونه که درمورد همه‌ی انبیاء فرموده «**وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِی كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُواْ اللهَ وَ اجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ** = در میان هر اُمّتی رسولی برانگیختیم که خدا را بندگی کنید و از طاغوت کناره گرفته (قطع امید کنید)» (نحل/۳٦).

در مقطع آیه هود[ع] از قومش شکوِه می‌کند که چرا از شرک و اِلتجاء به غیرخدا نمی‌پرهیزید؟! سؤالی‌که هم امروز نیز حتّی بین مسلمانها، قابل طرح است.

(۶۶) قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوْمِهِۦٓ إِنَّا لَنَرَىٰكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ .

« **اشراف کافرکیش قومش** (به او) **گفتند: به راستی ما تو را دچار حماقت می‌بینیم و همانا از دروغگویانت می‌پنداریم** »،

آری، کسی‌که علیه عقاید رایج در محیطش قیام می‌کند، خود را به دردسر افکنده و ازنظر کسانی‌که همواره از راه مماشات و استفاده از احساسات مردم نان می‌خورند، سفیه است! او را دروغگو می‌خوانند و بلافاصله مورد تکفیر و تضلیل قرار می‌گیرد. امّا برخلاف کسانی‌که تحمّل نه فقط تکفیر، بلکه توهینِ به خود را هم ندارند، پیامبرخدا[ع] مؤدّبانه و محبّت‌آمیز پاسخ می‌دهد:

(۶۷) قَالَ يَٰقَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ .

« (هود) **گفت: ای قوم من! سفاهتی در من نیست، بلکه فرستاده‌ای از جانب خداوند جهانیانم** »،

یعنی دلسوز شما هستم و برای هدایت‌تان از مبدءِ هستی مبعوث شده‌ام.

(۶۸) أُبَلِّغُكُمْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّي وَأَنَا۠ لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ .

« **پیام‌های خدایم را به شما می‌رسانم و شما را ناصحی امینم** »،

در حدیث است‌که هیچ‌کس به پیامبری مبعوث نشد، مگرآنکه سابقه‌ی اَمانت و راستگویی بین مردم داشت. مسلّماً در غیر این‌صورت از او نمی‌پذیرفتند (هرچند، با این وجود نیز، چون پیامبران به چیزی جُز خواهش های نفسانی دعوت می‌کردند، همواره مورد انکار قرار می‌گرفتند).

(۶۹) أَوَعَجِبْتُمْ أَن جَآءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْۚ وَٱذْكُرُوٓاْ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ

(۱) ـ پاورقی شماره‌ی(۳) صفحه‌ی قبل.

مِنۢ بَعۡدِ قَوۡمِ نُوحٖ وَزَادَكُمۡ فِي ٱلۡخَلۡقِ بَصۜۡطَةٗۖ فَٱذۡكُرُوٓاْ ءَالَآءَ ٱللَّهِ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ .

« آیا تعجّب می‌کنید از اینکه اندرزی از خداوندگارتان توسّط مردی از خودتان بر شما رسد تا هُشدارتان دهد ؟ به یاد آرید زمانی که (خدا) **شما را پس‌از قوم نوح جانشینان قرار داد و در خلقت بر تناوریتان افزود، پس نعمت‌های خدارا به یاد آرید، باشد که رستگار گردید »،**

رأس آیه حاکی از آن است که عادیان ـ به مانند قوم نوح ـ از این‌که فردی از بین خود آنها به ارشاد و هدایتشان مبعوث شده، در تعجّب بودند؛ و متعاقباً هود آنان را به برتری‌هایی که نسبت به قوم نوح یافته بودند توجّه می‌دهد. در این راستا هود، ابتدا به جانشینی آنها پس‌از قوم نوح اشاره می‌کند؛ این‌که پس‌از طرد و براندازی نوحیان سرکش، خداوند شما عادیان را جانشین آنها قرار داد[1] و مضافاً جثّه‌های نیرومند نصیبتان کرد[2]، پس درنظر گیرید که گرفتاری‌های قوم نوح نصیب شما مردم عاد نشد، بلکه امتیازاتی نسبت به آنها یافتید. بنابراین از نعمت‌های خدا در مسیر رضایت او استفاده کنید تا به رستگاری رسید.[3]

(۷۰) قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِنَعۡبُدَ ٱللَّهَ وَحۡدَهُۥ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَا فَأۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ .

« گفتند : (ای هود!) **آیا به سوی ما آمدی تا خدا را به تنهایی بندگی کنیم و آنچه را پدرانمان بندگی می‌کردند رها سازیم ؟ پس آنچه** (عذابی) **را که وعده‌مان می‌دهی بیاور، اگر از راستگویانی »،**

سرآغاز آیه نشان می‌دهد که بندگی انحصاری خداوند در نظر مردم آن‌روزگار، امر عجیبی بوده که چطور می‌شود غیراز خدا، هیچ مقام دیگری را «پناهگاهِ مقدّس» ندانست و جُز خدا برای پناه و نجات، سوی هیچ‌کس نرفت؟! تعجّبی‌که همچنان در بسیاری از اذهان باقی است.

متعاقباً می‌فرماید که عادیان به اسلافشان تمسّک می‌جستند که پدران ما هیچگاه چنان نکردند تا بت‌ها و واسطه‌ها را رها کرده مستقیم به سوی خدا روند! آیه‌ی شریفه می‌رساند که تقلید و دلبستگی به پیشینیان سفسطه‌ای قدیمی بوده که همواره افراد در برابر حق ابراز می‌نمودند.

در مقطع آیه عادیان، حرف آخر خود را می‌زنند که ای هود! خاطرت جمع باشد که ما ایمان نمی‌آوریم، نِزاعمان بر سر «توحید» و دلیلمان، روش پدرانمان است و دست‌بردار هم نیستیم!

(۷۱) قَالَ قَدۡ وَقَعَ عَلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ رِجۡسٞ وَغَضَبٌۖ أَتُجَٰدِلُونَنِي فِيٓ أَسۡمَآءٖ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّا نَزَّلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٖۚ فَٱنتَظِرُوٓاْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلۡمُنتَظِرِينَ .

---

(۱) ـ نشان می‌دهد که واژه‌ی «**خلیفه**» در قرآن به معنی «جانشین خدا» نیست، بلکه به معنی «نسلی‌که جانشین قوم پیشین می‌شود» به کار رفته است (بقره/ توضیح آیه‌ی ۳۰).

(۲) ـ آورده‌اند که قوم عاد مردمی نیرومند و درشت‌اندام بودند. واژه‌ی «**بَصْطَةً**» از ماده‌ی «**بسط**» قاعدتاً باید با «سین» نوشته می‌شد، ولی در رسم الخطِّ قدیم هردو صورت آمده است (بقره/توضیح آیه‌ی ۲۴۵).

(۳) ـ در مورد واژه‌ی «**لَعَلَّ** = شاید» ذیل آیه‌ی بقره/۵۲ توضیح داده‌ایم.

« (هود) **گفت : همانا پلیدی و خشم ازجانب خداوندتان بر شما واقع شد؛ آیا با من در**(باره‌ی) **نام‌هایی که خود و پدرانتان نهاده‌اید و خداوند هیچ‌دلیلی بر** (حقّانیّت) **آنها نازل نکرده، جَدَل می‌کنید ؟ پس منتظر باشید که من نیز با شما منتظرم! »**،

فعل ماضی «وَقَعَ» در رأس آیه، حاکی از وقوع قطعی امر در آینده است. منظور از «پلیدی»، آلودگی نفسانی و از کف دادن صفای روحی است. یعنی، اغتشاش و تاریکی روحی آنان را فرا گرفته و وقوع عذاب إلهی برایشان حتمی است.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که چه بسیار افرادی‌که مجذوب مشتی نام‌های بی‌دلیل‌اند ! «باب الحوائج»، «ضامن آهو» و «مرآت کِبریاء»، ازجمله نام‌های بی‌دلیلی است که بسیاری را بین ما به خود جلب کرده‌است. ما ابوالفضل[ع] و امام رضا[ع] و امام علی[ع] در تاریخ داریم که شخصیّت‌های حقیقی‌اند، ولی آنچه از آنها با عناوین و نام‌های فوق ساخته‌اند، وجود خارجی نداشته و اینها مشتی نام‌های بی‌مصداق و فاقد هرگونه حقّانیّتی ازجانب خدا می‌باشند. قوم عاد نیز چنین اسامیِ بی‌مسمّایی را در کنار خدا به عبودیّت گرفته بود :

هیچ اسمـی بی‌مُسَمَّی دیده‌ای ؟ یا زِگاف ولامِ گُل، گُل چیده‌ای؟
اسـم گفتـی رو مُسمَّی را بجـو ای شده غافل زِ هو با نام هو !
(مولوی)

مقطع آیه مشعر بر آن است که اگر منکران ـ علی‌رغم همه‌ی براهین ـ باز تصوّرات خود را پی می‌گیرند و با لجاجت‌هایشان گویی منتظر عذاب موعود هستند، پس منتظر بمانند که چنان روزی خواهد آمد (انعام/ توضیح آیه‌ی۱۵۸).

(۷۲) فَأَنجَيْنَٰهُ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَاۖ وَمَا كَانُواْ مُؤْمِنِينَ .

« **پس** (ما) **او و کسانی را که با او بودند به رحمت خود نجات دادیم و بنیاد کسانی‌را که آیات ما را تکذیب می‌کردند و مؤمن نبودند برکندیم »**،

یعنی معاندان چنان هلاک شدند که دیگر نسلی از آنها به جای نماند. توضیح بیشتر مطلب در سوره‌ی حاقّه (آیه‌ی۷) آمده که می‌فرماید : باد طوفان‌خیزی به مدّت هفت شب و هشت روز بر آنها می‌وزید، و همه‌ی عادیان ـ جُز هود و همفکرانش ـ در آن طوفان هلاک شدند.

(۷۳) وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَٰلِحًاۗ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥۖ قَدْ جَآءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْۖ هَٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ لَكُمْ ءَايَةًۖ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِىٓ أَرْضِ ٱللَّهِۖ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

« **و به سوی ثمود برادرشان صالح را** (فرستادیم که) **گفت : ای قوم من ! خدا را بندگی کنید، شما را معبودی جُز او نیست؛ همانا برهانی روشن از خداوندتان سوی شما آمده است : این شتر خدا برایتان**

نشانه‌ای است؛ پس رهایش سازید تا در زمین خدا بچرد و به او آزاری مرسانید که عذابی دردناک بر شما رسد »،

قوم ثمود از اعراب بائده (منقرض شده) بوده‌اند که در شمال عربستان بین حجاز و سوریّه سکونت داشتند. آنها با قوم عاد پیوند داشته و پس‌از آنها می‌زیستند.(۱)

«صالِح ع»، به احتمال قوی، همان «شالِح» در تورات است که فرزند «اَرْفَکْشاد» (از فرزندان سام) و نتیجه‌ی نوح پیامبرع بوده‌است (تورات، سفرپیدایش، باب ۱۰، سیمان ۲٤←۲۳). می گویند، قبر صالِحِ نبی در شبهِ جزیره‌ی سینا، در محلّی به نام «وادی الشیکل» نزدیک «الوطیه»، موجود است. تعبیر «برادر» برای صالح، در آیه، به معنی «همشهری» و یا در اشاره به رفتار برادرانه‌ی او با قومش بوده است (اعراف/ توضیح آیه‌ی٦٥).

کلامِ پیامبرِمبعوث با قومش ـ همچون سایر انبیا (ع) ـ متواضعانه، محبّت‌آمیز و در نهی آنها از شرکِ عبادی (عبادت غیرخدا)است؛ خبر از «**بیّنه** =برهان روشن» ـکه معمولاً معجزه‌ی حسّی را می‌رساند ـ به همشهریانش می‌دهد: «**ناقة** = ماده شتری» که ظاهراً به طور غیرمترقّبه و از مجرای غیر عادی، بین مردم ظاهر شده بود.(۲) چنانکه تصریح «**ناقَةُ الله**» وَجه اعجاز آن شتر را می‌رساند که فقط «خلقت»اش منظور نیست (زیرا این‌موضوع شامل حال همه‌ی شترها می‌شود) و ذکر «**ناقةُ الله**» «تشریفی» است که شرافت خاصّی را برای آن شتر بیان می‌دارد.

متعاقباً صالحع از مردم خواهش می‌کند که به عنوان آیت خدا و موجود استثنایی، با آن حیوان برخورد کنند تا جهات ارشادی برایشان داشته باشد؛ البتّه نه اینکه مراسم خاصّ و نیایشی برای شتر برپا دارند و ـ خدای ناخواسته ـ دست به عبادتش بزنند! بلکه فقط آزادش گذارند تا آسوده در صحرا بچرد. مضافاً صالحع تهدید می‌نماید که هرگاه به آن حیوان صدمه زنند، ارشاد إلهی را زیر پا گذاشته و مستوجب عذاب خواهند شد. ولی متعاقباً صالحع لب به نصیحت می‌گشاید و مراحم إلهی را در حقِّ قومش یادآور می‌شود تا شاید آنها با توجّه به عنایات خدا، در راه رضای او قدم بردارند:

---

(۱) ـ در کتاب «دِراساتٌ فِی فِقْهِ اللُّغَه» تألیف دکتر صُبحی صالح، چاپ بیروت، ص۵۵ آمده است : «مستشرقین، اخیراً، از غالب اقوامی‌که قرآن کریم از آنها سخن رانده، آثاری کشف کرده‌اند. ازجمله از قوم ثمود، سنگ نوشته‌هایی با خطِّ عربی قدیم ـ به قول شرق‌شناسان، خطِّ ثمودی ـ در شِبه جزیره‌ی سینا و نزدیکی دمشق به دست آمده که تعداد آنها بیش‌از ۱۷۰۰ عدد می‌باشد و از این‌جهت زمینه‌ی خواندنشان فراهم شده است». بدین‌ترتیب به دست می‌آید که قوم ثمود در حوالی سوریّه می‌زیسته و دکتر خَزائِلی در کتاب «اَعلام قرآن» ص۲۶۹ می‌گوید : «ثمود، یکی از قبائل عرب بوده که در اَشعارِ شعرای جاهلی نام آنها آمده و در کتیبه‌ی سارگُنِ دوّم، پادشاه آشور که ۷۱۵ سال پیش‌از میلاد می‌زیسته، نام آن قبیله مذکور است که از قبائل وحشی عرب و مطیع دولت آشور بودند».

(۲) ـ در قرآن سخنی از چگونگی امر نیست، ولی مفسّران گفته‌اند که با دعای صالحع،کوه شکافته شد و ماده شتر از آن خارج گردید.

(۷۴) وَ ٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ جَعَلَكُمۡ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعۡدِ عَادٖ وَ بَوَّأَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورٗا وَ تَنۡحِتُونَ ٱلۡجِبَالَ بُيُوتٗاۖ فَٱذۡكُرُوٓاْ ءَالَآءَ ٱللَّهِ وَ لَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ .

« و به یاد آورید آنگاه که (خداوند) **شما را ـ پس‌از عاد ـ جانشینان قرار داد و در این سرزمین مأویٰ بخشید؛ در دشت‌هایش کاخ‌ها می‌سازید و از کوه‌ها خانه‌ها می‌تراشید، پس نعمت‌های خدارا به یاد آورید و در زمین به فساد و تَبَهکاری مکوشید »،**

به دست می‌آید که پس‌از انهدام قوم عاد (آیات فصل پیش)، ثمودیان سرزمین آنها را اِشغال کردند و در آن محل که شامل «کوه» و «دشت» بوده، درحال «یَیلاق» و «قِشلاق» بسرمی‌بردند. قسمتی از سال را به کوه‌ها رفته و از سنگ‌های آن برای خود خانه تراشیده بودند و بخشی از سال را در دشت و قصرهایی که ساخته بودند، می‌گذراندند. در سوره‌ی حِجر که ذکر «اصحاب حِجْر» رفته (آیه‌ی ۸۰)، بنا به حدیثی از پیامبر[ص]، مقصود از آنها را قوم ثمود دانسته‌اند. می‌گویند، آثار خانه‌های این قوم هنوز در کوه‌های «ایدومی» (Idumaea) موجود است.

(۷۵) قَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ لِلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ لِمَنۡ ءَامَنَ مِنۡهُمۡ أَ تَعۡلَمُونَ أَنَّ صَٰلِحٗا مُّرۡسَلٞ مِّن رَّبِّهِۦۚ قَالُوٓاْ إِنَّا بِمَآ أُرۡسِلَ بِهِۦ مُؤۡمِنُونَ .

« اَشرافِ مستکبرِ قومش به مستضعفینی از آنها، که ایمان آورده بودند، گفتند : آیا باوَر دارید که صالح فرستاده‌ی خدای خود است؟ (آنان) **گفتند: ما به آنچه** (پیامی) **که بدآن فرستاده شده است ایمان داریم »،**

آیه‌ی شریفه، دو گروه را در برابر پیامبرحق معرّفی می‌کند : **(۱)** مستکبرینی که خود را بالاتر از آن می‌دیدند که به پیام‌های إلهی گردن نهند و (۲) ضُعفائی‌که «برخی» از آنها ایمان آورده بودند. گروه اوّل به گروه دوّم می‌گوید، آیا واقعاً فکر می‌کنید این مرد ازجانب خداست ؟ گروه دوّم «شخص‌پرستی» ننموده می‌گوید ما به مفاد پیامش ایمان آوردیم.

(۷۶) قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُوٓاْ إِنَّا بِٱلَّذِيٓ ءَامَنتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ .

« مستکبران گفتند: همانا ما آنچه را که شما بدآن ایمان آوردید، منکریم »،

یعنی، صالح[ع] را آدم بدی نمی‌دانیم ولی درست برعکس شما مردم مؤمن (آیه‌ی قبل) «پیام» او را (که مسئولیّت می‌طلبد) منکریم! جنگ منکران همیشه بر سر پیام‌هاست، چنانکه درمورد مخالفان پیامبر اسلام فرموده «**فَإِنَّهُمْ لَايُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللهِ يَجْحَدُونَ** = آنها تو را (ای پیامبر!) تکذیب نمی‌کنند، بلکه ستمگران آیات خدا را منکرند» (انعام/۳۳).

(۷۷) فَعَقَرُواْ ٱلنَّاقَةَ وَ عَتَوۡاْ عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِمۡ وَقَالُواْ يَٰصَٰلِحُ ٱئۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ .

« پس آن ماده‌شتر را پی کردند و از فرمان خداوندشان تجاوز نمودند و گفتند : ای صالح! آنچه (عذابی)

را که به ما وعده می‌دهی بیاور اگر از فرستادگانی »،

تفصیل موضوع پی کردن شتر[۱] در سوره‌ی شُعراء(آیات۱۵۸←۱۵۵) آمده که صالح ع با قومش قرار گذاشته بود نوبت مستقلّی برای آب‌خوردن آن حیوان از چشمه‌ی آب‌شان حفظ کنند و این‌موضوع آنها را محدود ساخته، تصمیم گرفتند شتر را بکُشند.[۲]

بخش بعدی آیه بیانگر کفر و عناد ثمودیان است که پس‌از تخطّی از فرمان خداوند ـ درمورد آسیب نرساندن به آن شترـ عذاب إلهی را هم طالب بودند![۳] مفسّران نوشته‌اند که صالح به آنان گفت : سه روز در خانه‌های خود منتظر باشید (هود/۶۵). و در روز چهارم:

(۷۸) **فَأَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُواْ فِي دَارِهِمْ جَٰثِمِينَ .**

« پس زلزله‌ای ایشان را فرا گرفت و در خانه‌هایشان فروافتاده بمردند »،

در سوره‌ی فُصِّلَت (آیه‌ی۱۳) سخن از **صاعقه** می‌گوید و دکتر خَزائلی در «أعلام قرآن»، «صاعقه» و «**زلزله**» را با هم جمع کرده و گفته است، ثمودیان دچار آتشفشان‌ها شدند. البتّه آیه‌ی فوق نمی‌گوید که خانه‌های ثمود بر سرشان خراب شد، بلکه می‌گوید «**أَصْبَحُواْ فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ**[۴]= پس گردیدند در خانه‌هایشان فروافتاده». بنابراین، ممکن است دچار صاعقه‌ای شده باشند که نتیجه‌ی زمین‌لرزه ـ توأم با خرابی‌هایی ـ بوده و ممکن هم هست بانگ بسیار شدید آنها را از پای درآورده باشد.

(۷۹) **فَتَوَلَّىٰ عَنۡهُمۡ وَقَالَ يَٰقَوۡمِ لَقَدۡ أَبۡلَغۡتُكُمۡ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحۡتُ لَكُمۡ وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ ٱلنَّٰصِحِينَ.**

« **آنگاه** (صالح) **از آنان روی برتافت و** (پیش خود حدیث نفس نموده) **گفت : ای قوم من ! همانا پیام خداوندم‌را به شما رساندم و در حقِّتان خیرخواهی نمودم، امّا** (شما) **خیرخواهان را دوست ندارید »،**

اگر بگوییم سخن صالح ع، «حدیث نفس» نبوده، بلکه خطاب او به قومش پیش‌از هلاکت آنها بوده است، احتمالاً باید گفته می‌شد «روی به آنها کرده، گفت . . . »، نه آنکه «روی از آنان برتافت». بدین‌ترتیب ـ از نظر ما ـ أصلح آن است که سخن صالح ع را در آیه، «حدیث نفس» پس‌از هلاکت کافرانِ قوم او بدانیم که با ترتیب آیات نیز تناسب بیشتری دارد ـ و در «حدیث نفس» می‌توان مردگان را هم چون حاضران تصوّر کرد.

---

(۱) ـ «پی‌کردن» شتر، یعنی عَصَب پاهای عقب او را قطع کردن که در این شرایط حیوان به زمین افتاده و نمی‌تواند با پاهای جلو، خود را حرکت دهد. سپس حیوان را می‌کشند

(۲) ـ توجّه به معنی لغوی واژه‌ی «ثمود» موضوع را روشن‌تر می‌کند. راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید «ثمود» به معنی «کم‌آب» است که می‌رساند ثمودیان در کم‌آبی بسرمی‌بردند و نتوانستند ـ حتّی دراحترام به معجزه‌ی إلهی ـ تحمّل مضیقه نموده نوبت مستقلّی برای آب‌خوردن شتر از چشمه اختصاص دهند.

(۳) ـ البتّه اقوام دیگر نیز این‌گونه درخواست‌های لجوجانه‌را از پیامبران داشتند، حتّی مشرکین مکّه از پیامبر اسلام عذاب می‌طلبیدند (انفال/۳۲).

(۴) ـ واژه‌ی «**جاثِمِين**» از مصدر «جثوم» استعاره از مرگ سریع و قطعی است.

(۸۰) وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ أَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ مَاسَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ .

« **و** (به یاد آر) **لوط را، هنگامی‌که به قومش گفت : آیا کار زشتی می‌کنید که پیش‌از شما اَحَدی از جهانیان بدآن سبقت نگرفته است ؟** »،

دراینجا ـ برخلاف آنچه در مورد انبیاءِ پیشین گفته شد ـ هیچ ذکری از دعوت به «توحید عبادی» مشاهده نمی‌شود. این‌موضوع را می‌توان به دو صورت تعلیل کرد : **(۱)** عبادتِ غیرخدا بین قوم لوط چندان شایع نبوده و دچار مَفسده‌ی دیگری بوده‌اند که پیامبرحق نسبت به طرد آن فرمان یافته بود یا **(۲)** چون دعوت به «توحید عبادی» در داستان پیامبران قبلی با اقوامشان آمده بود، خداوند آن را در اینجا مستتر دانسته و درحقیقت می‌فرماید، به همان قیاس لوط ع نیز بر قوم خود مبعوث گردید و به هدایت آنها کوشید و «خصوصاً» انحراف عمده‌ی آنها را مطرح ساخت.

آیه‌ی فوق (و آیه‌ی بعد) می‌رساند که منظور از «**فاحشه**» در قرآن، نه فقط زنا، بلکه هرکار زشتی از جمله لواط نیز می‌باشد. همچنین مشخّص می‌گردد که بنیان‌گذار این‌عمل در تاریخ قوم لوط شمرده می‌شود و قبل‌از آنها چنان کاری شایع نبوده است.[1]

(۸۱) إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِ ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ .

« **همانا شما از سر شهوت ـ به جای زنان ـ سوی مردان می‌روید، حقّا که شما گروهی متجاوزید** »،

آیه‌ی شریفه تفسیر آیه‌ی قبلی است و «کارِ زشتِ» قوم لوط را توضیح می‌دهد. واژه‌ی «**مِن دُونِ النِّساء**» دو احتمال پیش می‌آورد : **(۱)** زنان را به طور کلّی ترک نموده، رو به مردان آورده بودند ـ که با توجّه به زنان مخالف لوط در میان آن قوم ـ بعید می‌نماید. **(۲)** غیراز زنان به مردان نیز رومی‌کردند ـ که احتمال قوی‌تر است.

واژه‌ی «**اِسراف**» به معنی اصلی آن در آیه به کار رفته و «روی‌آوریِ مرد به مرد» را تجاوز از حدود و مرزهای خدا دانسته است. توبیخ می‌نماید که چرا مردان قوم، با وجود زنان حلال و پاکیزه، به چنان کار زشتی دست می‌زدند که به کلّی خارج از حدود طبیعی است!

(۸۲) وَ مَاكَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ .

---

(۱) ـ «همجنس‌گرایی» ـ به هرشکل ـ غیرطبیعی است و در حیوانات به طور معمول دیده نمی‌شود. تفاوت عمده‌ی انسان با حیوان این است که حتّی امور جنسی او با «تفکّر» همراه است و بنابراین ممکن است تخیّلات غیرطبیعی در «فکر» آدمی رسوخ یافته انحراف جنسی پدید آوَرَد. یعنی در انسان، امکان تغییر تمایلات طبیعی با ایجاد افکار گوناگون، هست و چنانکه می‌بینیم در مغرب‌زمین که طرح هرنوع فکر ـ حتّی افکار انحرافی ـ امکان‌پذیر می‌باشد، طبایع مُنحرف نیز (همپای طبیعت‌های متعالی) به ظهور رسیده و مردان فراوانی وجود دارند که خود را زن می‌دانند و زنانی‌که خود را مرد تصوّر می‌کنند و انواع همجنس‌گرایی‌ها و نارسایی‌های روانی و جنسی (بیش‌از سایر نقاط دنیا) به چشم می‌خورد.

« **و پاسخ قومش جُز این نبود که** (به یکدیگر) **گفتند : آنان را از شهر خود برانید که ایشان مردمانی طهارت‌طلب** (خشکه مقدّس!)**اند** »،

متن آیه نشان می‌دهد که لوط^ع طرفداران و پیروانی داشته‌است. ترجمه‌ی «خشکه مقدّس!» برای «**یَتَطَهَّرُون**» در آیه، با نظر طبری منطبق است که به نقل از «سُدِّی» (از تابعین) می‌گوید، غرض از این واژه، «یَتَحَجَّرُون» است، یعنی مردمانی که از شدّت زُهد خود را به سختی می‌افکنند.

(۸۳) **فَأَنجَيْنَـٰهُ وَ أَهْلَهُۥٓ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَـٰبِرِينَ .**

« **پس او** (لوط) **و خاندانش را نجات بخشیدیم، جُز همسرش که از بازماندگان بود** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که به جُز لوط و پیروانش، سایر اعضای قوم لوط عذاب شدند. چند نکته در مورد همسر لوط شایان توجّه است:

اوّل، آنکه با برشمردن همسر لوط از «**غابِرین** = بازماندگان» نشان می‌دهد که همسر لوط از «**اهل**» لوط به معنی «پیرو» او نبود. چنانکه در قرآن واژه‌ی «أهل» به معنی «پیرو و همفکر» نیز به کار رفته و مثلاً خطاب به نوح^ع می‌فرماید «**إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ** = پسر تو از اهل (همفکر)تو نیست» (هود/٤٦). بنابراین واژه‌ی «**غابِرین**» را در آیه باید درحقیقت «هالکین» دانست.

دوّم، آنکه بنا به آیه‌ی۱۰ سوره‌ی تحریم، همسر لوط خائن به شوهرش بود و با لواط‌کاران پیوند دوستی داشت و چون خیانت امری است که در «خفا» انجام می‌گیرد. می‌توان تصوّرکرد که تا پیش‌از رسیدن فرمان إلهی دائر به عذاب وِی، لوط از «خیانت» همسرش نسبت به خود اطّلاعی نداشت و حدّ اکثر آن بود که توجیهات و حمایت‌هایی از همسرش درباره‌ی لواط‌کاران می‌شنید و به آن گفته‌ها وقعی نمی‌نهاد.

سوّم آنکه البتّه زن نمی‌تواند با لواط مردان موافق باشد، ولی ممکن است، به خاطر موقعیّت‌طلبی‌ها، با عدّه‌ای لواط‌کار روابط داشته و حفظ آن رابطه‌ها به قدری برای او مهم بوده باشد که علیه شوهرش، به همدستی و جانبداری از آنها برخیزد.

(۸۴) **وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا ۖ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلْمُجْرِمِينَ .**

« **و بارانی** (از سنگ) **بر آنها باراندیم؛ پس بنگر که سرانجام گنهکاران چگونه بود ؟!** »،

ماجرای لوط پیامبر با قومش در سُوَرِ مختلف قرآن ازجمله هود، عنکبوت، نمل، حِجر و شُعراء آمده که با استفاده از آنها می‌توان آیات فوق را تفسیر کرد و مثلاً نتیجه گرفت که باران مورد اشاره درواقع «سنگباران» بوده است. در سوره‌ی حِجر آیه‌ی٧٤ می‌فرماید : «**فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ** = دیارشان را زیر و رو کردیم و سنگ‌هایی از گِلِ سخت بر آنها بباراندیم». همچنین آیه‌ی۸۲ سوره‌ی هود گویاست که : «**جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ** = خانه‌هایشان را زیر و رو کردیم و سنگ‌هایی از گلِ سخت پی در پی بر آنها باراندیم». تورات می‌گوید : «و چون آفتاب بر زمین طلوع کرد . . .

آنگاه خداوند بر سَدوم و عَمورَه (گموره) گوگرد و آتش از حضور خداوند از آسمان بارانید و آن‌شهرها و تمام وادی و جمیع سکنه‌ی شهرها و نباتات زمین را واژگون ساخت» (سِفر پیدایش، باب۱۹، سیمان۲۵←۲۳) ـ که به وقوع رویداد هنگام طلوع آفتاب نیز در قرآن اشاره شده است (حِجر/۷۳).

با استفاده از آیات فوق و گفته‌ی تورات، چنین به نظر می‌رسد که موادِ مُذاب آتشفشانی بر سر قومِ لوط ریخته شده و شهرهایشان با زلزله زیر و رو گردید. یا شاید بتوان گفت که اَجرام سماویّه به امر خدا بر سرشان ریزش کرد. به هرحال به طور کلّی، خواست‌ها و قوانین خدا با طرح‌های خدا در عالم تطبیق می‌شود. به عبارت دیگر، لازم نبوده، به یکباره خداوند در آسمان سنگ خلق کند و بر سرِ آن‌قوم بریزد! بلکه احتمالاً همان سنگ‌های پراکنده در فضا ـ به اراده‌ی إلهی ـ جاذبه‌ای سوی آنان یافتند؛ و یا حرکات درونیِ زمین در آن ناحیه شدّت گرفته، شهرها را واژگون کرد و کوه‌ها را به آتشفشان برده، سنگ‌های گُداخته از بالا، بر سرشان فرو ریخت.[۱]

مقطع آیه نشان می‌دهد که هدف از داستان‌های قرآن، عبرت‌آموزی مردم است، می‌فرماید همه عبرت گیرند که اقوام بدکارِ معاند چگونه ضربه می‌خورند و به خصوص بدعت‌گذارانِ زشتی‌ها به چه کیفر شدیدی می‌رسند.

(۸۵) وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۗ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥ ۖ قَدْ جَآءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ فَأَوْفُواْ ٱلْكَيْلَ وَٱلْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشْيَآءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُواْ فِى ٱلْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَٰحِهَا ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ .

« **و به سوی** (اهل) **مَدْیَن برادرشان شُعَیب را** (فرستادیم که) **گفت : ای قوم من! خدا را بندگی کنید، هیچ معبودی جُز او برایتان نیست؛ برهان روشنی از خداوندتان سوی شما آمده است! پس پیمانه و ترازو را تمام دهید و از حقِ مردم چیزی نکاهید و در زمین ـ بعداز اصلاح آن ـ فساد مکنید؛ این به نفع شماست اگر مؤمن باشید** »،

جمعی از مفسّران، مانند طبرسی در مجمع البیان، آورده‌اند که «**مَدْیَن**» نام فرزند ابراهیم^ع از زنِ سوّمِ او به نام «قَطوره» بوده است[۲] و شهر مَدْیَن به نام او در شمال عربستان ـ بین شام و حجازـ برپا شد. از سوی دیگر گفته‌اند که موقع این شهر در شرق عَقَبه بوده ـ که نام کنونی آن «مَعان» می‌باشد[۳] ـ و مردم آن عرب و از اولاد اسماعیل^ع بوده‌اند. نام **شُعَیبِ نَبی**^ع و ماجرای او با قومش، به جُز این سوره در سوره‌های هود،

---

(۱) ـ عدّه‌ای با استناد به آیه‌ی فوق سنگسار لواط‌کار را، به عنون کیفر قانونی او، پیش آورده‌اند که وجه تطبیق این سخن با آیه روشن نیست. اهل سُنّت نیز بنا به حدیثی از پیامبر^ص عقیده دارند که لواط‌کار را باید کُشت.

(۲) ـ «و ابراهیم دیگربار زنی گرفت که قَطُورَه نام داشت و او زِمْران و یُقشان و مَدان و مدیان و یِشْباق و شُوحا را برای او زائید» (تورات، سِفر پیدایش، باب ۳۵، سیمان ۲و۱).

(۳) ـ «قصص قرآن» تألیف صدرالدّین بلاغی، ص۴۰۷ .

شُعراء و عنکبوت نیز آمده‌است. «واوِ» عطف در ابتدای آیه‌ی فوق ماجرا را به سرگذشت اقوام پیشین ـ در آیات قبل ـ مرتبط می‌سازد.

مانند انبیاءِ گذشته شعیب، قبل‌از هرچیز قومش را به بندگی انحصاری خدا (توحید عبادت) ـ به عنوان زیربنای همه‌ی اعمال ـ دعوت می‌کند؛ سپس اشاره می‌نماید که «**قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ** = برهانی روشن از خداوندتان سوی شما آمده است» که احتمالاً مقصود، استدلالاتی است که وی در تبیین «توحید عبادت» ارائه می‌داده و یا احتمالاً معجزاتی که صحّت ادّعای نبوّت و صدق گفتار او را نشان می‌داده است.

به دنبال دعوت به «توحید عبادت» پیامبر مرسل، انحراف رایج در آن‌قوم یعنی «**کم‌فروشی**» را مطرح ساخته است. بدین معنی که وقتی خدا، به عنوان «تنها معبود جهان» ثابت شد، افراد حق ندارند برخلاف رضای او، کم‌فروشی کنند. عبارت «**از حقِّ مردم چیزی نکاهید**» به دنبال «**پیمانه و ترازو را تمام دهید**» از باب تأکید است، چنانکه گویند : «عدالت کن و ظلم مکن !». درمورد «**فساد بعداز اصلاح در زمین**»، ذیل آیه‌ی ٥٦ همین سوره توضیح داده‌ایم و با درنظرگیری انحراف اجتماعی مورد اشاره، ممکن است بیشتر جنبه‌های اجتماعی مورد نظر بوده باشد.

مقطع آیه مشعر بر آن است که هرگاه افراد توجّه به خدا داشته و در برابر او احساس مسئولیّت کنند، چنان کارهایی را به نفع خود نخواهند دانست.

(۸۶) **وَ لَاتَقْعُدُواْ بِكُلِّ صِرَٰطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِهِۦ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًاۚ وَ ٱذْكُرُوٓاْ إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْۖ وَ ٱنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُفْسِدِينَ .**

«**و بر سر هر راهی** (به کمین) **منشینید تا کسانی را که ایمان آورده‌اند بترسانید و از راه خدا بازدارید و راه خدا را در انحراف جویید؛ و به یاد آرید آنگاه که** (مردمی) **اندک بودید و** (خدا) **شما را بسیار گردانید؛ و بنگرید که سرانجام تَبَهکاران چگونه بود**»،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که دعوت شُعَیب[ع] عدّه‌ای را به خود جلب کرده بود و مخالفان بر سر راه کسانی‌که به مجالس او می‌رفتند نشسته آنها را به انحاءِ گوناگون می‌ترساندند و شاید تهدید به قتل می‌کردند. بدین‌ترتیب مخالفان، می‌خواستند مذهب شرک را همچنان برپا نگه دارند. این‌گونه سرکوبگری‌ها کماکان در جوامع بسته رایج است.

بخش بعدی آیه نشان می‌دهد که شعیب[ع]، به دنبال بازداشتن آنان از زشتی‌ها، اَذهان را متوجّه نعمت‌های خدا می‌نمود که شما جمع معدودی بودید و خدا نگذاشت به وسیله‌ی عوامل طبیعی مضمحل شوید، بلکه موجبات تکثیرتان را فراهم ساخت؛ و متعاقباً لب به نصیحت می‌گشاید که پس توجّه کنید چه بسیار اقوامی مانند شما که با سوءِ استفاده از نعمت‌های اِلهی و ناسپاسی خدا، ازمیان رفتند؛ به راه آنان نروید !

(۸۷) **وَإِن كَانَ طَآئِفَةٌ مِّنكُمْ ءَامَنُواْ بِٱلَّذِىٓ أُرْسِلْتُ بِهِۦ وَ طَآئِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُواْ فَٱصْبِرُواْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ ٱللَّهُ بَيْنَنَاۚ وَ هُوَ خَيْرُ ٱلْحَٰكِمِينَ .**

« و اگر گروهی از شما به پیامِ من ایمان آورده و گروهی ایمان نیاورده‌اند، پس صبر کنید تا خدا میان ما داوری کند و او بهترین داوران است »،

پس‌از توصیه به خیر و نهی از زشتی‌ها، شعیب^ع، موافق و مخالف را دعوت به تحمّل می‌کند؛ که ستیز و زورگویی روا نیست، آنها که می‌پیوندند به یاری و نُصرت خدا امیدوار باشند و مخالفان نیز به راه خود رفته آنان را آزاد بگذارند تا خداوند عملاً میان دو دسته حکم کند. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پیامبر، به جای فراخواندن به سوی «خود» به سوی «پیام» دعوت می‌کند. حال، عکس‌العمل مخالفان:

(۸۸) ۞ قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ لَنُخْرِجَنَّكَ يَٰشُعَيْبُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَآ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِى مِلَّتِنَا ۚ قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَٰرِهِينَ .

« اَشراف متکبّر قومش (به وی) **گفتند : ای شعیب ! همانا یا تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهرمان بیرون کنیم یا به آئین ما بازگردید؛** (شعیب) **گفت : هرچند** (از آن) **ناخشنود باشیم ؟! »،**

زورگویان هیچگاه نمی‌پذیرند که کسی برخلاف آنها به راهی دیگر رود و سر از اطاعت و هماهنگی با ایشان بپیچد، بلکه روششان درمقابل «منطق»، همواره «تهدید و تکفیر» است؛ و تهدید اِخراج از شهر در آن روزگاران بسیار مهم بود زیرا افرادِ بی‌قوم و قبیله به اِسارت و بردگی گرفته می‌شدند (بقره/ توضیح آیه‌ی۸۵).

درمقابل تهدید فوق شُعَیْب یک سؤال بیشتر ندارد و آن این‌که آیا مجبوریم آئینی را ـ و لو نادرست بدانیم ـ بپذیریم؟ روشن است که منطق مخالفان جز این نبوده[(۱)] و از اینرو شعیب ادامه می‌دهد:

(۸۹) قَدِ ٱفْتَرَيْنَا عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِى مِلَّتِكُم بَعْدَ إِذْ نَجَّىٰنَا ٱللَّهُ مِنْهَا ۚ وَمَا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّعُودَ فِيهَآ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّنَا ۚ وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَىْءٍ عِلْمًا ۚ عَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلْنَا ۚ رَبَّنَا ٱفْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِٱلْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ ٱلْفَٰتِحِينَ .

«بی‌شک به خدا دروغ بسته‌ایم، اگر ـ پس‌از آنکه خدا ما را از آن نجات داد ـ به کیش شما بازگردیم؛ و ما را نسزد که بدآن (کیش) **برگردیم، مگر آنکه خدا، خداوندگارمان، بخواهد؛ دانش خدایمان همه چیز را فراگرفته، ما بر خدا توکّل داریم** (پس، شعیب دست به دعا برداشت که:) **خداوندگارا ! میان ما و قوم‌مان به حق داوری کن که تو بهترین داورانی »،**

---

(۱) ـ «سُیوطی» ـ از محدّثان اهل سُنَّت ـ در کتاب خود به نام «صَون المَنطِق و الکلام» از ابوالعبّاس سُرَیج به رسم تأیید نقل می‌کند که : «اگر مردی به سوی ما آمده بگوید که اَدیان در جهان بسیارند، پس مرا واگذارید تا در آنها بیاندیشم و حق را در هرچه یافتم بپذیرم و باطل‌را ترک کنم، او را رها نکنید، بلکه وادارش نمایید تا اسلام را اجابت کند و در غیر این‌صورت قتل او واجب است» ! آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که این ، همان منطق کفّار بوده است و خداوند هرگز کسی را این‌چنین به دین خود دعوت نمی‌کند. بلکه می‌فرماید بر طالبان سخن خدا، آیات او را بخوانید و سپس آنها را به منزلگاه امن ایشان برسانید (و مجال تفکّر به آنها دهید.) (سوره‌ی توبه، آیه‌ی۶).

شُعیب[ع] می‌گوید برگشت به راهی که بُطلانش را ازسوی خدا دریافته و نزد او معترف گشته‌ایم، افتراءِ به خداست.

عبارت بعدی را طبری از نوع «استثناءِ منقطع» دانسته، بدین‌معنی که اشعار می‌دارد «سزاوار ما نیست ـ پس‌از روشنیِ ایمانی ـ به شرک بازگردیم و جُز این نیست که به همان راهی خواهیم رفت که خدا می‌خواهد (یعنی توحید).

متعاقباً شعیب اعلام می‌دارد که خدای ما، آگاه از همه‌چیز و بر اندیشه و کار ما بصیر است و ما به او توکّل داریم و سپس دست به دعا برمی‌دارد که خدایا! پیروان راستی را پیروز گردان که تو بهترین مقام برای این‌کار هستی.

(۹۰) وَ قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوْمِهِۦ لَئِنِ ٱتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَٰسِرُونَ .

« **و اَشراف کافرکیش قومش گفتند: اگر شعیب را پیروی کنید، بی‌شک در آن‌صورت، خسران‌دیدگانید** »،

یعنی ای مردم! اگر سراغ شعیب بروید، دَمار از روزگارتان درخواهیم آورد!

(۹۱) فَأَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُواْ فِى دَارِهِمْ جَٰثِمِينَ .

« **پس زلزله‌ای ایشان را فرا گرفت و در خانه‌هایشان فروافتاده بمُردند** »،

آیه‌ی شریفه حاکی از «داوری عملی» خدا در آن شرایط است. تصریح دارد که مخالفان شعیب چنان مضمحل شدند که :

(۹۲) ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْاْ فِيهَا ۚ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ شُعَيْبًا كَانُواْ هُمُ ٱلْخَٰسِرِينَ .

« **گویی تکذیب‌کنندگان شعیب** (اصلاً) **در آن**(سرزمین) **نبودند! تکذیب‌کنندگان شعیب خود زیانکار گشتند**»،

هرچند منکران انبیاء در این عصر و زمانه، ممکن است به طُرُق دیگر زیان ببینند (اعراف/ توضیح آیه‌ی٦٤).

(۹۳) فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَ قَالَ يَٰقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّى وَ نَصَحْتُ لَكُمْ ۖ فَكَيْفَ ءَاسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَٰفِرِينَ .

« **پس** (شعیب) **روی از آنها برتافت و** (پیش خود حدیث نفس نموده) **گفت : ای قوم من ! همانا پیام خداوندم را به شما رساندم و در حقّتان خیرخواهی نمودم؛ پس چگونه بر قوم کافرپیشه اندوه خورم ؟!** »،

این بیان، مشابه سخن صالحِ نبی[ع] در پایان کار قومش می‌باشد (اعراف/۷۹). اندوه انسان ـ معمولاً ـ یا برای کسانی است که مُغرض نبوده و به خطا افتاده‌اند و یا برای مردمان خوبی است که صدمه دیده‌اند. أمّا برای آنها که می‌دانستند حق در طرف دیگر است و همچنان با نفس‌پرستی‌ها به راه خود می‌رفتند، چه جای اندوه است؟!

بخش هفتم

(۹۴) وَ مَآأَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّآ أَخَذْنَآ أَهْلَهَا بِٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ .

« **و هیچ پیامبری را در شهری نفرستادیم، مگر آنکه اهلش را به سختی و رنج گرفتیم، شاید** (در پیشگاه خداوندشان) **تضرّع کنند** »،

به دنبال شرح شمّه‌ای از داستان پیامبران و اَقوامشان ـ در آیات قبل ـ و مخالفت‌هایی که انبیاء با آن روبرو شدند، می‌فرماید خداوند ابتدا با پیش‌آوردنِ سختی‌ها سعی به توجّه دادن مخالفان به عواقب عنادشان با حق نمود، شاید متذکّر شده تغییر رویّه دهند. به عبارت دیگر، آیه‌ی شریفه یک سُنّت عمومی خدا را ذکر می‌کند که با ارسال هر پیامبر(ع) و گرویدن گروه قلیلی به او، سختی‌ها پدید می‌آید تا بلکه مخالفان متنبّه شوند. شبیه این آیه و آیه‌ی بعد در سوره‌ی انعام (آیات ٤٥←٤٢) نیز آمده که توضیح‌اش را داده‌ایم.

(۹۵) ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ ٱلسَّيِّئَةِ ٱلْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَواْ وَّقَالُواْ قَدْ مَسَّ ءَابَآءَنَا ٱلضَّرَّآءُ وَٱلسَّرَّآءُ فَأَخَذْنَٰهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ .

« **سپس نیکی به جای بدی نشاندیم، تا آنکه فزونی یافتند و** (آنگاه، کافران) **گفتند : به راستی رنج و آسایش به پدران ما** (نیز) **می‌رسید؛ پس به ناگاه ایشان را ـ در عین بی‌خبری ـ** (به عذاب خود) **گرفتیم** »،

به دنبال آیه‌ی قبل می‌فرماید بعداز مدّتی، سختی‌ها از آن مردم معاند، برداشته می‌شد و به گشایش و نعمت‌ها می‌رسیدند تا شاید «در آسایش بعداز سختی» یاد خدا کنند. امّا معاندان ـ در عوض ـ شروع به توجیه نموده از سر غفلت و غرور می‌گفتند: رنج و راحت به پدران ما نیز می‌رسید (و ربطی به خدا و ظهور این پیامبر ندارد!). با این روحیّه، منکران حق ـ در برخورداری از نعمت ـ شروع به تاخت و تاز در گناه و فساد می‌کردند و آن زمان بود که کیفر إلهی آنان را فرامی‌گرفت (انعام/٤٤). مسلّماً کسی که دستگاه عالم را «بی‌شعور» بداند، حوادث را با اَعمال خود تطبیق نداده عبرت نمی‌گیرد.

(۹۶) وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ ٱلْقُرَىٰٓ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوْاْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَٰتٍ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَٰهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ .

« **و اگر اهل آن شهرها ایمان آورده و تقوی پیشه می‌کردند، هرآینه برکت‌ها را از آسمان و زمین به سویشان می‌گشودیم؛ امّا آنها** (حق‌را) **تکذیب کردند و ما ایشان را ـ به** (کیفر) **دستاوردهایشان ـ گرفتیم** »،

آیه‌ی شریفه پیام می‌دهد که زندگانی بر پایه‌ی ایمان و تقوا، برکات آسمانی و زمینی را در پی خواهد داشت.

چنانکه در رابطه با اهل کتاب می‌فرماید «**وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُواْ التَّوْرَاةَ وَ الإِنجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيهِمْ مِن رَّبِّهِمْ لَأَكَلُواْ مِن فَوْقِهِمْ وَ مِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم** = اگر به راستی ایشان تورات و انجیل را ـ با آنچه خدا بر آنها نازل ساخته ـ برپا می‌داشتند، از بالای سر و زیر پاهاشان (روزی) می‌خوردند»[1](مائده/٦٦)

(۹۷و۹۸) أَفَأَمِنَ أَهْلُ ٱلْقُرَىٰٓ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيَٰتًا وَهُمْ نَآئِمُونَ . أَوَ أَمِنَ أَهْلُ ٱلْقُرَىٰٓ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ .

« آیا سکنه‌ی شهرها ایمن‌اند از آنکه عذاب ما شبانگاه ـ در حالی‌که به خواب فرو رفته‌اند ـ سراغشان آید ؟! »، « و آیا اهل شهرها از اینکه عذاب ما در گستره‌ی روز ـ هنگامی‌که به بازیگری مشغولند ـ به آنها رسد، ایمن شده‌اند ؟! »،

واژه‌ی «**ضُحَىٰ**» به هنگام گسترش آفتاب که مردمان برای چاشت اوّل روز جمع می‌شدند اشاره دارد (طه/ توضیح آیه‌ی۵۹). واژه‌ی «**يَلْعَبُون**» در آیه شریفه، کنایه از سرگرمی‌های این جهانی است که آدمی را از امور معنوی بازمی‌دارد.

در آیات فوق سؤالی مطرح شده که آیا غافلان از حق ـ که در روز به بازیگری و رتق و فتق امور مادّی زندگی مشغولند و هنگام شب آسوده می‌خوابند ـ مطمئنّ‌اند که در یکی از این دو حالت عذاب إلهی سراغشان نمی‌آید؟

(۹۹) أَفَأَمِنُواْ مَكْرَ ٱللَّهِ ۚ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْخَٰسِرُونَ .

« **آیا از مکر** (عقوبت ناگهانیِ) **خدا ایمن شده‌اند؟** (به راستی) **جُز زیانکاران،** (کسی) **خودرا از مکر** (وعقوبتِ) **إلهی ایمن نداند »،**

منظور از واژه‌ی «**مکر**» در آیه‌ی شریفه، همان تدابیر إلهی در به کیفررسانی بدکاران است که اصطلاحاً از آن به «**اِستِدراج**» تعبیر می‌شود (انعام/ توضیح آیه‌ی٤٤). در لغتنامه‌ی اَلْمُنْجِد آمده : مَكَرَ اللهُ فُلانًا: جازاهُ عَلَى الْمَكْر. یعنی: خدا بر فلانکس مکر نمود مراد آنستکه وی را بر مکرش مجازات کرد.

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق سؤال سوّمی را از معاندان راه حق مطرح نموده که آیا آنگاه که در میان نعمت‌ها جولان می‌دهند، از کیفر به یکباره‌ی خدا غافلند؟! و متعاقباً پاسخ می‌دهد که فقط گناهکاران از وقوع عقوبت إلهی آسوده خیال‌اند! و إلاّ مردم مؤمن همواره در مراقبت از خود و در تشویش از عذاب إلهی بسرمی‌برند.[2]

---

(۱) ـ به زیرنویس آیه‌ی مائده/۶۶ نگاه کنید.

(۲) ـ البتّه در «مفاتیح الجنان» دعایی‌است که معارض آیه‌ی فوق می‌باشد و شیعیان را آسوده‌خیال معرّفی می‌کند! چنانکه می‌گوید : «يا مَنْ اَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ و آمَنُ سَخَطَهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ = ای آنکه در هر خیری به او امیدوارم و در هر شرّی از خشم او ایمنم!»

(۱۰۰) أَوَ لَمۡ يَهۡدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡأَرۡضَ مِنۢ بَعۡدِ أَهۡلِهَآ أَن لَّوۡ نَشَآءُ أَصَبۡنَٰهُم بِذُنُوبِهِمۡۚ وَ نَطۡبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَهُمۡ لَايَسۡمَعُونَ .

« **آیا برای کسانی‌که زمین‌را بعداز ساکنان** (پیشین)**اش به ارث می‌برند، روشن نشده است که اگر بخواهیم ایشان را** (نیز) **ـ به** (کیفر) **گناهانشان ـ دچار سازیم و بر دل‌هایشان مُهر نهیم، پس از شنوایی** (حق) **محروم شوند ؟** »،

آیه‌ی شریفه به باقی‌ماندگانِ بر زمین ـ پس‌از اقوام مختلفی‌که شرحشان گذشت ـ تذکّرمی‌دهد که آیا متوجّه نیستند هرگاه مانند آنها گناه و تجاوز پیشه کنند، به اراده‌ی إلهی کیفر خواهندشد ؟ در این راستا آیه‌ی شریفه «قفل قلب» را ـ که همان سلب توفیق آدمی و تأثیرناپذیریِ او دربرابر حق می‌باشد (بقره/ توضیح آیه‌ی٦) ـ در ردیف کیفرهای ظاهری آورده است که در واقع به کیفر باطنی اشاره دارد.

سه نکته درمورد مفاد آیه ذیلاً تأکید می‌گردد :

اوّل، آنکه قید «**به گناهانشان**»، تصریح دارد که خداوند «بی‌جهت» برای کسی عذاب نمی‌آورَد

دوّم، آنکه واژه‌ی «**اِرث**» انتقال قهری‌را می‌رساند که تولّد انسان در سرزمینی معیّن خارج از اختیار اوست (اعراف/ توضیح آیه‌ی٤٣).

سوّم، آنکه نباید «اِراده‌ی» خدا را با «رضای» او اشتباه کرد. خداوند «راضی» از اعمال بد هیچکس نیست، ولی درمورد متجاوزانِ از حق ـ به اقتضای عدل و حکمت و قوانینش ـ سلب توفیق آنها را «اراده» می‌نماید (بقره/ توضیح آیه‌ی٦).

(۱۰۱) تِلۡكَ ٱلۡقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيۡكَ مِنۡ أَنۢبَآئِهَاۚ وَ لَقَدۡ جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَمَاكَانُواْ لِيُؤۡمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ مِن قَبۡلُۚ كَذَٰلِكَ يَطۡبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ ٱلۡكَٰفِرِينَ .

« **از اخبار آن قریه‌ها بر تو حکایت می‌کنیم؛ و همانا پیامبرانشان با دلائل روشن سویشان آمدند، پس آنها کسانی نبودند که به آنچه پیش‌از این تکذیب کرده بودند ایمان آورند؛ این‌چنین خدا بر دل‌های کافران مُهر می‌نهد** »،

بین مفسّران گفتگوست که منظور از «**آنچه پیش‌از این تکذیب کردند**»، چیست ؟ عدّه‌ای عقیده دارند که منظور، پیمان فطری انسان با خدا مبنی بر شناسایی او (و گرایش به «خوبی‌ها» و دفع «بدی‌ها») می‌باشد (اعراف/۱۷۲) و آیه می‌فرماید، ظهور رُسُل باعث نشد که مردمان دست از تکذیب این پیمان بردارند. ولی بر پایه‌ی ابتدای آیه ـ که ظاهراً به «اخبار قریه‌های حکایت‌شده» اشاره دارد ـ منظور، نپذیرفتن دعوت انبیاءِ پیشین است، که همچون پیامبران بعدی، مورد انکار قرار گرفته بودند.

مقطع آیه در بیان «علّت» سلب توفیق خدا از تکذیب‌کنندگان حق می‌باشد. یعنی، مخالفت افراد با پیام انبیاء(ع)، به دلیل پافشاری آنها در کفر و پیروی از عنادهاست که به حکم و قانون خدا نور قلبشان را می‌برَد

و اَذهانشان را برای «رُؤیت» حقایق ناتوان می‌گرداند. طبری می‌گوید، روی سخن به پیامبر(و همه‌ی مسلمین) می‌باشد که مخالفان شما نیز همین حال را دارند.

(۱۰۲) وَ مَاوَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍۖ وَإِن وَجَدْنَآ أَكْثَرَهُمْ لَفَٰسِقِينَ .

« **و اکثرشان را به هیچ عهد و پیمانی** (وفادار) **نیافتیم و همانا غالبشان را متجاوز** (از حق) **یافتیم** »،

آیه‌ی شریفه، سرزنش خدا نسبت به کسانی است که به نعمت إلهی رسیده و بر عهد خود استوار نبوده‌اند. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه، شامل «دو قطعه» است که هردو ـ با نفی و اثبات ـ یک مضمون را می‌رساند. (استوار نبودن بر پیمان خدا ـ و تجاوز از امر خدا).

بخش هشتم

(۱۰۳) ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِـَٔايَـٰتِنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَإِيْهِۦ فَظَلَمُواْ بِهَا فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلْمُفْسِدِينَ .

« آنگاه پس‌از ایشان، موسی را با آیاتمان به سوی فرعون و اشراف قومش فرستادیم؛ ولی آنها نسبت به آن (آیات) **ستم کردند، پس بنگر که سرانجام تَبَهکاران چگونه بود »،**

به دنبال آیات بخش قبل که در تشریح حکمت خدا و چگونگی رفتار با مخالفان انبیاء ذکر شد، مجدّداً به داستان پیامبران بازگذشته شمّه‌ای از ماجرای موسیع را ذکر می‌کند که تا اَواخر سوره ادامه دارد. بر این مبنا واژه‌ی «**مِن بَعدِهِم** = پس‌از ایشان» در آیه‌ی شریفه، به پیامبرانی که شرحشان گذشت (آیات بخش ششم) بازمی‌گردد و در حقیقت می‌فرماید: مانند هودع برای قوم عاد و صالحع برای قوم ثمود و.... موسیع را نیز با آیاتمان به سوی فرعونیان فرستادیم.

«**موسی**» در اصل واژه‌ای عبری و به لحاظ لغوی، به معنی «از آب گرفته شده» می‌باشد (طه/۳۹ و قصص/ ۷←۱۱) و گفته‌اند که آن‌حضرت در قرن ۱۳ پیش‌از میلاد می‌زیسته است. در تورات نیز مذکور است که خداوند به موسیع می‌فرماید : «پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم و قوم من بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوری» (سِفر خروج، باب سوّم، شماره‌ی ۱۰).

متعاقباً می‌فرماید ولی فرعونیان «**ظَلَمُوا بها** = نسبت به آن (آیاتی که موسیع ارائه نمود) ستم کردند»، یعنی، قدرش را ندانسته به جای استفاده از آیات خدا درجهت هدایت و اصلاح خویش، آن آیات را مورد کفر و انکار قرار دادند. (نمل/۱٤و۱۳).

مقطع آیه به آخر داستان موسیع و سرانجام فرعونیان اشاره دارد که تفصیل آن را در آیات بعد می‌خوانیم.

(۱۰۴و۱۰۵) وَ قَالَ مُوسَىٰ يَـٰفِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ . حَقِيقٌ عَلَىٰٓ أَن لَّآ أَقُولَ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُم بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ .

«و موسی گفت: ای فرعون! همانا من فرستاده‌ای از (سوی) **خداوند جهانیانم»، «سزاست که بر خدا جُز حقّ نگویم؛ به راستی دلیل روشنی از خداوندگارتان سوی شما آورده‌ام، پس فرزندان اِسرائیل‌را با من بفرست»**

«**فرعون**» واژه‌ای قبطی است که به لحاظ لغوی، در دو معنا آمده است: (۱) خورشید و (۲) خانه‌ی بزرگ؛ و ظاهراً این واژه، لقب عمومی شاهان مصر باستان بوده وگفته‌اندکه فرعون زمان موسی رامسس دوّم بوده است.

می‌فرماید موسی^ع چون به نزد فرعون رسید به او گفت من پیامبر راستین خدا هستم و بنابراین خیانت در امانت ننموده دقیقاً پیام خدا را آورده‌ام و سخنم نیز فقط ادّعا نیست، بلکه با معجزاتی تأیید می‌شود؛ پیامم این است که بنی‌اسرائیل را (که موحّد بوده و در زمان حضرت یوسف^ع به مصر آمده و در آنجا تکثیر یافتند و رامسس دوّم و پدرش آنها را به استثمار می‌کشیدند) **با من بفرست** (تا چنانکه خدا گوید «مرا [خدا را] عبادت نمایند» و به قول تورات: «برای من در صحرا عید نگاه دارند» ـ تورات، سِفْرِ خروج، باب ٤، شماره‌ی ۲۳ و باب ۵ شماره‌ی ۱).

(۱۰۶) قَالَ إِن كُنتَ جِئْتَ بِـَٔايَةٍ فَأْتِ بِهَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّـٰدِقِينَ .

« (فرعون) **گفت: اگر با نشانه‌ای آمده‌ای (یا نشانه‌ای آورده‌ای)، پس بیاور آن را اگر از راستگویانی** »،

مقصود از «**اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِين** = اگر از راستگویانی» در مقطع آیه، ممکن است «ادّعای نبوّت موسی^ع» یا «ادّعای او در نشان دادن معجزه» باشد. ولی از آنجا که اساساً فرعون به خدا و نبوّت او عقیده‌ای نداشت، احتمال اخیر قوی‌تر می‌نماید. در حقیقت فرعون به موسی می‌گوید: با نبوّتت کاری نداریم، معجزه‌ای اگر داری نشان بده!

(۱۰۷) فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِىَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ .

« **پس** (موسی) **چوبدست خویش بیفکند که ناگهان افعی آشکاری شد** »،

منظور از واژه‌ی «**مُبِین** = آشکار» در مقطع آیه، این است که نه مثلاً کِرم کوچکی (که اَحیاناً از چوب عصا بیرون آید) بلکه چوبدست تبدیل به مار بزرگ و آشکاری شد که همه تصدیقش کردند. البتّه آنکه «هستی و حیات» در اختیار اوست مسلّماً به هر خلقتی، در هر زمان و به هرصورت، قادر است.(۱)

(۱۰۸) وَ نَزَعَ يَدَهُۥ فَإِذَا هِىَ بَيْضَآءُ لِلنَّـٰظِرِينَ .

« **و دستش را** (از گریبان) **برون آورد که در دَم برای بینندگان می‌درخشید** »،

چنانکه فرموده است: «(به موسی گفتیم:) **دستت را به گریبانت ببر تا** (چون بیرون آوری) **بدون آنکه سوئی بر آن رسیده** (با لک و پیسی سفید گردیده) **باشد، سپید می‌درخشد**» (قَصَص/۳۲، طه/۲۲، نمل/۱۲). همچنین «و خداوند دیگرباره وی (موسی) را گفت: دست خود را در گریبان خود بگذار، چون دست به گریبان خود بُرد و آن را بیرون آورد، اینک دست او مثل برف مبروص شد» (تورات، سفر خروج، باب ٤، شماره‌ی ٦).

(۱۰۹) قَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَـٰذَا لَسَـٰحِرٌ عَلِيمٌ .

---

(۱) ـ در تورات مذکور است که «پس خداوند موسی و هارون را خطاب کرده گفت که چون فرعون شما را خطاب کرده گوید معجزه‌ای برای خود ظاهر کنید آنگاه به هارون بگو عصای خود را بگیر و آن را پیش روی فرعون بینداز تا اژدها شود. آنگاه موسی و هارون نزد فرعون رفتند و آنچه خداوند فرموده بود کردند و هارون عصای خود را پیش روی فرعون و پیش روی ملازمانش انداخت و اژدها شد» (سِفر خروج، باب هفتم، شماره‌ی ۱۱←۸). ولی در قرآن کریم سخن از عصای هارون نرفته و خطای تورات‌نویسان اصلاح شده است.

«**اشراف قوم فرعون گفتند : همانا این** (مرد) **جادوگری داناست** »،

در سوره‌ی شعرا (آیه‌ی٣٤) همین مطلب را از زبان فرعون گفته است. بنابراین به نظر می‌رسد که مفاد آیه‌ی فوق حاکی از تکرار و تأیید سخن فرعون توسّط اطرافیان بوده (که به مانند همه‌ی نوکران دیکتاتورها، کلام رهبر خود را تکرار می‌کردند!). البتّه منظور از «**ساحِرٌ عَلِیم** = جادوگری دانا» در مقطع آیه، ظاهراً جادوگری است که در کار خود ماهر است، نه دانشمندی که سحر می‌داند.

متعاقباً فرعون ـ با تأیید سخنش توسّط حاضران ـ موقع را مغتنم شمرده، درجهت اهداف خود نتیجه‌گیری می‌کند :

(۱۱۰) يُرِيدُ أَن يُخۡرِجَكُم مِّنۡ أَرۡضِكُمۡۖ فَمَاذَا تَأۡمُرُونَ .

« **همی‌خواهد تا شما را از سرزمینتان بیرون بَرَد؛ پس چه رأی می‌دهید؟** »،

گفته‌اند که مفاد این آیه یا بخش انتهایی آن، سخن فرعون است نه اشراف درباری و شاید چند تن بنی اسرائیلی هم بین حاضران بوده‌اند که فرعون ـ با این گفتار ـ خواسته است تا آنها را نیز به جبهه‌ی خود جلب کند. سپس در مقطع آیه فرعون نظر حاضران را طلب می‌کند که نشان می‌دهد وی دیکتاتور زیرکی بوده و می‌خواسته است تا در آن موقعیّت خاص با زرنگی، عمل خود را رأی مردم جلوه دهد! و برخی نیز این سخن را دنباله‌ی کلام اشراف دانسته‌اند.

(۱۱۱) قَالُوٓاْ أَرۡجِهۡ وَأَخَاهُ وَأَرۡسِلۡ فِي ٱلۡمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ .

« **گفتند** : (ای فرعون) **او و برادرش را نگه دار و گردآورندگان را به شهرها فرست** »،

روشن می‌سازد که موسی[ع] با برادرش هارون[ع] به نزد فرعون رفته بود (یونس/٧٥، طه/٤٣ ، مؤمنون/٤٦و٤٥، شُعَراء/١٦ و قَصَص/٣٥). آثار توراتی نیز بر این امر دلالت دارند (توضیح آیه‌ی١٠٧).

(۱۱۲) يَأۡتُوكَ بِكُلِّ سَٰحِرٍ عَلِيمٖ .

« (تا) **هرجادوگر دانایی را نزد تو آرند** »،

واژه‌ی «**يَأتُوکَ**» در ابتدای آیه در اصل «يَأتُونَکَ» بوده که حرف «نون» به دلیل جزاءِ شرط حذف شده است. یعنی هرگاه گروهی را بفرستی، ساحران زبردستِ شهرها را جمع‌آوری کرده نزد تو می‌آورند و آنها می‌توانند سحر موسی را خُنثی کنند!

(۱۱۳) وَجَآءَ ٱلسَّحَرَةُ فِرۡعَوۡنَ قَالُوٓاْ إِنَّ لَنَا لَأَجۡرًا إِن كُنَّا نَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبِينَ .

« **و ساحران به نزد فرعون آمده گفتند : آیا برای ما ـ اگر پیروز شویم ـ پاداشی هست؟** »،

برخلاف نَبیِّ مُرسَل و مؤمنان پاک‌دل که در برابر ابلاغ رسالتهای إلهی، جُز از خدا پاداشی نمی‌خواهند، مردمِ دنیاپرست انتظار پاداش از فرعون‌ها یا این و آن دارند! در آیه‌ی بعد فرعون پاسخ می‌دهد:

(۱۱۴) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ .

« **گفت : آری، و حتماً از مقرّبان** (ما) **خواهید بود** »،

یعنی، علاوه بر پاداش مادّی، از نزدیکان درگاه ما ـ شاه شاهان ! ـ می‌شوید.

در اینجا، تفاوت بین «پیامبر إلهی» و «ساحران مادّی» به خوبی منعکس است. در کار موسی[ع] ـ برخلاف ساحران ـ «اگر» وجود نداشت، موسی[ع] أجر مادّی نمی‌خواست و به علاوه آرزویش، نه نزدیکی به فرعون، بلکه«دوری» از او بود (آیه‌ی۱۰۵). متعاقباً ساحران رو به موسی[ع] می‌کنند:

(۱۱۵) قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلْقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ نَحْنُ ٱلْمُلْقِينَ .

« (پس ساحران) **گفتند : ای موسی یا تو** (اوّل عصایت را) **می‌افکنی و یا ما** (ابزار خویش) **بیفکنیم ؟** »،

بنا به راهنمایی قرآن، ابزار آن ساحران چیزی جُز یک سری ریسمان نبوده است (شُعَراء/٤٤).

(۱۱۶) قَالَ أَلْقُواْۖ فَلَمَّآ أَلْقَوْاْ سَحَرُوٓاْ أَعْيُنَ ٱلنَّاسِ وَٱسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَآءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ .

« (موسی) **گفت : بیفکنید ! پس چون** (آنها ابزار سحر خویش) **افکندند، دیدگان مردم را سحر کرده و آنان را بترساندند و جادویی بزرگ آوردند** »،

عبارت «**سَحَرُوا أعيُنَ النّاس** = دیدگان مردم را سحر کردند» در بخش ثانوی آیه، حاکی از آن است که ساحران در خیال بینندگان تصرّف نموده چیزهایی را به نظرشان آوردند که واقعیّت نداشت؛ درواقع نوعی «هیپنوتیزم» (طه/٦٦) و در نتیجه «**اِستَرهَبُوهُم** = آنها را بترساندند». غرض از «**جاءُو بِسِحرٍ عَظيم** = جادویی بزرگ آوردند» این استکه کارشان کاملاً گرفت و در نظر مردم جلوه کرد و در قرآن است که حتّی خود موسی[ع] نیز در وهله‌ی اوّل ترسید (طه/٦٧). البتّه علی[ع] در نهج البلاغه می‌گوید خوفِ موسی[ع] نه از آن‌مارها، بلکه از گمراهی مردم بود و در آن لحظه نمی‌دانست عصایش چه خواهد کرد و وحی إلهی به وی ـ در مورد افکندن عصا ـ بعداز ترسش بود (طه/٦٩ و٦٨).

(۱۱۷) وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَۖ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ .

« **و به موسی وحی کردیم که عصای خویش بیفکن ! پس در آندم** (اژدهایی شد و) **آنچه را که به دروغ می‌بافتند فرو می‌برد** »،

واژه‌ی «**وحی**» در آیه‌ی شریفه اشاره‌ی باطنی سریع را می‌رساند. یعنی در دَم خداوند در قلب و روح موسی[ع] نشاند که عصای خود را بیافکند. آنگاه آن عصا به فرمان إلهی مبدّل به افعی شد و ریسمان‌های ساحران را که مار جلوه داده بودند، بلعید (قصص/۳۱، طه/۲۰، نمل/۱۰ و یونس/۸۱). این، تنها راهی بود که می‌توانست سحرِ ساحران را باطل سازد، زیرا اگر آن عصا «فقط» تبدیل به افعی شده بود ـ بدون آنکه ریسمان‌هارا ببلعد ـ احتمالاً می‌گفتند، ساحران مارهایی ساختند و موسی فقط یک مار ساخت. بُرهان «حق»

همواره چنین است؛ «در کنار» باطل برای خود سخن نمی‌گوید، بلکه در جهت «محو باطل» حرکت می‌کند.[۱]

(۱۱۸) فَوَقَعَ ٱلْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .

« پس حق واقع شد و هرآنچه آنها می‌کردند باطل گشت »،

یعنی، در اینجا بود که «حق» نمایان گردید (چنانکه تفسیر مجمع البیان می‌گوید «**وَقَعَ الْحَقّ**» یعنی «ظَهَر الحَقّ») و بُطلان آن نیرنگ‌ها ثابت شد. مقصود از «حق» را عدّه‌ای از مفسّران، موسی دانسته‌اند ولی ـ در واقع ـ واژه‌ی مزبور، به حقیقتِ صدق موسی^ع اشاره دارد.

(۱۱۹) فَغُلِبُواْ هُنَالِكَ وَ ٱنقَلَبُواْ صَٰغِرِينَ .

« و (ساحران) **در آنجا مغلوب شدند و با حقارت بازگشتند »،**

از آیات بعد به دست می‌آید که ساحران «به محلّشان» بازنگشتند. بنابراین مقصود از «**اِنْقَلَبُوا صاغِرِین** = خفّت‌زده بازگشتند»، این است که «سرافکنده شدند».[۲] از این‌مرحله به بعد آیات، مقامِ آن ساحران را بالا می‌برَد و نشان می‌دهد که هرکس ممکن است «به یکباره» به سوی خدا منقلب شود:

(۱۲۰) وَ أُلْقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سَٰجِدِينَ .

« و جادوگران به سجده درافتادند »،

اگر آنها در پنهان به بُطلان خود در برابر حق اعتراف می‌کردند، فائده نداشت؛ فضیلتشان این بود که در برابر تماشاچیان به رَدِّ اَکاذیبی که حقیقت جلوه داده بودند، اقدام کردند. چنین کاری تقوای آدمی را می‌رساند و سجده‌شان نیز نه در برابر موسی و هارون (عَلَيْهِمَا السَّلام) بلکه در برابر خدا بود:

(۱۲۱) قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ .

« گفتند : به خداوند جهانیان ایمان آوردیم »،

یعنی، فهمیدیم آن رویداد از چه مقامی سرزد؛ و بلافاصله آن مقام را توصیف می‌کنند:

(۱۲۲) رَبِّ مُوسَىٰ وَ هَٰرُونَ .

---

(۱) ـ مطلب‌را در تورات چنین می‌خوانیم: «وفرعون نیز حکیمان و جادوگران را طلبید و ساحران مصر هم به افسون‌های خود چنین کردند. هریک عصای خودرا انداختند و اژدها شد. ولی عصای هارون عصاهای ایشان را بلعید» (سِفرِ خروج، باب هفتم، شماره‌ی ۱۳←۱۱).

(۲) ـ آیات فوق تفاوت «معجزه» و «سِحر» را به خوبی نشان می‌دهد. «معجزه»، سِحر نیست که با سحر دیگری باطل شود. اگر کار ساحران حقیقت داشت، خودِ آنها را بیش‌از هرکس مستغنی می‌ساخت. زیرا به عوضِ مثلاً طناب را مار کردن، می‌توانستند آهن را طلا کنند و ثروتی سرشار بیابند. بنابراین، همین‌که ساحران پاداش دنیوی را برای کارشان می‌خواستند (آیه‌ی۱۱۳) خود دلیل آن است که خودشان می‌دانستند کارشان حقیقت ندارد. به قول شاعر:

سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش‌دار   سامری کیست که دَم از ید بیضا بزند!

« **همان خدای موسی و هارون** »،

آن خدایی که خداوندگار جهانیان است و موسی[ع] و هارون[ع] به سوی او دعوت می‌کنند.

آیات فوق نشان می‌دهد که «اهل علم» به ایمان نزدیک‌تر از «اهل قدرت»اند؛ چون علم نوعی رَهنماست و بر این پایه، ساحرانِ اهل فنّ بلافاصله فهمیدند که آنچه به دست موسی[ع] انجام شد، با کارهای آنان تفاوت دارد. امّا فرعون چنین نبود.

(۱۲۳) قَالَ فِرْعَوْنُ ءَامَنتُم بِهِۦ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْۖ إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ مَّكَرْتُمُوهُ فِى ٱلْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا۟ مِنْهَآ أَهْلَهَاۖ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ .

« **فرعون گفت : آیا پیش‌از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ همانا این نیرنگی است که در این شهر به کار بستید تا اهلش را از آن بیرون برید، پس به زودی خواهید دانست** »،

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که فرعون باور داشت کلید قلب مردم به دست اوست و کسی حق ندارد اعتقادی جُز آنچه او می‌گوید داشته باشد! نشان می‌دهد که فرعون (و فراعنه‌ی تاریخ، همگی) ادّعای «ولایت» بر جان و نفوس مردم را داشته‌اند.

بخش بعدی آیه بیانگر همان استدلال توطئه است که غالباً دستاویز قدرتمندان برای سرکوب مخالفانشان بوده است. فرعون می‌گوید شما ساحران دست در دست موسی و هارون داشته و می‌خواهید بنی‌اسرائیل را از جایی که مملکتشان بوده (و در ذیل عنایات ما قرار دارند!) خارج سازید.

مقطع آیه تهدید است؛ فرعون برای ساحران خط و نشان می‌کشد که به زودی خواهید دانست چه بلایی بر سرتان می‌آورم!

(۱۲۴) لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَٰفٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ .

« **همانا دستان و پاهای شما را ـ خلاف یکدگرـ می‌بُرَم، سپس همگیتان را بر دار می‌کِشم** »،

یعنی، فرمان می‌دهم دست‌ها و پاهای شما را برعکس هم بُریده و به چهارچوبتان بکشند تا بر بلندی‌های صلیب با رنج بمیرید! ابوالفتوح رازی در تفسیر آیه می‌گوید «فرعون اوّل کسی بود که آن عقوبت را رواج داد».

(۱۲۵) قَالُوٓا۟ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ .

« (آنها) **گفتند : ما به سوی خدای خویش بازگشت می‌کنیم** »،

این شجاعت، نتیجه‌ی احساس کامل حضور خداست و نشان می‌دهد که آن ساحران، مردمانی پاکدل و مستعد بودند چنانکه آیه‌ی بعد در همین‌راستاست:

(۱۲۶) وَمَا تَنقِمُ مِنَّآ إِلَّآ أَنْ ءَامَنَّا بِـَٔايَٰتِ رَبِّنَا لَمَّا جَآءَتْنَاۚ رَبَّنَآ أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ .

« **خشم تو بر ما نیست جُز آنکه به آیات خدایمان ـ چون بر ما آمد ـ ایمان آوردیم؛ خداوندا! صبر**(و طاقت) **بر ما فرو ریز و مسلمانمان بمیران!**»،

بخش اوّل آیه بیانگر موضع ساحران مظلوم در برابر دستگاه قدرت است؛ می‌گویند کار ما ـ ایمان به خدا ـ جُرم نیست، بلکه تو (ای فرعون) بی‌رحمی و خداپرستی را که حق‌شناسی انسان‌ها است، جُرم افراد می‌شمری!

در بخش انتهایی آیه ساحران دعا می‌کنند و از خداوند صبر و طاقت می‌طلبند. به قول شاعر:

یا رب نظر تو بر نگردد هرگز برگشتن روزگار سهل است

«مسلمان» در این آیه به معنیِ کلّی «تسلیم در برابر أمر خدا» است. قرآن در اینکه آیا واقعاً فرعون تصمیم خود را درمورد آن ساحران عملی ساخت یا خیر، ساکت است و بر طبق معمول از داستانسرایی اجتناب دارد. ظاهراً هدف قرآن از شرح این ماجراها، نه قصّه‌گویی، بلکه نشان دادن رویارویی «حق» با «باطل» و ابعاد این مقوله است. امّا برخی از مفسّران گویی چنان قلمرویی دارند و از اینرو با مطالب شورانگیز از شهادت آن ساحران سخن گفته‌اند.

(۱۲۷) وَ قَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِ فِرۡعَوۡنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوۡمَهُۥ لِيُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَۚ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبۡنَآءَهُمۡ وَنَسۡتَحۡيِۦ نِسَآءَهُمۡ وَإِنَّا فَوۡقَهُمۡ قَٰهِرُونَ .

و اَشراف قوم فرعون (به او) **گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌سازی تا در این سرزمین فساد کنند و تو و معبودانت را واگذارند؟! گفت: پسرانشان را خواهیم کُشت و زنانشان را** (برای خدمت) **زنده نگه می‌داریم و همانا ما فوق آنان و بر آنها غالبیم»،**

بخش اوّل آیه می‌نمایاند که (احتمالاً) فرعون تهدید خود را درمورد ساحران (آیه‌ی۱۲٤) عملی ساخته و پس‌از آن موسیع و قومش را رها ساخته بود؛ تا سر و صدای اشرافیانش بلند شد و شکوه کردند که تو موسی را آزاد گذاشته‌ای و او مرتّباً مردم را علیه تو و خدایانت تحریک می‌کند! همچنین به نظر می‌رسد که فرعون خود را خدای زمین و فرزند خدایان آسمانی می‌دانسته که در مصر قدیم اینگونه اعتقادات رایج بوده است.

عکس العمل فرعون نسبت به شکوه‌ی اشراف ـ در بخش بعدی آیه ـ نشان می‌دهد که او بر آن شد تا کاری راکه متوقّف ساخته بود، مجدّداً ازسر گیرد: قتل عام پسران بنی‌اسرائیل و به کنیزگیری زنانشان!

مقطع آیه بیانگر استکبار فرعون است که با تفرعن به اشراف گوشزد می‌کند: مقام و قدرت ما کجا و آنها کجا؟ مسلّماً مغلوب خواهندشد!

(۱۲۸) قَالَ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱللَّهِ وَٱصۡبِرُوٓاْۖ إِنَّ ٱلۡأَرۡضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ .

« موسی به قومش گفت: از خدا یاری جویید و پایداری کنید؛ همانا زمین از آنِ خداست و به هریک از بندگانش که خواهد به میراث دهد و سرانجامِ نیک از آنِ پرهیزکاران است »،

معلوم می‌شود، موسی^ع و قومش از تهدید فرعون با خبر شده و طبعاً بنی‌اسرائیل مضطرب بودند و موسی^ع به آنها می‌گوید (نه از من) بلکه از خدا کمک بخواهید؛ و سپس به آنان امید می‌بخشد که شما چه می‌دانید فردای روزگار مصر دردست چه کسانی خواهد بود؟! [وقتی خداوند فرعون و سپاهش را در دریا غرق کرد (آیه‌ی ١٣٦) مصر را به موسی^ع و یارانش نداد، بلکه آنها راهی فلسطین شدند. پس منظور آیه آن است که دشمنان بنی‌اسرائیل مغلوب شده و مصر در چنگ کسانی خواهد افتاد که به آنان آزار نمی‌رسانند (آیه‌ی١٣٧)].

مقطع آیه بدآن معناست که اگر بنی‌اسرائیل پرهیزکار باشند، بُرد با آنهاست؛ فرجامی‌که خداوند برای همه‌ی حق‌طلبان مقرّر داشته است. امّا یهودیانی‌که جُز منافع بلافاصله‌ی مادّی چیزی نمی‌شناختند، گفتند:

(۱۲۹) قَالُوٓاْ أُوذِينَا مِن قَبۡلِ أَن تَأۡتِيَنَا وَ مِنۢ بَعۡدِ مَا جِئۡتَنَاۚ قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يُهۡلِكَ عَدُوَّكُمۡ وَ يَسۡتَخۡلِفَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرَ كَيۡفَ تَعۡمَلُونَ .

« **گفتند : پیش‌از آنکه به سوی ما آیی و پس‌از آنکه به نزدمان آمدی، در آزار بوده‌ایم !** (موسی) **گفت : امید که خداوندتان دشمن شما را هلاک کند و شما را در زمین جانشین** (پیشینیان) **سازد؛ و آنگاه بنگرد که چگونه عمل می‌کنید** »،

بخش اوّل آیه حاکی از اعتراض بنی‌اسرائیل است که ای موسی ! قبل‌از آمدن تو فرعون نوزادان ذکور ما را سرمی‌برید(قصص/٤) و اکنون هم که تو آمدی باز همان دردسرها را پیدا کرده‌ایم، پس کی این بساط تمام می‌شود ؟!

پیامبرِ حق در پاسخ امید می‌بخشد که چه بسا فرعونیان به هلاکت رسند و روزی شما به جای آنها اَبَرقدرت شوید. چنانکه امروزه هم به مردم تحت ستم در هر نقطه‌ی دنیا که مقهور قدرت قاهره‌ای شده‌اند، می‌توان گفت : اگر پرهیزکار بوده از خدا یاری جویید و در خطِّ رضای او حرکت کنید و پایداری ورزید، ممکن است روزی شما به جای آن‌قدرتی که شکست‌ناپذیر می‌نماید بنشینید.

مقطع آیه مشعر بر آن است که کلّیّه‌ی کسانی که به لطف خدا به قدرت می‌رسند، باید بدانند که در اعمال خود همواره تحت نظارت إلهی می‌باشند و هرگاه به مانند اَسلافشان دیکتاتوری و ظلم پیشه کنند، باشد که به حَضیضِ ذلّت سرنگون شوند!

(۱۳۰) وَ لَقَدۡ أَخَذۡنَآ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ بِٱلسِّنِينَ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَذَّكَّرُونَ .

« **و همانا ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود محصول دچار کردیم، شاید اندرز گیرند** »،

آیه‌ی شریفه بیانگر یکی از سُنَن إلهی در عالم است که وقتی مردمی پیامبرِ مُرسَلِ خود را تکذیب می‌کنند، گرفتار اینگونه شدائد طبیعی می‌شوند (انعام/٤٢ و اعراف/٩٤).

ذکر «کمبود محصول» پس‌از «خشکسالی»، ذکرِ «خاصِّ بعداز عامّ» است. زیرا کمبود محصولات کشاورزی «ازجمله» عوارض خشکسالی بوده و چون «مهمترین» آنهاست، به صورت فوق تأکید گردیده است. طبری در تفسیر می‌گوید، چه بسا درخت بزرگ خرما که برایشان فقط «یک» خرما می‌داد!

مقطع آیه حاکی از آن است که چون انسان‌ها ـ کُلّاً ـ در تنگی سوی خدا می‌روند، لذا خداوند در وهله‌ی اوّل برای منکران حق سختی پیش می‌آورد تا شاید عامل توجّه آنها به خدا شود و از حوادث عبرت گیرند.

(۱۳۱) فَإِذَا جَآءَتْهُمُ ٱلْحَسَنَةُ قَالُواْ لَنَا هَٰذِهِۦ وَ إِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَىٰ وَ مَن مَّعَهُۥٓ أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمْ عِندَ ٱللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ .

« **پس چون خوبی برایشان پیش می‌آمد می‌گفتند: این از** (اقبال) **ماست؛ و چون بدی به آنها می‌رسید، شومی آن را به موسی و همراهانش نسبت می‌دادند! آگاه باش که پیشآمدهای بدشان** (از) **نزد خدا بوده** (و هست) **لیکن اکثرشان نمی‌دانند** »،

آیه‌ی شریفه درحقیقت وصف الحال بسیاری مردم سطحی‌نگر در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌هاست که سختی‌ها را مولود بداقبالی یا تقصیر این و آن دانسته و نعمت‌ها را هنر خویش می‌شمرند! در این‌گونه آیات خداوند در حقیقت یکی از مسائل روحی انسان را تحلیل می‌کند. می‌فرماید، مردمان «اکثراً» تمایل دارند خود را «بَرِیءُ الذِّمّه» بدانند (زیرا اگر تقصیری برای خود قائل شوند، آرامششان به هم خواهد خورد) لذا تمام ناگواری‌ها را به نحوی توجیه نموده بی‌رابطه نسبت به خود جلوه می‌دهند! امّا اینگونه آرامش‌ها بنیانی ندارد و همواره با مشکلات رویاروی خواهند بود. مؤمنان ـ برعکس ـ بلافاصله احساس تقصیر نموده، «با اعتراف به گناه و سعی در اصلاح» به آرامشی می‌رسند که آرامشی با بنیان است.

(۱۳۲) وَ قَالُواْ مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِۦ مِنْ ءَايَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ .

« **و گفتند: هرمعجزه‌ای بر ما آوری ـ تا بدان افسونمان کنی ـ به تو ایمان نمی‌آوریم** »،

یعنی فرعونیان، همچنان کارهای موسی[ع] را حمل به سِحر می‌کردند و ادّعا داشتند که او نیز جادوگری بیش نیست و هرچه کند ما زیر بار سخنانش نمی‌رویم!

(۱۳۳) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلطُّوفَانَ وَ ٱلْجَرَادَ وَ ٱلْقُمَّلَ وَ ٱلضَّفَادِعَ وَ ٱلدَّمَ ءَايَٰتٍ مُّفَصَّلَٰتٍ فَٱسْتَكْبَرُواْ وَ كَانُواْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ .

« **پس بر آنها طوفان و ملخ و شپش و قورباغه‌ها و خون فرستادیم که آیات روشنی در پیِ یکدیگر بودند؛ و آنان استکبار نمودند و گروهی گنهکار بودند** »،

آیه‌ی شریفه در اشاره به ۹ معجزه‌ی موسی[ع] است که در تورات نیز (سِفْرِ خروج، فصول ۱۲←۷) شرح آن رفته است:

«و خداوند به موسی گفت: به هارون بگو عصای خود را بگیر و دست خود را بر آب‌های مصر دراز کن، بر نهرهای ایشان و جوی‌های ایشان و دریاچه‌های ایشان و همه‌ی حوض‌های آب ایشان تا خون شود و در تمامی زمین مصر در ظروف چوبی و ظروف سنگی خون خواهد بود» (باب هفتم، شماره‌ی۱۹).

همچنین در شماره‌ی ۱۷ از همان باب مذکور است که موسی[ع] به فرمان خدا عصای خویش بر نیل زد و آب آن مبدّل به خون شد. همین‌طور «و خداوند به موسی گفت: به هارون بگو دست خود را با عصای خویش بر نهرها و جوی‌ها و دریاچه‌ها دراز کن و وَزَغ‌ها بر زمینِ مصر برآورَد ... و وزغ‌ها برآمده زمین مصر را پوشانیدند» (باب هشتم، شماره‌ی ٦و٥). «و انواع مگس‌های بسیار به خانه‌ی فرعون و به خانه‌های بندگانش و به تمامی زمین مصر آمدند و زمین از مگس‌ها ویران شد» (باب هشتم، شماره‌ی٢٤). «پس موسی (به فرمان خدا) عصای خود را بر زمین مصر دراز کرد و خداوند تمامیِ آن روز و تمامیِ آن شب را بادی شرقی بر زمین مصر وزانید و چون صبح شد باد شرقی ملخ‌ها را آورد و ملخ‌ها بر تمامیِ زمین مصر برآمدند و در همه‌ی حدود مصر نشستند بسیارسخت که قبل‌از آن چنین ملخ‌ها نبود و بعداز آن نخواهد بود» (باب دهم، شماره‌ی١٤ و١٣).

اینگونه بَلایا را می‌توان ـ از جهتی ـ رحمت خدا دانست، زیرا جلب ایمان ـ یعنی سعادت آنها را ـ هدف داشته است، امّا می‌فرماید «**فَاسْتَكْبَرُوا** = آنها استکبار و انکار نمودند» و از بلایا پند نگرفتند. سپس تعلیل می‌نماید که «**كانُوا قَوْمًا مُجْرِمِين**»؛ یعنی چون گروهی گنهکار بودند، آیات خدا در دلشان اثر نداشت و متکبّر و «خودبزرگ‌بین» شده بودند.

(۱۳۴) وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ ٱلرِّجْزُ قَالُواْ يَـٰمُوسَى ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا ٱلرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ .

« و هنگامی‌که عذاب بر آنها فرود می‌آمد، گفتند : ای موسی! خدای خویش را ـ بنا به پیمانی‌که نزد توست ـ بخوان که اگر این عذاب را از ما برداری، حتماً به تو ایمان می‌آوریم و قطعاً بنی‌اسرائیل را با تو می‌فرستیم »،

در تورات، سفر خروج، می‌خوانیم :

«(وقتی‌که زمین مصر از وَزَغ‌ها پُر شد) آنگاه فرعون موسی و هارون را خوانده گفت : نزد خداوند دعا کنید تا وزغ‌ها را از من و قوم من دور کند و قومت را رها خواهم کرد ... » (باب هشتم، شماره‌ی ۸).

«و (چون زمین مصر از مگس‌ها ویران شد) فرعون موسی و هارون را خوانده گفت : بروید و برای خدای خود قربانی در این زمین بگذارید» (باب هشتم، شماره‌ی ۲۵).

«و (چون) در تمامی زمین مصر تَگَرگ آنچه را که در صحرا بود از انسان و بهایم زد ... آنگاه فرعون فرستاده موسی و هارون را خواند و بدیشان گفت : در این مرتبه گناه کرده‌ام خداوند عادل است و من و قوم من گناه‌کاریم. نزد خداوند دعا کنید زیرا کافی است تا رعدهای خدا و تگرگ دیگر نشود و شما را رها خواهم کرد و دیگر درنگ نخواهید نمود» (باب نهم، شماره‌ی ۲۸←۲۵).

« (و چون ملخ‌ها تمامی زمین مصر را پوشانید) آنگاه فرعون موسی و هارون را به زودی خوانده گفت : به یَهُوَه خدای شما و به شما گناه کرده‌ام و اکنون این‌مرتبه فقط گناه مرا عفو فرمایید و از یهوه خدای خود استدعا نمایید تا این موت را فقط از من برطرف نماید» (باب دهم، شماره‌ی ۱۷ و١٦).

مفسّران گفته‌اند که عبارت «**بنا به پیمانی‌که نزد توست**» در آیه‌ی شریفه، می‌رساند که موسی[ع] از سرآمدِ هر عذاب اطّلاع داشته و به فرعونیان هربار می‌گفت که هرگاه تغییر رویّه دهند، عذاب بسرخواهدرسید.

(۱۳۵) فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ ٱلرِّجْزَ إِلَىٰٓ أَجَلٍ هُم بَٰلِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ .

« **ولی چون عذاب را ـ تا مدّتی‌که مقرّر بود و ایشان به آن می‌رسیدند ـ برطرف می‌کردیم، آنگاه پیمان**(خود) **می‌شکستند** »،

درمورد طی شدن و برطرف شدن دوره‌ی عذاب و پیمان‌شکنی‌های فرعون، در تورات، سفر خروج چنین می‌خوانیم: « ... و وزغ‌ها از خانه‌ها و از دهات و از صحراها مردند ... و فرعون چون دید که آسایش پدید آمد دل خود را سخت کرد و بدیشان گوش نگرفت چنانکه خداوند گفته بود» (باب هشتم، شماره‌ی۱۵←۱۳).

«موسی (فرعون را) گفت : همانا من از حضورت بیرون می‌روم و نزد خداوند دعا می‌کنم و مگس‌ها از فرعون و بندگانش و قومش فردا دور خواهند شد امّا زنهار فرعون بار دیگر حیله نکند که قوم مرا رهایی ندهد ... پس موسی از حضور فرعون بیرون شده نزد خداوند دعا کرد و خداوند موافق سخن موسی عمل کرد و مگس‌ها از فرعون و بندگانش و قومش دور کرد که یکی باقی نماند. امّا در این‌مرتبه نیز فرعون دل خود را سخت ساخته قوم را رهایی نداد» (باب هشتم، شماره‌ی ۳۲←۲۹).

«و چون فرعون دید که باران و تگرگ و رعدها موقوف شد باز گناه ورزیده دل خود را سخت ساخت هم او و هم بندگانش. پس دل فرعون سخت شده بنی‌اسرائیل را رهایی نداد چنانکه خداوند به دست موسی گفته بود» (باب نهم، شماره‌ی ۳۵ و۳٤).

«و خداوند (به درخواست موسی) باد غربی بسیار سخت برگردانید که ملخ‌ها را برداشته آنها را به دریای قلزم ریخت و در تمامی حدود مصر ملخی نماند. امّا خداوند دل فرعون را سخت گردانید که بنی اسرائیل را رهایی نداد» (باب دهم، شماره‌ی ۲۰ و۱۹).

اینهمه پافشاری فرعون در رهایی ندادن بنی‌اسرائیل نشان می‌دهد که وی از خدمات آنها سود بسیار می‌برد. و ازاینرو گرفتاری‌های محیط را از نوع بلایای طبیعی می‌شمرده و آنها را توجیه می‌کرده است!

(۱۳۶) فَٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ فِى ٱلْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا وَكَانُوا۟ عَنْهَا غَٰفِلِينَ .

« **پس، از ایشان انتقام** (أعمالشان را) **گرفتیم و آنها را در آن دریا غرق نمودیم، زیرا که آیات ما را تکذیب کرده دربرابرشان راه غفلت می‌سپردند** ».

یعنی، عکس‌العملِ پیمان‌شکنی‌های متوالی فرعونیان، برایشان عذابی شد که دیگر قابل گریز نبود. در مقطع آیه، مجدّداً ـ از نظر تأکید ـ موضوع، تعلیل گشته‌است: از آنروی‌که به آیات خدا بی‌اعتنا بوده و اِعلام خطرها را سرسری می‌گرفتند.

بخش نهم

(۱۳۷) وَ أَوْرَثْنَا ٱلْقَوْمَ ٱلَّذِينَ كَانُواْ يُسْتَضْعَفُونَ مَشَٰرِقَ ٱلْأَرْضِ وَ مَغَٰرِبَهَا ٱلَّتِي بَٰرَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ ٱلْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ بِمَا صَبَرُواْ وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُۥ وَ مَا كَانُواْ يَعْرِشُونَ .

« **و مشرق‌ها و مغرب‌های آن سرزمین را که در آن برکت داده بودیم، به آن قومی‌که ناتوان شمرده می‌شدند به میراث دادیم؛ و سخن** (و وعده‌ی) **نیکوتر خداوندت بر بنی‌اسرائیل ـ به خاطر صبر** (و استقامت‌های)**شان ـ محقّق گشت و آنچه را که فرعون و قومش** (از کاخ‌ها) **ساخته و آنچه را که** (از باغ‌ها و داربست‌ها) **برافراشته بودند** (همه را) **درهم کوبیدیم** »،

مفاد آیه‌ی شریفه در ارتباط با دو دوره‌ی مختلف زمانی است:

بخش اوّل از سرانجام بنی‌اسرائیل سخن می‌گوید که بعداز رهایی از چنگ فرعون و خروج از مصر به توفیق إلهی، نهایتاً در فلسطین و شامات مستقر شدند و دولت یهود در زمان سلیمان[ع] و داود[ع] به شکوفانی رسید و در باختر بر مصر و در خاور بر عمالقه پیروز گردیدند و دولت مزبور تا مدّتها قدرت مسلّط در منطقه بود. از اینرو طبری در تفسیر، از تابعین مختلف گزارش کرده که منظور از «**الأرض**= آن سرزمین» در آیه‌ی شریفه، شام است که آنجا نیز تحت تسلّط فراعنه‌ی مصر بوده و سپس در قلمرو دولت یهود درآمد و قید «**بارَكْنا** = برکت دادیم» درمورد شام و فلسطین غالباً در قرآن به کار رفته است (اسراء/۱ و انبیاء/۸۱ و ۷۱). در واقع **بخش اوّل** آیه حاکی از آن است که چون قدرت فرعونی درهم شکست، راه برای رهایی و تسلّط بنی‌اسرائیل بر خاور و باختر شام گشوده شد.

بخش دوم آیه به اوضاع و احوال مصر بعداز خروج بنی‌اسرائیل و شکست فرعون و سپاهش، اشاره دارد. می‌رساند که بعداز اضمحلال قدرت فرعونی، زلزله‌ها و سیلاب‌هایی مصر را فراگرفت و آثار آن ستمگران از کاخ‌هایی‌که ساخته بودند و باغ‌هایی‌که با داربست‌ها برافراشته بودند، همه مضمحل گردید؛ و «نه از تاک اثر ماند و نه از تاک‌نشان»! به علاوه چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل، آنکه نشان می‌دهد، هر سرزمینی دارای «مشرق‌ها» و «مغرب‌ها» است ـ که امروزه این‌مطلب ـ بنا به تغییر ساعات شب و روز ضمن سال ـ امری واضح است و با گردش زمین به دور خورشید، هر روزی خورشید از یک نقطه (مشرق) طلوع و در نقطه‌ی دیگری(مغرب) غروب می‌کند.

دوّم، آنکه واژه‌ی «**مُسْتَضْعَف**» لزوماً به انسان فقیر ـ ازجهت مالی ـ اطلاق نمی‌شود و در قرآن به کسانی که آزادی‌ها وحقوق اجتماعی آنان سلب شده (انفال/۲۶) و یا تحت استثمار فکری قرارگرفته باشند (سبا/۳۱) نیز «مستضعف» گفته می‌شود.

سوّم آنکه قید «**بِما صَبَرُوا**» در آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که نعمت خدا «بی‌جهت» به قومی نمی‌رسد و برای رسیدن به مراحم إلهی باید به لیاقت لازم رسید. ظاهراً بنی‌اسرائیل در آن بُرهه از زمان ـ به سبب لیاقت‌هایی‌که از خود نشان داده بودند ـ مستحقّ تأییدات إلهی گردیدند.

(۱۳۸) **وَ جَٰوَزْنَا بِبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْبَحْرَ فَأَتَوْاْ عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰٓ أَصْنَامٍ لَّهُمْ ۚ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱجْعَل لَّنَآ إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ ۚ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ .**

« **و بنی‌اسرائیل را از دریا گذراندیم؛ پس** (آنان) **به قومی رسیدند که پرستشگر بُت‌های خود بودند؛** (آنگاه) **گفتند: ای موسی! برای ما** (نیز) **ـ همانگونه که اینان معبودانی دارند ـ معبودی قرار ده؛** (موسی) **گفت: حقّا که شما مردمی نادانید** »،

به دنبال بخش انتهایی آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه ماجرای بنی‌اسرائیل را پس‌از گذر از دریا پی گرفته است. می‌فرماید آنها ـ ضمن عبور از صحرای سینا ـ به سرزمینی رسیدند که ساکنانش بُت‌پرست بودند (که بعضی از مفسّران آنها را قوم «لخم» و برخی دیگر «کنعانیان» دانسته‌اند.)

واژه‌ی «**يَعْكُفُونَ**» در آیه (همریشه با «اِعتکاف») توجّهِ توأم با خضوع تمام و احترام را می‌رساند و بنی اسرائیل که دیدند مردمی با روی‌آوری به مظاهرِ از پیش خود ساخته برای خداوند، احساس رضایت می‌نمودند، به قول معروف «فیلشان یاد هندوستان کرد» و به یاد دورانی افتادند که در مصر با ابراز دلبستگی و احترام به گاو «آپیس» روزگاری را به سرمی‌بردند (بقره/ توضیح آیات ٦٧ و ٥١) و ازاینرو از موسی[ع] می‌خواهند که برای آنان نیز «خدایان ملموس» ترتیب دهد! امّا موسی[ع] در پاسخ به «جهل» آنان اشاره می‌کند که شما نادانید که می‌خواهید با چنان اصنامی به سوی خدا تقرّب یابید!

بدین‌ترتیب آیات شریفه از یک سو به مسلمانها در دوران سخت مکّه وعده‌ی نُصرت می‌دهد و ازسوی دیگر خاطرنشان می‌سازد که زمینه‌ی گرایش به شرک همواره برای خداپرستان هست، چنانکه امروزه در جوامع اسلامی بسیاری از مسلمان‌ها، با عبادت مظاهری که برای خدا و به عنوان عزیزان درگاه او ساخته‌اند، احساس اَدای تکالیف می‌کنند! آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد مردمان بی‌فرهنگ، و لو آنکه توسّط برگزیدگان خدا نجات یابند، همواره امکان سقوط دارند!

(۱۳۹) **إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَ بَٰطِلٌ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .**

« **سرانجامِ کار اینها نابودی است و آنچه می‌کردند باطل است** »،

آیه‌ی شریفه در توصیف سرانجام زندگی مشرکانه است. می‌فرماید انسانی‌که در برابر مخلوقات خدا ـ از اَصنام گرفته تا قبور بزرگان و غیره ـ خُضوع کند، خود را به ذلّت افکنده و آن رضایت کاذب، وی را از تلاش‌های سازنده در راه خدا بازمی‌دارد.

(۱۴۰) **قَالَ أَغَيْرَ ٱللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ .**

« (و نیز) **گفت : آیا غیر خدا معبودی برایتان بجویم ؟ درحالی‌که او شما را بر جهانیان** (مردم روزگارتان) **برتری بخشید؟! »،**

یعنی «عبادت» شایسته‌ی «مُنعِم حقیقی» است، نه موجودات بی‌اثر! متعاقب آیه‌ی فوق که دنباله‌ی سخن موسی[ع] با قومش می‌باشد، خداوند خود رشته‌ی کلام را به دست می‌گیرد و می‌فرماید :

(۱۴۱) وَ إِذْ أَنجَيْنَـٰكُم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَآءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْ ۚ وَ فِى ذَٰلِكُم بَلَآءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ .

« **و** (به یاد آرید) **آن زمان که شما را از فرعونیان ـ که شکنجه‌ی سختی را بر شما تحمیل می‌کردند ـ نجات دادیم؛ پسرانتان را می‌کشتند و زنانتان را** (برای خدمت) **زنده نگه می‌داشتند، و در این** (امر) **آزمایش** (یا نعمت) **بزرگی ازجانب خداوندتان بود »،**

آیه‌ی شریفه چکیده‌ای ازگذشته‌ی قوم یهودرا یادآوری نموده که شرحش‌را قبلاً داده‌ایم (بقره/ذیل آیه‌ی۴۹).

واژه‌ی «**بَلاء**» در قرآن به معانی مختلف آمده، ازقبیل «نعمت» (انفال/۱۷)، «آزمایش» (بقره/۱۵۵) و «اِبتلاء» (بقره/۴۹). در اینجا می‌توان آن را از یک سو به معنی «نعمت» دانست ـ که به نجات بنی‌اسرائیل از قید فرعون اشاره دارد ـ و از سوی دیگر می‌توان آن را به معنای گرفتاری و آزمایش شمرد.

(۱۴۲) وَ وَٰعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَـٰثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْنَـٰهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَـٰتُ رَبِّهِۦٓ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ۚ وَ قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَـٰرُونَ ٱخْلُفْنِى فِى قَوْمِى وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ ٱلْمُفْسِدِينَ .

« **و با موسی سی شب وعده گذاردیم و آن را با ده شب** (دیگر) **کامل کردیم، پس میعاد خداوندش به چهل شب تمام شد؛ و موسی** (پیش‌از حرکت) **به برادرش هارون گفت : میان قومِ من جانشینم باش و به اصلاح** (امور) **پرداز و پیرو راه مفسدین مباش »،**

پس‌از آنکه خداوند موسی[ع] و قومش را از آل فرعون نجات داد و آنها از مصر خارج شده عازم بیت‌المقدّس گردیدند، ماجراهایی رخ داد که آیه‌ی فوق و آیات بعد ناظر به آن حوادث است. هرچند اَدات ترتیب به مانند «**ثُمَّ**» در این آیات مشاهده نمی‌شود، ولی ترتیب آیات نظام تاریخی را حفظ کرده است.

آیه‌ی فوق چنین اشاره دارد که خداوند قصد تشریع داشته و در این مقام می‌فرماید: «**با موسی سی شب وعده گذاردیم و سپس آن را با ده شب دیگر کامل کردیم**». شاید، در سی شب اوّلیّه، موسی[ع] فرمان به عبادت یافت تا استحقاق لازم را بیابد و در ده شب باقی‌مانده اَحکام بر او نازل گشت.[۱] ضمناً سخن

---

(۱) ـ مضمون آیه‌ی فوق در تورات چنین آمده است : «و خداوند به موسی گفت : نزد من به کوه بالا بیا و آنجا باش تا لوح‌های سنگی و تورات و احکامی را که نوشته‌ام تا ایشان را تعلیم نمایی، به تو دهم. پس موسی با خادم خود یوشَع برخاست و موسی به کوه خدا بالا آمد. و به مشایخ گفت برای ما در اینجا توقّف کنید تا نزد شما برگردیم همانا هارون و حور با شما می‌باشند پس هرکه امری دارد نزد ایشان برود ... و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند» (سِفر خروج، باب ۲۴، شماره‌ی ۱۸←۱۲).

موسی[ع] با قومش هم که گفته بود خداوند مرا برای سی شب فرا خوانده است، مبدّل به دروغ نشد زیرا موسی نگفته بود حتماً رأس سی شب برمی‌گردم. بنابراین بنی‌اسرائیل حق نداشتند با دیدن آنهمه معجزات و تأییدات إلهی به صِرفِ دیرکرد ده شبه، به انحراف روند و غیبت ده شبه‌ی موسی[ع] درحقیقت آزمایش بزرگی برای آنان بود ـ که خداوند پیش آورد ـ و ظاهراً در سوره‌ی فَجر به آن سوگند خورده است: «**وَ لَيالٍ عَشْرٍ** = سوگند به شب‌های دهگانه[۱](آن ده شب بزرگ که آزمون اُمَّتِ موسی بود !)».

اینکه موسی[ع] ـ پیش‌از حرکت ـ هارون نبی را به جانشینی برمی‌گزیند، می‌رساند که پیامبرخدا هرگز «در دوران حیاتش» اُمّتِ خود را بی‌سرپرست نمی‌گذارد تا «پیش‌از تکمیل رسالت» دچار بدعت‌ها شده و به انحراف روند؛ و سفارش موسی[ع] به هارون[ع] که «**به اصلاح امور پرداز و پیرو مفسدین مباش**»، یعنی، اگر خواستند از تعالیم توحیدی منحرف شوند، وظیفه داری به مخالفت و مقابله با آنها بپردازی.

(۱۴۳) **وَ لَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَـٰتِنَا وَ كَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ قَالَ رَبِّ أَرِنِىٓ أَنظُرْ إِلَيْكَ ۚ قَالَ لَن تَرَىٰنِى وَلَـٰكِنِ ٱنظُرْ إِلَى ٱلْجَبَلِ فَإِنِ ٱسْتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوْفَ تَرَىٰنِى ۚ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا ۚ فَلَمَّآ أَفَاقَ قَالَ سُبْحَـٰنَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُؤْمِنِينَ .**

« **و چون موسی به وعده‌گاهِ ما آمد و خداوندش با او سخن گفت، گفت: خداوندگارا! خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم** (خدا) **گفت: هرگز مرا نخواهی دید، و امّا به آن کوه بنگر؛ پس اگر به جای خود مستقر ماند آنگاه مرا خواهی دید؛ و همین‌که خداوندش بر آن کوه تجلّی کرد آن را خُورد نمود و موسی ـ بیهوش ـ** (بر زمین) **افتاد؛ پس چون به هوش آمد گفت:** (خداوندا!) **تو منزّه** (از دیدار)**ی، به سویت توبه آودرم و نخستین مؤمنم** (که تو منزّه از رؤیتی) »،

واژه‌ی «**مِیقات**» در آیه، اسم زمان و مکان هردوست و به زمان یا محلِّ وعده‌گاه خدا با موسی اشاره دارد.

موسی[ع] تصوّرمی‌کرد چون کلام خدا را شنیده، می‌تواند او را هم ببیند! درصورتی‌که «کلام» فعل است و «قابلِ رؤیت بودن» به ذات برمی‌گردد. خدایی‌که بنا به ذاتش بر همه چیز محیط است، محاط نخواهد شد که انسان بتواند او را ببیند! (و صفت ذات همواره جاوید است و برخلاف نظریّه‌ی اشاعره و اهل حدیث در آخرت نیز خدا، قابل رُؤیت فیزیکی برای انسان نیست).[۲]

(۱) ـ گفته‌اند آن شبهای دهگانه با شبهای ذی‌الحجّه منطبق بوده است.

(۲) ـ نسبت «خالق» به «مخلوق» هرگز دگرگون نمی‌شود و همیشه **خداوند محیط بر کلّ اشیاء است**. مضمون آیه در تورات چنین آمده است «(موسی به خدا) عرض کرد مستدعی آن‌که جلال خود را به من بنمایی ...(خدا) گفت: روی مرا نمی‌توانی دید زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند» (سِفْرِخروج، باب۳۳، شماره‌ی ۲۰←۱۸) و در آثار نبوی نیز اشاره شده که رؤیت خداوند درآخرت، شبیه رؤیت دنیوی نیست و بیرون از کیفیّت و محدودیّت است چنانکه در تفسیر الدّرالمنثور تألیف سیوطی (ج۶،ص۲۹۰) آمده: **قالَ رَسولُ الله**[ص]: «**يَنْظُرُونَ إِلَى رَبِّهِم بِلاكَيْفِيَّةٍ و لاحَدٍّ مَحدُودٍ و لاصِفَةٍ مَعلُومَةٍ** = (اهل بهشت) به خداوند خویش می‌نگرند بدون کیفیّتی و نه حدّ و اندازه‌ای و نه با هیچ وصف مشخّصی.».

در انتهای آیه موسی[ع] از درخواست خود مبنی بر رؤیت خداوند ابراز شرمندگی می‌کند و طبری ـ به گزارش از ابن‌عبّاس ـ گفته‌ی موسی[ع] را چنین تفسیر کرده که خداوندا! ایمان آوردم تو را هیچ‌یک از مخلوقانت نمی‌توانند ببینند.

(۱۴۴) قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّي ٱصۡطَفَيۡتُكَ عَلَى ٱلنَّاسِ بِرِسَٰلَٰتِي وَ بِكَلَٰمِي فَخُذۡ مَآ ءَاتَيۡتُكَ وَ كُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ

«(خدا) **گفت: ای موسی! همانا من تو را ـ با پیام‌ها و با سخنم ـ بر مردم برگزیدم، پس آنچه را به تو دادم، بگیر و از سپاس‌گزاران باش**»،

«پیام» خداوند ممکن است از راه «وحی» و یا از طریق «کلام» باشد. درمورد پیامبر اسلام[ص] از طریق «وحی» بود، ولی آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که موسی[ع] در معرض «کلماتی» ازجانب خدا قرار گرفت (یعنی خداوند اراده فرمود، پیامش «وسیله‌ی اصوات» به گوش موسی[ع] برسد).

مقصود از «**سپاس‌گزاران**» در مقطع آیه پیامبرانی چون: نوح[ع]، ابراهیم[ع] و سایرین بودند که حقِّ رسالتشان را اَداء نمودند.

(۱۴۵) وَ كَتَبۡنَا لَهُۥ فِي ٱلۡأَلۡوَاحِ مِن كُلِّ شَيۡءٖ مَّوۡعِظَةٗ وَ تَفۡصِيلٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ فَخُذۡهَا بِقُوَّةٖ وَ أۡمُرۡ قَوۡمَكَ يَأۡخُذُواْ بِأَحۡسَنِهَاۚ سَأُوْرِيكُمۡ دَارَ ٱلۡفَٰسِقِينَ.

«**و در آن الواح همه‌گونه اندرز و بیانِ هرمطلبی را برای او نوشتیم** (و گفتیم که:) **آن را به جدّ بگیر و قومت را فرمان ده نیکوترش را بگیرند؛ به زودی سرای گناهکاران را به شما نشان خواهم داد**»،

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که اصول مواعظ و اساس حلال و حرام‌هایی که تا آن‌روز برای بنی‌اسرائیل لازم می‌بود، به «أمر خدا» بر دو لوح سنگی منقوش گردید. به دست می‌آید که خمیرمایه و أصل تورات درواقع، همان فرامین مذکور بر الواح بوده است.

بخش بعدی آیه تذکّر می‌دهد که سزاست با احکام خدا با کمال جدّیّت روبرو شد و به موسی[ع] فرمان می‌دهد که به بنی‌اسرائیل بگو: به بهترین نحو فرامین نازله را به کار بندند؛ چنانکه طبری می‌گوید «**نیکوترش را بگیرند**»، یعنی به بهترین وجه به آن عمل کنند. قول دیگر آن است که از هر حکم أفضلش را بگیرند و «أحسنِ» آنها ترک نشود. چنانکه فرموده است: «**وَ جَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللهِ** = کیفر بدی، بدی مانند آن است ولی هرکه ببخشاید و اصلاح کند (و این حُکم أفضل است) پاداش وی به عهده‌ی خداست» (شوری/۴۰).

واژه‌ی «**فاسِقین**» در مقطع آیه به تمامی خارج‌شدگان از فرمان خدا اشاره دارد؛ آنان‌که نه تنها وجه بهتر احکام را نمی‌گیرند (عبارت قبل)، بلکه به مخالفت و عناد با آنها می‌پردازند؛ می‌فرماید به زودی (در آخرت) آنان در سرایی قرار خواهندگرفت که محلِّ عذاب و گرفتاری است.

(۱۴۶) سَأَصۡرِفُ عَنۡ ءَايَٰتِيَ ٱلَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَ إِن يَرَوۡاْ كُلَّ ءَايَةٖ لَّا يُؤۡمِنُواْ بِهَا وَ إِن

يَرَوْاْ سَبِيلَ ٱلرُّشْدِ لَايَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِن يَرَوْاْ سَبِيلَ ٱلْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا وَ كَانُواْ عَنْهَا غَـٰفِلِينَ .

« کسانی را که ـ به ناحق ـ در زمین تکبّر ورزند، از آیات خویش منصرف سازم و (آنها) **اگر هر آیتی ببینند بدآن ایمان نیاورند و اگر راه راست را ملاحظه کنند آن راه را پیش نگیرند و اگر راه ضلالت را ببینند آن راه را پیش می‌گیرند! هم از آنروی که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل بودند »،**

آیه‌ی شریفه، دنباله‌ی سخن خدا با موسیؑ است و یکی از قوانین خدا را درمورد روحیّه‌ی انسان‌ها بیان می‌دارد؛ می‌فرماید نعمتِ ایمان و توفیقِ قبول آیات إلهی از تکبّرورزان سلب شده است (بقره/ توضیح آیه‌ی٦). خودبین‌هایی‌که حقایق‌را حقیر شمرده خویشتن را بالاتر از آن می‌بینند که در برابر خدا و وعده‌هایش خضوع کنند، به سعادت ایمان و بهره‌مندی از تعالیم اَدیان نمی‌رسند. می‌فرماید، حالت «**اِنصرافِ از آیات**» در اینگونه افراد پدید می‌آید، یعنی نه آنکه آیاتی را ندیده و یا درک معنی لغات نمی‌کنند، بلکه آیات در دلشان «مؤثّر» نمی‌افتد. آیه‌ی شریفه اشاره دارد که همه‌ی کُفّار متکبّرند.[1] (و قید «ناحق» برای کِبر در آیه، قید توضیحی است؛ بدین‌معنی که آنها کِبر می‌ورزند و آن ناحق است، نه آنکه تکبّر به‌حق هم وجود دارد! مشابه آنکه فرمود : «**پیامبران را به ناحق می‌کشتند**» ـ آل‌عمران/٢١).

بخش بعدی آیه کج‌سلیقگی کُفرپیشگان را مجسّم می‌سازد که همواره توجّه‌شان در پیِ انحرافات و کژی‌هاست و هرگونه دعوتِ اخلاقی را با توجیهاتی حقیر شمرده و رَد می‌کنند. سپس در مقطع آیه، مجدّداً آن روحیّه را تعلیل می‌کند که منشأش «کفر درون» است. به عبارت دیگر یکتاپرستی«واقعی» انسان را بر سرِ میزان آورده به اعتدال می‌برَد و نتیجه‌ی تکذیب خدا و غفلت از آیات او، چیزی جُز انتخاب «کَژی» به جای «راستی» نیست.

(۱۴۷) وَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا وَ لِقَآءِ ٱلْـَٔاخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَـٰلُهُمْ ۚ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .

---

(١) ـ گویی هرکه خدا را انکار نماید، خود ادّعای خدایی دارد! و عجیب آنکه منکران عدل و حکمت در کار عالَم، توجّه ندارند که عقل و رأی خودشان نیز ساخته‌ی همین نظام است و بنابراین حق ندارند به «مَبدَءِ» عقل خود اعتراض کنند! چنین رویّه‌ای، انحراف از موضع طبیعی است و انسانی که طبیعتاً باید در برابر علم و قدرتی که سازنده‌ی عقل و قدرت خود اوست تواضع کند، به ناحق تکبّر می‌ورزد و در نتیجه آیاتی را که باید با قرارگیری در موضع طبیعی دریابد، نمی‌فهمد! به قول مولوی :

مادرِ بُت‌ها بُتِ نفس شماست — زآنکه آن بُت مار و این بُت اژدهاست
نَفسَت اَژدرهاست او کی خفته‌است؟ — از غمِ بی‌آلتی افسرده است
چون ز خود رَستی همه بُرهان شدی — چونکه گفتی بنده‌ام سلطان شدی
صورتت بر خاک و جان در لامکان — لامکانی فوقِ وَهْمِ سالکان

«و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را دروغ شمردند، اَعمالشان تباه شود؛ آیا جُز به آنچه انجام می‌دادند جزا ببینند؟ (هرگز)»،

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که تمام نیکوکاری‌هایی که فارغ از خدا و فقط به قصد اصلاح امور دنیوی انجام می‌گیرد، بی‌بنیان است؛ در حوادث دنیا گم شده و ثمرات روحی و تربیتی برای عاملانش به بار نمی‌آورَد. آنان که روزی ایمان به خدا داشته و از سر ایمانشان نیکی می‌کردند (مانند بنی‌اسرائیل قبل‌از رفتن موسی به کوه)، چون رو به کُفر و شرک روند (همچون قوم موسی که با غیبت ده روزه‌اش به گوساله‌پرستی و گناهان روی آوردند)، همه‌ی آن نیکی‌ها باطل می‌شود، زیرا بنیان اَعمالشان ازمیان رفته است. اَعمالی که از روح خداپرست سرزند، چون آن روح عوض شود، در طبیعت رها گشته و سنخیّت خود را با شخص عامل ازدست می‌دهد.

مقطع آیه، استفهام انکاری است و به کردار مؤمنِ پیشین بعداز کُفرش اشاره دارد. می‌فرماید افراد، به ثمره‌ی آخرین وضعیّت روحی که برای خود پیش آورده‌اند، خواهند رسید.

(۱۴۸) وَ ٱتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنۢ بَعْدِهِۦ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُۥ خُوَارٌ ۚ أَ لَمْ يَرَوْا۟ أَنَّهُۥ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَ لَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا ۘ ٱتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا۟ ظَٰلِمِينَ .

« **و قوم موسی پس‌از** (رفتن) **او** (به کوه) **از زیورهای خویش پیکر گوساله‌ای را ساختند که صدای گوساله داشت؛ آیا ندیدند که آن گوساله با ایشان سخن نمی‌گوید و راهی به آنان نمی‌نماید؟! آن را** (به عبودیّت) **گرفتند و ستمگر بودند** »،

سخن خدا با موسی که شرحش از آیه‌ی۱٤۲ آغاز شد در آیه‌ی قبل خاتمه پذیرفت و آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، موسیٰ ع را که حرکت کرده و قومش را در حال گوساله‌پرستی می‌یابد، به نظر می‌آورَد.

تمایل تمسّک به چیزی به عنوان «مظهر خدا» ـ پس‌از خروج از مصر (آیه‌ی۱۳۸همین سوره) ـ همچنان در بنی‌اسرائیل وجود داشت، به ویژه که با ملاقات قومی مشرک این تمایل در آنها تقویت شد و ظاهراً تقدیس گاو آپیس (بقره/توضیح آیات ٦۸ و٦۷) از دلشان نرفته بود (از همین‌رو در پی ریشه‌کن شدن چنان شرکی، دستور خدا بر ذبح یک گاو، بر بنی‌اسرائیل در سوره‌ی بقره نازل شد ـ به توضیح آیات مربوطه نگاه کنید). آیه‌ی فوق بیانگر همان دلبستگی به تقدیس گاو در بنی‌اسرائیل است که با غیبت نسبتاً طولانی موسیٰ ع مجدّدا! بین آنها ظهور نمود. مقصود از «**حُلِيِّهِمْ** = زیورهای خویش»، طلا و جواهرات زنانشان بوده که در سوره‌ی طه (آیه‌ی۸۷) ساختن گوساله‌ی طلایی را از آن جواهرات به سامریِ جواهرساز نسبت می‌دهد.

بخش بعدی آیه «استدلال» به بنی‌اسرائیل جاهل است که: آیا عقل خویش به کار نگرفتند تا بی‌حاصلی مجسّمه‌ی آن گوساله را دریابند که نه سخنی دارد و نه هدایتی؟ هر صدا کننده‌ای که هدایت‌کننده نیست! سؤالی که حتّی امروزه، باید از خیلی‌ها ـ در زیارتگاه‌های به پا شده ـ کرد. (در اینجا نیز مقصود از «ندیدند»، «توجّه نکردند» است).

در مقطع آیه از گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل تعبیر به «**ظلم**» شده زیرا «ظلم» قرار دادن چیزی در غیرِ موضع خود می‌باشد و بایدگفت مردمی‌که «عبادت» را در جایگاه اصلی خود ـ یعنی اختصاص به خدای‌تعالی ـ قرار نمی‌دهند، به مانند بنی‌اسرائیلِ گوساله‌پرست، «ظالمند».

(۱۴۹) وَ لَمَّا سُقِطَ فِىٓ أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْاْ أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّواْ قَالُواْ لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ .

« و چون پشیمان شده دیدند که گمراه گشته‌اند، گفتند: به راستی اگر خداوندمان بر ما رحمت نیاورد و ما را نیامرزد، از زیانکاران خواهیم بود »،

آیه‌ی شریفه عاقبت کار را به یاد می‌آورد که چگونه بنی‌اسرائیل از زشتیِ عمل خود پشیمان شدند؛ آنگاه دنباله‌ی داستان را ادامه می‌دهد:

(۱۵۰) وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰٓ إِلَىٰ قَوْمِهِۦ غَضْبَٰنَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِى مِنۢ بَعْدِىٓ أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى ٱلْأَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُۥٓ إِلَيْهِ قَالَ ٱبْنَ أُمَّ إِنَّ ٱلْقَوْمَ ٱسْتَضْعَفُونِى وَ كَادُواْ يَقْتُلُونَنِى فَلَا تُشْمِتْ بِىَ ٱلْأَعْدَآءَ وَ لَا تَجْعَلْنِى مَعَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« و چون موسی ـ خشمگین و اندوهگین ـ به قوم خود بازگشت (به ایشان) **گفت : چه بد نیابتی پس‌از من کردید ! آیا در کار خداوندتان شتاب بنمودید ؟ و الواح را بیفکند و سرِ برادرش** (هارون) **را گرفته او را به سوی خود می‌کشید** (برادرش) **گفت: ای پسر مادرم! همانا این قوم مرا ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکُشند! پس مرا دشمن‌شاد مکن و همردیف ستمگرانم قرار مده! »،**

«**خشمگین** و **اندوهناک**» وصف «حالت درونی» موسیٰ[ع] است. وقتی پیامبرخدا ـ پس‌از آنهمه معجزات و مراحم اِلهی ـ می‌بیند که قومش خدا را رها کرده و شیءِ بی‌اثری را به عبودیّت گرفته‌اند، دو احساس مختلف در او ایجاد می‌شود : **خشم و اندوه**. «**خشمگین**» از کار قومش و «**اندوه**» به حال خود و زحماتی که برای آنان کشیده بود! همچنین، اندوه به حال مردمانی‌که مصرّانه از سعادت خود می‌گریزند!

متعاقباً موسیٰ[ع] به جماعت می‌گوید چه بد جانشینانی بودید و چه کارِ بدی را در غیبت من دنبال کردید[۱] که با دیرکردِ ده روزه‌ام به تعجیل، سراغ شرک رفتید! سپس آثار «حالت درونی» از «لفظ» به «عمل» می‌رسد و موسیٰ[ع] از خود بیخود شده «اَلواح» منقوش به کلام اِلهی را ـ بی‌توجّه به تقدّس آنها ـ به زمین می‌افکند[۲] و متعاقباً گریبان برادرش را به مؤاخذه می‌گیرد که تو چرا گذاشتی چنان اوضاعی پیش آید؟! البتّه در سوره‌ی طه (آیه‌ی۹٤) می‌گوید موسیٰ[ع] سر و ریش برادرش را با هم گرفت که توضیحِ تکمیلی آیه‌ی فوق می‌باشد.

تعبیر «**اِبْنَ أُمَّ = پسرِ مادرم**» در پاسخ هارون به موسیٰ[ع]، ممکن‌است به دو علّت باشد : **(۱)** از نظرتحریک

---

(۱) ـ سخنی که اگر پیامبر گرامی اسلام (ص) ممکن بود به دنیا بازگردد، به مسلمانان امروز می‌گفت.

(۲) ـ نشان می‌دهد قول کسانی‌که می‌گویند انبیاء هیچ اشتباهی نمی‌کنند، مقرون به صحّت نیست.

احساسات عاطفی و **(۲)** عدم اشتراکِ موسی و هارون در پدر. آیه نشان می‌دهد که هارونع ـ تا سرحدِ مرگ ـ با گوساله‌پرستیِ قومش مبارزه کرده بود. خصوصاً آنکه بنا به مقطع آیه، هارونع به موسیع می‌گوید من هرگز همکار منحرفان نبوده‌ام پس تو نیز مرا در ردیف آنان قرار مده و چنان مکن که گویند بعداز آنهمه مبارزه، حال موسی گریبان او را هم گرفته است! این برخلاف گزارش تورات است که ساخت گوساله‌ی طلایی را به هارون نسبت می‌دهد![1] (برای توضیح بیشتر واقعه به آیه‌ی بقره/٥٤ نگاه کنید).

(۱۵۱) قَالَ رَبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَلِأَخِي وَأَدۡخِلۡنَا فِي رَحۡمَتِكَۖ وَأَنتَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ .

« (موسی دست به دعا برداشته) **گفت : خداوندا! من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت خویش داخل کن! که تو مهربان‌ترینِ مهربانانی** »،

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که موسی برادرش را راستگو می‌دانست که چون توضیحاتش را شنید، آنچنان دست به دعا برداشته برای هرنوع قصوری ازجانب خود و برادرش، درخواست عفو از خدا می‌کند. حال، خداوند سخن می‌گوید:

(۱۵۲) إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ ٱلۡعِجۡلَ سَيَنَالُهُمۡ غَضَبٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَذِلَّةٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُفۡتَرِينَ .

« **همانا کسانی‌که آن گوساله را** (به عبودیّت) **گرفتند ـ به زودی ـ خشمی از خداوندشان و** (نیز) **ذلّتی در این زندگی دنیا نصیبشان خواهد گردید و این‌چنین افتراءزنندگان را کیفر می‌دهیم** »،

مسلّماً، کسی‌که پس‌از آشنایی با خدایِ صاحب عزّت و اقتدار، باز به سوی موجودات محدود رفته آنها را به «عبودیّت» گیرد، روحش به پستی و دنائت گرایش دارد و آثار این پستی ـ در دنیا و آخرت ـ در زندگانی او مؤثّر خواهد شد. مقطع آیه حاکی از آن است که به همان قیاس، تمام مشرکان ـ سرانجام ـ دچار ذلّت خواهند شد (ولی درهای رحمت خدا هیچگاه بسته نیست):

(۱۵۳) وَٱلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ثُمَّ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِهَا وَءَامَنُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ .

« **و آنان‌که کارهای ناشایسته کرده سپس بعدِ آن توبه نموده و ایمان آوردند، همانا خداوندت ـ پس‌از آن ـ آمرزنده‌ی مهربان است** »،

---

(۱) ـ «و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدنِ از کوه تأخیر نمود، قوم نزد هارون جمع شده وی‌را گفتند، برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند زیرا این مرد موسی که ما را از زمین مصر بیرون آورد نمی‌دانیم او را چه شده‌است. هارون بدیشان گفت، گوشواره‌های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شماست بیرون کرده نزد من بیاورید. پس تمامی قوم گوشواره‌های زرّین را که در گوش‌های ایشان بود بیرون کرده نزد هارون آوردند و آنها را از دست ایشان گرفته آن را با قلم نقش کرد و از آن گوساله‌ی ریخته شده ساخت و ایشان گفتند، ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشند که تو را از زمین مصر بیرون آوردند»! (تورات، سِفر خروج، باب ۳۲، شماره‌ی۴←۱). احتمال ضعیفی هست که در اینجا کلمه‌ی «هارون» نام همان سامری باشد نه برادر موسیع که مقام نبوّت داشت و ممکن نبود مردم را به گوساله‌پرستی فراخواند.

گویی می‌فرماید: ای شرک آورندگان ! راه خداپرستی بسته نیست، اگر «بخواهید» می‌توانید از آن «ذلّت» شرک درآمده، به «عزّت» توحید برسید.

(۱۵۴) وَ لَمَّا سَكَتَ عَن مُّوسَى ٱلْغَضَبُ أَخَذَ ٱلْأَلْوَاحَ ۖ وَ فِى نُسْخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ .

« و چون خشم موسی فرونشست، اَلواح را برگرفت و در نوشتار آن ـ برای کسانی‌که از خدای خویش بیم می‌دارند ـ هدایت و رحمتی بود »،

معلوم می‌شود که الواح نشکسته و ده فرمان بر روی آنها سالم مانده بود (دلیلی هم ندارد دو قطعه سنگ که از فاصله‌ی کمی به زمین پرتاب شود، بشکند) و این برخلاف گفته‌ی تورات است که می‌گوید : «و واقع شد که چون (موسی) نزدیک به اُردو رسید و گوساله و رقص‌کنندگان را دید خشم موسی مشتعل شد و لوح‌ها را ازدست خود افکنده آنها را زیر کوه شکست»! (سِفر خروج، باب۳۲ ، شماره‌ی۱۹). البتّه متعاقباً تورات شرح می‌دهد که «و خداوند به موسی گفت، دو لوح سنگی مثل اوّلین برای خود بتراش و سخنانی را که بر لوح‌های اوّل بود و (آنها را) شکستی بر این لوح‌ها خواهم نوشت» (سِفر خروج، باب ٣٤، شماره‌ی۱).

در آیه‌ی شریفه، «هدایت» بر «رحمت» تقدّم یافته، زیرا «هدایت» زمینه‌ساز «رحمت» می‌باشد و تأکید می‌نماید که تعالیم خدا رهگشای راه کسانی است که در برابر او احساس مسئولیّت کنند. به عبارت دیگر، آنان که «دردِ دین» ندارند و اضطرابی در اینکه «من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ و به کجا می‌روم و وظائفم چیست؟» در آنها نیست، موفّق به غلبه بر خودخواهی‌ها و بهره‌گیری از تعالیم إلهی نخواهند شد.

(۱۵۵) وَ ٱخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُۥ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَٰتِنَا ۖ فَلَمَّآ أَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَ إِيَّٰىَ ۖ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَّآ ۖ إِنْ هِىَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَآءُ وَ تَهْدِى مَن تَشَآءُ ۖ أَنتَ وَلِيُّنَا فَٱغْفِرْ لَنَا وَ ٱرْحَمْنَا ۖ وَ أَنتَ خَيْرُ ٱلْغَٰفِرِينَ .

« و موسی هفتاد تن از مردان قومش را برای وعده‌گاهِ ما برگزید؛ پس چون صاعقه‌ای ایشان را درگرفت، (موسی) **گفت : خداوندگارا ! اگر می‌خواستی، آنان و مرا ـ پیش‌از این ـ هلاک می‌کردی، آیا به خاطر آنچه بی‌خردانمان کنند ما را هلاک می‌سازی؟ همانا این، جُز آزمایش تو نیست که هرکه را بخواهی ـ بدآن ـ گمراه کنی و هرکه را خواهی هدایت نمایی؛ تو مولای مایی، پس ما را بیامرز و به ما رحم کن که تو بهترین‌آمرزندگانی »،**

آیه‌ی شریفه ناظر به واقعه‌ای است که قبلاً توضیح داده‌ایم (بقره ـ ذیل آیه‌ی۵۵). بنا بر مندرجات تورات و نظام آیات قرآن و اقوال مفسّران، به دست می‌آید که چون موسی[ع] با الواح مکتوب به فرامین إلهی از کوه به زیر آمد، بنی‌اسرائیل در صدق گفتار او ابراز تردید نمودند و خواستند که آنها نیز سخن گفتنِ خدا را با موسی[ع] بشنوند. ازاینرو برای رفع تردید از آنها موسی[ع] هفتاد تن از مشایخ قومش را انتخاب کرد تا با او در

میقات إلهی شرکت کنند[۱]، امّا، بنی‌اسرائیل قانع نشده «(به موسی گفتند:) **هرگز به تو ایمان نیاوریم تا خدا را آشکارا ببینیم !**» (بقره/۵۵). و در اینجا بود که دچار صاعقه شدند. واژه‌ی «**رَجْفَة**» در آیه، به معنی «زلزله» و «صاعِقه» هردوست، امّا با توجّه به آیه‌ی۵۵ سوره‌ی بقره که در آنجا کلمه‌ی «صاعقه» به کار رفته، باید «رجفه» را نیز در اینجا به معنی «صاعقه» (یا «تُنْدَر») گرفت.

در آن شرایط موسی^ع دست به دعا برداشته تمنّای عفو و رحمت می‌کند که خدایا! اگر می‌خواستی، من و آنان‌را قبلاً ـ زمانی‌که به گوساله‌پرستی پرداخته بودند ـ هلاک می‌کردی؛ و از دیدگاه بشری این سؤال برایش مطرح می‌شود که چرا باید به خاطر بی‌خردی برخی جاهلان اکنون او و همه‌ی آن هفتاد نفر ـ جملگی ـ هلاک شوند؟! به نظر او، از رحمت حق دور است که به خاطر لجاجت همراهانش که تقاضای بیجای رؤیت خدا را داشتند، تمامی آنها هلاک شده و دیگر شاهدی نباشد تا به صدق او نزد بنی‌اسرائیل گواهی دهد. بنابراین موسی^ع نتیجه می‌گیرد که آن «**صاعقه**» جُز «**آزمایش إلهی**» نبوده تا به مانند آن ده روز اضافی که خدا امر فرمود در وعده‌گاه او بماند افراد، جوهر ذاتشان بروز نموده، خود و خدایشان‌را بهتر بشناسند و عبرت گیرند.

سخن بعدی موسی^ع به درگاه خدا در ارتباط با «گمراهی» و «هدایت» انسان‌ها، حاکی از آن است که «قلب» آدمی و «عکس‌العمل اَعمال» او، دست خدا و قوانین جاریه‌ی اوست (انفال/۲٤) و خداوند به تناسب استحقاقی‌که بندگان با افکار و گفتار و اعمال خود نشان می‌دهند، آنها‌را سوی «گمراهی» یا «هدایت» می‌برَد. چنانکه شاعر گوید:

به حریم لطف خدا کسی ز سر هوس ننهاده پا   اگر آیت هوسی برو وَگر آفت هوسی بیا!

مقطع آیه حاکی از آن است که خداوند محتاج خلق نبوده و توقّعات و گفتار نامعقول: «بر دامن کبریاش ننشاند گرد». وقتی مردمی ـ با دیدن معجزات و تأییدات مکرّر إلهی ـ آنهمه لجاج و عناد در برابر حق به خرج دهند، مسلّماً مستحقّ عذاب خواهند بود، ولی ـ از باب رحمت ـ آنگاه که خدا پیامبرش را در تنگنا می‌بیند، رهگشا می‌گردد، چنانکه فرموده است : «**سپس شما را پس‌از مرگتان برانگیختیم، شاید سپاس دارید**» (بقره/٥٦). و متعاقباً پیامبرخدا^ع به دعایش ادامه می‌دهد:

(۱۵۶) وَ ٱكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي ٱلْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَآ إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِيٓ أُصِيبُ بِهِۦ مَنْ أَشَآءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَ ٱلَّذِينَ هُم بِـَٔايَٰتِنَا يُؤْمِنُونَ .

---

(۱) ـ چنانکه در تورات می‌خوانیم : «و (خدا) به موسی گفت، نزد خداوند بالا بیا، تو وهارون و ناداب و اَبیهُو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل و از دور سجده کنید. و موسی تنها نزدیک خداوند بیاید و ایشان نزدیک نیایند و قوم همراه او بالا نیایند ... و چون موسی به فراز کوه برآمد ابر کوه را فروگرفت. و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت و شش روز ابر آن را پوشانید و روز هفتمین موسی را از میان ابر ندا درداد. و منظر جلال خداوند مثل آتش سوزنده در نظر بنی‌اسرائیل بر قلّه‌ی کوه بود» (سفرخروج، باب۲۴، شماره‌ی ۱۷←۱۵و ۲،۱).

« و در این دنیا و در دیگرسرای نیکی بر ما مقرّر دار؛ ما به سوی تو توبه آوردیم (خدا) **گفت : عذابم‌را به هرکه خواهم** (و مستحق بینم) **می‌رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است؛ پس به زودی آن را برای کسانی که تقوی پیش گیرند و زکات دهند و کسانی‌که به آیات ما ایمان آورند، خواهم نوشت »،**

طبری واژه‌ی «**هُدْنا**» را در بخش اوّل آیه، به «**تُبْنا**= توبه آوردیم» تفسیر نموده و ما هم بر همان سبیل رفته‌ایم. با وجود آنکه موسیع گناهی نکرده و فقط قومش گمراه شده بودند، ولی درخواست‌ها همه جمعی است و پیامبرحقع سعادت خود را در سعادت مردم می‌خواهد.

در پاسخ به درخواست موسیع خداوند، رحمت خود را وسیع‌تر از عذابش توصیف می‌کند؛ از اینرو درمی‌یابیم که وجه فراگیر در عالم رحمت إلهی است و عذاب، امری استثنایی است که هرگاه کسی بد کند ـ به اقتضای عدل و حکمت إلهی ـ به او می‌رسد. ولی، به زودی ـ با پایان عمر آدمیان ـ آن رحمت وسیع محدود گردیده خاصّ مؤمنان و تقواپیشگان می‌گردد. به عبارت دیگر ناسپاسان ـ با پایان عمرـ استحقاق خود را، نه فقط برای نعمت خاصّه، بلکه برای نعمت عامّ خدا هم ازدست می‌دهند.

(۱۵۷) ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَ ٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَ يَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَ يَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَ ٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ ٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ .

« آنان که این فرستاده را پیروی کنند؛ همان پیامبر اُمّی که نشانه‌هایش را ـ نزد خود ـ در تورات و انجیل مذکور یابند (همو که) **ایشان‌را به کارهای پسندیده فرمان دهد و از زشتی‌ها بازمی‌دارد و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می‌شمرد و پلیدی‌ها را برایشان حرام می‌سازد و بار گران** (تکلیف) **و زنجیرهایی را که بر آنان است، از ایشان برمی‌دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آورده و او را بزرگ شمرده یاری‌اش کنند و نوری را که با او نازل شده پیروی نمایند، آنان خود رستگارانند »،**

تصریح مکرّر «**اُمّی بودن**» (به معنی درس ناخوانده) درباره‌ی پیامبر اسلامص، درمورد هیچ‌یک از انبیاءِ دیگرنیامده و از اهمّیّت آن در اثبات نبوّت پیامبرص حکایت می‌کند.[1] درمورد شواهد رسالت پیامبراسلامص در تورات، ذیل آیه‌ی ٤٠ سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم. نشانه‌ی رسالت پیامبر اسلام در انجیل به عنوان نمونه، آنجاست که در آغاز **انجیل یوحنّا** باب۱ بند ۱۹ تا ۲۱ می‌گوید: یهودیان اورشلیم، کاهنان و لاویان را پیش یحیی فرستادند تا بپرسند که او کیست؟ او از جواب دادن خودداری نکرد بلکه به طور واضح اعتراف

---

(۱) ـ البتّه عدّه‌ای واژه‌ی «**اُمّی**» را به معنی «اَهل مکّه (اُمّ‌الْقُرَی)» یا «بی‌کتاب» معنا کرده‌اند ولی این ادّعا به دلایل گوناگون رد می‌شود. ازجمله آنکه گروهی از یهودیان در قرآن با صفت «**اُمّی**» توصیف شده‌اند (بقره/۷۸) که نه اهل مکّه بودند و نه بی‌کتاب.

نموده گفت : من مسیح نیستم! ... آنها پرسیدند: آیا تو آن نبیّ موعود هستی؟ پاسخ داد: خیر. (و نبیّ موعود پس‌از مسیح[ع] که اهل کتاب در انتظار او بودند، کسی جُز پیامبر اسلام[ص] نیست.).

متعاقباً آیه‌ی شریفه چند خصوصیّت درمورد پیامبراسلام[ص] ذکر می‌کند:

- **فرمان به کارهای شایسته و بازداشتن از زشتی‌ها** که نشان می‌دهد خارج و پیش‌از قرآن «معروف و منکری» وجود داشته که رسالت پیامبر[ص] بر «تأیید و تقبیح» آنها قرار گرفته است. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه با نظریّه‌ی معتزله که (برخلاف اشاعره) معتقد به «حُسن و قُبح عقلی» بوده‌اند، تطبیق می‌شود.
- **حلال‌شمردن پاکیزه‌ها و تحریم پلیدی‌ها** که نشان می‌دهد غذاهای حلال و حرام در شرع، به طور کلّی، با عقل و فطرت موافقت دارد و آنچه پاکیزه است حلال شمرده شده و خبائث ممنوع گشته‌اند.
- **برداشتن بار گران و زنجیرهای تکلیف از دست و بال مردمان** یعنی بر همه‌ی آن احکامِ پیچیده و دردناکی‌که در اَدیان گذشته، در زمینه‌ی عبادات و خوردن و آشامیدن و غُسل و حیض و نفاس و امثال آنها آمده ـ و تورات مُحَرَّفِ امروزی و وَندیدادِ زرتشتیان مملوّ از آنهاست ـ در اسلام خاتمه داده شده است.

مقطع آیه، تشویق کسانی است که به چنین پیامبر و دینی حرمت می‌نهند و می‌گِرَوَند. منظور از «**نوری**» که با پیامبر[ص] نازل شده همان «**قرآن**» است و مسلّماً «تأیید و یاری» نبیِ اَکرم[ص] منحصر به هم‌پیمانانش در ۱۴۰۰ سال پیش نیست، بلکه شامل همه‌ی مروّجین واقعی اسلام در طول تاریخ می‌شود.

(۱۵۸) قُلۡ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّى رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا ٱلَّذِى لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلۡأَرۡضِ‌ۖ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ يُحۡىِۦ وَ يُمِيتُ‌ۖ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَ رَسُولِهِ ٱلنَّبِىِّ ٱلۡأُمِّىِّ ٱلَّذِى يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَ كَلِمَـٰتِهِۦ وَ ٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ .

« بگو: ای مردم ! به راستی من فرستاده‌ی خدا به سوی شما ـ همگان ـ هستم؛ خدایی که پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست؛ معبودی جُز او نیست، (همو) **زنده می‌کند و می‌میراند؛ پس به خدا و فرستاده‌اش ـ همان پیامبر درس‌ناخوانده که به خدا و کلماتش ایمان دارد ـ ایمان آورید و او را پیروی کنید، باشد که هدایت یابید »،**

سرآغاز آیه تأکید بر رسالت «جهانی» پیامبراسلام[ص] است. خطاب به پیامبر[ص] فرمان می‌دهد که بگو: همان خدایی‌که مالک مطلق هستی است و حیات و مرگ به دست اوست و همه باید فقط او را بندگی کنند، من ـ محمّد ـ را پیامبر جهانیان قرار داده است.

بخش انتهایی آیه خاطرنشان می‌سازد که همه‌ی ابنای خلق باید به چنان پیامبری ـ که او خود نیز بدآنچه می‌گوید ایمان داشته و عمل می‌کند (و مانند شیّادانی نیست که واعظِ غیرمتّعظ هستند!) ـ ایمان آورند تا هدایت یافته به مقصد آفرینش خود برسند.

(۱۵۹) وَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰٓ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِٱلْحَقِّ وَ بِهِۦ يَعْدِلُونَ .

« و از قوم موسی گروهی‌اند که به حق هدایت می‌کنند و عادلانه امور را بدآن (حق) **بازمی‌گردانند »،**

به دنبال آیات قبل و بیاناتی که خداوند ازجانب خود ـ برطبق معمولِ قرآن ـ بین نقل قول‌ها ابراز داشت، در آیه‌ی فوق و آیات بعد مجدّداً به پی‌گیری ماجرای موسی[ع] و قومش پرداخته است.

در آیه‌ی فوق می‌فرماید چنان نیست که از قوم موسی همه معاند باشند، بلکه گروهی از آنان بشارت‌های تورات و انجیل را مبنی بر ظهور پیامبر جدید (توضیح آیه‌ی قبل) تصدیق داشته آن را با پیامبراسلام[ص] تطبیق می‌دهند و علاوه بر آنکه خود به او می‌گِرَوَند، دیگران را هم به این کار تشویق می‌کنند. بدین‌ترتیب خداوند از نبوّت نبیّ‌اکرم[ص] به «**حق**» تعبیر کرده و گِرَوندگان واقعی به او را مردمانی جویای حق به شمار آورده است که در مقطع آیه می‌فرماید پیام نازله توسّط پیامبر[ص] ـ قرآن ـ را در امور مبنا قرار داده عادلانه برطبق آن موضع‌گیری می‌کنند.

واژه‌ی «**يَهْدُونَ**» را در آیه‌ی شریفه، بعضی از مفسّران ـ ازجمله طبری ـ «هدایت می‌شوند» دانسته‌اند. ولی ما در هماَهنگی با دیگر مفسّران ـ همچون زمخشری ـ آن را به معنی «هدایت می‌کنند» آورده‌ایم.

(۱۶۰) وَ قَطَّعْنَٰهُمُ ٱثْنَتَىْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًاۚ وَ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ إِذِ ٱسْتَسْقَىٰهُ قَوْمُهُۥٓ أَنِ ٱضْرِب بِّعَصَاكَ ٱلْحَجَرَۖ فَٱنۢبَجَسَتْ مِنْهُ ٱثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًاۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْۚ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلْغَمَٰمَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلْمَنَّ وَٱلسَّلْوَىٰۖ كُلُوا۟ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقْنَٰكُمْۚ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ .

« و آنان را به دوازده سبط که (هردسته) **اُمّتی بودند تقسیم کردیم؛ و چون قوم موسی** (در بیابان) **از او آب طلبیدند، به وی وحی کردیم که عصای خویش بر آن سنگ زن!** (و او بِزَد) **پس دوازده چشمه از آن جوشید و هرگروه آبشخورخویش بشناخت؛ و ابر را سایبانشان قرار داده برای آنان ترنجبین و مُرغ بریان فرو فرستادیم** (که :) **بخورید از پاکیزه‌هایی‌که روزیتان ساختیم؛ و آنان** (با ناسپاسی‌ها) **بر ما ستم نکردند، بلکه بر خویشتن ستم بورزیدند »،**

واژه‌ی«**سِبْط**» در آیه‌ی شریفه به لحاظ لغوی، به معنی «نواده» است و مذکور است که از اولاد یعقوب[ع] دوازده جماعت به وجود آمد (شبیه قبائل عرب). طلب آب توسّط قوم موسی[ع] و رهگشایی خداوند در این زمینه، در سوره‌ی بقره (آیه‌ی ٦٠) نیز آمده که توضیحش را داده‌ایم.[۱]

---

(۱) ـ حادثه‌ی فوق را در تورات چنین می‌خوانیم «و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل به حُکم خداوند طَیِّ منازل کرده از صحرای سِین کوچ کردند و در رَفِیدِیم اُردو زدند و آب نوشیدن برای قوم نبود، و قوم با موسی منازعه کرده گفتند، ما را آب بدهید تا بنوشیم. موسی بدیشان گفت، چرا با من منازعه می کنید و چرا خداوند را امتحان می‌نمایید. و در آنجا قوم تشنه‌ی آب بودند و قوم بر موسی شکایت کرده گفتند، چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی. آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده گفت با این قوم چه کنم. نزدیک است مرا

ارزانی «**مَنّ**=ترنجبین» و «**سَلْوَی**= مرغ بریان» بر بنی‌اسرائیل نیز قبلاً ذکرش رفته (بقره/۵۷) که توضیحش ارائه شده و خداوند اوّلی را به عنوان «نان» و دوّمی را به عنوان «گوشت» بر بنی‌اسرائیل نازل ساخت.[۱]

در مقطع آیه از ناسپاسی بنی‌اسرائیل سخن رفته و این تکیه‌ی خدا بر سابقه‌ی تاریخی قوم موسی و ذکر حق‌ناسپاسی‌های ایشان ـ به دنبال تصریح بر وجودِ عدّه‌ای حق‌طلب بین آن قوم (آیه‌ی قبل)ـ **اوّلاً** بدآن معنی است‌که به ایشان هشدار می‌دهد تا با نعمت جدید إلهی، یعنی نبوّت پیامبر اسلام^ص^ و دعوت توحیدی او، ستیز ننموده و چون گذشته ناسپاسی نعمت نکنند، و **ثانیاً** تشویق حق‌طلبان است که دربرابر توطئه‌های معاندین قومشان درمقابل اسلام، ایستادگی کنند؛ چنانکه متعاقباً ـ پس‌از سه آیه‌ی دیگر در شرح مراحم إلهی در حقّ یهود ـ مثال تاریخی از آنکه چگونه جمعی یهودیِ مؤمن در برابر همکیشان ریاکار خود ایستادگی نمودند، ذکر می‌کند.

(۱۶۱و۱۶۲) **وَ إِذْ قِيلَ لَهُمُ ٱسْكُنُواْ هَـٰذِهِ ٱلْقَرْيَةَ وَ كُلُواْ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُواْ حِطَّةٌ وَ ٱدْخُلُواْ ٱلْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيٓـَٔـٰتِكُمْ سَنَزِيدُ ٱلْمُحْسِنِينَ . فَبَدَّلَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ ٱلَّذِى قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ يَظْلِمُونَ .**

«**وزمانی‌که به ایشان گفته شد: در این شهر سُکنیٰ گزینید و از هرجای آن که خواستید** (از نعمت‌هایش) **بهره برید و بگویید: خداوندا! گناهان ما را فرو ریز؛ و به دروازه‌ی شهر با** (فروتنی و)**سجده** (دربرابر خدا) **درآیید تا گناهانتان را بیامرزیم؛ به زودی نیکوکاران را فزونی بخشیم**» «**آنگاه ـ ستمکارانشان ـ سخن‌را به غیرِ آنچه به ایشان گفته شده بود، تبدیل کردند؛ پس ـ به خاطر ستمهایی‌که می‌کردند ـ عذابی سخت از آسمان بر آنها فرو فرستادیم**»،

سنگسار کنند. خداوند به موسی گفت، پیش روی قوم برو وبعضی از مشایخ اسرائیل‌را باخود بردار وعصای خودرا که بدآن نهر را زدی به دستِ خود گرفته برو. همانا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره‌ای که در حوریب است («حوریب» در کتابِ مقدّس به معنی «سینا» آمده و کوه سینا در وسط شبه جزیره‌ای بین خلیج سوئز و عقبه واقع است ـ قاموس کتاب مقدّس ص۴۹۸) می‌ایستم و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید و قوم بنوشند پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد» (سِفرِ خروج، باب ۱۷، شماره‌ی ۶←۱).

(۱) ـ شرح موضوع در تورات چنین آمده است : «و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل در آن صحرا (صحرای سینا) بر موسی و هارون شکایت کردند. و بنی‌اسرائیل بدیشان گفتند، کاش که در زمین مصر به دست خداوند مرده بودیم وقتی‌که نزد دیگ‌های گوشت می‌نشستیم و نان را سیر می‌خوردیم زیرا که ما را بدین صحرا بیرون آوردید تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید ... و موسی گفت، خداوند شامگاه شما را گوشت دهد تا بخورید و بامداد نان تا سیر شوید ... و واقع شد که در عصر سَلوی (مرغ بریان) برآمده لشگرگاه را پوشانیدند و بامدادان شبنم گرداگرد اُردو نشست. و چون شبنمی که نشسته بود برخاست اینک بر روی صحرا چیزی دقیق مدوّر و خورد مثل ژاله بر زمین بود و چون بنی‌اسرائیل این را دیدند به یکدگر گفتند که این مَنّ (ترنجبین) است» (سفر خروج، باب۱۶، شماره‌های ۱۵←۱۳و ۸، ۳، ۲).

دو آیه‌ی فوق را قبلاً (بقره/۵۹ و۵۸) دیده و شرحشان را داده‌ایم.[*] در آیه‌ی بعد به ذکر آن مثال تاریخی (رجوع به توضیح آیه‌ی ۱٦۰) می‌پردازد:

(۱٦۳) وَ سْـَٔلْهُمْ عَنِ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِى كَانَتْ حَاضِرَةَ ٱلْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِى ٱلسَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَايَسْبِتُونَ لَاتَأْتِيهِمْ كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُم بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ .

« و از ایشان درباره‌ی آن قریه‌ی نزدیک به دریا بپرس، آنگاه که در روز شنبه تخطّی می‌کردند؛ چون ماهیانشان آشکارا روز شنبه‌شان سویشان آمده و روز غیرشنبه نمی‌آمدند؛ بدانگونه آنان را ـ به خاطر نافرمانی‌هایی‌که می‌کردند ـ به آزمایش افکندیم »،

نوشته‌اند که نام آن قریه، «اَیْلَه» بوده و بین مَدْیَن و طُور، کنار دریای طَبَریّه، قرار داشته است. بنی‌اسرائیلِ ساکن در آنجا به ماهیگیری پرداخته و روز شنبه ـ بر طبق قانون یهود ـ لازم بود از این‌کار دست بکشند و به عبادت پردازند. از قضا شنبه‌ها ماهی‌ها سویشان آمده و روزهای دیگر هفته نمی‌آمدند؛ و یهودیانِ دنیاپرست (البتّه نه همگی ساکنین آنجا؛ چنانکه آیه‌ی بعد می‌نمایاند) حیله‌ای برای رسیدن به مطلوب یافتند! طبری از قول ابن عبّاس می‌گوید، شنبه شکارشان‌را می‌کردند ولی خوراک و فروش آن‌را برای یکشنبه می‌گذاشتند! و یا گفته‌اند، برای جمع‌آوریِ ماهی‌ها در روز شنبه بِرْکه‌هایی ساختند تا ماهی‌ها در آنجا گرد آیند و جهت صید در روز یکشنبه، تنظیم امور می‌کردند (بقره/٦۵ و نساء/٤۷) چنانکه همواره دورویان، برای نیل به مقاصد دنیوی، «کلاه شرعی» می‌سازند!

مقطع آیه بیانگر دو نکته است: **اوّل** آنکه معلوم می‌شود ماهی‌ها خصوصاً روز شنبه ظاهر شده و به سوی آن یهودیان می‌آمدند و روزهای دیگر هفته نمی‌آمدند و این امر به خواست و برنامه‌ی إلهی برای آزمایش یهودیان مذکور بوده است و**دوّم** آنکه تذکّری است بر آنکه متزلزلان ایمانی و اهل فسق و گناه در آزمایش‌ها شکست می‌خورند.

(*) ـ مقایسه‌ی آیه‌ی۱۶۱ سوره‌ی اعراف با ۵۸ سوره‌ی بقره تفاوت‌هایی را نشان می‌دهد. ازجمله آنکه عبارت ختامی (**سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِين**) در سوره‌ی اعراف با «واو» همراه نیست درصورتی‌که در سوره‌ی بقره با «واو» همراه است (**وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِين**). دو علّت عمده می‌توان برای این‌موضوع درنظر گرفت :

۱ـ احتمالاً واوهای متتابعی که در آیه‌ی سوره‌ی اعراف به کار رفته (**وَ إذْ قِيلَ ـ وَ كُلُوا ـ وَ قُولُوا ـ وَ ادْخُلُوا**) باعث شده تا در آخر آیه، برای سنگین نشدن جمله، «واو» حذف گردد. ولی در سوره‌ی بقره، در میان واوهای مذکور در آیه، حرف «فاء» به شکل «**فَكُلُوا**» به کار رفته و از سنگینی و تکرار «واو» کاسته است.

۲ـ واژه‌ی «**خَطاياكُمْ**» در آیه‌ی سوره‌ی بقره به صورت «**خَطِيآتِكُمْ**» در آیه‌ی سوره‌ی اَعراف آمده که جمع سالم است، درحالی‌که «خَطاياكُمْ» جمع مکسّر می‌باشد و سنگینی کلمه‌ی «خَطِيآتِكُمْ» موجب شده تا جمله با آن تمام شود و ختامِ آیه بدون «واو» و به صورت جمله‌ی مستقلّی بیاید. برای توضیح بیشتر دراین‌مورد می‌توان به کتاب «دُرَّةُ التَّنْزِيل» نوشته‌ی «خطیب اِسکافی» (چاپ بیروت، صفحه‌ی۱۴ به بعد) مراجعه کرد.

(۱۶۴) وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا ٱللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًاۖ قَالُواْ مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ .

« و آنگاه که گروهی از آنان (به دیگران) **گفتند : چرا مردمی را که خدا هلاکشان کند و یا به عذابی سخت مبتلا سازد، اندرز می‌دهید؟** (آن خیرخواهان) **گفتند:** (اندرز ما) **عذرخواهی به پیشگاه خداوندتان است و شاید که ایشان بپرهیزند »،**

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهدکه دربرابر متقلّبین دینی (آیه‌ی قبل) سایر یهودیان دو دسته بودند: **یکدسته** به مقابله پرداخته آنان‌را از حیله‌های شرعی برحذر می‌داشتند و **دسته‌ی دیگر**، کجروی افراد ناراحتشان نمی‌کرد و مُصلحان را سرزنش می‌کردند که چرا بی‌جهت خود را خسته می‌کنید و کسانی‌را که خدا عذاب خواهد کرد، اندرز می‌دهید؟ و دسته‌ی اوّل دو دلیل برای کارشان (نهی از منکر) ارائه می‌دادند: **اوّل** آنکه می‌گفتند می‌خواهیم نزد خدا روشن باشد که ما با آنها همراه نشده و سکوتِ به معنی «رضا» دربرابرشان نداشتیم و **دوّم** آنکه شاید نصایحمان مؤثّر واقع شده عدّه‌ای‌را از کجروی بازداریم؛ وخداوند طی آیه‌ی بعد نشان می‌دهد که رحمتش شامل دسته‌ی اوّل بوده است:

(۱۶۵) فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِۦٓ أَنجَيْنَا ٱلَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلسُّوٓءِ وَأَخَذْنَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابٍۭ بَـِٔيسٍۭ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ .

« پس چون پندی را که به آنان داده شده بود فراموش کردند، کسانی‌را که از بدی نهی می‌کردند نجات دادیم و ستمگران را ـ به خاطر نافرمانی‌هایی‌که می‌کردند ـ به عذابی سخت گرفتیم »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که «رحمت خدا» با کسانی‌است که فقط به خوب بودن خود قانع نبوده بلکه علاوه بر آن، سعی در اصلاح جامعه و جلوگیری از انحرافات دارند. درمورد بدکاران، تصریح به «عذاب سخت» شده ولی تعمیم این موضوع به بی‌گناهانِ راحت‌طلب، روشن نیست. قدر مسلّم آن است که «رحمت» شامل حال مصلحان بوده و «سکوت‌پیشگان» اگر به مانند بدکاران عذاب نگردیدند، ولی داخل در «رحمت» هم نبوده‌اند. هرچند، عدّه‌ای از مفسّران، واژه‌ی «**ستمگران**» را به آنان نیز تعمیم داده و گفته‌اند سکوت در برابر گناه، جُرمی «به مانند» گناه است، ولی با درنظرگیری آیه‌ی بعد که «عذاب سخت» را توصیف نموده و به «سرکشان» نسبت داده است، این نظریّه تضعیف می‌گردد:

(۱۶۶) فَلَمَّا عَتَوْاْ عَن مَّا نُهُواْ عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَٰسِـِٔينَ .

« وچون از آنچه نهی شده بودند سرپیچیدند، به آنان گفتیم : بوزینگان مطرود باشید »،

در این‌مورد ذیل آیه‌ی ٦٥ سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم که احتمالاً آنها دچار نوعی سکته‌ی صورت شده، قیافه‌های میمون‌شکل پیدا کرده بودند. به علاوه امروزه برای اَطبّاء روشن‌است که درنتیجه‌ی نوعی ویروس،

چهره‌ی آدمی به کلّی دگرگون شده و به اَنحاءِ مختلف کج و مُعوَج می‌گردد که غالباً این عارضه (بعضاً تا چند سال) برگشت ندارد و أکل و شُربِ شخص را مشکل می‌سازد.

(۱۶۷) وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَن يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ ۗ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ ۖ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ .

« **و** (به یاد آر) **آنگاه که خداونــدت اعلام کــرد که البتّه تا روز رستاخیز، کسی‌را بر آنان** (متمرّدان یهود) **می‌گمارَد که ایشان‌را عذاب سخت می‌چشاند؛ همانا خداوندگارت سریع‌کیفر و بی‌شک همو آمرزنده و مهربان است** »،

در آیات قبل سخن از بدکاران یهود بود و ضمیر «**عَلَيْهِمْ**»، در آیه‌ی فوق به طور کلّی به آن قوم یا اکثریّت بدکارشان اشاره دارد.

روح آیه این است که در بین بنی‌اسرائیل ـ به خاطر مخالفت‌هایی‌که با قوانین و سُنّت‌های إلهی کرده (و می‌کنند)ـ همواره حکومت‌هایی پدید آمده (و می‌آید) که آنها را مورد آزار قرار می‌دهند (مائده/ توضیح آیه‌ی ٦٤) و یا با انحصارطلبی‌ها و مظالمی که نسبت به همسایگان پیش می‌گیرند ثبات و امنیّت را بینشان مختل می‌کنند.[۱] به عبارت دیگر سنّت خدا در عالم اقتضا دارد که وقتی اقوام از محور انصاف و درستی و عدالت منحرف شوند، دشمنان و سرکوبگران بر آنها مسلّط می‌گردند. از اینرو آیه‌ی شریفه موضوع را به خدا نسبت داده است.

ازسوی دیگر، طبری ـ و شاید غالب مفسّران ـ در تفسیر آیه گفته‌اند کسی که خداوند او را برای عذاب یهود برگمارد، پیامبر اسلام[ص] بود و عذاب او هم جزیه‌ای بود که برایشان مقرّر داشت! ولی باید توجّه نمود که واژه‌ی «**مَنْ**» در آیه موصول مشترک بوده و ممکن است خیلی‌ها را شامل شود. بنابراین، آیه، کلّی است و پیامبر اسلام[ص] و تسلّط او را بر یهود، می‌توان یکی از مصادیق آیه دانست (هرچند در این‌مورد ظلم و جَوری به کار نرفت و هیچ‌یهودی ـ در صدر اسلام ـ بی‌جهت و خارج از حدّ، مجازات نشد و جزیه را نیز نمی‌توان مجازات دانست. زیرا، همانگونه که مسلمان‌ها، برای برآورد مخارج جامعه، زکات می‌پرداختند، غیرمسلمان‌ها برای این‌منظور جزیه می‌دادند.[۲] و در برابر آن از جهاد معاف بوده و در حمایت مسلمان‌ها قرار داشتند). البتّه خیانت یهود به مسلمانان در دوران پیامبر[ص] و شکست و تبعید آنان می‌تواند از مصادیق آیه‌ی شریفه به شمار آید.

---

(۱) ـ چنانکه تاریخ نشان می‌دهد که هرچندیکبار، یهودیان به دامِ دشمنان خود افتاده، گرفتار کشتار و دربه‌دری شدند، همانگونه که بُخْتُ‌النَّصْر در أزمنه‌ی پیشین و هیتلر و استالین در دوران معاصر همگی یهودیان را ظالمانه به کشتار و جنایت گرفتند و متأسّفانه مظالم دولت‌های اسرائیل در حقّ فلسطینیان مظلوم، حاکی از سرنوشت امنی برای ملّت اسرائیل نیست، مگر تغییر رویّه دهند.

(۲) ـ واژه‌ی «**جِزْيه**» برخلاف ادّعای برخی، به معنی جزای نامسلمانی نیست، بلکه این لغت، از واژه‌های دخیل در زبان عرب بوده و از ریشه‌ی «گِزْیت» به معنی «مالیات» در فارسی قدیم می‌باشد.

اینکه در صدر آیه می‌فرماید : «**خداوند به آنان اعلام کرد . . .** » بدآن معنی است که موضوع توسّط پیامبرانشان به آنها گوشزد گردیده و اِتمامِ حجّت شده بود، چنانکه نشانه‌های این خبر در تورات به چشم می‌خورَد.[۱]

مقطع آیه به یهودیان امید می‌بخشد که اگر به اصلاح پرداخته انصاف و عدالت پیش گیرند، شرایطشان بهبود می‌یابد زیرا همانگونه که خدا «**سریع کیفر**» است، «**آمرزنده و مهربان**» نیز هست و فرموده «**وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا و اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِندِ اللهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ** =اگر آنها (یهود) ایمان آورده و تقوی پیشه می‌کردند، قطعاً پاداشی که از خدا می‌یافتند بهتر می‌بود اگر می‌دانستند» (بقره/۱۰۳).

(۱۶۸) **وَ قَطَّعْنَٰهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ أُمَمًاۖ مِّنْهُمُ ٱلصَّٰلِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَٰلِكَۖ وَ بَلَوْنَٰهُم بِٱلْحَسَنَٰتِ وَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ .**

« و آنها را در زمین اُمّت‌های پراکنده ساختیم؛ برخی از ایشان صالحند و برخی ناشایست؛ و آنان‌را با نیکی‌ها و بدی‌ها آزمودیم شاید (به حق) **بازگردند »،**

به دنبال آیات قبل، سخن از تاریخچه‌ی یهودیان تا زمان پیامبر اسلام^ص است و مفاد آیه بیانگر سه نکته می‌باشد:

اوّل آنکه می‌فرماید یهود ـ در نتیجه‌ی بدکاری‌ها و اختلافاتشان ـ در نقاط مختلف دنیا پراکنده شدند (ازجمله عدّه‌ای به عربستان کوچ کردند) و جمعشان تبدیل به تفرّق گشت.

دوّم آنکه به دنبال تذکّر در آیات مختلف (ازجمله آیه‌ی۱۵۹ همین سوره) تصریح می‌نماید که همه‌ی یهودیان بدکار و ناشایست نیستند، بلکه برخی از ایشان مردمانی صالح‌اند.

سوّم آنکه روال کار خدا را با بندگان ـ چنانکه در دیگر مواضع قرآن متذکّر گردیده (آل‌عمران/۱۷۸ ـ ابراهیم/٤٢ ـ فاطر/۳۷) منعکس می‌نمایدکه تعجیل در مجازات بدکاران ندارد، بلکه مردمان‌را از مراحل مختلف گشایش و سختی‌ها می‌گذراند تا شاید در «تنگناها» متوجّه ضعف خود شده بفهمند که سررشته‌ی امور به دست دیگری است و در شرایط «نعمت» منعم را بشناسند و در نتیجه به اصلاح خود پردازند.

---

(۱) ـ همانگونه که می‌خوانیم: «ای آسمان بشنو و ای زمین گوش بگیر زیرا خداوند سخن می‌گوید. پسران پروردم و برافراشتم امّا ایشان بر من عصیان ورزیدند. گاو مالک خویش را و اُلاغ آخورِ صاحب خود را می‌شناسد امّا اسرائیل نمی‌شناسند و قوم من فهم ندارند. وای بر اُمّت خطاکار و قومی که زیر بار گناه می‌باشند و بر ذرّیّت شریران و پسران مفسد. خداوند را ترک کردند و قدّوس اسرائیل را اهانت نمودند و به سوی عقب منحرف شدند ... در سالی که آحاز پادشاه مُرد این وحی نازل شد. ای جمیع فلسطین شادی مکن از اینکه عصایی که تو را می‌زد شکسته شده است. زیرا از ریشه‌ی مار افعی بیرون می‌آید ونتیجه‌ی او اژدهای آتشین پرنده خواهد بود و نخستزادگان مسکینان خواهند چرید و فقیران در اطمینان خواهند خوابید و ریشه‌ی تو را با قحطی خواهم کُشت و باقی‌ماندگان تو مقتول خواهند شد» (کتاب اشعیاءِ نبی^ع، باب اوّل ، شماره‌ی ۴←۲ و باب۱۴ ، شماره‌ی۳۰←۲۸). (نقل مطالب مزبور از تورات فقط به منظور ارائه‌ی شاهدی است که حدوداً نشان می‌دهد اِتمام حجّت إلهی ـ برطبق مفاد آیه‌ی قرآن ـ توسّط پیامبرانِ بنی‌اسرائیل به ایشان رسیده بود).

خاطرنشان می‌سازد که یهودیان نیز در تاریخشان، فراز و نشیب‌ها گذراندند تا شاید متوجّه حق شده در تطبیق با «حقایق عالم» موضع‌گیری نمایند. در این راستا ـ متعاقباً ـ به یهودیان معاصر پیامبر^ص اشاره دارد :

(۱۶۹) **فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَ إِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لَّا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ .**

« **آنگاه پس‌از ایشان نسلی جانشینشان شد که وارث کتاب** (آسمانی) **گشتند** (اینان) **متاع این دنیا را** (به ناحق) **می‌گیرند و گویند: به زودی** (عمل) **ما آمرزیده خواهد شد! واگر** (باز) **کالایی همانند آن به سویشان آید، آنرا می‌گیرند! آیا در کتاب خدا پیمانشان گرفته نشد که جُز حق بر خدا نگویند ؟! و** (آنان) **آنچه در آن** (کتاب) **است خوانده‌اند! و سرای آخرت برای تقوی پیشگان بهتر است، آیا پس اندیشه نمی‌کنید ؟!**»،

می‌فرماید به دنبال صالحان و ناشایستگانی که در تاریخ یهود پدیدار شدند (آیه‌ی قبل) یهودیان دیگری به صحنه آمده‌اند (یهودیان زمان پیامبر^ص در مدینه) که «وارث تعالیم انبیاء بنی‌اسرائیل گردیده‌اند» و از اینجا دانسته می‌شود که مراد، روحانیون یهودند؛ روحانیونی که بر مسند قضاء نشسته و به خاطر رشوه‌های پیاپی و حفظ جایگاهشان، هر فتوایی به نام دین می‌دهند! و عبارت «**يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا** = گویند عمل ما آمرزیده خواهد شد» نشان می‌دهد که خود می‌دانند کارشان خطاست، ولی به خودشان دلخوشی می‌دهند که خدا آنها را معذور دانسته و خواهد بخشید! چنانکه فردوسی گوید:

زیانِ کسان در پیِ سودِ خویش بجویند و دین اندر آرند پیش!

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که توبه‌ای هم اگر آنها می‌کنند سطحی است، زیرا بازهم اگر در موقعیّت همسان قرار گیرند عشق به دنیا و خودخواهی‌ها، باعث می‌شود که مجدّداً به همان کار دست می‌زنند!

سپس آن ریاکاران و رشوه‌خواران را بر خودشان گواه می‌گیرد که آیا در کتاب خدا ندیده و نخوانده‌اند که از خود چیزی به نام خدا نبافته و تحویل مردم ندهند چنانکه می‌فرماید «**فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللهِ لِيَشْتَرُواْ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ و وَيْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ** = پس وای بر کسانی که با دست خود کتاب می‌نویسند سپس می‌گویند این از جانب خداست تا آن را به بهای اندک بفروشند! پس وای بر آنان از آنچه دستانشان نوشته است و وای بر ایشان از آنچه کسب می‌کنند» (بقره/۷۹). متعاقباً تصریح می‌نماید که «**وَ دَرَسُواْ مَا فِيهِ** = آنان آنچه را در کتاب خداست خوانده‌اند» یعنی مشکل دکانداران دینی، نه بی‌خبری از کتاب، بلکه هوای نفسشان است! به عبارت دیگر فقط «کتاب‌دانی»، شرط پرهیزکاری و عملِ به کتاب نمی‌شود (و ساده‌نگری است اگر تصوّر کنیم، چون فلانکس تحصیل دین کرده حتماً بدان «عمل می‌کند» و بنابراین می‌توان به او اعتماد کرد!).

در مقطع آیه خداوند دکانداران دینی را نصیحت می‌کند که اندیشمند واقعی «آخرت» را به «دنیا» نمی‌فروشد و به خاطر دنیا، احکام غیرخدایی صادر نمی‌کند.

(۱۷۰) وَ ٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلْكِتَٰبِ وَ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُصْلِحِينَ .

« **و کسانی‌را که به کتاب** (خدا) **تمسّک جویند و نماز برپا دارند، همانا ما پاداش اصلاح‌گران‌را تباه نمی‌کنیم** »،

روی سخن آیه با روحانیون متّقی و مسئول است. می‌فرماید ـ برعکس دکانداران دینی ـ کسانی‌که حکم خدا را بر متاع موقّت دنیا ترجیح داده و وجدانشان در ارتباط مداوم با خدا یعنی نماز و عبادت، زنده است، آنان از فیض و رحمت خدا برخوردار خواهند بود.

(۱۷۱) وَ إِذْ نَتَقْنَا ٱلْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُۥ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوٓاْ أَنَّهُۥ وَاقِعٌۢ بِهِمْ خُذُواْ مَآ ءَاتَيْنَٰكُم بِقُوَّةٍ وَ ٱذْكُرُواْ مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ .

« **و** (به یاد آر) **زمانی که آن کوه را برکنده بر فراز** (سرها)**شان، برافراشتیم، چنانکه گویی سایبانی بود و گُمان بردند که بر آنها فرود آید!** (و گفتیم:) **آنچه را به شما دادیم به جدّ بگیرید و تعالیمش را به خاطر سپرید، باشد که پرهیزکار گردید** »،

اقوال تفسیری درمورد این آیه را ذیل آیه‌ی۶۳ سوره‌ی بقره آورده‌ایم که فرمود : «**و هنگامی را به یاد آرید که از شما پیمان گرفته، طور را بر فراز سرهاتان برافراشتیم . . .** ». تطبیق آیات، نشان می‌دهد که منظور از «**آن کوه**» در آیه‌ی ۱۷۱ اعراف، همان کوه «سینا» است. البتّه در تورات این واقعه صریحاً مضبوط نیست، ولی در **تلمود** آمده است: «ذات قدّوس متبارک کوه سینا را همچون طشتی بالای سر آنان وارونه کرد و به ایشان فرمود: اگر شما تورات را قبول می‌کنید، چه بهتر وگرنه همین‌جا مدفن شما خواهد بود (شبات، ۸۸ الف)»[1].

در بخش بعدی آیه می‌فرماید خداوند با نشان دادن آن قدرت و عظمت خود، از بنی‌اسرائیل پیمان گرفت که تعالیم ارائه شده (ده فرمان و احکام إلحاقی آن) را حفظ کنند و در اجرای قوانین و حدود خدا قاطع باشند تا به مقام «**تقوی**» نائل آیند. در آیه‌ی بعد پیمان مزبور را مقدّمه قرار داده، به پیمانِ أخذشده از اَبناءِ بشر اشاره می‌کند:

(۱۷۲) وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِىٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدْنَآ أَن تَقُولُواْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَٰفِلِينَ .

« **و** (به یاد آر) **آن زمان که خداوندت از پشت‌های فرزندان آدم نسلشان را بگرفت و آنان را برخود گواه ساخت که آیا من خداوند شما نیستم؟ گفتند : آری، گواهی دادیم** (که تو خداوند مایی) **تا به روز رستاخیز نگویید، از این** (ماجرا) **بی‌خبر بودیم** »،

(۱) ـ گنجینه‌ای از تلمود، ترجمه‌ی امیر فریدون گرگانی از متن انگلیسی، ص۸۲ چاپ تهران.

یعنی، درمورد «ایمان» به وحدانیّتِ خدا و «عمل» برطبق رضای او، فقط از بنی‌اسرائیل پیمان گرفته نشد (آیه‌ی قبل) بلکه از همه‌ی اَبناءِ بشر ـ چون میوه‌ی وجودشان را خداوند از پشت پدرانشان می‌گرفت ـ در این‌باره از آنان بر خداوندیش پیمان گرفت و آنها پیمان سپردند. درمورد این آیه دو قول مشهور تفسیری هست:

قول اوّل به معتقدان «عالَمِ ذر» تعلّق دارد و می‌گوید: خداوند آدم را آفرید و سپس تمام فرزندانش را به صورت ذرّه‌های ریزی از پشت وی برون آورد و از آنها بر یگانگی خود پیمان گرفت و آنگاه آنها را به صُلب آدم برد تا بعدها به صورت انسان‌های موحّد ظهور کنند. شاید، به زبان امروز بتوان این قول را چنین بیان داشت که در تمام ترشّحات جنسی انسان (کرموزوم‌ها و عوامل ژنتیک) این آمادگی وجود دارد که چنانچه انسانی شوند، خداشناس باشند و با مشاهده‌ی نظام طبیعت، متوجّه خالق و آن قدرتِ فائقه گردند.

قول دوّم را گروهی دیگر ازمفسّران آورده‌اندکه خداوند با نصب دلیل و ارائه‌ی عقل و وجدان به آدمی، «پیمان فطری» مبنی بر اعتراف به وجود خود از او گرفته است. به عبارت دیگر، می‌گویند، پیمان خدا با «عقلِ» بشر بوده، چنانکه می‌دانیم با رشد عقل و ادراک به شرط استقلال از نفس، بشر به خدا راه می‌یابد.

از نظر ما، آیه به «تمایل خداشناسی» در بشر اشاره دارد و آنچه در آیه فرموده، بالاتر از مسائل عقلی و نظری است. به عبارت دیگر، نیازِ به خدا و توجّهِ خالصانه به او، ازجمله تمایلاتی است که خداوند در بشر نهاده و به همین علّت انسان ـ در طول تاریخ و در مراحل مختلف فکری ـ همواره «خداجو» و «خداطلب» بوده است. مادّی‌ترین انسان‌ها نیز در زمانی چنین بوده‌اند، ولی عوامل مختلفی آنها را از این تمایل دور کرده است امّا به محض آنکه گرفتاری برایشان پیش آید و اسباب دنیوی قطع گردد، غالباً آن تمایل ایشان را به سوی خدا می‌کشاند. انسان فطرتاً ضعیف است و فقط با اِتّکال به خدا قوی می‌گردد و آنگاه که در معرض حوادث سهمگین قرار گرفته می‌بیند که هیچ نیرویی قادر به نجات او نیست ـ زیرا همه‌ی عوامل طبیعی بر ضدِّ او برخاسته‌اند ـ متوجّه آن قدرتی می‌شود که می‌تواند دستش‌را بگیرد. در قرآن به این‌موضوع فراوان اشاره شده و در سوره‌ی روم انسان‌ها را به رجوع و اتّصال همیشگی با این پیمان فطری (غریزی) فرا می‌خواند و می‌فرماید: «**فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللهِ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا** = (ای انسان!) روی خود سوی دینی پاک کن، دینی برطبق فطرت إلهی، فطرتی که خدا مردم را بر آن قرار داده است» (روم/۳۰) ـ البتّه، بیان این‌مطالب در آیه ـ که به صورت گفت و شنودی بین خدا و انسان آمده است ـ صورت نمادین دارد. به عبارت دیگر، آیه، «وصف حال و فطرت» انسان است و نه زبانِ «گفتِ» او.

در مقطع آیه می‌فرماید خداوند کشش به سوی خود را در بشر نهاد تا بتواند عَلی‌رغمِ اِلقائاتِ نفس و محیط، خود را به آن تکیه‌گاه ماورایی متّصل سازد و بنابراین در روز رستاخیز هیچگونه بهانه‌ای در اینکه «نتوانستم خودم را دربرابر عوامل و عادات کنترل کنم» پذیرفته نخواهد بود.

(۱۷۳) **أَوْ تَقُولُوٓاْ إِنَّمَآ أَشْرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنۢ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلْمُبْطِلُونَ .**

« یا نگویید جُز آن نبود که پدرانمان پیش‌از آن شرک ورزیدند و ما نسلی پس‌از آنها بودیم، آیا ما را به خاطر آنچه باطل‌گرایان کرده‌اند، هلاک می‌گردانی؟ »،

آیه‌ی شریفه در تعقیب مقطع آیه‌ی قبلی است و می‌فرماید، با وجود آن «کششی» که در انسان به سوی خدا نهاده شده (و پیامبران خدا بر آن تأکید و اصرار نموده‌اند)، دعوی اینکه «ما تحت تأثیر پدران خود مشرک شده، از خدا غافل گشتیم»، در روز رستاخیز از کسی پذیرفته نخواهد بود.

(۱۷۴) وَ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْأَيَٰتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ .

« و این‌چنین آیات را توضیح می‌دهیم و باشد که ایشان (منحرفان) **بازگردند »،**

یعنی خداوند صحنه‌های قیامت و مواضع گوناگونی را که ممکن است افراد در آن روز پیش گیرند، منظّماً در قرآن توصیف می‌کند تا شاید غافلان متنبّه شوند و به سوی خدای خویش بازگردند.

بخش دهم

(۱۷۵) وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ٱلَّذِىٓ ءَاتَيْنَٰهُ ءَايَٰتِنَا فَٱنسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ ٱلشَّيْطَٰنُ فَكَانَ مِنَ ٱلْغَاوِينَ.

« و بر ایشان داستان کسی را بخوان که آیات خویش به او داده بودیم و او از آن(آیات) **به در آمد؛ پس شیطان در پیِ او افتاد و از گمراهان شد »،**

در آیات قبل سخن از بنی‌اسرائیل بود که خداوند از آنها ـ به وسیله‌ی پیامبرانشان ـ برای عمل به شریعت خود، پیمان گرفت (آیه‌ی۱۷۱) و سپس از «پیمان فطری»خدا از همه‌ی اَبناءِ بشر ـ مبنی بر تصدیق رُبوبیّتِ خویش ـ سخن راند (آیه‌ی۱۷۲). اینک شخصی را نمونه می‌آورَد که به پیمان‌های «فطری» و «شرعی» هر دو، پشت پا زد؛ خصوصاً پس‌از آنکه آنهارا لَبَّیْک گفته و به درجات مهمِّ روحانی و معنوی از جانب خدا نائل آمده بود. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که می‌توان فقیهِ در دین شد و حتّی به مراتب والای روحانی رسید، ولی در شرایطی مقهور نفس گشته سقوط کرد.(۱) چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه درمورد وجه انطباق آیه با فردی مشخّص، مفسّران دو قول آورده‌اند: معدودی گویند وی، «**اُمَیَّة بن اَبی صَلْت**» است که در زمان پیامبر^ص در عربستان می‌زیسته و قبل‌از اسلام موحّد بود و امید داشت که پیامبر موعود عرب ـ بنا به إخبار یهود و نصاری ـ او باشد و چون دید که حضرت محمّد^ص به این سِمَت برگزیده شد، سخت افسرده گردید؛ ولی بعداز مدّتی تحت تأثیر آیات قرآن قرار گرفته و سوی پیامبر^ص برای قبول اسلام می‌آمد که فتنه‌گران اجساد کشتگان بدر را نشانش دادند و خوی عربی او را برای ستیزه‌جویی و خون‌خواهی تحریک کردند و درنتیجه از تصمیم خود منصرف گشت. بنا به این قول، ضمیر «**هُمْ**» در«**وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ** = بر ایشان بخوان» در رأس آیه، به «مسلمان‌ها» برمی‌گردد.

امّا، اکثر مفسّران، آیه را به «**بَلْعَم باعورا**» ـ از بزرگان تاریخ یهود ـ نسبت داده‌اند که از نظر ما، بنا به سیاق آیات که در گفتگو با یهودیان است، موجّه‌تر می‌نماید. ذکر بلعم باعورا (به صورت بَلعام یا بیلعام) در تورات رفته که همزمان حضرت موسی^ع می‌زیسته و به درجات مهمّی از معارف و مقامات معنوی رسیده بود، به طوری که وقتی قوم «موآب» از او می‌خواهند موسی و قومش را لعنت کند، از این‌کار سربازمی‌زند: «پس مشایخ موآب و مشایخ مدیان مُزد فالگیری را به دست گرفته روانه شدند و نزد بَلعام رسیدند، او به

---

(۱) ـ آنان‌که می‌گویند، چطور ممکن است فلان شخص، پس‌از عمری تجسّس و تفحّص در دین، خلاف بگوید و پشت پا به دینش زند، آیه‌ی فوق را بخوانند. از نظر قرآن، آنچه آدمی را حفظ می‌کند، علم و دانش به همراه تربیت روحی و توجّه مداوم در «حفظِ»آن تربیت است. آیه‌ی شریفه صراحت دارد که مردمان گمان نکنند، چون داخل پیمان إلهی شدند، ازهرخطری مصونند! بلکه بوده‌اند کسانی‌که به درجات بلند روحانی رسیدند و سپس سقوط کردند:

صد هزار ابلیس و بَلْعَم درجهان   همچنین بوده‌ست پیدا و نهان   «مولوی»

ایشان گفت این شب‌را در اینجا بمانید تا چنانکه خداوند به من گوید به شما بازگویم. و خدا نزد بلعام آمده گفت، با ایشان مرو و قوم (قوم بنی‌اسرائیل) را لعنت مکن زیرا مبارک هستند. پس بلعام بامدادان برخاسته (به ایشان) گفت، به زمین خود بروید زیرا خداوند مرا اجازت نمی‌دهد که با شما بیایم» (تورات، سِفْرِ اَعداد، باب۲۲، شماره‌ی۱۳←۷، به اختصار). امّا ظاهراً چون سران «موآب» و «مدیان» بر عطایای پیشنهادی خود افزودند، بلعام به درخواست آنها راضی شده بر مقابله با پیامبر إلهی (ع) فتوا داد، به طوری‌که جنگ سختی بین بنی‌اسرائیل و مدیان درگرفت و بلعام آنجا کشته شد: «و با مدیان به طوری که خداوند موسی را أمر فرموده بود جنگ کرده همه‌ی ذکوران را کُشتند و بلعام بن بَعُور (همان بلعم باعورا) را به شمشیر کشتند» (تورات، سفر اعداد، باب۳۱، شماره‌ی۹←۷ به اختصار). بنا به این تفسیر، ضمیر «**هُمْ**» در «**وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ**» در ابتدای آیه، به «بنی‌اسرائیل» برمی‌گردد و مفاد آیه خاطرنشان می‌سازد که چگونه شخصیّت تاریخی و روحانی بزرگی وقتی پیمان‌شکنی نمود و دربرابر حق ایستاد، سقوط کرد.

دوّم آنکه در توضیح مراتب بالای معنوی و روحانی بلعم باعورا پیش‌از سقوط، می‌فرماید «**آتَيْناهُ آياتِنا** = آیات خویش را به او داده بودیم» که اشاره دارد نامبرده در معرض اِلهاماتی از جانب خدا قرار گرفته و به توفیق إلهی به معارفی رسیده بود.

سوّم آنکه متعاقباً آیه تصریح دارد که چون آن روحانی از حصار آیات خدا خارج شد[1]، شیطان به دنبال او افتاد و وِی را تابعِ خود ساخت. یعنی، شیطان مترصّد است تا ببیند در چه زمان و مکانی انسان از آیات خدا جدا می‌شود و می‌داند که در آن هنگام، حمله‌اش مؤثّر خواهد افتاد.

چهارم آنکه در مقطع آیه تذکّر می‌دهد که درنتیجه‌ی خروج از حصار آیات خدا، او «**از گمراهان**» شد، یعنی به کلّی از آن راه راستی که می‌رفت، فاصله گرفت. و البتّه همین‌که یک حمله‌ی شیطانی در آدمی به نتیجه رسید، حملات بعدی پشت سر هم می‌آید و در اندک زمانی ممکن است وی به کلّی از حق جدا شود. مگر راه توبه و انابت پیش گیرد.

(۱۷۶) **وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُۥٓ أَخْلَدَ إِلَى ٱلْأَرْضِ وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ ۚ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ ٱلْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث ۚ ذَّٰلِكَ مَثَلُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا ۚ فَٱقْصُصِ ٱلْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ .**

« **و اگر می‌خواستیم او را ـ بدآن** (آیات) **ـ رفعت می بخشیدیم، امّا وی به زمین گرایید و پیرو هوای** (نفس) **خود گشت؛ پس مَثَلِ او همانند سگی است که چون بر او حمله بَری زبان برون آرد** (و پارس کند) **و اگر ترک‌اش کنی** (و آن را به حال خود واگذاری باز) **زبان برون آورد** (و پارس کند) **این‌چنین مَثَلِ قومی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ پس این داستان‌ها را** (بر آنها) **حکایت کن، شاید اندیشه کنند** »،

بخش **اوّل** آیه در ارتباط با «عمل» آدمی و «عکس العمل» خداوند است که در قرآن امثال فراوان دارد (بقره/

---

(۱) ـ واژه‌ی «**فَانْسَلَخَ**» در آیه‌ی شریفه چنین به دست می‌دهد که با آلوده شدن شخص به هوای نفسانی، عنایت إلهی ـ همچون پوستی که از چهارپایان برمی‌کَنَند ـ از او جدا می‌شود.

توضیح آیه‌ی٦). می‌فرماید اگرخدا می‌خواست، می‌توانست جلوگیری نموده کاری کند که آن عالم دنیاپرست، از آیات حق جدا نشود و همچنان بلندمرتبه باقی بماند، ولی کسی نزد خدا «عزیزِ بی‌جهت» نیست و وقتی افراد، استحقاقشان را برای «رفعت» ازدست می‌دهند، خداوند هم رهایشان می‌سازد تا به ذلّت‌ها سقوط کنند. در این راستا مقصود از «**أخْلَدَ إلَی الأرض**= به زمین گرایید» یعنی به امور بی‌ارزش دنیوی چسبید و آن مقام رفیع معنوی را ازدست داد.[1]

دربخش بعدی آیه ـ طی مَثَلی ـ رفتار عالِمی را توصیف می‌نماید که سقوط نموده و روحیّه‌ی «جبهه‌گیری در برابر حق» پیدا می‌کند. چه اندرزش دهند و چه ندهند، حرص به دنیا اجازه نمی‌دهد که گوش به ندای حق سپرد (و فقط وقتی راضی می‌شود که در تأیید و به نفع او شعار دهند!). تصریح بر این‌که «**ذلِکَ مَثَلُ الْقَومِ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا**= این‌چنین مثل قومی است که آیات ما را تکذیب کردند» می‌رساند که مثال و توصیف مزبور، اختصاص به «بَلْعَم باعورا» ندارد و وصف حال همه‌ی کسانی است که عالمانه در پیِ هوای نفس می‌روند.

مقطع آیه دعوت به «اندیشه» در ماجرای بلعم باعورا می‌کند وعلمای یهودرا به عبرت گرفتن فرا می‌خواند و بنا به وحدت مِلاک به تمامی عالم‌نمایان مسلمان می‌فرماید اگر شما با خاتم انبیاء[ص] به مخالفت برخیزید (و به جای سخنان واقعیِ او اَحادیث جعلی تحویل مردم دهید!) علی‌رغم آیات رفعت‌بخش که نزدتان هست، به مانند «بلعم باعورا» که با موسی[ع] مخالفت کرد (و وصفش گذشت) خواهید بود.

(۱۷۷) **سَآءَ مَثَلًا ٱلْقَوْمُ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَأَنفُسَهُمْ كَانُواْ يَظْلِمُونَ .**

« **چه بد است مَثَلِ قومی‌که آیات ما را تکذیب کردند و آنها به خود ستم می‌ورزیدند** »،

یعنی، آنها که به جای تبعیّت از آیات خدا تابع هوای نفس شده تعالیم إلهی را پشت سر افکندند، به بدراهی رفتند و به خود ظلم کردند.

(۱۷۸) **مَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِى ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ .**

« **هرکه را خدا هدایت کند، او راه یافته است و هرکه را** (خدا لایق ندیده) **به گمراهی سِپُرَد، آنان خود زیانکارانند** »،

یعنی، «هدایت» و «گمراهی» درصورت حقیقی خود، به عنایت و اشارَت حق بستگی دارد که به هرکس که شایسته باشد تعلّق می‌گیرد و به صِرفِ علم و دانش کسی هم مربوط نیست، بلکه نوع تربیت روحی افراد، می‌تواند زمینه‌ساز آن شمرده شود. اهل دانش، باید ارتباط خود را با مبدَءِ عالَم حفظ کنند و بدانند که فقط در پرتو هدایت او می‌توانند به حقیقت دست یابند و اگر خداوند آنها را ـ به خاطر هواهای نفسانی‌شان ـ رها ساخته سلب توفیق نماید، جز خسارت ره به جایی نمی‌برند (مائده/١٦).

(۱) ـ بدین‌ترتیب مقصود از «**أرض**» در آیه نه زمین ظاهری، بلکه بُعدِ از حق‌تعالی و منظور از «**رَفعَت**» نیز نه بالا رفتن ظاهری، بلکه قُربِ به سوی خداوند می‌باشد.

(۱۷۹) وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ ءَاذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَآ أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلْأَنْعَٰمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْغَٰفِلُونَ .

« و بی‌شک بسیاری از جنّ و اِنس را برای دوزخ آفریدیم؛ برایشان دل‌هایی است که بدآن نمی‌فهمند و چشم‌هایی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آنها همچون چهارپایان، بلکه گمراه‌تر از آنهایند و هم ایشان غافلانند »،

حرف «**لام**» در واژه‌ی «**لِجَهَنَّمَ**» در ابتدای آیه، «لامِ» عاقبت است نه «لام» تعلیل. یعنی خداوند به خاطر دوزخی شدنِ مخلوقات آنها را نیافریده[1]، بلکه کردارِ زشتشان سرانجام، آنها را به دوزخ می‌کشاند؛ و متعاقباً توضیح می‌دهد که چگونه (و در نتیجه‌ی چه وضع و حالی در دنیا) افراد دوزخی می‌شوند و در این ارتباط ابتدا به «**قَلْب**» (مرکز پذیرش و تصدیق آدمی ـ بقره/ توضیح آیه‌ی۷) اشاره می‌نماید. می‌فرماید هرچند به آنها وجدان و مرکزیّت لازم برای جذب حقایق و دفع اَباطیل داده شده است، ولی آن مرکز در وجودشان (به خاطر گناهان) تعطیل گشته و حسّاسیّت خود را ازدست می‌دهد. سپس نتیجه می‌گیرد که همین امر باعث می‌شود که «چشم» و «گوش» آنها نیز در طریق دیدن و شنیدن حقایق قرار نگیرد، بلکه از آن اعضاء، صرفاً به صورت ظاهری بهره برند و درنتیجه وجه تمایز انسان با حیوان عملاً در آنان ازبین رفته و از نظر درک حقایق عالم همچون حیوانات، از راه حق دور می‌شوند (بقره/۱۸). سپس تذکّر می‌دهد که «**بَلْ هُمْ أَضَلُّ** = بلکه آنها گمراه‌تر (از حیوانات) هستند» زیرا گاهی از حیات طبیعی نیز منحرف شده و دست به اَعمالی از قبیل همجنس‌گرایی و مصرف موادّ مخدّر و سایر زشتی‌ها می‌زنند که حتّی حیوان هم سراغ آنها نمی‌رود. به علاوه آنها حیات عقلی را، با حیله‌ها و مغالطه‌های فکری، به حیات طبیعی تقلیل می‌دهند، درحالی‌که حیوان بی‌حیله این کار را انجام می‌دهد در نتیجه دورتر از حیوان نسبت به حق‌اند، زیرا حیوان وسیله‌ای برای رسیدن به معرفت حق ندارد ولی آنها دارند و از آن استفاده نمی‌کنند.

در مقطع آیه مطلب را جمع‌بندی کرده که «**أُوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ** = ایشان بی‌خبرانند» زیرا از قُوایی که خداوند برای رسیدن به هشیاری و آگاهی ـ نسبت به فلسفه‌ی خلقت و زندگانی ـ به آنها داده استفاده ننموده و خود را مهیّای حیات حقیقی نمی‌سازند.

(۱۸۰) وَلِلَّهِ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَٱدْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِيٓ أَسْمَٰٓئِهِۦ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .

«وخدا را نیکوترین نام‌هاست، پس اورا بدآنها بخوانید وکسانی‌را که در نام‌های خدا انحراف می‌جویند

---

(۱) ـ زیرا آن معنا با آیه‌ی۵۶ در سوره‌ی ذاریات نمی‌سازد که می‌فرماید : «**وَ ماخَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الإنسَ إلاّ لِيَعْبُدُونِ** = جنّ و آدمیان را جُز برای آنکه مرا بندگی کنند (و از این‌راه به سعادت برسند) خلق نکردم». بنابراین، آیه در مقام بیان این معناست‌که خداوند بسیاری از جنّ و انس را، هرچند می‌دانست «به انتخاب خود» گناهکار گشته و جهنّمی «خواهند شد»، آفرید. (و اینگونه افراد فقط خود زیان دیده و ازسوی دیگر باعث تکامل تقوی‌پیشگان می‌شوند ـ بقره/ توضیح آیه‌ی۳۳). به علاوه به سوره‌ی انسان (آیات ۳←۲) نگاه کنید.

رها کنید؛ به‌زودی جزای آنچه را می‌کردند بدانان داده می‌شود »،

در نیمه‌ی اوّل سوره‌ی اَعراف ـ تا آیه‌ی۱۰۳ ـ سخن با مشرکان بود و سپس به تناسب، مروری بر داستان موسیع و گفتگو با بنی‌اسرائیل آغاز گردید. اکنون با آیه‌ی فوق، مجدّداً به بحث با مشرکان بازگشته که تا اواخر سوره ادامه می‌یابد.

واژه‌ی «إلحاد» (**يُلْحِدُونَ**) در آیه، اصالتاً به معنی «انحراف» می‌باشد و اینکه اختصاصاً به منحرفانِ از توحید «مُلْحِد» گفته می‌شود، اصطلاح رائج است.

یکی از کارهای مشرکان این بود که مظاهری برای نام‌های خدا ساخته و خدا را به وسیله‌ی آن‌مظاهر می‌خواندند. مثلاً «عُزَّی» بُتی بود که آن‌را مظهر عزّت خدا می‌دانستند و «لات» بُتی که إلهیّت خدا را برایشان مجسّم می‌ساخت! آیه‌ی شریفه می‌فرماید مسلمان‌ها خدا را با همان نام‌های نیکوی او ـ «**الله**»، «**عزیز**»، «**حکیم**»، «**رحیم**» و . . . ـ بخوانند[1] و تحت تأثیر منحرفان قرار نگیرند که آنها به زودی به کیفر زندگی شرک‌آلود خود خواهند رسید.

(۱۸۱) وَ مِمَّنْ خَلَقْنَآ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِٱلْحَقِّ وَ بِهِۦ يَعْدِلُونَ .

« **و از** (میان) **کسانی‌که آفریده‌ایم گروهی** (مردم را) **به حق هدایت می‌کنند و بدآن عدالت می‌ورزند** »،

یعنی، به عکس عدّه‌ای (مشرکان) که در آیه‌ی قبل اشاره فرمود، کسانی هم هستند که در توحید پابرجا بوده و سخن به حق می‌گویند و درباره‌ی خدا و نام‌هایش کجروی نمی‌کنند. چنانکه درمورد بنی‌اسرائیل فرمود: «**و از قوم موسی گروهی هستند که به‌حق هدایت می‌کنند وعادلانه امور را بدآن بازمی‌گردانند**» (اعراف/۱۵۹).

طبری آورده است که پیامبرص درباره‌ی این آیه فرمود : «این دسته، از اُمَّت(واقعی)منند که حق می‌گویند، به حق می‌دهند، به حق می‌ستانند و به حق قضاوت می‌کنند».

(۱۸۲) وَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ .

« و کسانی را که تکذیب آیات ما کردند، از آنجا که ندانند تدریجاً به هلاکتشان می‌بریم »،

«**اِستدراج**» به همان مفهوم است که «پرنده‌ای را به وسیله‌ی دانه به دام می‌آورند». مؤمنان، هر لطفی را که شامل حالشان شود، نعمت خدا دانسته سپاس می‌دارند و درجهت رضای او از آنها استفاده می‌کنند که همواره ایشان را در ثبات و امنیّت نگه می‌دارد. امّا، کافر، نعمت‌ها را هنر خود می‌داند و مرتّب می‌تازد و بر

---

(۱) ـ البتّه باید توجّه داشت که هیچ‌یک از نام‌های خدا که ما می‌شناسیم، «اسم ذات» نیست، بلکه همه مُعَرِّف صفات خدا هستند و از قدرت و رحمت و جلال و ... او حکایت می‌کنند. باید خدا را «مستقیماً» با همان نام‌ها خواند و «با توجّه به معنی» در ارتباط «مستقیم» با خدا قرار گرفت. متأسّفانه در تفاسیر شیعی، ذیل همین آیه نوشته شده که أئمّهع فرموده‌اند «نَحن الأسماءُ الْحُسنَی = ما نام‌های نیکوتر خداییم (خدا را با ما بخوانید)»! درحالی‌که أئمّهع اَسماءِ خدا نیستند، بلکه آیات خدا بوده‌اند، چنانکه هرموجودی آیتی از خداست و به قدر خود صفات حق‌تعالی را معرّفی می‌کند. نمونه‌ای از اَسماءِ إلهی در آخر سوره‌ی حَشر آمده‌است.

گناهان خود می‌افزاید پس خدا او را رها می‌کند و به تدریج به عذاب نزدیک شده غافلگیر می‌گردد و همین «استدراج» اوست. این، ازجمله قوانین طبیعی عالَم است که خداوند آن را ـ به عنوان صانع هستی ـ به خود نسبت داده است (بقره/ توضیح آیه‌ی۷).

(۱۸۳) **وَ أُمْلِي لَهُمْۚ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ .**

« **و مهلتشان دهم** (امّا) **همانا مکر** (و تدبیر) **من محکم است** »،

«مکر خدا» در قرآن، چنانکه قبلاً اشاره شد (اعراف، توضیح آیه‌ی۹۹)، به معنی «تدابیر او در به کیفر رسانی کافران» است. خداوند به کافران مهلت می‌دهد ولی فراری از تدابیر او ـ که آنها را به هلاکت می‌برد ـ نیست. در لغت آمده است: «مَکَرَ اللهُ فُلانًا : جازاهُ عَلَی المَکْر= خدا بر فلانکس نیرنگ زد یعنی او را بر نیرنگش مجازات فرمود» (المُنجد).

(۱۸۴) **أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُواْۗ مَا بِصَاحِبِهِم مِّن جِنَّةٍۚ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ .**

« **آیا نیاندیشیده‌اند که مصاحبشان هیچ** (آثاری) **از جنون ندارد ؟ همانا او جُز بیم‌رسانی آشکار، نیست** »،

آیه‌ی شریفه دربرابر تهمت مشرکان نسبت به پیامبر^ص آمده است.[۱] به مردمانی‌که پیامبر^ص را ـ چون خلاف باورهای موروثی و رسوم و عاداتشان سخن می‌گفت ـ «جِن‌ّزده» می‌پنداشتند، می‌فرماید که فکرکنید و ببینید او چه رسوم و عاداتی را با چه استدلالی رَد می‌کند.[۲]

در مقطع آیه به معرّفی پیامبر^ص پرداخته که او «**نَذیر**= بیم‌رسان» است، یعنی کسی است که همچون پیشتاز لشگر، آینده را می‌بیند و اعلام خطر می‌کند که مردمان با زندگیِ شرک آلود، رو به اضمحلال می‌روند؛ هشداری‌که در طول تاریخ همچنان برقرار است، از اینرو مولوی سروده:

از دِرم‌ها نام شاهان بَر کَنند — نام احمد تا قیامت می‌زنند
نام احمد نام جمله انبیاءست — چونکه صدآمد نودهم پیش ماست

(۱۸۵) **أَوَلَمْ يَنظُرُواْ فِي مَلَكُوتِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِن شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ قَدِ ٱقْتَرَبَ أَجَلُهُمْۖ فَبِأَيِّ حَدِيثٍۭ بَعْدَهُۥ يُؤْمِنُونَ .**

---

(۱) ـ غالب بزرگان دنیا، (همچون سقراط، نیوتن، پاستور و . . .) خلاف باورهای محیطشان سخن گفتند، ولی آنها دیوانه نبودند و تجربه نشان داد که مخالفینشان درک حقیقت نمی‌کردند. باید دید، شخص، با چه رسومی، برطبق چه استدلالی مخالفت می‌کند. مسلّماً اگر کسی بخواهد عادات مفید را برهم زده، مثلاً به مردم پیشنهاد کند عریان در محیط ظاهر شوید، دیوانه است؛ ولی آنکه می‌خواهد غلط های رایج اجتماعش را برهم زند و در برابر جامعه‌ی منحرفی به تصحیح برمی‌خیزد و «استدلال» می‌آورَد، آیا اوهم دیوانه است؟ مسلّماً چنین نیست.

(۲) ـ امروزه نیز عدّه‌ای از منحرفان ـ داخلی و خارجی ـ شایع می‌سازند که پیامبراسلام^ص صَرع داشت و «از اینرو» آن سخنان از زبانش جاری می‌شد! باید پرسید، آیا این سخنان ـ که فرهنگ عظیمی را ساخته و جامعه‌ای را منقلب نموده است ـ گفتار یک انسان مصروع است ؟! کسی‌که چنین پندارد، احتمالاً خود مشکل فکری دارد!

« آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین ـ و هرآنچه خدا آفریده ـ نظر نکرده‌اند و (در) **این‌که شاید سررسید مهلتشان نزدیک باشد؟ پس به کدامین سخن بعدِ آن** (قرآن) **ایمان می‌آورند ؟ »،**

آیه‌ی شریفه مخالفان را به ژرف‌نگری و اندیشیدن در جهان پیرامونشان فرا می‌خواند. می‌فرماید اگر این قرآن و سخنان پیامبر[ص] را هم قبول ندارند، آیا در نظام هستی و فرمانروایی خداوند اندیشه نمی‌کنند و حکمت و تدبیر را در کار عالم تشخیص نداده تصوّر نمی‌نمایند که رو به هدفی پیش می‌رود ؟ آیا احتمال نمی‌دهند که قیامتی در پیش باشد؟ و شاید عمرشان رو به اِتمام بوده و آن قیامت نزدیک باشد.

مقطع آیه کسانی‌را مخاطب قرارمی‌دهد که دلایل نقلی و عقلی هیچ‌یک برایشان مطرح نیست و می‌پرسد پس به چه چیز می‌خواهند ایمان بیاورند (و آیا اصولاً «غلط» و «درست»ی در زندگی می‌شناسند؟).

(۱۸۶) **مَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُۥ ۚ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَـٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ .**

« هرکه را که خدا (لایق هدایت ندیده) **به گمراهی سِپُرَد، هیچ هدایتگری برای او نیست و** (خدا) **رهایشان سازد تا در طغیان خویش حیران بمانند »،**

به عبارت دیگر، آنان‌که هیچ‌یک از «دلائل نقلی و عقلی» برایشان مطرح نبوده درست و غلط در زندگی نمی‌شناسند، لایق هدایت خدا نبوده و بحث و جدل با آنها فایده ندارد ؛ خداوند دست سرپرستی از روحشان برداشته رهایشان می‌سازد تا در طغیانِ خویش سرگردان بمانند. عبارت «**يَذَرُهُمْ فِى طُغْيانِهِمْ**» به وضوح می‌رساند که کافران خود سرکش می‌شوند و خداوند آنان را به طغیانشان وامی‌گذارد.

(۱۸۷) **يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَىٰهَا ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي ۖ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَآ إِلَّا هُوَ ۚ ثَقُلَتْ فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً ۗ يَسْـَٔلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ ٱللَّهِ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ .**

« از تو درباره‌ی رستاخیز می‌پرسند که هنگام وقوع آن چه وقت است ؟ بگو : دانش آن فقط نزد خدای من است؛ قیامت را ـ به وقتش ـ جُز او (کسی) **آشکار نکند؛ در آسمان‌ها و زمین سنگین آید و جُز به ناگهان، بر شما درنرسد؛ از تو می‌پرسند گویی تو از آن آگاهی ! بگو: جُز این نیست که علم آن نزد خداست، ولی اکثر مردم نمی‌دانند »،**

در آیات قبل فرمود که چرا مردم در فرمانروایی خدا بر نظام عالَم تفکّر ننموده اندیشه نمی‌کنند که شاید اَجَلشان نزدیک باشد (و به زودی قیامت را دریابند)؟ آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که محیط ـ متعاقباً ـ تحریک‌شده از پیامبر[ص] زمانِ آن رویداد را می‌پرسیدند که آن «اَجَلِ موعود» کی فرا می‌رسد ؟!

درمورد فاعل «**يَسْئَلُونَكَ** = از تو می‌پرسند»، مفسّران دو دسته‌اند : **عدّه‌ای** عقیده دارند منظور «یهود» است و **عدّه‌ای** دیگر گفته‌اند آنان کُفّار قریش بوده‌اند. از نظر ما، چون سوره مکّی است و سیاق آیات نیز بحثِ با یهود را پشت سر گذاشته مراد، مشرکان مکّه بوده‌اند؛ و چون اینان ـ برخلاف یهود ـ قیامت را

قبول نداشتند سؤالشان، نه از سر کنجکاوی، بلکه حالت انکاری داشته است. این مطلب را آیات دیگر نیز تأیید می‌کند که مشرکان با روحیّه‌ی جدل و انکار، هنگام وقوع قیامت را می‌پرسیدند (نازعات/٤٢).

واژه‌ی «**مُرْسَی**» اسم مفعول است و در آیه اشاره به «استقرار» دارد. کشتی را هم که به لنگرگاه می‌رسد، عرب می‌گوید به «مُرسای» خود رسیده است. بنابراین «**أیّانَ مُرساها**» به معنای «مَتَی وُقُوعُها و ثُبُوتُها» است یعنی وقوع و استقرار قیامت در چه زمانی فرا می‌رسد؟ گویی، قیامت در باطن عالم در حرکت بوده و باید زمانی به توقّفگاه خود برسد. پس شاید آن عواملی که باید این نظام را درهم پاشند، در راه بوده و پرسندگان درحقیقت می‌پرسند که چه زمانی آن عوامل، به انتهای مسیر و وقوع قیامت می‌رسد؟

در پاسخ این سؤال می‌فرماید که «**دانش آن فقط نزد خداست و قیامت را به وقتش، جز او** (قدرتی) **آشکار نمی‌کند**» چرا که شناخت زمان رستاخیز ظاهراً موکول به آگاهی از مجموعه‌ی روابط عِلّی در جهان و تأثیر و تأثّر اشیاء بر یکدگر و فرونشستن انرژی پُرتوانی است که در سراسر کیهان فعّالانه در حال عمل است و محاسبه‌ی دقیق این‌که کی آن رویداد رخ می‌دهد و حصول و وقوع آن، از عهده‌ی هیچ مقامی جُز پدید آورنده‌ی عالَم ساخته نیست.(۱)

متعاقباً ـ پس‌از بحث زمان ـ آیه‌ی شریفه به «**تَجَلّی**» قیامت اشاره می‌کند. می‌فرماید حادثه‌ای است که بر نظام جهان گران آمده همه چیز را درهم می‌کوبد(۲) و ناگهانی و بی‌مقدّمه سرمی‌رسد.(۳)

سپس بر بی‌خبری پیامبر^ص از زمان رستاخیز تأکید شده می‌فرماید «**يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا** = از تو می‌پرسند گویی تو از آن آگاهی» واژه‌ی «**حَفِیّ**» به معنی کسی است که زیاد درباره‌ی امری پرسیده و از همه‌ی جوانب آن آگاه شده است. و آیه‌ی شریفه این مقام را از پیامبر[ص] نفی می‌کند.

در مقطع آیه تصریح شده که «**فقط خدا از زمان وقوع رستاخیز آگاهی دارد، هرچند اکثر مردم نمی‌دانند**» و به این عبارت می‌توان به دو صورت نگریست:

اوّل آنکه اکثر مردم از اینکه علم زمان قیامت اختصاص به خدای‌تعالی دارد غافلند و طبری بر این قول رفته است.

---

(۱) ـ ظاهراً به نظر مستدل می‌رسد که مصلحت نبوده انبیاء ـ به وحی إلهی ـ زمان وقوع رستاخیز را روشن کنند؛ زیرا اگر زمان دوری را نشانی می‌دادند، مایه‌ی سستی و خوش‌خیالی عدّه‌ای فراهم می‌شد و اگر زمان نزدیکی را آدرس می‌دادند، معتقدان از بیم و هول آن، نمی‌توانستند به سهولت زندگی کنند. بر این پایه در سوره‌ی طه ـ در نخستین کلمات وحی به موسی[ع] ـ می‌فرماید : «**من خدای تو هستم، معبودی جُز من نیست، پس مرا بندگی کن .... همانا رستاخیز آمدنی است و اراده دارم که آن را نهان سازم تا به هرکس ـ در برابر کوششی که می‌کند ـ سزایش داده شود**» (طه/۱۵ و۱۴).

(۲) ـ هرچند طبری و برخی دیگرمفسّران، بر عبارت «**ثَقُلَتْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ**» همچنان از زاویه‌ی زمان نگریسته و گفته‌اند که «زمان وقوع رستاخیز سنگین‌تر از آن است که اهل آسمان و زمین آن را درک کنند».

(۳) ـ چنانکه طبری در تفسیر بنا به حدیثی از پیامبر[ص] آورده که قیامت چنان می‌آید که یکی درحال آب دادن به اسبش و دیگری در بازار مشغول خرید و فروش است.

دوّم آنکه اشاره می‌نماید، اکثرمردم بالأخره به خدایی قائلند ولی از این نکته که او هدف‌دار بوده و ـ در زمانی‌که خود می‌داند ـ قیامتی پدید خواهد آورد، غافلند.

(۱۸۸) قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ .

« بگو : من مالک هیچ سود و زیانی برای خود نیستم، مگر آنچه خدا بخواهد؛ و اگر غیب می‌دانستم، خیر بسیار می‌جُستم و شرّی به من نمی‌رسید! همانا من جُز بیم‌رسان و نوید دهنده‌ای ـ برای آنان‌که ایمان آورند ـ نیستم »،

به دنبال آیه‌ی قبل خطاب به پیامبر^ص^ می‌فرماید بگو من نه تنها زمان وقوع قیامت را نمی‌دانم، بلکه مالک نفع و ضرر خود نیز نیستم؛ ممکن است خطراتی در زندگی برایم پیش آید که نتوانم جلویشان را بگیرم (چنانکه تاریخ صدمات و مشقّات بسیار برای پیامبر^ص^ در زندگانی‌اش ثبت کرده است) و اگر اوضاع بر روالی است که می‌توانم پیش‌بینی‌هایی بکنم، برای آن است که خداوند گاهی از راه وحی اطّلاعاتی به من می‌دهد[۱]

متعاقباً پیامبر^ص^ ـ بنا به وحی و امر إلهی ـ اعلام می‌دارد که اگر علم غیب داشتم، به خیر فراوان می‌رسیدم و از ضررها اجتناب کرده یکروز غالب و روز دیگر مغلوب نمی‌شدم و در معاملات مغبون نگشته هرآنچه نفع داشت می‌خریدم و ذخیره می‌کردم[۲] (که اینها همه به عنوان مصادیقِ گوناگون آیه ازجانب مفسّران پیشنهاد شده است).[۳]

مقطع آیه به دنبال «نفی علم غیب از پیامبر^ص^» به «اثبات مقام وی (که **بَشِیر** و **نَذِیر** می‌باشد)» پرداخته است. خداوند صریحاً پیامبرش را توصیف می‌کند که بگو : من جُز هشداردهنده‌ای (به گناهکاران) و

---

(۱) ـ باید پرسید چگونه ممکن است که چنین کسی‌که صریحاً گفته شده مالک هیچ نفع و ضرری برای خود نیست، بتواند (آنهم نه او، بلکه اولادش بعداز ۱۴۰۰سال) دفع خطر از دیگران کنند و یا نفعی به ایشان رسانند ؟ خوب است حاجت‌طلبان از أئمّه(ع) لحظه‌ای در این آیات بیاندیشند! آیه‌ی شریفه می‌رساند که حدیث مشهور «اِنَّ عِنْدَنَا عِلْمَ مَا كَانَ و عِلْمَ مَا هُوَ كَائِنٌ اِلَى اَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ = همانا نزد ما (امامان) است علمِ هرآنچه بوده و علمِ هرآنچه خواهد بود تا روزی که رستاخیز به پا شود» (اصول کافی، جلد اوّل، ص۳۴۶) که از امام صادق^ع^ نقل کرده‌اند، جعلی است.

(۲)و(۳) ـ وقتی این آیات را برای کسانی‌که می‌گویند پیامبر^ص^ و أئمّه^ع^ علم غیب داشته‌اند می‌خوانیم، معمولاً پاسخ می‌دهند که منظور آیه این است که پیامبر^ص^ به «اعتبار خودش» علم غیب نداشته ولی خدا می‌توانسته است به او علم غیب دهد و این‌کار را کرده است و از اینرو از آیه نتیجه می‌گیرند که پیامبر علم غیب داشته ولی مُجاز نبوده از آن استفاده کند. امّا این نظر را آیه رد می‌کند. زیرا **اوّلاً** استناد آیه در نشان دادن ناآگاهی پیامبر^ص^از غیب، بر عمل اوست ـ که بگو : چون عملاً نمی‌توانم خود را با سود و زیان‌ها تطبیق دهم، پس بدانید که غیب نمی‌دانم؛ و از اینجا به دست می‌آید که خداوند هم به او علم غیب نداده بود. **ثانیاً** اینکه می‌فرماید، اگر غیب می‌دانستم شرّها را از خود می‌راندم، معلوم می‌شود واقعاً اگر پیامبر^ص^ غیب می‌دانست، این‌کار را می‌کرد و دچار آنهمه صدمات نمی‌شد!

بشارت‌دهنده‌ای (به مؤمنان) نیستم ـ آنهم برای کسانی‌که سخنانم را باور دارند ـ و جُز این کاری از دستم برای کسی ساخته نیست.

(۱۸۹) **هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّىٰهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِۦ فَلَمَّآ أَثْقَلَت دَّعَوَا ٱللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ ءَاتَيْتَنَا صَٰلِحًا لَّنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ .**

« **اوست** (خدایی)**که شما را از یک تن آفرید و همسرش را از** (نوع) **او قرار داد تا بدو آرام گیرد؛ پس چون او** (همسرخود) **را فرا پوشاند** (همسرش) **باری سبک برداشت و مدّتی را با آن** (بار) **سپری کرد؛ و آن‌هنگام که** (حملش) **سنگین شد، هردو تن الله ـ خداوندشان ـ را بخواندند که اگر** (فرزند) **تندرستی به ما دهی، به یقین از سپاس‌گزاران خواهیم بود** »،

دراینجا خداوند ـ به دنبال سخن از قیامت (و معاد) درآیات قبل ـ به «**توحید**» پرداخته که با انتقاد از شرک مردمان، تا آیه‌ی ۱۹۸ (طی ده آیه) ادامه دارد.

درموردبخش آغازین آیه سه قول تفسیری هست:

عدّه‌ای گفته‌اند که مقصود، «آدم» و «حَوّاء» است و در این‌صورت ـ با درنظر گیری آیه‌ی بعد ـ این سؤال پیش می‌آید که چطور آدم و حَوّا مشرک شدند؟ طبری که بر این قول رفته، در پاسخ به این سؤال گفته است که آدم و حوّا فرزندشان نمی‌شد و شیطان به آنها گفت که نذر کنید چون فرزندی یافتید او را «عَبْدُ الْحارِث» بنامید زیرا نام شیطان حارث بود! و آنها این‌کار را کردند و ازنظر «نامگذاری» به شرک رفتند. امّا این‌قول با مفاد آیات تطبیق نمی‌شود. زیرا **اوّلاً** آیه‌ی فوق می‌گوید که ابتدا آنها نزد «خدا» دعا کردند و بعد که خدا فرزندی به آنان داد مشرک شدند (آیه‌ی بعد)؛ **ثانیاً** می‌فرماید برای خدا «شریکان» قراردادند (نه یک شریک‌که ابلیس باشد). از همه‌ی اینها گذشته، «حارِث» به معنی «کشاورز» است، پس چگونه آن را به معنی «شیطان» گرفته‌اند ؟! شیطان در کجا به کار کشاورزی مشغول بوده و تناسب این نام با او چیست ؟!

عدّه‌ی دیگری از مفسّران گفته‌اند که آیه مربوط به «پدر عرب» و شخصی است که نژاد قریش از او شروع شد. این شخص، «قُصِیّ» نام داشت که زنی قُرَشِیّ گرفت و آندو از خدا فرزند تندرستی خواستند و چون خدا به ایشان فرزندانی داد، آنها را ـ به عوض «عَبْدُ الله» ـ عَبد مَناف، عَبدُ الْعُزَّی، عَبْدُ الدّار و عَبْد قُصِی نامیدند و بُت‌پرستی از اینجا بین عرب‌ها رواج یافت. بر این پایه، این مفسّران می‌گویند، آیه خطاب به مشرکان عرب و کسانی است که با حالت انکار، زمان وقوع قیامت را از پیامبر می‌پرسیدند (چنانکه در آیات قبل گذشت) و می‌خواهد نشان دهد که شرک آنها «عارضی» بوده و بنیانی ندارد. حتّی جَدِّ ایشان ابتدا خدا را خوانده و فقط «**او**» را در خلقت و کار هستی مؤثّر می‌دانسته، ولی به تدریج ـ تحت تأثیر عوامل و اوهامی ـ بُت‌های بی‌اثر را در کار خدا مؤثّر تصوّر نموده است. طرفداران این قول به حق استدلال کرده‌اند که هرگاه منظور «آدم» و «حَوّاء» می‌بود، طبق روال معمولِ قرآن، انتظارمی‌رفت، واژه‌ی «یا اَیُّهَا النّاس= ای مردم» در ابتدای آیه بیاید و به علاوه ضمائر و افعالی که در آیات آمده به صورت تثنیه باقی بماند و شکل

جمع به خود نگیرد.

قول دیگر آن است که گفته‌اند، آیه‌ی شریفه کُلّ اَبناءِ بشر را درنظر می‌گیرد و بر سبیل سرزنش می‌فرماید که خدا هریک از شما انسان‌ها را از پدر و مادری آفریده برایتان همسری از نوع خودتان قرار داد که مایه‌ی آرامش و مقدّمه‌ی تولّد موجود جدیدی و شیرینی‌بخش زندگیتان می‌باشد؛ ولی شما «مُنعِم» را در این نعمت فراموش نموده سراغ موجودات بی‌اثر و خیالات خود می‌روید. علاّمه رشید رضا در تفسیر «اَلْمَنار» این قول را پسندیده که هم با معاصرین پیامبر^ص تطبیق می‌شود و هم با افراد امروزی. و مقطع آیه‌ی بعد که به صورت کلّی از شرک مردمان صحبت می‌کند، این قول را تأیید می‌نماید. رشید رضا عقیده دارد که منظور از «**همسرش را از** (نوع) **او قرار داد**» در آیه، همان همسنخی ابناءِ بشر است، چنانکه فرموده است «**همسرانی برای شما از (جنس) شما آفرید**» (روم/۲۱). رشید رضا این قول را از اسکندرانی صاحب حاشیه بر تفسیر کشّاف هم نقل می‌کند و موضوع شرک را که در آیه‌ی شریفه آمده مربوط به بسیاری از ابناءِ بشر می‌داند نه همه‌ی آنها! مانند: «**قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ** = کشته باد انسان چقدر ناسپاس است» (عَبَسَ/۱۷) و امثال آن در قرآن کریم. گویی خطاب آیه‌ی شریفه از آغاز با مشرکان است نه عموم بشر. و این قولی قوی است.

سوای مطالب فوق چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه نحوه‌ی بیان در عبارت «**فَلَمَّا تَغَشَّاهَا** = پس چون او (همسر خود) را فرا پوشاند» کنایه‌ای مؤدّبانه از همخوابگی‌است، چنانکه قرآن همواره از این مسائل ـ به رغم بسیاری از مدّعیان مسلمانی! ـ در پرده و حجاب سخن می‌گوید (بقره/۲۲۳).

دوّم آنکه منظور از «**حَمل خَفِيف**» در بخش بعدی آیه، اشاره به ابتدای حاملگی‌است که معمولاً در این دوران افراد آسوده‌خیال بوده و یاد خدا نمی‌کنند! از اینرو متعاقباً می‌گوید «**فَلَمَّا أَثْقَلَت دَعَوَا اللهَ رَبَّهُمَا** = و آن هنگام که (حملش) سنگین شد آن دو تن خداوندشان را خواندند».

سوّم آنکه مقصود از درخواست «**فرزند صالح**» در اینجا (مقطع آیه) «صالح از نظر بدنی یعنی سالم» است، زیرا زن حامله و شوهر او معمولاً به گرفتاریِ بلافاصله‌ی خود اندیشیده و به موضوع شایستگی‌های اخلاقی اولادشان که مربوط به مراحل بعدی است، در آن شرایط نمی‌اندیشند.

(۱۹۰) **فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحًا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَا ۚ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ .**

« **امّا چون** (خدا فرزند) **تندرستی به آنان داد، برای او ـ در آنچه عطایشان کرده بود ـ شریکان قرار دادند! و خدا از آنچه شریک او می‌پندارند برتر است** »،

چنانکه بسیاری، امروزه اینگونه امور را نتیجه‌ی لطف أئمّه (ع) و یا اثر نفس فلان قطب و یا مرجع می‌دانند! از اینرو متعاقباً به موضوع عمومیّت بخشیده، ضمیر مُثَنّی در «**آتَاهُمَا** = آندو تن» در مقطع آیه مبدّل به جمع شده و از جمع مشرکان سخن می‌گوید : **فَتَعَالَى اللهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ** که ای انسان‌ها ! برآورد درخواست‌ها و سعادت شما در کف خالق هستی و خداوند شماست، بی‌جهت خود را ذلیل موجودات بی‌روح یا محدود

مسازید! خدا والاتر از آن است که در قدرت و حکمت فائقه‌ی او دیگران را شریک سازیم.

(۱۹۱) **أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْـًٔا وَهُمْ يُخْلَقُونَ .**

« **آیا چیزهایی را شریک** (خدا) **می‌گیرند که چیزی را نیافریده و خود آفریده شده‌اند ؟!** »،

کجا آن بت‌ها یا اولیاءِ مِن دونِ الله، توانسته‌اند موجوداتی را پدید آرند؟! بلکه خود آفریده‌ی حق و بنده‌ی خدا بوده و جُز اینهم ادّعایی نداشته‌اند! پس چرا چیزهایی را به ایشان نسبت می‌دهند که خاصِّ خداست؟

(۱۹۲) **وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَآ أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ .**

« **و توان یاری آنها را نداشته خود را نیز یاری نتوانند کرد؟!** »،

یعنی آیا اگر با تبری بر سر آن بُت‌ها می‌زدند (و یا امروزه خدای نخواسته مَرقَد یکی از أئمّه‌ع را به توپ به‌بندند) قادر به دفاع از خود خواهند بود؟ پس چگونه است که از آنان «مدد» طلبیده به درگاهشان متوسّل و ملتجی می‌شوند؟

(۱۹۳) **وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ ۚ سَوَآءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنتُمْ صَٰمِتُونَ .**

« **و اگر آنها را به هدایت خوانید پیرویتان نکنند؛ یکسان است چه شما آنها را بخوانید یا ساکت باشید** »،

چطور ممکن است انسانِ با شُعور به اَصنام (و یا قبور ساکت و صامت) برای برآوردِ حاجات روی آورَد؟

(۱۹۴) **إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ ۖ فَٱدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا۟ لَكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ .**

« **همانا کسانی را که** (شما) **غیر خدا می‌خوانید بندگانی چون شمایند؛ پس آنها را بخوانید ـ اگر راست می‌گویید ـ تا شما را اجابت کنند!** »،

به دنبال آیات قبل در اِبطال بُت‌پرستی و انتقاد از بُت‌پرستیِ عرب (و اَشکال گوناگون آن در طول تاریخ) در آیه‌ی فوق می‌فرماید، آنها مخلوقاتی چون شمایند و شایسته‌ی انسان فهیم نیست که یکی چون خود را به عبادت گیرد و از آنها حاجب بطلبد. حتّی انبیاء و اولیاءِ خدا را نباید خواند و ملجأ دانست زیرا آنان نیز هرچند بزرگ و والا بوده و هستند ولی در اساس مصداق «**عِبادٌ اَمْثالُكُمْ** = بندگانی چون شما» می‌باشند.

بخش بعدی آیه این مفهوم را می‌رساندکه آن معبودانی‌که مردم ـ غیرخدا ـ می‌خوانند یا جمادی بی‌روح‌اند و کاری از آنها ساخته نیست و یا اگر از بندگان مقرّب خدا می‌باشند جُز بنا به اراده و مشیّت إلهی کاری نتوانند کرد! از اینرو متعاقباً مشرکان را به چالش می‌کشد که بروید به درگاهشان استغاثه کنید و ببینید کجا را خواهید گرفت؟!

(۱۹۵) **أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَآ ۖ أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَآ ۖ أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَآ ۖ أَمْ لَهُمْ ءَاذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا ۗ قُلِ ٱدْعُوا۟ شُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ .**

« **آیا ایشان را پاهایی است که بدآن گام زنند؟ یا دست‌هایی دارند که با آنها** (چیزی) **ستانند؟ یا برایشان**

چشمانی است که بدآن بنگرند؟ یا گوش‌هایی دارند که با آنها بشنوند؟ بگو : شریکانتان را (که برای خدا پنداشته‌اید) **بخوانید، سپس** (تمام) **نیرنگ**(تان) **را درباره‌ی من به کار بندید و مهلتم ندهید »،**

آیه‌ی شریفه در پایانِ خود با آوردن کلمه‌ی «**قُلْ**» خطاب به رسول اکرم^ص است و در آغاز، همچنان مشرکان را مخاطب قرار داده استدلال می‌کند. می‌فرماید اصنام بی‌روحی که نه قادر به حرکت بوده و نه چشم و گوشی برای رُؤیت و سَمع دارند چه مشکلی از کسی برطرف توانند کرد[1]؟ توده‌های مادّی اگربخواهند کاری برای کسی انجام دهند، حدّاقل باید ابزار مربوطه را دراختیار داشته باشند.

بخش بعدی آیه مرحله‌ی سوّم «استدلال» است؛ باورهای مردمان را راجع به «معبودهای باطل» (توضیح آیات قبل) به مبارزه طلبیده به پیامبر^ص می‌فرماید از مشرکان بخواه بُت‌هایشان‌را برای آسیب به تو ـ که منکرشان هستی ـ با تمام قُوا بخوانند (چون باور عرب‌ها این بود که هرکه بت‌هایشان‌را انکار کند، آن بُت‌ها به او صدمه می‌زنند[2]ـ هود/٥٤). و آنگاه به بینند چه کاری از آنها ساخته و چه صدمه‌ای می‌توانند به تو بزنند!

(۱۹۶) **إِنَّ وَلِـِّۧيَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلْكِتَـٰبَ ۖ وَهُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّـٰلِحِينَ .**

« همانا یار و پشتیبان من خدایی‌است که این کتاب (قرآن) **را فرو فرستاده و او صالحان را یاری می‌کند »،**

و تاریخ نشان داد که نه تنها کوچکترین آسیبی ازجانب آن بت‌ها به محمّد(ص) نرسید، بلکه به اراده‌ی خدای قرآن، بُت و بُت‌پرستی (اصنام پرستی) از عربستان ریشه‌کن شد! امروزه نیز هرمعبودی‌را که عدّه‌ای در دنیا ساخته‌اند، عدّه‌ی دیگر منکرند و آن معبودهای خیالی برای حامیان و مخالفانشان، هردو، بی‌تأثیرند؛ نه مسیحیان از مسیح‌پرستی به جایی رسیده‌اند و نه مسلمانان که مسیح را بنده‌ی خدا شمرده‌اند از مسیح صدمه‌ای دیده‌اند؛ نه غالیان از عبادت أئمّه(ع) طرفی بسته‌اند و نه موحّدان از انکار عبودیّت آنها لطمه دیده‌اند! پس «ضابطه» چیز دیگری، وَرایِ این باورهاست!

(۱۹۷) **وَٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَآ أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ .**

« و کسانی که شما جُز او می‌خوانید، توان یاری شما را ندارند و نه (می‌توانند) **خود را یاری دهند »،**

یعنی آن معبودان خیالی که مردمان ـ جُز خدای فروفرستنده‌ی قرآن ـ برای خود گرفته‌اند، هیچ قدرتی برای جلب منفعت به سوی خود یا پیروانشان، ندارند و نه قادرند که دفع ضرر از خودشان یا آنها بنمایند؛ «مؤثّر» در عالَم، فقط مالک و فرمانده‌ی جهان است و او ذات یگانه‌ای است که عالَم را خلق کرده و نگه می‌دارد.

---

(۱) ـ چنانکه به «قبرپرستان» باید گفت که اگر مقصود از روی‌آوری به قبور بزرگان این است که از آن «اَجساد» کاری ساخته است، آنها ابزار لازم را برای هیچ‌گونه اقدامی دراختیار ندارند و اگر مقصود این است که روحشان یاری خواهندکرد، روح آنان از «عالم اختیار» خارج شده و در بُعد دیگر هستی ـ به مانند ملائک ـ در قبضه‌ی فرمان خدایند و اساساً ارتباطشان با این عالم قطع بوده سخن و درخواستی را از اهل دنیا نمی‌شنوند (مائده/۱۰۹و۱۱۷ و فاطر/۱۴).

(۲) ـ چنانکه برخی بر این باورند که هرکه مثلاً به حضرت عبّاس^ع سوگند دروغ بخورد، آن بزرگوار دمار از روزگارش درخواهد آورد.

باید «مستقیم» و «بی‌واسطه» به سوی او رفت. انحراف از«توحید» مایه‌ی سرگشتگی فکری و ذلّت روحی و دوری از خدا و پیوستن به گرفتاری‌های پس‌از مرگ است.

(۱۹۸) وَإِن تَدۡعُوهُمۡ إِلَى ٱلۡهُدَىٰ لَا يَسۡمَعُواْۖ وَتَرَىٰهُمۡ يَنظُرُونَ إِلَيۡكَ وَهُمۡ لَا يُبۡصِرُونَ .

« و اگر ایشان را به هدایت خوانید نمی‌شنوند و آنان را می‌بینی که به سویت چشم دوخته‌اند، درحالی‌که نمی‌بینند »،

آیه‌ی فوق و آیه‌ی قبل ـ به صورتی ـ تکرار آیات ۱۹۳ و۱۹۲ می‌باشد. قرآن با اینگونه تکرارها، می‌خواهد امر بدیهی و روشنی را که مورد غفلت قرار گرفته، در معرض «توجّه» قرار دهد. گویی بُت‌پرستان در کُنه روحشان، می‌دانسته‌اند که بُت‌هایشان فاقد قدرت مورد نظر برای پشتیبانی از آنها هستند ولی اُنس و عادات باعث می‌شده که از این امر بدیهی «غافل» بمانند. از اینرو خداوند با تکرار و تحلیل موضوع به صُوَرِ گوناگون، می‌خواهد «غفلت» آنها نسبت به حقیقت ازمیان برود.

مقطع آیه، که درباره‌ی بُت‌ها سخن می‌گوید عکس‌های پنداری از بزرگان و شخصیّت‌هایی را در نظر تداعی می‌کند که مورد پرستش قرارگرفته‌اند. ایشان نیز گویی با دوچشمشان افراد را می‌نگرند، ولی البتّه هیچ نمی‌بینند!

(۱۹۹) خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ .

« (تو ای پیامبر!) **عفو پیش گیر و فرمان به کارهای شایسته دِه و از نادانان روی گردان** »،

خدا می‌خواهد پیامبرش با سبک‌مغزان مدارا کند و در پی مقابله به مِثل برنیاید؛ از اینرو خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید در قبال دعوتی‌که تو ازمشرکان می‌کنی و آنهارا به توحید می‌خوانی و اَدلّه‌ای‌که دراین‌باره می‌آوری (آیات قبل) و آنها به عوض قدردانی در پیِ آزار تو برمی‌آیند، تو عفو پیشه کن و کینه‌جویی ننموده، آن دعوت‌های توحیدی و اخلاقی را ادامه بده؛ چنانکه در تفسیر آیه‌ی شریفه، طبری می‌گوید، پیام‌آورِ وحی ـ جبرئیل ـ آیه را چنین بر پیامبر توضیح داد : «اِنَّ اللهَ یَأمُرُکَ اَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَکَ و تُعْطِیَ مَنْ حَرَمَکَ و تَصِلَ مَنْ قَطَعَکَ = خداوند فرمانت می‌دهد که از کسی که به تو ستم کرده عفو کنی، و به آنکه محرومت ساخته، عطا کنی و با کسی‌که از تو بریده بپیوندی». نشان می‌دهد که مُبلِّغ دین باید از این شیوه‌ها برای گسترش دین استفاده کند. و اینکه برخی از مفسّران گفته‌اند، آیه‌ی فوق با آیات قتال نسخ شد، صحیح نیست. زیرا **اوّلاً** آیات قتال (چنانکه مکرّراً دیده‌ایم) دستور «**دفاع**» در برابر تجاوز به دین و جان و مال مسلمین می‌دهد (و آیه‌ی فوق نمی‌گوید ای پیامبر! اگر درصدد قتل و شکنجه و تاراج اموال خود و پیروانت هم برآمدند و تو می‌توانستی دفاع کنی، دفاع مکن). و **ثانیاً** پیامبر اسلام[ص] در موارد بسیار پس‌از جنگ‌ها، گذشت و اِغماض پیشه کرد و از سر «قدرت» مجرمان را عفو فرمود. اینگونه روش‌های انسانی، هیچگاه نسخ نخواهد شد و اخلاق عالیه و فضائل انسانی، نسخ‌پذیر نیست.

منظور از «**وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِین**» در مقطع آیه، این است که مردمان معاند و لجوج را ـ که هرچه گویی بر آنها اثر نمی‌کند ـ رها ساز و با آنها درگیر مشو ودر سوره‌ی توبه (آیه‌ی٦) تصریح دارد که هرگاه حاضر شدند، شمشیر به یکسو نهاده به تحقیق پردازند وکلام خدا را بشنوند آنان را به محلِّ أمن خودشان برسان.

(۲۰۰) **وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ نَزۡغٌ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** .

« و اگر شیطان تو را به (به وسوسه‌ای) برانگیزد، پس به خدا پناه بَر که او شنوای داناست »،

واژه‌ی «**نَزْغ**» در آیه‌ی شریفه، در اصل لغت، به معنی «فساد» است؛ تعبیر از آن به «وسوسه» از آنروست که این پدیده در روابط آدمی با دیگران تولید فساد می‌کند. خداوند خطاب به پیامبر[ص](و پیروانش) می‌فرماید، اگر دیدی (و دیدید) که به هنگام تبلیغ دین ـ در نتیجه‌ی عناد و غرض‌ورزی‌های افراد ـ دچار وسوسه‌ی خشم می‌شوید، آن خشم را تحریک شیطانی دانسته و بدانید که شیطان می‌خواهد از این راه، کار شما را بی‌اثر سازد. می‌رساند که گاهی عصبانیّت‌های انسان در برابر مخالفین حق، خشم إلهی نیست و خداوند دوست می‌دارد که مؤمنان در برابر مخالفینشان خشمگین نشوند و به بدگویی نپردازند، زیرا اثر سخن حق ـ از این طریق ـ ازبین می‌رود. امّا طبیعی است که در اینگونه مواضع، «خشم» بر انسان «عارض» می‌شود (و صریح آیه است که حتّی پیامبرخدا[ص] از اینگونه تحریکات فارغ نبوده است) و از اینرو دستور مقابله داده راهنمایی می‌نماید که با «یاد خدا» (و در نظر گیریِ خشم او اگر از گفتارش پیروی نکنی) خشم را از خود بران. البتّه وساوس شیطان منحصر به خشم بر دیگران نیست ولی چون در آیه‌ی پیشین از عفو و اعراض نسبت به مخالفان سخن رفته مناسبت دارد که وسوسه‌ی شیطان در اینجا به خشم بر مخالفان حمل شود.

(۲۰۱) **إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ إِذَا مَسَّهُمۡ طَٰٓئِفٌ مِّنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبۡصِرُونَ** .

« به راستی کسانی که تقوی پیشه کردند ـ چون وسوسه‌ای از شیطان به ایشان رسد ـ یاد(خدا) **کنند و آنگاه در دَم بصیرت می‌یابند »،**

به دنبال آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، «مورد» را از شخص پیامبر[ص] به همه‌ی مؤمنان و «موضوع» را از خشم به سایر وساوس شیطانی، تعمیم داده است.

هرگناهی، نتیجه‌ی نوعی عدم بصیرت و ظلمتی است که در روح انسان ایجاد شده و باعث می‌شود که وی کاری برخلاف عقل و وجدان انجام دهد. به عبارت دیگر گناه، نتیجه‌ی عدم بینش است. اگر انسان به خطا فکر کند که کاری گناه نبوده و به انجام رساند، با عقل و وجدان خود درنیفتاده و «گمراه» است. امّا آن کس که ـ در کُنْه وجودش ـ می‌داند کاری گناه است و آن را انجام می‌دهد، درحقیقت ـ با لذّت‌یابی ـ مانع شده است تا عقل و وجدان او در وجودش تصمیم‌گیری کند. بر این پایه، هرگناهی که از سر آگاهی انجام شود، مایه‌ی سرکوبی عقل و وجدان است؛ و چون شخص در برابر وساوس شیطانی با یاد خدا گناه را از خود براند، درواقع با این کار، اجازه می‌دهد تا عقل و وجدان برای او تصمیم‌گیری کند و این همان

بصیرتی است که آیه به آن اشاره دارد. بدین‌ترتیب، می‌توان گفت که آدمی، در گناه، «حقیقت»خود را ـ که عقل و وجدان باشد ـ سرکوب نموده و در طاعت، آن حقیقت را توسعه داده و قدرت می‌بخشد.

(۲۰۲) وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ .

« **و برادرانشان را** (شیاطین) **در گمراهی می‌کشند و کوتاهی نمی‌کنند** »،

یعنی، نیروهای موذی و بدخواه (انعام/۱۱۳)، کسانی را که ازنظر روحی با وساوس‌شان سنخیّت دارند، به گمراهی می‌کشند و در این راه کوتاهی نمی‌کنند. مفهوم مخالف این است که تقوای پرهیزکاران و توجّه آنها به خدا، موجب می‌شود که با نیروهای شیطانی سنخیّت نداشته و رحمانی شوند. شایان توجّه این‌که واژه‌ی «**برادران**» در آیه‌ی فوق با توجّه به آیه‌ی قبل، از کسانی در قوم حکایت می‌کند که برعکس «تقواپیشگان»، پذیرای وساوس شیطانی‌اند. به عبارت دیگر لفظ «برادران» در آیه‌ی شریفه، حکایت از «همنوعان» می‌کند نه «همفکران».

(۲۰۳) وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا ۚ قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِن رَّبِّي ۚ هَٰذَا بَصَائِرُ مِن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ .

« **و چون آیتی‌را** (که می‌خواهند) **برایشان نیاوری، گویند : چرا آنرا اختیار نکردی** (و نیاوردی)؟ **بگو : جُز این نیست‌که من آنچه را از خداوندم به من وحی می‌شود تابع‌ام؛ این** (قرآن) **بصیرت‌ها از خداوندتان و هدایت و رحمتی برای اهل ایمان است** »،

بخش اوّل آیه را در سوره‌های انعام (آیه‌ی۳۷ و۸) و اِسراء (آیات۹۳ تا۹۰) نیز می‌بینیم که مشرکان از رسول‌خدا معجزه‌های عجیب و غریب می‌طلبند، از قبیل آنکه چرا کوه را طلا نمی‌کنی و چرا باغ و بوستان در مکّه پدید نمی‌آوری؟ از اینرو در ارتباط با آیه‌ی قبل، نشان می‌دهد که کسانی که تحت تأثیر اِلهامات شیطانی قرار دارند، اینگونه تقاضاها را مطرح می‌نمایند و در پیِ آن نیستند که بفهمند دلائل انبیاء(ع) چیست، بلکه در پیِ آنند که انبیاء برطبق توقّع و دلخواه آنان سخن گویند! یعنی، تابع آنها باشند، نه تابع خدا! لذا متعاقباً خطاب به پیامبر(ص) می‌فرماید : بگو من تابع خواست‌های شما (که نه از سر حق‌جویی بلکه از سر هوای نفس است) نیستم، بلکه وحی خداوندم را پیروی می‌کنم.

مقطع آیه مشعر بر آن است که اگر افراد «حق» را طالب باشند، همین قرآن برایشان کافی است و بهترین معجزه است؛ عاملی است که «عقول» را بیدار و «چشم باطن» را به سوی حقایق می‌گشاید؛ و رهگشای سعادت و نزول رحمت بر همه‌ی کسانی است که حق را دیده و تصدیق می‌نمایند (و آوردن آن از سوی فردی اُمّی خود معجزه‌ای روشن است).

(۲۰۴) وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ .

« **و چون قرآن خوانده شود، بدآن گوش فرا دهید و خاموش باشید، شاید مورد رحمت قرار گیرید** »،

روی سخن همچنان با کُفّار و مشرکان است، کُفّار و مشرکانی‌که چون قرآن خوانده می‌شد، سر و صدا به پا کرده و یاوه می‌گفتند؛ آنان را نصیحت می‌کند که دست از این‌کارها کشیده مطالب قرآن را بشنوید، شاید رحمت إلهی در دل و جان شما بیاید! روشن است که خداوند از مؤمنان نیز انتظار دارد به این دستور عمل کنند و هرگاه به سبک تبلیغ و ارشاد آیاتی خوانده می‌شود، ساکت بوده و توجّه نمایند.[۱]

واژه‌ی «**اِستِماع**» در آیه، فقط «شنیدن» نیست، بلکه گوش فرا دادن توأم با توجّه را می‌رساند. همینطور، منظور از «**اِنْصات**» کارهایی خلاف توجّه، نکردن و سر و صدا به راه نینداختن است.

(۲۰۵) وَٱذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ ٱلْجَهْرِ مِنَ ٱلْقَوْلِ بِٱلْغُدُوِّ وَٱلْآصَالِ وَلَاتَكُن مِّنَ ٱلْغَٰفِلِينَ.

« و خدایت را در نفس خود ـ با تضرّع و خوف، بدون آوای بلند ـ در بامداد و شامگاهان، یاد کن و از غافلان مباش »،

به دنبال آیه‌ی قبل در آداب «شنیدن» سخن خدا، در آیه‌ی فوق به آداب «سخنگویی» با خدا اشاره می‌کند. شبیه این آیه را قبلاً نیز دیده‌ایم (اعراف/۵۵) که در آنجا بحثِ مناجات با خدا در خلوت بود و در اینجا ذکر خدا در دل است. در هر دو آیه، بر عدم فریاد و فغان کردن در عبادت تأکید شده است (به عکس مردمانی که در دعا و ذکر، به صوت بلند، دَم می‌گیرند!)؛ و بر دو مطلب درمورد راز و نیاز باطنی با خدا تصریح شده است:

اوّل از نظر «**کیفی**» ـ که با فروتنی تمام و بیم مسئولیّت دربرابر خدای تعالی باشد.

دوّم از نظر «**زمانی**» ـ که بر صبح و شام، به عنوان «دو طرف شبانه‌روز»، تأکید رفته است. گویی یاد خدا «خصوصاً» در این دو زمان، سایر اوقات انسان را در ۲٤ ساعت بیمه می‌کند.

مقطع آیه ـ در ارتباط با آیه‌ی قبل ـ نشان می‌دهد که «تأمّل و اندیشه در قرآن» و سپس «توجّه به خدا» (خصوصاً در صبح و شام، به طریق ذکرشده) انسان را از حال «غفلت» به در می‌آورَد و موجب می‌شود تا آدمی در صحنه‌ی دنیا متوجّه مسئولیّت‌های انسانی خود گردد.

(۲۰۶) إِنَّ ٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لَايَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَيُسَبِّحُونَهُۥ وَلَهُۥ يَسْجُدُونَ ۩.

﴿*سجده‌ی مستحب*﴾

« همانا کسانی‌که نزد خدایت هستند درعبادت او تکبّر نمی‌ورزند و او را به پاکی ستایش نموده و فقط برای او سجده می‌آورند »،

---

(۱) هم ازاینروست که در نمازها به هنگام جماعت، چون امام آیاتی را با صدای بلند می‌خوانَد، اقتداکنندگان گوش فراداده و تکرار نمی‌کنند. و در مذهب مالکی به حق تصریح شده که هرگاه اقامه کنندگان آیاتی را که امام جماعت در نماز می‌خوانَد نشنیدند، باید خود به قرائت آیات پردازند. و در برخی از روایات شیعه نیز این‌معنا رسیده است.

مفسّران مصداق آیه‌ی شریفه را فرشتگان مقرّب دانسته‌اند که حق است عبادت وخضوع آنان، سرمشق موحّدان قرار گیرد تا به خوی فرشتگان درآیند. بخش انتهایی آیه مبنی برتنزیه خدا ازهر عیب ونقص وسپس سجده بر آستانش، بیانگر کمالی است که مؤمنان واقعی را در شاهراهِ «سعادت» و «شخصیّت»، به پیش می‌رانَد و در سرانجام عمر به «رضوان خدا» می‌رساند ـ تا انسانی‌که در گذر از دنیاست، چه توشه بردارد و به چه منزلتی رسد؟

سوره‌ی اَنفال

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، با توجّه به ذکر حوادث جنگ بدر که در آن رفته، مربوط به اوایل دوران **مدینه** است و نام آن برگرفته از واژه‌ی «**انفال** = غنایم (جنگی)» در اوّلین آیه‌ی آن می‌باشد. اصطلاحاً گویند سوره از «**اَلسَّبْعُ الطُّوَل**» است، یعنی از هفت سوره‌ی بلندی است که در ابتدای قرآن منظور شده (هرچند از نظر ترتیب تدوین با توجّه به فاتحة‌الکتاب، هشتمین سوره می‌باشد).

برخی از مفسّران بعضی آیات سوره (ازجمله آیه‌ی ۳۰) را مربوط به دوران مکّه دانسته‌اند، ولی از نظر ما تمامی آیات سوره مدنی است و آیاتی را که مفسّران مکّی برشمرده‌اند، یادآور حوادث دوران مکّه می‌باشد.

آیات سوره را می‌توان در هفت بخش به قرار زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا۱۹) در اشاراتی به جنگ بدر، زمینه‌ی ظهور و تحلیل آن می‌باشد که از نقطه‌ی پایان جنگ و تقسیم غنایم آغاز سخن کرده مسلمان‌ها را نصیحت می‌کند که بر طبق رضای خدا و فرمان رسول[ص] رفتار کنند. آنگاه به توضیح حقّانیّت آن جنگ پرداخته از سُستی و راحت‌طلبی برخی مؤمنان یاد می‌کند و مشیّت إلهی را در تنظیم حوادث با هدف استقرار جبهه‌ی حق، خاطرنشان می‌سازد. در این ارتباط از امدادهای غیبی خدا در جریان جنگ یاد کرده که جُز بشارت و نویدی برای مؤمنان و استحکام دلهای آنان نبود و بر وحدت صفوف مسلمان‌ها در رویارویی با دشمن مهاجم تأکید داشته تصریح می‌نماید که خدا خنثی‌کننده‌ی مکر کافران است.

بخش دوّم (آیات ۲۰ تا۲۹) مؤمنان را مخاطب قرار داده فرمان به اطاعت از خدا و

وحدت با رسول[ص] می‌دهد، رسولی که کلام خدا را به آنها ابلاغ می‌نماید. می‌فرماید مسلمان‌ها به مانند کُفّار، گوش حق‌شنو را تعطیل نکنند و عقل خویش به کار گیرند و از فتنه‌ای که فقط گریبانگیر ستمگران نخواهد شد، بپرهیزند. الطاف خدا را به آنان یادآوری می‌کند که چگونه از جمعیّتی ضعیف و محدود، به رکنی در منطقه تبدیل شدند؛ پس سزاست که رضای خدا را در زندگی دنبال کنند و از خیانت در امانت و گناهانی نظیر آن، بپرهیزند تا همچنان برکات خداوندی نصیبشان شود.

بخش سوّم (آیات ۳۰ تا ۳۸) پس‌از سخن با مؤمنان و وعده‌ی مراحم إلهی به آنان در صورت حفظ تقوا (آخرین آیه‌ی بخش قبل) لطف خدا را در حقّ پیامبر[ص] متذکّر می‌شود که چگونه نقشه‌ی کافران را برای درهم شکستن او خُنثی ساخت و سپس رویّه‌ی کافران را در برابر پیام إلهی (**قرآن**) توضیح می‌دهد که (۱) گویند افسانه‌ی پیشینیان است و (۲) از سر انکار ولجاج برای قبول اُلوهیّت قرآن، طلب عذاب می‌کردند. می‌فرماید ولی با حضور پیامبر[ص] بین آنها، خداوند در پی عذابشان نبود. امّا چرا متعاقباً وقتی پیامبر راهی مدینه شده ومشرکان به تجاوزات خود در حقّ مسلمان‌ها ادامه می‌دادند، سزاوار عذاب نباشند؟ و سپس به پوچی عبادات آنها اشاره می‌کند که جُز کف زدن و صفیر کشیدن حول خانه‌ی کعبه چیزی نیست و نهایتاً اتمام حجّت می‌کند که اگر از زشتی‌ها و تجاوزات دست بردارند، با بخشایش خداوند روبرو خواهند شد و در غیر این‌صورت سنّت إلهی در برخورد با کفرپیشگان جاری است.

بخش چهارم (آیات ۳۹ تا ٤٤) به دنبال اتمام حجّت به مشرکان متخاصم (آخرین آیه‌ی بخش قبل) به مسلمان‌ها دستور جنگ دفاعی می‌دهد و می‌فرماید «**باآنها بجنگید تا فتنه‌شان از بین برود**» وسپس تکلیف غنایم را پس‌از شکست دشمن تعیین می‌نماید که تفصیل اوّلین آیه‌ی سوره است. آنگاه به صحنه‌ی آغازین جنگ **بدر** اشاره داشته خاطرنشان می‌سازد که هرچند مسلمان‌ها برای جنگ نرفته بودند، ولی خداوند به گونه‌ای حوادث را پیش آورد که منجر به درگیری شد تا «باطل» سیلی خورَد و جبهه‌ی «حق» به اعتماد نفس برسد. در این ارتباط می‌فرماید خدا لشگر مشرکان را در نظر پیامبر[ص] و مسلمان‌ها اندک نمود (هرچند درواقع سه برابر سپاه مسلمین بودند) تا آنچه

را اراده داشت انجام گیرد.

بخش پنجم (آیات٤٥ تا٥٥) مسلمان‌ها را نصیحت می‌کند که در برابر متخاصمان پایدار مانند و در این راه به خدا تکیه داشته پیروی از رسول[ص] و اتّحاد بین خودرا حفظ کنند که در غیراین‌صورت به ضعف و ترس خواهند گرایید. درمقابل، روش جبهه‌ی مخالف را تخطئه می‌نماید که هرچند نیازی به جنگ نداشتند ولی ازسر قدرت‌نمایی و تفاخر به قبایل عرب ـ به تشویق شیطان ـ وارد جنگ شدند و چون حرکتشان به شکست انجامید، همان به ملامتشان پرداخت! آنگاه به منافقان اشاره می‌نماید که در دل مسلمان‌ها ترس افکنده می‌گفتند اعتقاداتشان فریبشان داده است (که به رویارویی با قریش قدرتمند برمی‌خیزند!). سپس به سرانجام کافران جنگ‌طلب پرداخته لحظه‌ی احتضار آنان را در نظر مجسّم می‌سازد و در انتها از سرنوشت فرعون و فرعونیان شاهد تاریخی می‌آورَد.

بخش ششم (آیات ٥٦ تا٦٦) از شیطان‌صفتانی که در آیات قبل یاد نمود، شاهد مثال آورده می‌فرماید هرگاه دست به جنگ زدند باید ضربه‌ی سختی بر آنها زد تا شاید به خود آیند (ودیگر خیال خام نکنند). سپس موضوع را به پیمان‌شکنان گسترش داده رهنمود می‌دهد که مسلمان‌ها همواره برای مقابله با دشمن متجاوز آماده باشند و از فراهم ساختن ساز و برگ جنگی کوتاهی ننمایند. ازسوی دیگر تصریح می‌نماید که پیشنهاد صلح دشمن را در هرشرایطی بپذیرند و حتّی اگر فکر می‌کنند قصد فریب هست، پذیرای صلح بوده به خدا توکّل کنند و اُلفتی را که خداوند به فضل ایمان مشترک، در دل‌هایشان افکنده، پاس بدارند. نهایتاً از امدادهای غیبی خدا که می‌تواند در جنگ نصیب مؤمنان گردد یاد نموده وعده می‌دهد که اگر استقامت بورزند، چه بسا در نسبت یک به دو بردشمنان پیروز خواهند شد.

بخش هفتم (آیات٦٧ تا ٧٥) از موضوع اُسَرای جنگی سخن می‌گوید. تصریح می‌نماید که اسیر و غنیمت‌گیری در جنگ و پس‌از شکست دشمن است (البتّه روا نیست که مسلمان‌ها از کسانی که سرجنگ ندارند اسیر و غنیمت بگیرند). سپس اسیران را بشارت می‌دهد که اگر از کارشان نادم بوده قصد خیر کنند، خدا صدماتشان را

جبران می‌کند؛ ولی اگر راه خیانت پیش گیرند (پس‌از آزادی دوباره به جنگ با مسلمان‌ها برگردند) با خدای دانا و حکیم روبرو خواهند بود. در انتها از «**مهاجران**» که خانه و کاشانه‌ی خود را در مکّه رها کرده به‌خاطر خدا هجرت نمودند و از همه‌ی کسانی که آنان را مَأوی بخشیده یاری دادند (**انصار**) تجلیل می‌نماید و در عین‌حال آنان‌را از دوستی و یاریِ مسلمان‌هایی‌که پاپس کشیده و در خانه‌هایشان در مکّه ماندند منع می‌کند، مگر به مانَند ایشان هجرت کنند جُز آنکه در راه دین از آنان کمک بخواهند.

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ.

(۱) يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ الْأَنفَالِ قُلِ الْأَنفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ.

« از تو دربارهٔ غنائم می‌پُرسند؛ بگو : غنایم از آنِ خدا و رسول است؛ پس از (نافرمانی) **خدا بپرهیزید و میان خود سازگاری افکنید و خدا و رسولش را ـ اگر** (واقعاً) **مؤمنید ـ اطاعت کنید »،**

واژه‌ی «**اَنْفال**» جمع «نَفَل»، به معنی «چیز زیادی» است. از همین روی، نمازهای اضافه بر واجب را «**نافِله**» می‌گویند (**فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ**)؛ وهمچنین «نَوه» را هم که اضافه بر فرزند مستقیم انسان است، «نافله» می‌نامند (**وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً**). بر همین پایه، به «غنائمِ جنگی» نیز ـ که اضافه بر مال شخص، مالی به جای مانده از دشمنی است که شکست خورده و رفته ـ «**اَنفال**» گفته می‌شود. امّا برخی ازمفسّران «**انفال**» را به غنایم جنگی منحصر ندانسته آن را شامل اموال عمومی (نظیر زمین موات، جنگل‌ها و معادن) نیز می‌دانند درصورتی‌که در قرآن از ثروت‌های عمومی به لفظ «**فَیْء**» یاد شده‌است (حشر/۷ و٦). بدین‌ترتیب «**فیء**» را می‌توان ملحق به «**انفال**» دانست، امّا نه آنکه خود «**انفال**» باشد. به ویژه که سوره‌ی شریفه دربارهٔ جنگ بدر سخن گفته و متناسب با غنائم بدر آمده است.

واژه‌ی «**یَسْئَلُونَکَ**» در آیه‌ی شریفه می‌رساند که پس‌از جنگ «**بَدْر**» مسلمان‌ها، نزد پیامبر[ص] رفته درمورد غنایم حاصله سؤال می‌کردند؛ و سیاق آیه به دست می‌دهدکه درموردچگونگی تقسیم غنایم، بین مسلمان‌ها اختلاف افتاده بود (احتمالاً هرکس بنا به نقشی‌که در جنگ ایفاء نموده بود، سهم بیشتری می‌طلبید). نزول آیه ـ مشعر بر آنکه خدا و رسول نحوه‌ی برخورد با غنایم را تعیین می‌کنند ـ به مرافعات خاتمه داد و حکم کلّی را در این زمینه آیه‌ی٤١ سوره اعلام می‌دارد وظاهراً تعیین میزان سهم هریک از مسلمان‌ها ـ بر مبنای آن حکم کلّی ـ بنا به صلاحدید پیامبر[ص] بوده است که آیه‌ی فوق می‌فرماید مجاهدان آن صلاحدید را پذیرفته از اختلاف بپرهیزند و به سازگاری برسند.[۱]

---

(۱) ـ اصلاح «ذات البین» به‌معنی «ایجاد آشتی و تفاهم» است و عبارت «**أَصْلِحُواْ ذَاتَ بِيْنِكُمْ**» درآیه‌ی شریفه بدین معنی است که «میان خودتان آشتی برقرار نمایید و با یکدیگر توافق کنید».

(۲) إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ .

« **جُز این نیست که مؤمنان** (واقعی) **کسانی‌اند که چون یاد خدا به میان آید دلهاشان ترسان گردد و آنگاه که آیات اِلهی بر آنان تلاوت شود، بر ایمانشان بیفزاید و** (همواره) **بر خدای خویش توکّل می‌کنند** »،

در پی آیه‌ی قبل و در تأکید بر آنکه مسلمان‌ها باید بتوانند در برخورد با مادّیّات به ترک نزاع و توافق برسند، آیه‌ی شریفه «احساس مسئولیّت دربرابر خدا» را یادآوری می‌نماید. خصوصاً آنکه احساس مزبور را به «قلب» یا «کانون روح» آدمی نسبت داده که منظور همان «وجدان» مؤمن می‌باشد. می‌فرماید مؤمن واقعی کسی است که ـ در کشاکش جاذبه‌ها و دلبستگی‌های احساسی ـ بلافاصله با یاد خدا، تکان خورده و جانب خیر و صلاح را پیش می‌گیرد.

بخش بعدی آیه می‌رساند که «ایمان» درجات دارد و قابل افزایش و نقصان است. در حقیقت می‌فرماید «مؤمن» با استماع آیات اِلهی، باید افزایش ایمان یافته اختلافات‌را کنار بگذارد (یا آنکه مؤمن با استماع آیات اِلهی، بلافاصله بر آن مبنا اتّخاذ موضع نموده درنتیجه، بر ایمانش افزوده می‌شود).

مقطع آیه تکمله‌ای بر مفاد آیه است. می‌فرماید «مؤمن» به وظایف إیمانی خود در امور عمل نموده عواقب را به خدا می‌سپرد (که مفهوم واقعی توکّل است).

(۳) ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ .

« **همآنان که نماز را به پا می‌دارند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند** »،

خداوند در این آیات، اَعمال جوارح آدمی را به روح او مرتبط ساخته و پس‌از توصیف حالت روحی مؤمن در آیه‌ی قبل، به شرح اَعمال او می‌پردازد. ذکر نماز و انفاق، این معنا را به خوبی می‌رساند.

(۴) أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ۚ لَّهُمْ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ .

« **آنهایند که به راستی مؤمن‌اند؛ برای‌شان نزد خداوندشان درجاتی و آمرزش و روزی کریم است** »،

یعنی، مؤمن کسی است که آن حالت روحی (آیه‌ی۲) را داشته و چنان اعمالی (آیات ۳و۲) از او سرزند و در این‌صورت، نتیجه‌ی راهش در مرحله‌ی اوّل «**درجات و آمرزشی نزد خدا**» (مواهب بزرگ معنوی) و در مرحله‌ی بعد «**رزق کریم**» (نعمت ناگسسته‌ی اُخروی) ازسوی پروردگار خواهد بود (یعنی آن متاع دنیوی را هم که شما مسلمان‌ها در پی‌اش هستید ـ به شرط ایمان و عمل صالح ـ بهتر و والاتر نزد خدا خواهید یافت).

(۵) كَمَآ أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنۢ بَيْتِكَ بِٱلْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ لَكَٰرِهُونَ .

« **همچنان‌که خداوندت تورا به حق از خانه‌ات برون آورد، وحال آنکه گروهی ازمؤمنان ناخشنود بودند** »،

واژه‌ی «**کَما** = همچنانکه»، در ابتدای آیه، از اَدوات تشبیه است و بین مفسّران مورد گفتگوست که به کدام بخش بازمی‌گردد. آراءِ گوناگونی در تفاسیر آمده است ولی آنچه به نظر موجّه‌تر می‌رسد و از نحوی

نامداری چون «اَخفَش» نیز نقل شده، آن است که مردمانی با آن اوصاف (**أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا**) به حق ایمان دارند؛ مانند تو (ای پیامبر!) که خدایت به حق برای جنگ از خانه‌ات بیرون آورد. البتّه شرح جنگ را با خروج پیغمبر[ص] ازخانه‌اش آغاز کرده که بی‌سابقه نیست (آل‌عمران/۱۲۱). بدین‌ترتیب شاید می‌خواهد بفرماید ـ برخلاف راحت‌طلبان دنیوی ـ تو ای پیامبر! محیط راحت خانواده را برای جنگ در راه خدا رها کردی (و این کار، دفاعی درخور و سزاوار در برابر ستم‌گری دشمنان بود).

عبارت «**فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِين** = گروهی از مؤمنان» می‌رساند که همه‌ی مسلمان‌ها کراهت از جنگ نداشتند و شاید کراهتِ عدّه‌ای هم برای آن بود که هنوز برخورد مسلّحانه با دشمن نداشته تصوّر نمی‌کردند در راه عقیده کارشان به جنگ بکشد.

(۶) **يُجَٰدِلُونَكَ فِي ٱلْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى ٱلْمَوْتِ وَهُمْ يَنظُرُونَ .**

«**باتو در**(باره‌ی) **حق ـ بعدازآنکه** (بر آنها) **روشن شد ـ جَدَل می‌کردند؛ گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند و خود نظاره‌گرند**»،

مقصود از «**حق**» در آیه‌ی شریفه همان جنگی است که فرمود پیامبر[ص] به حق برای آن از خانه خارج شد[۱].

واژه‌ی «**يُجادِلُونَکَ** = با تو جدل می‌کنند» فعل مضارع است و به آن گروه مؤمنین که ازجنگ کراهت داشتند، برمی‌گردد. می‌فرماید، هرچند برایشان روشن بود که این جنگ حق است و باید با ستمگران مواجه شد، باز درمورد آن جدل می‌کردند. بخش بعدی آیه حالت روحی آن «جدل کنندگان» را در نظر مجسّم می‌سازد؛

---

(۱) ـ شواهد نشان می‌دهدکه پیامبراسلام[ص] پس‌ازهجرت، به فکر حمله به مشرکان مکّه و انتقام‌جویی ازآنها ـ هرچند صدمات بسیار بر او وارد آورده بودند ـ نبود. از اینرو به درخواست مسلمان‌ها برای رویارویی با قریش، پاسخ منفی می‌داد و می‌فرمود «من فرمان یافته‌ام که درگذرم، با مردمان نجنگید» (المستدرک اثر حاکم، کتاب «جهاد»، ج۲، ص۸۴، شماره‌ی۲۴۳۲ و سایر منابع). امّا از سوی دیگر مشرکان مکّه مدام در پی آزاررسانی و تعرّض بر مسلمان‌ها در مدینه بودند؛ چنانکه به عبدالله بن اُبَیّ ـ که از سران مدینه بود و مردم مدینه پیش‌از هجرتِ مسلمان‌ها به آن دیار می‌خواستند وی را به پادشاهی خود برگزینند ـ نامه نوشتند که «**اِنَّكُمْ آوَيْتُمْ صَاحِبَنَا، وَ اِنَّكُمْ اَكْثَرُ اَهْلِ الْمَدِينَةِ عَدَدًا ، وَ اِنَّا نُقْسِمُ بِاللهِ لَتَقْتُلُنَّهُ، اَوْ لَتُخْرِجُنَّهُ، اَو لَنَسْتَعِينَنَّ عَلَيْكُمُ الْعَرَبَ، ثُمَّ لَنَسِيرَنَّ اِلَيْكُمْ بِاَجْمَعِنَا حَتَّى نَقْتُلَ مُقَاتِلَتَكُمْ، وَ نَسْتَبِيحَ نِساءَكُمْ** = شما رفیق (هم قبیله‌ای) ما را بین خود پناه دادید و شما بیشترین تعداد را در مدینه دارید، و ما به خدا قسم یاد می‌کنیم که باید یا اورا بکشید یا اخراجش کنید، وگرنه ما از کلّ عرب بر ضدّ شما یاری می‌خواهیم، سپس دسته‌جمعی به سوی شما حرکت می‌کنیم تا جنگجویانتان را بکشیم و زنانتان را حلال شمریم» (المُصنَّف، اثر ابی‌بکر عبدالرّزّاق صنعانی ـ متوفّی به سال ۲۲۱ هجری ـ ج۵، ص۳۵۸). همچنین گاهی دستجاتی از مشرکان به حومه‌ی مدینه حمله برده به غارت اموال مسلمین می‌پرداختند، چنانکه در سیره‌ها منعکس است «کُرز بن جابر فهری» به شتران و گوسپندان مسلمان‌ها درحومه‌ی مدینه شبیخون زد و چهارپایان آنان‌را با خود برد. (سیره‌ی ابن هشام، ج۲، ص۱۷۶) و در آثار می‌خوانیم که مشرکان قریش پس‌از هجرت مسلمان‌ها به مدینه، به آنها پیغام فرستاده تهدید کردند که «مبادا گریزتان از مکّه شما را فریب دهد، ما در مدینه هم می‌توانیم شما را نابود کنیم.» (رَحمةً لِلْعالَمین، ص۹۶). این‌ها همه از مواردی است که حقّانیّت مسلمان‌ها را در جنگ ایشان با قریشیان (جنگ بدر که مورد اشاره است) نشان می‌دهد.

می‌فرماید چنان خود را باخته بودند که گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند و هنوز جنگی شروع نشده خود را زیر تیغ دشمن و در آستانه‌ی مرگ احساس می‌کردند

(۷) وَ إِذْ يَعِدُكُمُ ٱللَّهُ إِحْدَى ٱلطَّآئِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ ٱلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُحِقَّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَيَقْطَعَ دَابِرَ ٱلْكَٰفِرِينَ .

« **و** (به یاد آر) **هنگامی‌که خدا یکی از آندو گروه را به شما وعده داد که از آنِ شما باشد، و شما دوست می‌داشتید که** (آن گروهِ) **بی‌سلاح نصیبتان گردد؛ و**(لی) **خدا اراده داشت تا ـ با کلمات** (فرمانهای) **خویش ـ حق را مستقر گرداند و ریشه‌ی کافران را بَرکَند** »،

آیه‌ی فوق به واقعه‌ای اشاره دارد که آغازگر جنگ بدر شد. مسلمان‌ها می‌خواستند برای اموال مسروقه‌ی خود در مکّه از کاروان تجاری قریش تاوانی بطلبند ولی در عوض با سپاه مسلّح مکّیان روبرو شدند.[۱] آیه‌ی شریفه مشیّت إلهی را بیان می‌کند که فراتر از نیّات مسلمان‌ها در دستیابی به اموال ازدست‌رفته‌شان بود، بلکه اراده داشت تا جبهه‌ی حق استوار گردد و باطل از ریشه رو به زوال رود. در این راستا قید «**کلمات**» در آیه می‌رساند که خدا ـ با دستوراتی که به مؤمنان داد ـ می‌خواست تا راه برای پیروزی «حق» علیه «باطل» باز شود. چنانکه مطالعه‌ی حوادثِ صدر اسلام نشان می‌دهد شکست مشرکان مکّه در بدر، آغاز اضمحلال آنها بود.

از آنچه گذشت به دست می‌آید که خداوند نمی‌خواهد حق دربرابر باطل، روش منفی پیش گیرد و میدان مبارزه را خالی گذارد، بلکه موجباتی فراهم می‌کند تا صاحبانِ حق با ناحقّان روبرو شده مجبور به اتّخاذ موضع گردند. سپس، بنا به موضعی‌که هریک از دو طرف اتّخاذ می‌کند خدا حق را یاری می‌کند، حال یا با پیروزی به مانند بَدر و یا با عبرت‌آموزی مانند اُحُد.

---

(۱) ـ از کتب سیره برمی‌آیدکه مسلمان‌ها درمدینه نسبت به کاروان‌های تجاری قریش که بین مکّه وشام رفت و آمد می‌کرد، حسّاس بودند زیرا بنیان آن مال التّجاره را نشأت گرفته از اموال غارت شده‌ی خودشان در مکّه می‌دانستند، چنانکه آورده‌اند «ابوسفیان خانه و زندگیِ جمعی از مهاجرین مانند بَنِی جَحْش و دیگران را در مکّه تصاحب کرده و بفروخت و صُهَیْب را هنگام هجرت به مدینه ناچار کردند هرچه دارد به آنها واگذار کند و اَبوسَلَمه را وادار کردند حتّی از زن و فرزند خویش چشم بپوشد ... و همچنین اموال بسیاری از مسلمانان‌را به نفع خود ضبط کردند و یا آنها را به سخت‌ترین عذاب‌ها دچار ساختند» (سیره‌ی ابن هشام ـ ترجمه‌ی سیدهاشم رسولی ـ جلد۲، صفحه‌ی۲). در این شرایط به پیغمبر[ص] خبر رسید که قافله‌ی تجاری قریش به رهبری ابوسفیان از شام به مکّه مراجعت می‌کند و به مسلمان‌ها پیشنهاد نمود که خود را به آن کاروان رسانده جبرانی برای اموال مسروقه‌ی خویش بطلبند. ازسوی دیگر، ابوسفیان از موضوع خبر یافت و کسی را به مکّه فرستاد تا کمک بطلبد و ابوجهل با سپاهی از کُفّار برای محافظت قافله آمدند. تقدیر چنان بودکه قافله‌ی تجاری ـ با تغییرمسیر ـ توانست از چنگ مسلمان‌ها بگریزد و ایشان با سپاه مسلّح قریش رویاروی ماندند و به یاری خدا، سپاه کفر را درهم شکستند.

(۸) لِيُحِقَّ ٱلْحَقَّ وَيُبْطِلَ ٱلْبَٰطِلَ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُجْرِمُونَ .

« تا حق محقّق شود و باطل زوال پذیرد، هرچند گُنهکاران را خوش نیاید »،

در آیه‌ی قبل سخن از «خواست و اراده‌ی» اِلهی بر استقرار حق و زوال باطل بود و در آیه‌ی فوق «وقوع» این امر را تذکّر می‌دهد. به عبارت دیگر، بحثِ واقع شدن خواست خدا در دنیاست. چنانکه تاریخ نشان می‌دهد «باطل» ممکن است فرصت‌هایی یافته و جولانی کند ولی سرانجام، موفّق و پایدار نمی‌ماند.

از مقطع آیه برمی‌آید که «اسلام» درمقابل «گناه و جرم» است و این گناهکاران و مجرمان‌اند که از پیشرفت اسلام ناخشنود می‌شوند. به عبارت دیگر آئین اسلام، رواج پاکی و اخلاق را بین مردم می‌خواهد و پیروان نفس، این موضوع را خوش نداشته نمی‌خواهند محیطی عاری از ناپاکی‌ها به وجود آید.

(۹) إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَٱسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ مُرْدِفِينَ .

« (به یاد آر) **هنگامی‌که به** (درگاه) **خداوندتان استغاثه می‌کردید؛ پس** (خدا دعای) **شما را اجابت کرد که من به هزار فرشته ـ که در پی یکدیگر درآیند ـ یاریتان می‌کنم »،**

آیه‌ی شریفه در بیان شرح حال مسلمین در جنگ «**بَدر**» است که شمشیر به دست ، مصمّم و مؤمن وارد میدان عمل شده بودند و در این شرایط برای یاری و تأیید خود، به درگاه خدا دعا می‌کردند. می‌فرماید خداوند پاسخ مثبت به آنها داد و قوای تحت امر خود ـ فرشتگان ـ را به یاری آنان فرستاد. چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل، آنکه هزار فرشته در بدر به کمک مسلمانان آمدند و اگر لازم می‌شد بیش‌از آن‌هم نزول می‌یافتند، چنانکه در سوره‌ی آل عمران فرموده است « (به یاد آر) **که به مؤمنان می‌گفتی آیا شما را بس نیست که خداوندتان به سه هزار نیروی ملکوتی ـ که به فرمان وی نازل شوند ـ یاریتان کند؟**» (آل‌عمران/۱۲٤).

دوّم، آنکه از آیات سوره‌ی آل‌عمران (آیات۱۲٤و۱۲۳) برمی‌آید که مسلمین قبل‌از آغاز جنگ در «بدر» ـ بنا به الهاماتی‌که به پیامبر[ص] شده بود ـ اطمینان به تأیید اِلهی و پیروزیِ خود داشتند، ولی چگونگی تأیید خدا و اینکه چه کسانی شهید شده و چه کسانی زنده می‌ماندند را، نمی‌دانستند. آیه‌ی فوق و آیات بعد، توضیح و تحلیل تأییدات اِلهی بعداز خاتمه‌ی جنگ می‌باشد.

سوّم، آنکه آیه‌ی شریفه مشخّص می‌سازد وقتی مسلمان‌ها دعای خود را با عمل توأم کردند، خداوند پاسخ مثبت به آنها داد. در «بَدر» و «اُحُد» ـ هر دو ـ مسلمان‌ها محتاج تأییدات خاصِّ اِلهی در پیروزی بر کُفّار بودند؛ و شاید در «اُحُد» بیشتر، زیرا هرچند تعدادشان از «بَدر» افزون بود، ولی گروهی از آنها به ضعف و دنیاطلبی (و غنیمت‌خواهی) رسیده بودند (آل‌عمران/۱۵۲). ولی یاری خدا همچون بدر، در اُحُد به سوی مسلمان‌ها نیامد؛ آنها در جنگ بدر مشمول عنایات و اِمداد اِلهی شدند زیرا هرچند نفرات و ساز و برگ آنها از دشمن کمتر بود، ولی با اینهمه، دل قوی داشته و به وظیفه‌ی خود عمل کردند. این نشان آن است که

مِلاک خدا در یاری مؤمنان، «ضعف»شان نیست، بلکه «لیاقت»شان است. خداوند، ضعیف‌پرور نیست ؛ و کسانی را یاری می‌کند که از نیروهای عطایی او استفاده کرده مجاهد و «صابر» باشند (بقره/توضیح آیه‌ی٤٥).

چهارم، آنکه درمورد نحوه‌ی اِمداد مسلمان‌ها در «بَدر» توسّط نیروهای ملکوتی، عدّه‌ای از مفسّران گفته‌اند، از راه تقویت قُلوب و روحیّه‌ی مسلمین بوده، ولی نمی‌توان منکر شد که اقدامات عملی و مؤثّری نیز در «بَدر» رویداد که به نفع مسلمان‌ها تمام شد.

(۱۰) وَمَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِۦ قُلُوبُكُمْ ۚ وَمَا ٱلنَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

« و (خدایتان) **آن** (امداد) **را جُز بشارتی** (برای شما) **قرار نداد و تا قلوبتان بدآن آرام گیرد؛ و نصرت جُز از نزد خدا نیست، همانا خداوند شکست‌ناپذیر و فرزانه است** »،

آیه‌ی شریفه تعلیل آیه‌ی قبل است که خطاب به مسلمان‌ها می‌فرماید، چون «حق» بودید و به «حق» هم اقدام کردید، سپاه ملکوتی خدا ـ جهت پشتیبانی و استواری دلهایتان ـ یاور شما بود. در عین‌حال، برای آنکه تصوّر نشود، آن سپاه ملکوتی قائم به خود است، تذکّر می‌دهد که «**یاری جُز از سوی خدا نیست**» یعنی آنگاه که ما خود را در مسیر مشیّت فائق بر هستی قرار دادیم، نیروهایی ـ به خواست خدا ـ به اِمدادمان می‌آید؛ چه نیروهای مرموز در وجود خود ما و چه نیروهای ملکوتی عالَم؛ اینها همگی، سپاه خدا هستند.

مقطع آیه می‌رساند که چون یاری خدا بیاید، هیچ قدرتی را یارای مقابله با آن نیست و امدادهای اِلهی همه بنا به «حکمت» اوست و آنجا که حکمتش مقتضی بداند فرا می‌رسد.

(۱۱) إِذْ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِۦ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ ٱلشَّيْطَٰنِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ ٱلْأَقْدَامَ .

« و (یاد کن) **زمانی که خوابی سبک ـ به جهت امنیّتی از سوی او ـ شما را فراگرفت و آبی از آسمان بر شما نازل ساخت تا بدآن پاکتان کند و وساوس شیطان را از شما ببَرَد و تا دل‌هایتان را مستحکم سازد و گام‌هایتان را استوار گرداند** »،

در تفاسیر آمده که مسلمان‌ها ـ در آستانه‌ی رویارویی با کُفّار ـ ملاحظه کردند که چاه‌های آب در «بَدر» در دست قریشیان قرار گرفته است و این موضوع که دشمن را در موقعیّت برتری نهاده بود آنها را با مشکل بی‌آبی مواجه می‌ساخت، این ماجرا نگرانی و اضطرابی در ایشان به وجود آورد. خصوصاً که عدّه‌ای از ایشان احتیاج ضروری به آب داشتند. در آن‌هنگام، بارانی شروع به باریدن گرفت و مسلمان‌ها با خوابی سبک آرامش یافتند و گودال‌های اطرافشان که پر از آب باران شده بود، نگرانی آنان را، از نظر کمبود آب و برتری دشمن، برطرف ساخت.

(۱۲) إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا۟ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ۚ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱلرُّعْبَ فَٱضْرِبُوا۟ فَوْقَ ٱلْأَعْنَاقِ وَٱضْرِبُوا۟ مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ .

« و (به یاد آر) **آن دَم که خداوندت به فرشتگان وحی کرد: همانا من با شمایم؛ پس مؤمنان را ثبات دهید** ـ (خود) **به زودی در دل کافران ترس خواهم افکند ـ فراز گردن‌ها را بزنید و همه‌ی سر انگشتانشان را قطع کنید** »،

به دنبال شرح تأییدات خدا پیش‌از جنگ و اینکه چگونه مراحم إلهی دل‌های مؤمنان را استوار ساخت، اینک سخن وارد صحنه شده و اِمدادهای خداوند را در حقِّ مسلمان‌ها ـ به هنگام رویارویی با کُفّار ـ شرح می‌دهد.

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه در خور تذکّر است:

نخست آنکه «**وَحی**» ازنظر لغوی به معنی «اِعلام سریع و پنهانی» است. خداوند با هرچیز و هرکس که بخواهد به تناسب سازمان وجودی او، «اِشاراتی» دارد و آنها را «وحی به آن‌کس یا آن‌موجود» خوانده است. چنانکه می‌فرماید «**وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا** = خدا درهر آسمانی کار مربوط به آن را وحی کرد» (فُصِّلَت/۱۲)، یعنی قوانینی بر آنها مستولی ساخت که برطبق آن قوانین در جریان باشند. یا آنکه می‌گوید: «**وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ** = خداوندت به زنبور عسل وحی کرد: در کوه‌ها و درخت‌ها و داربست‌هایی که (مردم) می‌سازند خانه‌های خود بنا کُن» (نَحل/٦٨). یعنی غریزه‌ی خانه‌سازی را به آن شکلِ به خصوص، در خلقت زنبور عسل نهاد. به همین‌ترتیب، وحی خدا به نیروهای ملکوتی عالَم نیز اشاره‌ای متناسب با قابلیّت ادراک و جذب آنها می‌باشد.

دوّم، آنکه می‌فرماید خداوند به فرشتگان ابلاغ نمود «**من با شمایم، مؤمنان را ثبات دهید**». یعنی، با پشتیبانی و حمایت من به جانبداری از مؤمنان برخیزید و دل‌هایشان را دربرابر کافران محکم گردانید. نشان می‌دهد که فرشتگان برای تأیید (نه وحی رسالتی) بر غیرپیامبران نیز نازل می‌شوند و خدا اگر بخواهد، روح هر انسانی را با نزول فرشته‌ای محکم می‌سازد.

سوّم، آنکه از آیه چنان برمی‌آید که تضعیف جبهه‌ی مخالف را خداوند خود به عهده گرفت؛ و می‌رساند که منکرانِ حقّ وحقیقت ـ برطبق سنّت إلهی ـ در مواضع سرنوشت‌ساز، رو به ضعف و کاستی می‌روند.

چهارم، آنکه آیه نشان می‌دهد، علاوه بر ثَبات قلوب و تقویت روحیّه‌ی مسلمان‌ها، خداوند، وظایف دیگری را هم برای فرشتگان مقرّر داشت که مشارکت در جنگ به نفع مسلمین بود: «**بالای گردن و تمام انگشتانشان را بزنید**». البتّه عدّه‌ای از مفسّران گفته‌اند، در اینجا خطاب به مؤمنان است. امّا دو «فاءِ» تعقیب در آیه مدلّل می‌سازد که مخاطب «**فَثَبِّتُوا**» و «**فَاضْرِبُوا**»، هردو، فرشتگانند و بنابراین باید گفت معجزاتی در جنگ «بدر» به نفع مسلمین رخ داد.

(۱۳) **ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ ۚ وَمَن يُشَاقِقِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ** .

« **هم از آنروی که با خدا و پیامبرش به مخالفت برخاستند و هرکه با خدا و پیامبر او مخالفت ورزد، پس همانا خدا سخت‌کیفر است** »،

آیه‌ی شریفه در مقام تعلیل آیه‌ی قبلی است و ضمناً اصلی‌را به صورت کلّی بیان می‌دارد که معاندان راه خدا و پیامبران ـ نهایتاً ـ به عواقب سوءِ کار خود می‌رسند. سپس اینگونه افراد را مخاطب قرار داده می‌فرماید:

(۱۴) ذَٰلِكُمۡ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابَ ٱلنَّارِ .

« **این چنین است؛ پس این** (عذاب دنیا) **را بچشید، و همانا برای کافران عذاب جهنّم** (در پیش) **است** »،

نشان می‌دهد که مجازات‌های دنیوی، رافع عقوبت‌های اُخروی نیست و هرآنکس که با روح تبهکار از این دنیا برود، به سرانجام متناسب آن خواهد رسید. متعاقباً موضع مسلمان‌ها را در جنگ‌های ایمانی، مشخّص می‌سازد:

(۱۵) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ زَحۡفًا فَلَاتُوَلُّوهُمُ ٱلۡأَدۡبَارَ .

« **ای مؤمنان! چون با انبوه کافران** (در میدان نبرد) **برخورد کردید، پشت بدانها مکنید** »،

زیرا، وقتی مسلمانی بنا به ایمان خود وارد جنگی شده و سپس از جنگ بگریزد و همرزمانش را تنها گذارد، درحقیقت به ایمان خویش پشت پا زده و غیرمستقیم گفته است که این دنیا مهم‌تر از آخرت و بشارت‌های خدا و جان‌های برادران ایمانی من است! از اینروی متعاقباً تصریح می‌نماید:

(۱۶) وَمَن يُوَلِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ دُبُرَهُۥٓ إِلَّا مُتَحَرِّفٗا لِّقِتَالٍ أَوۡ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٖ فَقَدۡ بَآءَ بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ .

« **و هرکس در آن‌روز به آنها** (کافران) **پشت کند** (و از جنگ بگریزد) **پس قطعاً قرین خشم خدا خواهد گشت و جایگاهش دوزخ است که بد سرانجامی است؛ مگر آنکه برای حمله‌ای** (بهتر) **منحرف شود یا به سوی گروهی دیگر** (از مؤمنان) **موضع گیرد**»،

به بیان دیگر آنکس که همواره مدّعی بوده خدا و رضای او بالاتر از هرچیز است اگر در لحظه‌ی انتخاب بین «دنیا» و «آخرت»، «دنیا» را برگزیند، معلوم می‌شود که در ایمانش راسخ نبوده و به همه‌ی اکتسابات خود پشت پا زده است. امّا آیه‌ی شریفه متعاقباً استثنائاتی را ذکر می‌کند که مگر گریز از جبهه به خاطر حمله به دشمن از سوی دیگری بوده و یا به قصد امداد گروهی از مؤمنان در موضع دیگر باشد.[۱] زیرا چنین «پشت کردنی» در مقامِ ضایع کردن حق نیست، بلکه درجهت احراز موقعیّت برای برداشتن قدم مؤثّرتری، به‌سوی حق می‌باشد.[۲]

---

(۱) ـ واژه‌ی «**مُتَحَیِّز**» درآیه‌ی شریفه، در اصل به معنی کسی‌است که به دنبال محلّی برای جای گرفتن درآن می‌باشد؛ ولی درشرایط جنگی، مقصود کسی‌است‌که می‌خواهد به شاخه‌ای ازهمرزمانش ملحق شود تا جناح آنهارا تقویت کند.

(۲) ـ شاید از این آیه بتوان به عنوان رهنمودی برای درک معنای صحیح «**تقیّه**» (آل‌عمران/۲۸) استفاده کرد. بدین‌معنی که هرگز نباید انسان به خاطر «خطر» درعقائدش عقب‌نشینی نماید، مگر برای اقدام مؤثّرتری برای پیشبرد عقاید در آینده. به قول شریعتی «تقیّه، سکوت مؤمن است برای حفظ ایمان و نه سکوت مؤمن به خاطر حفظ خود».

(۱۷) فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ ۚ وَلِيُبْلِيَ ٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَآءً حَسَنًا ۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ .

« **و شما** (ای مجاهدان) **آنها را نکشتید بلکه خدا ایشان را کشت؛ و تو** (ای پیامبر طوفان خاک) **نیفکندی چون** (مشتی سنگریزه و خاک) **بیفکندی بلکه خدا افکند؛ و تا مؤمنان را بدآن کار، نعمتی نیکو بخشد؛ همانا خدا شنوای** (گفتارها و) **دانا** (به کردارها)**ست** »،

در تفسیر طبری آمده است که در جریان جنگ «بَدر» در موقعیّتی، پیامبر^ص مشتی خاک و سنگریزه به سوی جبهه‌ی دشمن پاشید و گفت: «**شاهَتِ الْوُجُوه** = زشت باد این روی‌ها!»؛ و بلافاصله طوفانی به پا شد و خاک در چشم کافران رفت که مسلمان‌ها از آن فرصت استفاده نموده طی یک حمله‌ی ناگهانی، ضربه‌ی سختی به دشمن زدند. آیه‌ی شریفه در تحلیل این واقعه است و می‌فرماید، این، نوعی تأیید إلهی در حقّ مؤمنان بود که حادثه‌ای را در جهت پیشبرد اهداف آنان پیش آورد و در نتیجه آنها توانستند به موفّقیّتی برسند.[1] مقصود از «**بَلاءً**» در اینجا به قرینه‌ی «**حَسَنًا**» نعمت است که همان یاری خداوند باشد.

مقطع آیه، در اشاره به «استغاثه‌ی» مؤمنان برای یاری خدا در «بَدر» است (انفال/۹). می‌فرماید، خداوند دعاهای بندگانش را می‌شنود و هرآنچه را با علم خود صلاح دانست اجابت می‌کند.

(۱۸) ذَٰلِكُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ ٱلْكَٰفِرِينَ .

« **این‌چنین است؛ و همانا خدا مکر کافران را سُست** (و بی‌اثر) **می‌گرداند** »،

یعنی وضع مؤمنان و کافران در دنیا و مشیّت إلهی در قِبال آنها، همچنان است (که در آیات قبل ذکر شد) و در نهایت امر، هیچ‌گونه پیروزی برای معاندان راه خدا نیست و این افراد و نقشه‌هایشان، محکوم به زوال و نابودی است.

(۱۹) إِن تَسْتَفْتِحُواْ فَقَدْ جَآءَكُمُ ٱلْفَتْحُ ۖ وَإِن تَنتَهُواْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَإِن تَعُودُواْ نَعُدْ وَلَن تُغْنِيَ

---

(۱) ـ دو دسته از مفسّران ـ **اَشاعِره** و **عُرَفاء** ـ هریک، آیه‌ی فوق را در جهت اثبات عقاید خود به کار گرفته‌اند.

اشاعره می‌گویند، بنا بر آیه، پیدایش اَعمال آدمی اختیاری نیست و انسان مطلقًا تابع اراده‌ی حاکم بر عالم بوده اَعمال او را خدا خلق می‌کند. تفاسیر اَشاعره متمایل به «**جبر**» در تفسیر این آیه است. درحالی‌که آیه، معکوس این مطلب را می‌رساند و «**فعل خدا**» **را از** «**فعل پیغمبر**^ص» **جدا ساخته** می‌فرماید «**تو مشت خاک بیفکندی و خدا طوفان خاک به پا کرد**» و **وسیله‌سازِ** پیروزی مؤمنان هم **خدا** بود.

گروهی از **عرفا** نیز که معتقد به «وحدت وجود» می‌باشند، با درنظر گرفتن «فاعل واحد» برای افعال ذکر شده در آیه، استدلال نموده‌اند که پیغمبر^ص و خدا، در وحدت هستند! امّا مشخّصاً نمایان است که آیه‌ی شریفه «**دو شخصیّت**» را مطرح ساخته و پاره‌ای از اَعمال را از یکی **نفی** و برای دیگری **اثبات** می‌کند. **مقدّمه‌ی معجزه** را فعل پیامبر^ص (افکندن مشتی خاک) و ایجاد طوفان را فعل إلهی می‌شمرد.

عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْـًٔا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُؤْمِنِينَ.

« (ای مشرکان !) **اگر فتح می‌خواستید پس فتح‌تان آمد** (و دیدید که مفتضحانه شکست خوردید!) **و**(لی) **اگر بازایستید برایتان بهتر است و چنانچه** (از کفر و ستیزتان) **بازگردید** (ما نیز به قبول توبه) **بازمی‌گردیم و جمعیّت‌تان ولو بسیار باشد، هرگز سودتان ندهد و خدا با مؤمنان است** »،

در تفسیر ابوالفتوح رازی آمده که مشرکان چون می‌خواستند برای جنگ بدر با مسلمان‌ها از مکّه خارج شوند، به خانه‌ی کعبه رفته و پرده را گرفتند و دعا کردند : بار**خدایا !** از این دو لشکر (لشکر خودشان و لشکر مسلمانان) آن را که والاتر است و از این دو جماعت، آن را که گرامی‌تر است و از این دو دین (اسلام و شرک) آن را که برتر است یاری کن.[1] در آیه‌ی فوق، خداوند خطاب به آنان می‌فرماید، نتیجه‌ی دعاهایتان معلوم شد و دیدید که آن فتحِ درخواستی شما چگونه پیش آمد ؟! پس، بیش‌از این عناد نورزید و مقابله با «حق» مکنید و به صلاحتان است که دست ازجنگ بردارید؛ ولی اگر بازهم آهنگ کارزار کنید جز خسران، نتیجه‌ای نخواهید گرفت و آن قدرت و حکمت فائق بر هستی یار مؤمنان است. بنابراین چیزی از جنگ با مسلمان‌ها عاید شما کافران نخواهدشد، هرچند نفرات و تجهیزات بسیار داشته باشید.

البتّه عدّه‌ای آیه‌ی فوق را خطاب به «مؤمنان» دانسته و گفته‌اند که در پی ذکر قبلی از مؤمنین، در اینجا می‌فرماید، آن فتحی را که می‌خواستید آمد، پس از نزاع در تقسیم غنائم (آیات اوّلیّه‌ی سوره) دست بدارید و بدانید هرگاه ادامه دهید، ما با خشم خود سوی شما می‌آییم و جمعیّت‌تان هم کارساز نخواهد بود، زیرا خداوند یار مؤمنان است.

این تفسیر از نظر ما ناهمواری‌هایی دارد. زیرا **اوّلاً**، عبارت «**خدا با مؤمنان است**» در مقطع آیه، با خطاب به «**مشرکان**» در ابتدای آن بیشتر می‌سازد. **ثانیاً** قبل‌از جنگ «بدر» شکستی برای مسلمان‌ها پیش نیامده بود تا در اینجا بفرماید اگر به نزاع ادامه دهید، ما هم باز اراده می‌کنیم‌که مجدّداً آن شکست برایتان مکرّر شود! بنابراین، قول نخستین‌که ما آورده‌ایم، اَولَی است و امّا اینکه می‌فرماید «آن فتحی که می‌خواستید رسید»!، احتمالاً لحن استهزاءآمیز دارد و این شیوه‌ی بیان در قرآن بی‌سابقه نیست؛ چنانکه خطاب به دوزخیان می‌-فرماید: «**این عذاب را بچش! که تو همان عزیز و بزرگواری** (که در دنیا می‌اندیشیدی!)» (دُخان/٤٩).

(۱) ـ این مطلب خود می‌رساند که بحث اسلام با کُفّار قریش، بحث در «خالقیّت خدا» نبوده، بلکه اعتراض اسلام نسبت به «مذهب شرک» و پرستش بت‌ها، یعنی «واسطه‌تراشی» در عبادتِ خداوند بوده است.

بخش دوم

(۲۰) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَاتَوَلَّوۡاْ عَنۡهُ وَأَنتُمۡ تَسۡمَعُونَ .

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! خدا و رسول‌اش را اطاعت کنید و از او (پیامبر) **روی متابید، درحالی‌که** (امر و نهی خدا را از او) **می‌شنوید »،**

آیه‌ی شریفه پس‌از اتمام حجّت به مشرکان مهاجم، مؤمنان را مخاطب قرار داده گوشزد می‌نماید که هیچگاه جبهه‌ی اطاعت از خدا و رسول را رها نکنند و قدرشناس ایمانی که به توفیق إلهی یافته‌اند باشند و به راه و روش‌های منحرفانه نزدیک نشوند که شایسته نیست چون به افتخار شنیدن کلام حق و امر و نهی او نائل آمده‌اند چنان رفتار نمایند که گویی هیچ هدایتی ندیده‌اند!

(۲۱) وَلَاتَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ قَالُواْ سَمِعۡنَا وَهُمۡ لَايَسۡمَعُونَ .

« و به مانند کسانی مباشید که گفتند شنیدیم، حال آنکه نمی‌شنیدند »،

از دیدگاه قرآن، «چشم» و «گوش» برای دیدن و شنیدن «حقایق» است و کسانی‌که این دو را هرگز برای این منظور به کار نگرفته‌اند، آنان را «کور» و«کر» خوانده است. زیرا در این شرایط دو عضو مزبور، به غایت خلقتشان نرسیده‌اند. چه بسیارند کسانی‌که قرآن را می‌شنوند و درک نمی‌کنند و یا درک می‌کنند و هیچ تأثیری بر گفتار وکردارشان به بار نمی‌آورَد. خداوند ـ در آیه‌ی فوق ـ مؤمنان واقعی را از این‌حالت برحذر می‌دارد که بگویند سخن حق را شنیدیم (و فرمان می‌بریم) ولی درحقیقت نمی‌شنوند و اطاعت نمی‌کنند!

(۲۲) إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلۡبُكۡمُ ٱلَّذِينَ لَايَعۡقِلُونَ .

« همانا بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند »،

گاهی تصوّر می‌شود که بدترین موجودات عالم، حیوانات خطرناک امثال شیر و گرگ‌اند. ولی قرآن می‌گوید: «انسان» است که وقتی چشم و گوش او بر حقایق بسته شده زبانش در راه حق به کار نرفت، بدترین موجود عالم می‌شود. آنگاه چه بسا این سؤال پیش می‌آید که چرا خداوند اقدامی برای اصلاح اینگونه افراد نمی‌کند ؟ آیه‌ی بعد پاسخ می‌دهد:

(۲۳) وَلَوۡ عَلِمَ ٱللَّهُ فِيهِمۡ خَيۡرًا لَّأَسۡمَعَهُمۡۖ وَلَوۡ أَسۡمَعَهُمۡ لَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ .

« واگر خدا خیری درآنها سراغ داشت قطعاً شنوایشان می‌کرد و(لی) **اگر هم** (به جبر) **شنوایشان می‌ساخت، باز ـ به اعراض ـ روی برمی‌تافتند »،**

یعنی، اگرخداوند آمادگی پذیرش حق درآنها می‌دید هدایت‌اش را به آنها می‌رساند، ولی آنها به سبب کردار

زشتشان استعداد و قابلیّت حق‌پذیری را ازدست داده‌اند و اگرهم حقّی ببینند به آن پشت خواهند کرد. بدین‌ترتیب بخش دوّم آیه نظریّه‌ی «جبر» را درمورد رفتار انسان‌ها رد می‌کند و به دست می‌آید که «عَطیّات» خدا در حدِّ «قابلیّاتِ» افراد است و از عدل إلهی به دور است که بی‌لیاقتان را جبراً به سوی حقایق برَد.

(۲۴) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسْتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْۖ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ ٱلْمَرْءِ وَقَلْبِهِۦ وَأَنَّهُۥٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ .

« **ای مؤمنان!** (ندای) **خدا و رسول را ـ آن زمان که شما را به آنچه حیاتتان می‌بخشد بخواند ـ اجابت کنید و بدانید که خدا بین انسان و قلبش حایل می‌شود و همانا به سوی او محشور می‌شوید** »،

به دنبال نهی مؤمنان از پیروی راه کسانی‌که چشم و گوش بر حقایق بسته‌اند، آیه‌ی شریفه آنان را به راه صلاح که پیروی از هدایت خداوند باشد، دعوت می‌کند. در اینکه منظور از «**آن‌چیزی‌که حیات می‌بخشد**» چیست، مفسّران دو قول آورده‌اند: **عدّه‌ای** گفته‌اند مقصود «جهاد» در راه خدا و دفاع از شرف و ایمان خویش در برابر تجاوزات می‌باشد که اگر این‌حالت ازمیان ملّتی رخت بربست، «**حیاتِ**» خود را ازدست داده است. چنانکه علی^ع فرموده است «اَلْمَوْتُ فِی حَیاتِکُمْ مَقْهُورِینَ وَ الْحَیاةُ فِی مَوْتِکُمْ قاهِرِین = مرده‌اید در حیات خود، اگر سرشکسته باشید و زنده‌اید در مرگی که با سربلندی شما توأم باشد». **عدّه‌ای** دیگر گفته‌اند که منظور، «**قُرآن**» است که شامل تمام جنبه‌های حیات‌بخش برای زندگی «موفّق» و سعادت‌آمیز آدمی است.

همچنین درمورد عبارت «**خدا بین انسان و قلبش حایل می‌گردد**» سه قول تفسیری هست:

عدّه‌ای گفته‌اند، آیه‌ی شریفه نزدیکی خدا را به انسان می‌رساند، چنانکه فرموده‌است «**از رگِ گردن به انسان نزدیکتریم**» (ق/١٦). **عدّه‌ای** دیگر گفته‌اند مقصود آن است که قلب نمی‌تواند رازی را از خدا پنهان بدارد. امّا **برخی** ظاهراً قول أرجَح را آورده و گفته‌اند که چون «**قَلْب**» ـ از نظر قرآن ـ مرکز احساس و وجدان آدمی است، خداوند می‌گوید که آن کانون احساس به دست من است و باید انسان‌ها به خدا روکنند تا «قلبشان» را به هدایت برَد. و بدین‌ترتیب، پس‌از دعوت به «**جهاد دفاعی**» (بخش اوّل آیه) مسلمان‌ها را به «اِخلاص» بیشتر فرا می‌خواند.

مقطع آیه مشعر بر آن است که مردمان توجّه کنند که به سوی همان خدایی محشور می‌شوند که به آنها نزدیک بوده و هدایتشان دردست اوست.

(۲۵) وَٱتَّقُواْ فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةًۖ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ .

« **و از فتنه‌ای که فقط به ستمگران شما نمی‌رسد بپرهیزید و بدانید که خدا سخت‌کیفر است** »،

واژه‌ی «**فِتنه**» در اصل به معنی «کاری است که برای آزمودنِ طلا انجام داده آن را در آتش قرار می‌دهند». اموال و اولاد انسان را قرآن «فتنه» گفته زیرا ـ در عین نعمت ـ از مواردی است که انسان با آنها آزموده می‌شود، چنانکه می‌فرماید: «**اِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ** = به راستی‌که اموال و اولادتان برای شما مایه‌ی

آزمایشند» (اَنفال/۲۸ و تَغابُن/۱۵). به همین‌ترتیب، هر گرفتاری و مصیبتی نیز «فتنه» و در حقیقت «وسیله‌ی آزمایش» نامیده شده است. چنانکه اصحاب رسول الله^ص پس‌از وی به آزمایشی سخت افتادند و به عنوان نمونه، گرفتار جنگ جمل شدند.

ضمناً می‌توان گفت: آیه‌ی شریفه هشداری به همه‌ی انسان‌هاست که وقتی جامعه‌ای در نتیجه‌ی کج‌روی‌های عدّه‌ای به «فتنه» رفت، آن «فتنه» فقط دامنگیر کج‌روان نمی‌شود، بلکه کسانی‌را هم که درمقابل ناشایستگی‌ها سکوت کرده بودند، فرا می‌گیرد و فقط اشخاصی مصون خواهند ماند که لب به اعتراض گشوده و با زشتی‌ها مبارزه کرده باشند. چنانکه فرموده است: «**فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ** = وچون چیزهایی‌را که بدان اندرزشان داده بودند، به غفلت سپردند، کسانی را که از بدی منع می‌کردند رهانیدیم و کسانی‌را که ستم کرده بودند (مروّجین بدی و نیز سکوت‌کنندگان درمقابل آن را) ـ به سزای آن عصیان که می‌کردند ـ به عذابی‌سخت دچار ساختیم» (اَعراف/۱۶۵).

(۲۶) وَ ٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ أَنتُمۡ قَلِيلٞ مُّسۡتَضۡعَفُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ ٱلنَّاسُ فَـَٔاوَىٰكُمۡ وَ أَيَّدَكُم بِنَصۡرِهِۦ وَ رَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ .

« **و به یاد آرید آن زمان که در زمین گروهی قلیل و مستضعف بودید؛ می‌ترسیدید که مردمان شما را بربایند، پس** (خدا) **مأوایتان داد و به یاری خود تأییدتان کرد و از پاکیزه‌ها روزیتان بخشید، باشد که سپاس دارید** »،

به دنبال پیروزی جنگی در «**بَدر**» ـ زمانی‌که مسلمان‌ها از غلبه‌ی خود دلشاد بودند ـ خداوند گذشته را به یادشان می‌آورَد تا اَحیاناً خود آنها به ظلم‌هایی‌که در حقّشان می‌شد، دست نزنند. می‌فرماید شما مسلمان‌ها در مکّه، عدّه‌ای قلیل و «**مُستضعف**» بودید. واژه‌ی «اِستضعاف»، ممکن است از نظر فکری و عملی یا هر دو باشد. امّا در آیه‌ی فوق، «**مُستضعف**» به معنی کسانی است که تحت سلطه و ستم بودند و قدرت دفاع از خود نداشتند تا جایی‌که گوشزد می‌نماید «**می‌ترسیدید که مردمان شما را بربایند**»، زیرا رسم عرب در جامعه‌ی قبیله‌ای این بود که فرد بی‌قبیله هیچ پناهگاهی نداشت و هر لحظه ممکن بود توسّط سایرین ربوده شده به بردگی گمارده شود[۱] و در اوائل اسلام هرآنکس را که مسلمان می‌شد، قریش طرد می‌کرد و بنابراین مسلمین، مُدام در معرض دزدیده شدن بودند.

---

(۱) ـ آیه‌ی شریفه می‌رساند که خداوند مخالف ربودن و به بردگی گرفتن انسان‌هاست، چنانکه از دیگر آیات قرآن نیز این مطلب به دست می‌آید و می‌خوانیم: «**وَ قَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَمًا آمِنًا** = گفتند: اگر با تو از (نور) هدایت پیروی کنیم، از سرزمینمان ربوده خواهیم شد؛ (ولی) آیا آنان را در حرمی امن (که مردمان را نمی‌ربایند) جای ندادیم؟ ... » (قصص/۵۷) و همچنین «**أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ** = آیا ندیدند (و توجّه نکردند) که ما حریمی امن (شهر مکّه) قرار دادیم درحالی‌که مردمان از اطرافش ربوده می‌شوند؟!

متعاقباً یادآوری می‌کند که در آن شرایط خداوند شما را «**مأوا بخشید**» یعنی وسیله‌ی هجرتتان را فراهم نمود تا از مکّه به مدینه آمده پناه یابید و سپس در برابر قریش «**تأییدتان کرد**» تا به استقرار و ثبات رسیدید و متعاقباً پس‌از محاصره‌ی اقتصادی در مکّه، «**از پاکیزه‌ها روزیتان بخشید**» و بنابراین جای آن دارد که اکنون «سپاس دارید» و پس‌از آنهمه مراحم إلهی، درجهت رضای او قدم بردارید. سپس شمّه‌ای از موارد خروج انسان از مسیر رضایت إلهی را ذکر نموده، مسلمان‌های پیروز را از آنها برحذر می‌دارد:

(۲۷) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَخُونُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ وَتَخُونُوٓاْ أَمَـٰنَـٰتِكُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ .

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! به خدا و رسول خیانت مکنید و به أماناتتان خیانت مورزید با آنکه** (زشتی آن را) **می‌دانید** »،

«**خیانت به خدا**» یعنی **قرآن** را در عمل کنار گذاشتن یا در جهت پیشبرد خواسته‌های خود تفسیر نموده به تحریف کشاندن. «**خیانت به رسول**ص» یعنی اسرار او را فاش کردن یا مطالب غیرواقعی را به عنوان **سُنّتِ رسول**ص جلوه دادن و به احادیث و روایات جعلی تکیه نمودن. **قرآن و سنّت رسول**ص **دو أمانت إلهی دردست مسلمانان است.** و ممکن است مراد از خیانت به خدا و رسول یکی باشد یعنی خیانت به رسول، خیانت به خدا هم شمرده شود. سپس می‌فرماید «**به اماناتتان خیانت مورزید**». منظور از «**اَمانت‌ها**» در اینجا ـ چون پس‌از ذکر عدم خیانت به خدا و رسول آمده ـ خیانت نسبت به اموال و «حقوق مردم» می‌باشد. در این ارتباط مسلّماً هر مسلمانی، باید هر وظیفه‌ای را که درقِبال مردم عهده‌دار می‌شود، با منتهای سعی و دقّت به انجام رساند و هرگاه خود را قادر به انجام کاری ندید، یا فرد بهتری‌را در محیط برای انجام آن کار دید، از آن کار کناره‌گیری نماید؛ چنانکه حدیث نبوی می‌گوید : «**هرکس که شخصی را بر کاری گمارد، درحالی‌که در بین مسلمانان بهتر از او هست و او می‌شناسد، بی‌شک به خدا و رسول و مؤمنان خیانت ورزیده است.**» برخی از مفسّران «لَاتخُونُواْ أَمَانَاتِكُمْ» را مربوط به اعمال شرعی و دینی شمرده‌اند که باید حقِّ آنها را اداء کرد.

مَقطع آیه می‌رساند که اگر انسان غفلت کرده از سر بی‌توجّهی دست به اَعمال فوق زند، آن اندازه مسئول

... » (عنکبوت/۶۷). این شواهد ـ که نعمت امنیّت و آزادی را حتّی برای کافران مکّه یادآور می‌شود ـ همه حاکی از آن است که ربودن و به بیگاری گرفتن انسان‌ها که مبنای نظام بردگی در جهان بوده، از دیدگاه اسلام مطرود است. همان‌گونه که حدیث نبوی انسان‌فروشی را تقبیح کرده و می‌گوید «**شَرُّ النّاسِ مَن باعَ النّاسَ** = بدترین مردم کسانی‌اند که به خرید و فروش انسان‌ها دست می‌زنند». بنابراین بردگی ازطریق آدم‌دزدی در صدر اسلام نبوده و ریشه‌ی آن را باید در میان غربیان جُست که به‌عنوان مثال تمام سیاهپوستان امریکا بقایای کسانی‌اند که امریکائیان (یا اسلاف انگلیسی آنها) از جنگل‌های افریقا ربوده و به عنوان برده، به امریکا می‌برده‌اند. مسلمان‌ها حقّ این‌گونه کارها را نداشتند که فردی را ربوده و بفروشند و یا در ازای مقروض بودن یا ارتکاب جُرمِ کسی او را به بردگی گیرند. منشأ بردگان در صدر اسلام، همان اُسَرای جنگی بوده‌اند که رفتار با آنها نیز متفاوت بود، اعمّ از آزادی به رایگان یا آزادی در ازای پرداخت فدیه و غیره (به توضیح آیه‌ی ۷۰ سوره نگاه کنید).

نیست که از راه دانایی به خیانت روی آورَد.

(۲۸) وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞ وَأَنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجۡرٌ عَظِيمٞ .

« **و بدانید جُز این نیست که اموال و اولادتان** (مایه‌ی) **آزمایش‌اند و پاداش بزرگ نزد خداست** »،

گویند، آیه‌ی فوق به مسلمانانی اشاره دارد که از مکّه هجرت نمودند ولی زن و فرزندان آنها اسلام نیاورده نزد قریش ماندند. آنگاه چون پیامبر^ص^ تصمیم به رویارویی با سپاه قریش گرفت (که به جنگ بدر منتهی شد) آن مسلمان‌ها برای آنکه خانواده‌شان صدمه نبینند، قریش را از قصد پیغمبر^ص^ مطّلع ساختند. این مطلب چندان به نظر مقبول نمی‌آید زیرا سپاه قریش در حقیقت مسلمان‌ها را حیرت زده کرد و آنها درحالی‌که انتظار داشتند به کاروان تجاری قریش رسیده جبرانی برای اموال تصرّف‌شده‌ی خود در مکّه بطلبند، با سپاه قریش روبرو شدند (توضیح آیه‌ی۷). امّا به هرحال آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که مسلمان نباید از جبهه‌ی ایمانی به خاطر تعلّقات دنیوی، مایه گذارد. همانگونه که مثلاً اگر پسرش دزد و جانی ازآب درآمد، قانون‌را نباید به خاطر او پشت پا نهد. مال و همسر و فرزند، ازجمله چیزهایی است که فراوان موجب «خیانت در امانت» می‌شود لذا خداوند آنها را «مایه‌ی آزمایش» خوانده تا بدانیم هرآینه از حقِّ آزمایش به درستی به در آییم (و علاقه و عواطفمان به آنها ما را وادار به معصیت نکند) پاداش بزرگ خدا را خواهیم یافت. (البتّه خداوند، هرگز آدمی‌را به خاطر شناختن آزمایش نمی‌کند، بلکه آزمایش انسان، به معنی بروز باطن و روشن شدن استحقاق خود اوست).

(۲۹) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا وَيُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ .

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید ! اگر تقوای خدا را پیش گیرید** (خداوند) **شما را فرقان می‌بخشد و گناهانتان را از شما می‌زداید و شما را می‌آمرزد؛ و خدا را بخشش بزرگ است** »،

«**فُرْقان**»، از مادّه‌ی «فرق»، به معنی «جداسازی و تفاوت نهادن» است. بنابراین در آیه‌ی فوق، برخی آن را به معنی «نُصرت» گرفته و گفته‌اند، خداوند می‌فرماید، اگر مسلمانان حفظ تقوی کنند، به ایشان نصرت و امتیازی می‌دهد که از کُفّار متمایز و بر آنها غلبه خواهند کرد. و عدّه‌ای آن را به معنای نجات و گریز از مشکلات تفسیر نموده‌اند و دیگران گفته‌اند که مراد از فرقان، «نیروی تمییز و قوّه‌ی تشخیص بین خوب و بد» است که اگر مسلمان‌ها تقوی پیش گیرند، به تدریج خداوند آن قوّه را به ایشان عطا می‌کند.

مقطع آیه مشعر بر آن است که خداوند وعده‌ی افزون می‌دهد که به شرط «تقوا» آثار بد و ناشایست را از مردمان می‌زداید و با آمرزش گناهان، متّقیان دنیوی را در آخرت مستحقّ بهشت می‌گرداند؛ و سعادتمند ساختن مردمان متّقی در دنیا و آخرت، همان فضل بزرگ إلهی است.

بخش سوّم

(۳۰) وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ ٱللَّهُ وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلْمَٰكِرِينَ .

« **و** (به یاد آر) **زمانی‌که کافران درباره‌ی تو نقشه کشیدند که تو را حبس کنند یا تو را بکُشند یا** (از مکّه) **اِخراجت کنند؛ وآنان نقشه‌ای مکرآلود کشیدند و خدا نقشه‌هایشان را خُنثی ساخت و خدا بهترین خنثی کننده‌ی مکرهاست**»،

آیه‌ی شریفه ـ به دنبال سخن از «**فضل بزرگ خدا**» در مقطع آیه‌ی قبل ـ نمونه‌ای از فضل إلهی را در حقّ پیامبر[ص] شاهد مثال آورده است. «**مَکْر**» به ویژه هنگامی‌که به خدا نسبت داده شود، به معنای مجازاتِ مکر کننده است. چنانکه در لغتنامه‌ی المنجد آمده: «**مَکَرَ اللهُ فُلانًا: جازاهُ عَلَی الْمَکْر**». پس مکر خدا همان مجازات شخص مکّار است و این را در اصطلاح علم بیان «**مُشاکله**» می‌گویند.

در سیزدهمین سال بعثت، بزرگان قریش در شورایی گرد آمدند تا طرحی برای ازبین بردن رسول‌خدا[ص] بریزند. بعضی گفتند، به زندانش افکنده او را غل و زنجیر کنید تا بمیرد! ولی شخصی گفت، در این‌صورت کسانش جمع شده او را نجات خواهند داد. بعد فکر کردند پیامبر[ص] را اخراج کنند و آنگاه همان شخص گفت هرجا برود مردم را جمع می‌کند و سرانجام ابوجهل گفت از هر قبیله مردی حاضر شود و همگی با شمشیرهای آخته به ضربه‌ی واحد او را بکُشند که بدین‌ترتیب خونش درمیان قبایل تقسیم شده و بنی‌هاشم ـ چون نتوانند با همه طرف شوند ـ ناچار به گرفتن دیه راضی خواهند شد.

آیه‌ی شریفه می‌فرماید آنها «**یَمْکُرُونَ** = نقشه‌ای مکرآلود کشیدند» و از«**مَکْرُ اللهُ** = تدبیر إلهی» غافل بودند. چون به قتل نَبی[ص] تصمیم گرفتند، خداوند به پیامبرش وحی نمود از مکّه به سوی مدینه خارج شود. علی[ع] در جای او خوابید و پیامبر[ص] سوی مدینه هجرت کرد. بامدادان که قریشیان بر بستر پیامبر[ص] یورش آوردند، جُز علی[ع] کسی را نیافتند و نقشه‌های شومشان نقش برآب شد (انعام/۱۲۳). امّا باز قریشیان عبرت نگرفته ردِّ پای پیامبر[ص] و همراهش (ابوبکر) را تا مدخل غاری ـ که مهاجران در آنجا پنهان شده بودند ـ دنبال کردند و در آنجا چون تارهای عنکبوت بدیدند، تصوّر کردند سالهاست که کسی بدان غار وارد نشده است (توبه/ ۴۰). در این راستا می‌فرماید «**وَ اللهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ** = خدا بهترین خنثی کننده‌ی مکرهاست» همان‌خدایی که با «تار عنکبوت» مسیر تاریخ را عوض کرد.

(۳۱) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا قَالُواْ قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَآءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَآ إِنْ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ .

« و چون آیات ما بر آنها خوانده شود، گویند : قطعاً شنیدیم، اگر بخواهیم ما نیز همانند آن می‌گوییم، همانا این (قرآن) **جُز افسانه‌های پیشینیان نیست »،**

به دنبال سخن از «**مکر**» مشرکان در برابر پیامبرحق، آیه‌ی فوق به روحیّه‌ی تحقیر آنها نسبت به وحی إلهی اشاره دارد.

مقطع آیه، بنا به قول مفسّران از سخن مشرکی به نام «نَضْر بن حارث» یاد می‌کند که به شغل تجارت میان عربستان و ایران در سفر بود و داستان‌های رستم و اسفندیار را از ایرانیان شنیده بود و برای عرب‌ها تعریف می‌کرد و ادّعا داشت که پیام محمّد^ص نیز چیزی به مانند آنهاست (لقمان/٦). ولی در آیه‌ی شریفه، مطلب از قول عدّه‌ای از مشرکان آمده است. از انواع نیرنگ‌ها در برابر حق، استهزاء و تحقیر آن است که چون افراد هیچ منطقی برای ارائه نداشتند، این روش را پیش می‌گیرند.

واژه‌ی «**اَساطِیر**» از لغات دخیله (وارد شده) در زبان عرب است و به دو صورت می‌توان آن را معنی کرد : (۱) مطالبی که به نگارش درآمده و (۲) سخنان بی‌ریشه و نادرست. واژه‌ی مزبور، در زبان لاتین به صورت «هیستوار» ــ به معنی «تاریخ» ــ می‌آید. ولی در قرآن به معنای «افسانه‌های بی‌اصل و دروغین» به کار رفته است.

(۳۲) وَإِذْ قَالُواْ ٱللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ ٱلْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِ ٱئْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ .

« و (یاد کن) **زمانی‌که گفتند : بار خدایا ! اگر این** (پیام به) **حق از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگی ببار یا عذابی دردناک بر ما فرست »،**

آیه‌ی شریفه ــ به دنبال آیات قبل ــ فرازی دیگر از روحیّه و عملکرد مشرکان را دربرابر قرآن نشان می‌دهد. مشرکان به خدا به عنوان خالق هستی و قادر مطلق، عقیده داشتند و به درگاه او دعا می کردند (و بحث اسلام با آنان، نه در «خالقیّت»خدا، بلکه در «خداپرستی» یا «توحید عبادت» بود.) ولی محتوای آیه‌ی فوق، «دعا» نبوده بلکه درحقیقت «نفرین» است؛ که اگر این قرآن ازجانب خداست ما حاضریم عذاب خدا را بخریم! البتّه بنا به قرآن این روحیّه‌ی ستیزه‌گری با حق، بین اقوام پیشین نیز بوده، چنانکه مثلاً از قوم صالح نقل شده است که به پیامبرخود می‌گفتند: «**يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ** = ای صالح عذابی را که به ما وعده می‌دهی بیاور، اگر از فرستادگان هستی»! (اعراف/۷۷).

(۳۳) وَ مَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ .

« و(لی) **خدا بر آن نبود که آنان را ــ تا تو در میانشان هستی ــ عذاب کند و** (همچنین) **خدا عذاب کننده‌ی آنان آنگاه که استغفار طلبند، نباشد »،**

از امام **علی**ع در نهج البلاغه گزارش شده که: «**کانَ فِی الاَرْضِ اَمانانِ مِنْ عَذابِ اللهِ، وَ قَدْ رُفِعَ اَحَدُهُما، فَدُونَکُمُ الآخَرَ فَتَمَسَّکُوا بِهِ: اَمَّا الاَمانُ الَّذِی رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللهِ (ص) وَ اَمَّا الاَمانُ الْباقِی فَالاسْتِغْفارُ** = در زمین دو أمان از عذاب خدا بود که یکی از آنها برداشته شد و دیگری نزد شماست، پس به آن چنگ بزنید: امّا أمانی‌که برداشته شد رسول‌خدا(ص) بود، و امّا أمانی‌که باقی است استغفار است (که همیشه ممکن است).» بنابراین درمورد مسلمان‌ها بعداز پیامبرص ـ برای مصون بودن از عذاب و گرفتاری ـ هیچ‌راهی جُز استغفار (شفاهی و عملی) به درگاه خدای‌تعالی نیست که باید به آن چنگ زد و توسّل به غیرخدا، پندارهای دیگران است.

(۳۴) وَ مَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ ٱللَّهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَ مَا كَانُوٓاْ أَوْلِيَآءَهُۥٓ ۚ إِنْ أَوْلِيَآؤُهُۥٓ إِلَّا ٱلْمُتَّقُونَ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

« **و** (امّا) **چرا** (اکنون) **خدا عذابشان نکند درحالی‌که** (موحّدان را) **از** (رفتن به) **مسجدالحرام بازمی‌دارند، حال آنکه متولّیان** (راستین) **آن** (مسجد) **نیستند؛ همانا** (سزاوار) **تولیت آن** (معبد) **جُز پرهیزکاران نباشند، ولیکن بیشترشان نمی‌دانند** »،

درمورد آیه‌ی فوق و آیه‌ی قبل مفسّران به گفتگو پرداخته‌اند که فرق «عذاب» در آیه‌ی فوق با «عذاب» در آیه‌ی قبل چیست و جمع بین دو آیه چگونه ممکن ست؟ طبرسی در مجمع البیان دو پاسخ برای سؤال مزبور آورده که (۱) مراد از عذاب در آیه‌ی قبل، عذاب‌های آسمانی (زلزله، صاعقه و...) است و منظور از عذاب در آیه‌ی فوق، قتل و اسارت بزرگان قریش در بدر بوده است یا (۲) منظور از عذاب در آیه‌ی قبل، عذاب دنیوی و در آیه‌ی ۳٤ عذاب اُخروی است.

از نظر ما هیچ سردرگمی بین دو آیه‌ی فوق نیست. آیه‌ی۳۳ از دو امان برای گناهکاران سخن آورده که یکی «حضور پیامبرص» و دیگری «استغفار» آنهاست. در آیه‌ی ۳٤ می‌فرماید که آن دو امان برای مشرکان مکّه ازمیان رفته زیرا (۱) پیامبرص دیگر بینشان نیست و به مدینه هجرت کرده است و(۲) استغفاری‌هم نمی‌کنند، بنابراین استحقاق رهایی از عذاب خدا را ازدست داده‌اند. خصوصاً آنکه آن مردم مشرک، موحّدان را ـ به جبرـ از رفتن به مسجد الحرام و پیروی از اعتقاداتشان بازداشته‌اند درحالی‌که آنها «غاصب» مسجدند و «**متولّیان** (راستین) **آن نیستند**»، بلکه عبادتگاه خدایی را درخدمت منافع و انحصارشخصی خود درآورده‌اند؛ حال آنکه «**اولیاء راستین مسجد پرهیزکارانند**» هرچند «**اکثراً** (ناشایستگی خود را بر این امر) **نمی‌دانند**» که در اینجا می‌توان به دو نکته اشاره کرد: **اوّل** آنکه با توجّه به «وحدت مِلاک» می‌توان گفت که همه‌ی کسانی‌که خود را متولّیان مسجد دانسته‌اند امّا آنجا را پایگاه شرک و خرافات و وسیله‌ی رسیدن به مقاصد دنیوی قرار داده‌اند، از دیدگاه قرآن، متولّیان راستین مساجد شناخته نمی‌شوند و **دوّم** آنکه می‌توان نتیجه گرفت که عدّه‌ای از مشرکان نیز می‌دانستند که غاصب مسجد بوده و قرارگیری در آن موضع حقّشان نیست ولی همچنان به آن کار ادامه می‌دادند!

(۳۵) وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ ٱلْبَيْتِ إِلَّا مُكَآءً وَ تَصْدِيَةً ۚ فَذُوقُواْ ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ .

« **و نمازشان نزد آن خانه، جُز صفیر کشیدن و کف زدن نیست، پس** (به روز رستاخیز) **عذاب را به سبب کفرورزی‌هایتان بچشید** »،

گویند واژه‌ی «**مُکّاء**» نام مرغی است که آوازش صفیری طولانی است[۱] و به لحاظ لغوی به معنی «سوت کشیدن با گذاشتن انگشتان دست در دهان» می‌باشد. «**تَصدِیَه**» به معنی «کف زدن» و غوغا کردن است. این نحوه‌ی عبادت عرب جاهلی بوده، چنانکه آورده‌اند «عرب جاهلی وقتی به صد قدمی خانه‌ی کعبه می‌رسید به **مُکاء** و **تصدیه** می‌پرداخت و همچنان ادامه می‌داد تا در گرد خانهٔ کعبه (که جایگاه بت‌های آنها بود) طواف آنها پایان پذیرد».[۲]

در بخش بعدی آیه خداوند به آن مشرکان وعده‌ی عذاب اُخروی می‌دهد و واضح است که آن عذاب فقط به خاطر «سوت کشیدن و کف زدن» آنها حول خانه‌ی کعبه نیست، بلکه آیه‌ی شریفه عذاب را به کلّ زندگانی کفرآمیز آنها نسبت می‌دهد (**بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ**).

(۳۶) إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ لِيَصُدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ ۗ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ .

« **به راستی کافران اموالشان را برای سدِّ راه خدا خرج می‌کنند؛ پس به زودی آن را هزینه کنند سپس برایشان مایه‌ی حسرت گردد؛ آنگاه مغلوب می‌شوند و کسانی‌که کفر ورزیدند به سوی جهنّم محشور گردند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در شرح عبادات مشرکان، در آیه‌ی فوق به فعّالیّت‌های مالی آنها اشاره می‌کند. می‌فرماید ـ به مانند بسیاری از حقکُشانِ امروزی‌که اراذل و اوباش‌را اجیر نموده، برای ضرب و شتم حقگویان می‌فرستند ـ مشرکان هم در راه سرکوب حق سرمایه‌گذاری می‌کنند، ولی آن سرمایه‌گذاری‌ها به نتیجه نرسیده برایشان مایه‌ی حسرت و اندوه می‌گردد. مخالفان حق شکست خورده نهایتاً ـ در سرانجام عالم ـ در دوزخ گرد آورده می‌شوند.

مفسّران مفاد آیه را در اشاره به سرمایه‌گذاری‌های مشرکان برای جنگ احزاب دانسته‌اند که منجر به بازگشت بی‌نتیجه‌ی آنها گردید.

(۳۷) لِيَمِيزَ ٱللَّهُ ٱلْخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ ٱلْخَبِيثَ بَعْضَهُۥ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُۥ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُۥ فِى جَهَنَّمَ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ .

« **تا خدا پلید را از پاک جدا گرداند و پلیدان را به یکدیگر ملحق نموده همه را انباشته ساخته، جمیعاً**

(۱) و (۲) ـ «جاهلیّت و اسلام» تألیف علاّمه یحیی نوری، ص۲۸۶.

به جهنّم درآورد؛ آنان همان زیانکارانند »،

مضمون آیه‌ی فوق در هشتمین آیه‌ی این سوره و همچنین در آیه‌ی۱۷۹ سوره‌ی آل‌عمران نیز آمده است. مردم در این دنیا، پاک و ناپاک ـ همگی ـ درهمند. خداوند حوادث و صحنه‌های آزمایش پیش می‌آورد تا ضمن آنها حقیقت افراد ـ هم برای خودشان و هم برای دیگران ـ مشخّص گردد.

در بخش بعدی آیه می‌فرماید ناپاکانی که همواره ـ در طول تاریخ ـ پراکنده بوده‌اند، در عالم آخرت، به هم ملحق شده و به صورت جمعیّت واحدی، اهالی منطقه‌ی عذاب و گرفتاری را تشکیل می‌دهند و «**آنهایند که زیانکارند**»، نه کسانی‌که عمرخود را با پاکدامنی و در راه مجاهدت برای حق صرف نموده در نظر ظاهربینان دنیوی، مغبون می‌نمایند!

(۳۸) قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِن يَعُودُواْ فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ ٱلْأَوَّلِينَ .

« **کافران را بگو: اگر** (از کفر و عداوت) **بازایستند، گذشته‌ها برایشان آمرزیده شود، و**(لی) **اگر** (به ظلم و بدی‌ها) **بازگردند، پس به تحقیق سنّت** (خدا درمورد) **پیشینیان گذشت** (که بر آنان نیز وارد آید) ».

یعنی راه پاک شدن و بازگشت گناهکاران به سوی خدا باز است، امّا چنانچه به ناشایستگی‌ها ادامه دهند ـ و فقط در چارچوب همین دنیا بیاندیشند ـ به ظلمت عذاب درخواهند افتاد، همانگونه که سرنوشت بدکارانِ عالم جُز این نبوده است.

بخش چهارم

(۳۹) وَ قَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَاتَكُونَ فِتۡنَةٌ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِۚ فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ .

« **و با ایشان بجنگید تا فتنه‌ای نباشد و دین یکسره از آنِ خدا گردد؛ پس اگر بازایستادند** (رهاشان سازید که) **خداوند به آنچه می‌کنند بیناست** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که ـ درصورت ترک مخاصمه و توبه ـ وعده‌ی غفران إلهی به مشرکان جنگ‌طلب داده است، در آیه‌ی فوق مسلمین را مخاطب قرار داده می‌فرماید با آنها (ضمیر «**هُمْ**» به مشرکان جنگ‌طلب در آیه‌ی قبل برمی‌گردد) بجنگید تا «**فتنه**»ای که به پا کرده‌اند، فرو نشیند. از اینرو منظور از «**فتنه**» در آیه‌ی شریفه، بنا بر قولی «شرک» است و بنا بر قول بهتر، روش آن کافران در معارضه با اسلام به زور و شمشیر می‌باشد، چنانکه در تفسیر مجمع البیان می‌گوید: **حتّی لایُفْتَنُ مُؤْمِنٌ عَنْ دِینِهِ!** یعنی: «با آنان بجنگید تا سعی نکنند با فتنه (زور و جبر) مؤمنی را از دینش برگردانند». (بقره/ توضیح آیه‌ی۱۹۳).

متعاقباً می‌فرماید «**وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّه** = و دین یکسره از آنِ خدا گردد» یعنی محیط آزادی به وجود آید که هرکس بتواند آزادانه دین خدا را دنبال کند و موانع نفوذ حق برطرف گردد و درنتیجه دین توحیدی بتواند غالب شود. ولی برخی گمان کرده‌اند که مراد آیه‌ی شریفه اینست که بجنگید تا همه به زور تن به اسلام دهند! البتّه در این شرایط، نه «دین» بلکه نفاق، حاکم می‌شود. به علاوه چنین مضمونی، مغایر آیات متعدّد قرآنی است (به مانند نساء/۹۰، بقره/۲۵٦، ممتحنه/۸) و به نظر می‌رسد از دیدگاه قرآنی جنگ مسلمان فقط با کسانی است که مسلّح شده و حالت هجوم و حمله پیدا کرده‌اند و با کسانی است که راه خدا را بسته مانع رفتن مردم به سوی خدا می‌شوند (بقره/ توضیح آیه‌ی ۱۹۳).

در بخش انتهایی آیه می‌فرماید «**فَإِنِ انتَهَوْاْ** = پس اگر بازایستادند» به قول مفسّران، یعنی چون دست از کُفر برداشتند یا از جنگ و بستن راه حق بازایستادند، شما هم ای مسلمین دست از سلاح بدارید و کارشان را به نظارت خداوند واگذارید، امّا:

(۴۰) وَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَىٰكُمۡۚ نِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ .

« **و اگر روی برتافتند** (و سر جنگ داشتند با آنها بجنگید و) **بدانید که خدا مولای شماست و چه نیکو مولا و چه نیکو یاوری است** »،

غالب مفسّران «**روی برتافتند**» را در آیه‌ی فوق به «روی برتافتن از مسلمانی» تعبیر کرده‌اند ولی این قول به نظر ما معارض با آیه‌ی٦۱ همین سوره است که می‌فرماید: «**اگر آنان تمایل به صلح نشان دادند تو نیز بدان**

مایل شو».[۱] بنابراین در آیه‌ی٤٠ انفال منظور این است که درصورتی‌که کافران فتنه‌گر همچنان به تعدّیات خود ادامه دادند، مسلمان‌ها ـ با داشتن امکانات ـ نباید تحمّل ظلم کنند و لازم است در راه دفع ظلم بجنگند که خداوند پشتیبان آنهاست (حج/۳۹).

(۴۱) ۞وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا يَوۡمَ ٱلۡفُرۡقَانِ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ.

«**و آگاه باشید که اگر به خدا و آنچه بر بنده‌ی خود روز جدایی** (حق از باطل) **ـ روز برخورد دو گروه ـ فروفرستادیم ایمان دارید، هرآنچه به غنیمت گرفتید یک پنجم آن از آنِ خدا و رسول و برای خویشان و یتیمان و مسکینان و به راه ماندگان است؛ و خداوند بر همه چیز تواناست** »،

آیه‌ی شریفه شرایط بعداز جنگ را ـ که به پیروزی مسلمان‌ها منجر شده است ـ درنظر می‌گیرد. واژه‌ی «**غنیمت**» بنا به فرهنگ المنجد به معنی «چیزی است که بی‌عوض به انسان می‌رسد» و در آیه‌ی فوق ـ بنا به سیاق آیات که مربوط به جنگ می‌باشد ـ منظور «غنیمت جنگی» است؛ یعنی کلّیّه‌ی متاعی که از سپاه شکست‌خورده به دست آمده است.

آیه‌ی شریفه خطاب به مسلمان‌های فاتح در جنگ بدر می‌فرماید که از آنچه به صورت «غنیمت» نصیبشان شده، یک پنجم آن باید تسلیم پیامبر ص (رهبر جامعه) شود.[۲] تا به مصرف خود، خویشان، یتیمان، فقیران و

---

(۱) ـ تاریخ گواهی می‌دهد که پیامبر ص در حدیبیه با مشرکان قرارداد صلح امضاء کرد و هیچ ماده‌ای در آن قرارداد مبنی بر لزوم مسلمان شدن مشرکان برای حفظ قرارداد، نبود.

(۲) ـ مفسّران اهل سنّت «**غنیمت**» را در آیه‌ی شریفه به «غنایم جنگی» منحصر دانسته‌اند. امّا مفسّران شیعی به «**غنیمت**» عمومیّت بخشیده و در کتب فقهی خود بابی به نام «**خُمس**» گشوده‌اند که گویند خمس به هفت مورد تعلّق می‌گیرد: ۱ـ منفعت کسب ۲ـ معدن ۳ـ گنج ۴ـ مال حلال مخلوط با حرام ۵ـ جواهرات عاید شده از دریا مانند مروارید و مرجان ۶ـ غنایم جنگی که از سرزمین دشمن به دست آید ۷ـ بهای فروش زمین به کافر ذمّی. به علاوه می‌گویند چون برطبق این آیه «خمس» حقِ خدا و رسول می‌باشد، لازم است در غیبت رسول، به امامِ معصوم و در غیبت امام، به نائبانِ امام زمان که مراجع شیعی و یا نمایندگان ایشان باشند، تسلیم گردد تا به مصرف خود و خویشان، یتیمان، مسکینان و به راه ماندگانِ «سیّد» برسانند.

در برابر این نظریّه گفته شده است که **اوّلاً** در قرآن در زمینه‌ی «**خُمس**»، فقط آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی انفال ملاحظه می‌شود که آن نیز خمس را مربوط به غنایم جنگی می‌داند.

ثانیاً هرگاه معنی «غنیمت» را هم ـ چنانکه تفسیر نمونه می‌گوید ـ وسیع بدانیم، آیه‌ی شریفه، با «واو» عطف به آیات قبلی خود مرتبط شده و بنابراین در سیاق جنگ است و همین «سیاق خاص» معنی «غنیمت» را ـ در آیه ـ محدود ساخته منحصر به دستاوردهای جنگی می‌گرداند.

ثالثاً، تفسیر مجمع البیان که از تفاسیر قدیمی شیعی است، درباره‌ی واژه‌ی «**غنیمت**» می‌نویسد : **اَلْغَنِیمَةُ ما أُخِذَ مِنْ أَمْوالِ أَهْلِ الْحَرْبِ مِنَ الْكُفّارِ بِقِتالٍ**. یعنی: «غنیمت آن چیزی است که مسلمین از کفّاری که به جنگشان آیند

مسافرانِ راه مانده و مضطر، برساند. چهار پنجم بقیّه، حقّ شرکت کنندگان در جنگ خواهد بود. در این راستا منظور از «**ذِی الْقُرْبَی** = خویشان» در آیه، نه خویشان سپاهیان، بلکه به قرینه‌ی آنکه فرموده «**لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبَی**»، خویشان پیامبر[ص] می‌باشد، چنانکه در ارتباط با «**فیء** = اموال و اماکنی که دشمن بدون جنگ باقی گذاشته و می‌رود» فرموده «**مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَی فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبَی وَ الْیَتَامَی وَ الْمَسَاکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ کَیْ لَایَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیَاءِ مِنکُمْ** = آنچه خدا از اهل قریه‌ها به غنیمت نصیب پیامبرش کرد، از آنِ خدا و رسول، خویشان و یتیمان و بی‌نوایان و در راه ماندگان است تا ثروت میان اغنیاءِ شما دست به دست نگردد» (حشر/۷).

متعاقباً در آیه‌ی ٤١ سوره‌ی انفال، به مسلمانان فاتح در بدر گوشزد شده است که اگر به خدا و تمامی آیاتی که در بدر بر رسول خود نازل ساخت ـ و رهگشای پیروزی آنها گردید ـ ایمان دارند، از دستورالعمل فوق تخطّی نکنند و بدانند که «**خداوند بر همه چیز تواناست**»، یعنی می‌تواند همواره آنان را به پیروزی و غنایم رساند و یا شکست خورده و محرومشان سازد. نشان می‌دهد که ممکن است افرادی حتّی به جنگ در راه خدا برخیزند، ولی متعاقباً دچار وساوس مادّی شده محتاج چنان هشدارهایی باشند.

(۴۲) **إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَةِ الدُّنْیَا وَهُم بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَیٰ وَالرَّکْبُ أَسْفَلَ مِنکُمْ ۚ وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِی الْمِیعَادِ وَلَٰکِن لِّیَقْضِیَ اللَّهُ أَمْرًا کَانَ مَفْعُولًا لِّیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنۢ بَیِّنَةٍ وَیَحْیَیٰ مَنْ حَیَّ عَنۢ بَیِّنَةٍ ۗ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِیعٌ عَلِیمٌ .**

« (به یاد آر) **آنگاه که شما بر کناره‌ی نزدیکتر بودید و آنها بر کناره‌ی دورتر بودند و آن کاروان پائین‌تر از شما بود؛ و اگر میان خود وعده‌ی** (جنگ) **می‌داشتید قطعاً در وعده‌گاه اختلاف می‌کردید، لیکن** (چنان شد) **تا خدا کاری را که انجام‌شدنی بود به انجام رساند؛ تا هرکه هلاک‌شدنی است با دلیل هلاک شود و هرآنکه زنده ماند با برهانی زنده ماند؛ و همانا خداوند شنوا و داناست** »،

می‌گیرند». هرچند طبرسی متعاقباً تعبیری می‌آورَد که: «یاران شیعه‌ی ما گفته‌اند که خُمس از هرسودی که به ما رسد واجب است و ممکن است که به این آیه (آیه‌ی فوق) استدلال شود»!

رابعاً، کوچکترین اثر تاریخی‌که نشـان دهد، پیغمبر[ص] و یا علی[ع] از عایدات یا سـرمایه‌های تجاری افراد خُمـس می‌گرفته‌اند، (خُمس از ارباح مکاسب) وجود ندارد.

خامساً، درآیه فقط واژه‌ی «خویشان» (و آن‌هم فقط «خویشان» به ترتیبی که استدلال شد) با «رسول» مرتبط است و از نامبردگانِ دیگر (یتیمان، مسکینان و به راه ماندگان) به صورت عمومی یاد شده است و با کلّ جامعه قابل تطبیق است. بنابراین، از خُمس غنیمت جنگی، فقط یک ششم به شخص رسول[ص] می‌رسد و پنج‌ششم باقی‌مانده را رسول به مصارف خدایی، یعنی رفع نیازمندی خویشان و یتیمان و مسکینان و به راه ماندگان جامعه می‌رساند. پس فقرای مسلمین اَعَمّ از اینکه خویشاوند رسول باشند یا نباشند، از خمس سهم دارند و در این‌مورد طبقه‌ی خاصّی به عنوان «سیّد» به طور انحصاری، مالک خمس غنائم نیستند.

به دنبال مقطع آیه‌ی «خُمس» که مسلمان‌ها را به پیروی از فرمان خدا دعوت فرمود و تسلّط إلهی را بر امور خاطرنشان ساخت، در آیه‌ی فوق ـ مجدّداً ـ تأییدات إلهی را در حقِّ مسلمین و مشیّت او را در غلبه‌ی «حق» بر «باطل» یادآور می‌شود.

به قول ابن عبّاس واژه‌ی «**الْعُدْوَةِ الدُّنْيَا** = کناره‌ی نزدیکتر» کناره‌ی نزدیک تر به مدینه را می‌رساند. به همین ترتیب «**الْعُدْوَةِ الْقُصْوَى** = کناره‌ی دورتر» کناره‌ای دورتر از مدینه است. واژه‌ی «**رَكْب**» جمع مکسّر «**راكِب** = سوار» می‌باشدکه به قول اهل تفسیر منظور، کاروان تجاری قریش است (انفال/۷) که می‌فرماید «**أَسْفَلَ مِنكُمْ** = پائین‌تر از شما (مسلمان‌ها) بود». بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه موقعیّت جنگی را در بدر، چنین توصیف می‌نماید که سپاه مسلمان‌ها در دامنه‌ی پائین‌تر کوه و سپاه مشرکان در دامنه‌ی بالاتر بوده بر سپاه مسلمین اِشراف داشتند و کاروان نیز در موضع پائین‌تر (راه خود را پیموده و رفته بود ـ توضیح آیه‌ی۷). بنابراین دشمن علاوه بر آنکه از نظر عِدّه و عُدّه بر مسلمان‌ها برتری داشت از موقعیّت جغرافیائی بهتری نیز برخوردار بود.

در پی آن می‌فرماید ـ بدین‌ترتیب ـ اگر شما مسلمان‌ها از ابتداء برای جنگ آمده بودید، وقتی سپاه قریش را با آن هیبت و ساز و برگ و در موقعیّت برتر می‌دیدید، در پیگیری تصمیم خود مردّد شده به بحث و مناقشه می‌پرداختید؛ امّا خدا می‌خواست «**کاری را که انجام شدنی بود، به انجام رساند**» یعنی مشیّت إلهی این بود که گروندگان به حق را به صحنه‌ی رویارویی با باطل کشانَد (تا هرکس بنا به ایمان و وجدان خویش انتخاب راه کند). به عبارت دیگر خداوند «مدّعیان» را به «ادّعای» خود وانمی‌گذارد، بلکه صحنه‌های رویارویی پیش می‌آورد تا افراد ملزم به اتّخاذ موضع گردند و جوهر وجودشان بر خود و دیگران روشن شود.

ازاینرو منظور از «**هلاکت**» و «**زندگی**» در بخش بعدی آیه مرگ و حیات معنوی است. خداوند حوادث را پیش می‌آورَد و با انسان است که راه شرف و پایندگی را برگُزیند و یا موضع زبونی و ذلّت را انتخاب کند. در مقطع آیه اعلام می‌دارد که خداوند دانا به حال هدایت‌یافتگان و آگاه از حال گمراهان و شنوای گفتار همگان است.

(۴۳) **إِذْ يُرِيكَهُمُ ٱللَّهُ فِى مَنَامِكَ قَلِيلًا ۖ وَلَوْ أَرَىٰكَهُمْ كَثِيرًا لَّفَشِلْتُمْ وَلَتَنَٰزَعْتُمْ فِى ٱلْأَمْرِ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ سَلَّمَ ۗ إِنَّهُۥ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ .**

« (و به یاد آر) **آن زمان که خدا آنان را ـ در خوابت ـ به تو اندک نشان داد و اگر زیادشان می‌نمود، قطعاً سُست می‌شدید و بی‌تردید در کار** (جنگ) **اختلاف می‌کردید؛ امّا خداوند به سلامتتان داشت، همانا او به مکنونات سینه‌ها آگاه است** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که خداوند «مؤمن صادق» را در شرایط انتخاب تنها نمی‌گذارد بلکه به نوعی ـ در جهت گزینش درست ـ یاری می‌دهد.

چه بسا در خواب و رُؤیا، حقایق و باطن افراد جلوه‌گر می‌شود و جماعتی‌که در نتیجه‌ی بی‌ایمانی و عدمِ کسب قدرت از مَبدَء، روحی ضعیف و متزلزل یافته‌اند ـ و لو به تعداد کثیر و با سلاح قوی ـ قلیل و بی‌اعتبار نمایان شوند. پیامبر^ص^ نیز ـ قبل‌از رویارویی در «بَدر» ـ رُؤیایی اشاری دید که ماهیّت واقعی سپاه قریش را به صورت «سپاهی اندک» در نظرش جلوه داد و وقتی آن رُؤیا را برای پیروانش تعریف کرد، آنها حمل به ظاهر نموده تصوّر کردند، فقط با تعداد معدودی از کُفّار روبرو خواهند بود!

بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که مسلّماً اگر پیغمبر^ص^ می‌گفت، در خواب سپاه عظیمی از جنگاوران قریش را دیدم که با تجهیزات کامل به جنگ شما آمده بودند، مسلمانان خود را می‌باختند. ولی خدای حکیم که به ضعف‌ها و قدرت‌ها داناست، «وقایع» را برطبق «مصالح» پیش آورد و مسلمان‌ها را از کشمکش و اختلاف به سلامت نگاه داشت. متعاقباً صحنه‌ی بیداری را شرح می‌دهد:

(۴۴) وَ إِذۡ يُرِيكُمُوهُمۡ إِذِ ٱلۡتَقَيۡتُمۡ فِيٓ أَعۡيُنِكُمۡ قَلِيلٗا وَ يُقَلِّلُكُمۡ فِيٓ أَعۡيُنِهِمۡ لِيَقۡضِيَ ٱللَّهُ أَمۡرٗا كَانَ مَفۡعُولٗاۗ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ.

« **و** (یاد کن) **آندم که ـ چون رویاروی شدید ـ آنان را در چشمان شما قلیل بنمود و شما را** (نیز) **در دیدگان آنها اندک جلوه داد؛ تا خدا کاری را که انجام‌شدنی بود به انجام رساند و همه‌ی امور به سوی خدا بازگردانده می‌شود** »،

مسلمان‌ها ـ با تأییدات إلهی ـ انتخابشان را کرده آماده‌ی صحنه‌ی نبرد شدند و در این شرایط تأیید مضاعف إلهی در تقویت عزم راسخ مسلمان‌ها رسید و درنتیجه، خواب پیامبر^ص^ در نظرها تعبیر (یا تأویل) شد و آنها سپاه مشرکان را «قلیل» دیدند. متعاقباً می‌فرماید که خدا مسلمان‌ها را نیز در نظر مشرکان «قلیل» جلوه داد که مسلّماً اگر آنها مسلمین را کثیر و قوی می‌یافتند، حاضر به جنگ نمی‌شدند امّا ـ چنانکه در آیه‌ی قبل متذکّر گردید ـ «**خدا می‌خواست کاری را که انجام‌شدنی بود به انجام رساند**». به عبارت دیگر همه‌ی حوادث و شرایط ـ با تدبیر إلهی ـ تنظیم گشت تا مقصود اصلی که شکست «باطل» و گشایش راه برای پیشروی «حق» بود، تحقّق پذیرد.

مقطع آیه به تناسب بر این معنا دلالت دارد که همه‌ی کارها و تلاش‌ها و تدبیرها، سرانجام به خدا برمی‌گردد و هیچکس را گریزی از سرانجامی‌که خداوند برای امور نهاده ـ و عکس‌العملی‌که برای هر عمل قرار داده ـ نیست.

شایان توجّه این‌که در سوره‌ی آل‌عمران (آیه‌ی۱۳) آمده که مسلمان‌ها به درستی مشرکان‌را دو برابر خود دیدند که مربوط به قبل‌از شروع درگیری‌هاست ولی مضمون آیه‌ی٤٤ سوره‌ی انفال که می‌فرماید هریک از دو گروه در چشم طرف مقابل قلیل جلوه کرد، مربوط به زمان رویارویی و آغاز درگیری‌هاست.

بخش پنجم

(۴۵) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَٱثْبُتُواْ وَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ .

« (شما) **ای مؤمنان! چون با گروهی شدید رویاروی شدید پایدار مانید و یاد خدا بسیار کنید باشد که رستگار گردید** »،

چنانکه قبلاً فرمود «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفًا فَلاَتُوَلُّوهُمُ الأَدْبَارَ** = شما که ایمان دارید! چون کافران را انبوه ببینید، به آنها پشت مکنید» (انفال/۱۵). امّا تکرار مطلب به صورت آیه‌ی۴۵، ـ پس‌از تحلیل حوادث جنگ بدر و نتیجه‌گیری‌های مربوطه ـ می‌تواند در راستای آماده‌سازی مسلمان‌ها برای جنگ‌های آتی باشد. می‌فرماید ای مسلمان‌ها! همچنان‌که در «بدر» مقاوم و ثابت‌قدم بودید، در آینده نیز ـ هرگاه با گروه متخاصمی برخورد کردید ـ استقامت خود را حفظ کنید.

به علاوه تعبیر «**وَاذْكُرُواْ اللَّه كَثِيرًا** = یاد خدا بسیار کنید» با «**فَاثْبُتُواْ** = پس پایدار مانید» و «**تُفْلَحُونَ** = رستگار شوید» در ارتباطی تنگاتنگ قرار دارد. یاد خدا انسان را قوی‌دل و ثابت‌قدم نگه می‌دارد که البتّه منظور از آن نه فقط ذکر لفظی، بلکه توجّهی است که باید در آدمی نسبت به خداوند ملکه شده و همواره پاسدار او درمقابل وساوس درونی و مصائب بیرونی باشد. در این راستا می‌فرماید «یاد خدا بسیار کنید تا هم بتوانید در برابر متجاوزان پایدار مانید و هم از این‌راه به رستگاری برسید».

(۴۶) وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَاتَنَـٰزَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ ۖ وَٱصْبِرُوٓاْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّـٰبِرِينَ .

« **و خدا و رسولش را فرمان برید و با هم به نزاع مپردازید که سُست می‌شوید و مهابتتان می‌رود؛ و شکیبایی ورزید که خدا یار صابران است** »،

واژه‌ی «**رِيح**» از نظر لغوی، به معنی «باد» است ولی به معنای صَولت و قوّت نیز می‌آید و در آیه‌ی شریفه بدین‌معنا به کار رفته است.

«**اطاعت از خدا**»، عمل به **قُرآن** است و «**اطاعت از رسول**ص» پیروی از **سُنّت** اصیل نبوی است؛ و به طورکلّی در قرآن این، راهِ «وحدت مسلمین» معرّفی شده‌است. (و البتّه منظور از پیرویِ «سُنّتِ رسولص» قبول هر حدیثی که به نام پیغمبرص گفته شود، نیست، بلکه قبول احادیثی است‌که صحّت اتّصال آنها به پیغمبرص ثابت گردد؛ چه بسا، در مواردی، ردِّ حدیث، دفاع از پیغمبرص باشد!).

در مورد معنای وسیع «**صبر**» در فرهنگ قرآن، ذیل آیه‌ی۴۵ سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم.

(۴۷) وَلَاتَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَـٰرِهِم بَطَرًا وَرِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ .

« **و همچون کسانی مباشید که با تفاخر و خودنماییِ به مردم از دیار خود خارج می‌شوند و** (مردمان را) **از راه خدا بازمی‌دارند؛ و خداوند بر اعمالشان احاطه دارد** »،

واژه‌ی «**بَطَر**» در آیه‌ی شریفه به معنی «تفاخر و سرمستی» است. از سیاق آیات به دست می‌آید که منظور از «**اَلَّذِينَ**» سپاه قریش می‌باشد که هرچند کاروانِ آنها ـ با تغییر مسیر ـ توانست از مواجهه‌ی با مسلمین برهد (توضیح آیه‌ی۷ همین سوره) و به ایشان خبر داده شد که رویارویی با مسلمان‌ها لزومی ندارد، زیرا کاروان سلامت به مقصد می‌رسد، امّا سپاهیان قریش نپذیرفته وگفتند می‌رویم تا قدرتمان را به تمام قبائل عرب بنماییم! آیه می‌فرماید، این بازدارندگانِ مردم از راه خدا، سرمست از باده‌ی غرور و خودپسندی، به قصد خودنمایی به خلق از دیار خود خارج شدند، ولی خداوند بر اَعمال همگان احاطه دارد و این‌گونه افراد محکوم به شکست و زوال می‌باشند.

(۴۸) وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ أَعْمَٰلَهُمْ وَ قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ ٱلْيَوْمَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَآءَتِ ٱلْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيٓءٌ مِّنكُمْ إِنِّيٓ أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ وَ ٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ.

« **و** (یاد کن) **زمانی که شیطان اَعمالشان را برایشان بیاراست و** (به آنان) **گفت: امروز هیچ‌کس را یارای غلبه بر شما نیست و من پناهدار شمایم! و امّا به هنگام برخورد دو گروه عقبگرد نمود و گفت: من از شما بیزارم، من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید، من از خدا بیم دارم و خدا سنگین‌مجازات است** »،

درمورد این آیه، مفسّران دو قول آورده‌اند:

عدّه‌ای گفته‌اند منظور از «**شیطان**» شیطان نفس است که کُفّار قریش را به جنگ علیه مسلمین تشویق کرد. ولی این قول با بخش بعدی آیه که می‌فرماید وقتی شیطان احساس کرد که قریشیان رو به شکست می‌روند خود را کنار کشید و حتّی آنان را از این‌که دست به چنان کاری زده‌اند شماتت نمود، نمی‌سازد.

عدّه‌ی دیگر گفته‌اند که «**شیطان**» به صورت سُراقة بن مالک که از اشراف بَنی کِنانه بود ـ و قریشیان قبلاً یکی از آن طایفه را کشته و از ایشان واهمه داشتند ـ بر آنها ظاهر شده قوّت قلبشان داد که من شما را از هرگونه تعرّض در امان می‌دارم. بروید و با مسلمان‌ها با خیال راحت بجنگید. این قول نیز دقیقاً با آیات قرآن نمی‌سازد، زیرا تصریح شده که شیطان با چشمِ ظاهر دیده نمی‌شود (اعراف/۲۷).

ار اینرو **از نظر ما** قول محتمل آن است که منظور از «شیطان» شخص سراقه یا دیگر مکّارانی نظیر او بوده‌اند که به چنان شیطنت‌هایی دست می‌زدند و قرآن از انسانهای مکّار دنیاپرست ـ که متّصف به صفات شیطانی هستند ـ به لفظ «**شیطان**» نیز یاد کرده است (انعام/۱۱۲ و زخرف/۳٦).

البتّه این‌گونه افراد که برآنند تا ـ با نقش‌پذیری‌های گوناگون ـ همواره مطرح بوده صاحب شهرت و وجاهت در محافل و مجامع باشند، در این زمانه نیز کم نیستند که ـ بنا به مصداق آیه ـ ممکن است در

موقعیّتی همگان را به یورش علیه عدّه‌ای صاحب قدرت تشویق کنند امّا تا خطری پیش آید موضع ملامت‌بار به خود بگیرند و همان پیروان دیروزشان را نصیحت کنند که از این‌کارها دست بدارید!

قرآن این‌گونه شخصیّت‌های عوام‌فریب را طی تحلیل‌هایش از حوادث، به روشنی معرّفی می‌کند تا مسلمانان به رُشد و آگاهی اجتماعی رسیده در هر موقعیّتی، جناح‌های گوناگون پیرامون خود را بشناسند. متعاقباً به معرّفی چهره‌های دیگری در بین مسلمان‌ها می‌پردازد:

(۴۹) إِذْ يَقُولُ ٱلْمُنَـٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَـٰٓؤُلَآءِ دِينُهُمْ ۗ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ .

« **آنگاه که منافقان و مریض‌دلان می‌گفتند: این**(مسلمان)**ها را دینشان فریفته است** (و خود را تأییدشده می‌پندارند! امّا) **هرکس به خدا توکّل کند، پس بی‌تردید، خداوند شکست‌ناپذیر و فرزانه است** »،

«**منافقان**» کُفّاری با چهره‌ی ایمانی هستند و «**مریض‌دلان**» کسانی‌اند که بیماریِ شکّ داشته همواره بین قطب‌های مختلف فکری و روحی در حرکتند. از نظر این‌گونه افراد، به حساب آوردن عاملی در امور به جُز عوامل ملموس مادّی، ساده‌لوحی است و کسانی را که در وَراءِ اسباب مادّی از حکمت و قدرت فائقه‌ای سخن بگویند، آنها را ساده‌اندیش و فریب‌خورده می‌پندارند. چنانکه همین‌گونه افراد در مورد مسلمان‌ها ـ هنگامی که راهی بدر شده بودند ـ می‌گفتند اینان را دینشان فریب داده وگرنه با عِدّه و عُدّه‌ی ناچیز با سپاه توانمند قریش رویاروی نمی‌شدند، آیا عاقل «به امید خدا» وارد چنان گرفتاری می‌شود؟ خداوند ـ در بخش دوّم آیه ـ به این شعار پاسخ می‌دهد که آری، هرکس به تکالیف إلهی خود عمل نموده عواقب را به خدا سپرد (معنای واقعی «توکّل») آن قدرتمند حکیم، حوادث و شرایط را درجهت موفّقیّت او قرار می‌دهد.

(۵۰) وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ يَتَوَفَّى ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَـٰرَهُمْ وَذُوقُوا۟ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ .

« **و اگر می‌دیدی آندم که فرشتگان جان کافران‌را بستانند؛ بر چهره و پشت آنها می‌زنند و** (گویند:) **عذاب سوزان را بچشید** »،

یعنی، تو ای پیامبر (و شما ای مؤمنان)! فقط کشته شدنِ ظاهریِ کُفّار را ـ به دست خود ـ در جنگ بدر دیدید و شاهد قبض روح آنها توسّط ملائک نبودید که یک ضربه از شما خورده افتادند و سپس ضربات متعدّد ملائک بر روحشان وارد شد.

درمورد قبض روح دنیاپرستان توسّط ملائک که با ضربه و فشار توأم است، قبلاً توضیح داده‌ایم (نساء/۹۷ ـ انعام/۹۳). ازسوی دیگر، آیه‌ی شریفه برای «روح» پشت و روی قائل شده (محمّد/۲۷) و این امر می‌رساند که قبض روح آدمی به نحو تجرّد محض صورت نمی‌پذیرد، بلکه روح در قالب «لطیف مثالی» از بدن خارج می‌گردد. نکته‌ی دیگر آنکه مسلّماً از مرحله‌ی قبض روح تا دخول در عذاب اُخروی، فاصله‌ای وجود دارد ولی آیه با لحن «بلافاصله» از آن سخن گفته است. در این‌مورد باید درنظر داشت که : **اوّلاً**، احساس

زمان در شرایط مختلف متفاوت است و چه بسا زمانی‌که با احساس این‌عالم چندین قرن باشد، درنظر مقیمان برزخ بسیار کوتاه آید (معارج/٤) و **ثانیاً**، کلام آیه ممکن است بر سبیل قطعیّت موضوع باشد، زیرا هرچند صحنه‌ی عذاب در قیامت به وقوع می‌پیوندد، ولی رشته‌ی اَعمال انسان، پس‌از مرگ، با دنیا قطع شده و عذاب تبهکاران محقّق الوقوع خواهد بود.

(۵۱) ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ.

« این به سبب اَعمالی است که از پیش فرستادید و همانا خداوند ستمگر به بندگان نیست »،

آیه‌ی شریفه را می‌توان سخن خداوند یا دنباله‌ی سخن فرشتگان در مقطع آیه‌ی قبل درنظر گرفت. آن نیروهای قدسی ـ در بشارت عذاب به بدکاران محتضرـ خاطرنشان می‌سازند که آن عذابی‌که پیش روی دارند، عکس العمل کرداری است که خود در زندگی دنیا اتّخاذ کرده بودند، و الاّ خداوند در پی آزار بندگان نیست.

به عبارت دیگر، عذاب آخرت را مفسدان به دست خود تحصیل می‌نمایند ـ که برطبق قوانین إلهی به آنها می‌رسد ـ و خداوند ستم‌کننده به بندگانش نیست. واژه‌ی «**ظَلاّم**» در آیه‌ی شریفه، صیغه‌ی مبالغه، به معنی «بسیار ستمگر» است؛ بدین‌معنی که «خدا بسی ستمکار بر بندگانش نیست». گویی تعبیر آیه با این اعتبار همراه است که اگر خدا ستمی بر بنده‌اش روا دارد آن ستم، «ستم بسیار» خواهد بود، زیرا هرچه شأن و مقام بالاتر باشد، انتظار لطف و بخشایش بیشتر است.

(۵۲) كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْۚ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ.

« به مانند رفتار فرعونیان و کسانی‌که پیش‌از آنها بودند؛ آیات خدا را انکار کردند و خداوند آنها را به گناهانشان گرفت، همانا خداوند نیرومند و سخت‌کیفر است »،

یعنی راه و رسم قریش در برخورد با آیات إلهی، همانند روش فرعونیان و اقوام قبلی آنهاست و بر این‌مبنا به مشرکان قریش هشدار می‌دهد که از سرنوشت گردنکشان تاریخ عبرت بگیرند. (قول دیگر آن است که: رفتار خداوند با کُفّار قریش مانند رفتار با فرعونیان و کافران پیشین بود).

ازسوی دیگر آیه‌ی شریفه در بستر سیاق، نمایانگر نمونه‌ای از برهان قرآنی است. در آیات قبل فرمود که کُفّار قریش نه تنها در جنگ با تو ای پیامبر شکست خوردند، بلکه در گذشتنِ از این دنیا نیز مورد ضرب و طعن فرشتگان قرارگرفتند و سپس این‌مطلب را طی آیه‌ای تعلیل نمود که این، نتیجه‌ی اَعمال خودشان بود و «خداوند ستمگر به بندگان نیست». در آیه‌ی فوق شاهد تاریخی می‌آورَد که نه فقط آن وضع برای مشرکان قریش پیش آمد، بلکه سرنوشت فرعونیان و پیشینیان آنها نیز که روش کفر و عناد دربرابر آیات إلهی پیش گرفتند، جُز این نبود. عبارت «**خداوند آنها را به گناهانشان گرفت**»، کنایه از تعذیب است و «عذاب

إلهی» را به دلیل «گناهانشان» ذکر می‌کند تا شبهه‌ی ظُلم پیش نیاید. به عبارت دیگر، بین اَعمال آدمی و عاقبت او، رابطه‌ی «علّت و معلولی» وجود دارد، نه پیوند اعتباری و «قراردادی»!

(۵۳) ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ .

« این امر از آن روی است که خدا تغییردهنده‌ی هیچ نعمتی که به قومی عطا کرده نباشد، مگر آنکه آنها نفوس خود را تغییر دهند؛ و همانا خدا شنوا (به گفتارشان) **و** (از اَعمالشان) **آگاه است »،**

منظور از «**مَا بِأَنْفُسِهِمْ**» در آیه‌ی شریفه، خصوصیّات فکری و اخلاقی و فرهنگ یک ملّت است. چه بسا قومی به مانند آل فرعون، در نعمت و رفاه بوده (چنانکه در قرآن است باغستان‌ها و کشتزارهای فراوان داشتند ـ شُعراء/۵۸ و۵۷ و دُخان/۲۷←۲۵) و به تناسب دارای روحیّاتی ملایم و متوازن باشند، ولی آنگاه که حقّی در محیط مطرح شود، درمقابل آن «تغییر روحیّه» داده به سختی موضع می‌گیرند. چنین تغییر حالی را می‌توان امروزه نیز در برخی افراد و در بعضی از محافل و مجالس مشاهده کرد که تا وقتی صحبت از مسائل روزمرّه‌ی زندگی و شعر و ادب است، بسیار خوشخو و منطقی به نظر می‌آیند ولی همین‌که سخن حقّی برخلاف تعصّبات ایشان مطرح گردید، به مانند خشن‌ترین دیکتاتورهای عالم سخن می گویند!

در آیه‌ی فوق خداوند می‌فرماید، دیری نمی‌پاید که اینگونه افراد و جوامع، دچار بلایا و گرفتاری‌ها شده نعمت مادّی (و یا توفیق استفاده‌ی از آن را) ازدست می‌دهند. البتّه، عکس موضوع هم صادق است که وقتی ملّتی «نفسانیّات» خود را به سمت خیر وخوبی متحوّل ساخت و از نعمت‌های مادّی درجهت توسعه‌ی اخلاق و دیانت هم در جامعه استفاده نمود و درنتیجه به هنگام طرح حقایق حاضر به فداکاری در راه حق گردید، شرایط خوب زندگی هم به سویش می‌آید.

فرعونیان قبل‌از موسی[ع] (و قُریش، قبل‌از پیامبر اسلام[ص]) از رفاه و حُسن شهرت بهره داشتند، ولی آنگاه که پیام خدا مطرح شد، به جای پاسداری از «نعمت معنویِ» إلهی به عناد و لجاج پرداختند و کفران یک نعمت، نعمت دیگر را هم از کفشان ربود.[۱]

(۵۴) كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَـٰهُم بِذُنُوبِهِمْ وَ أَغْرَقْنَآ ءَالَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُواْ ظَـٰلِمِينَ .

« (آری) **همچون رفتار فرعونیان و اَسلافشان؛ منکر آیات خدای خود شدند و ما آنان را به** (سزای) **گناهانشان هلاک کردیم و فرعونیان را غرق نمودیم و همگی ستمگر بودند »،**

---

(۱) ـ چنانکه امروزه نیز در دنیای غرب مشاهده می‌شود که به موازات بی‌اعتنایی به مسائل اخلاقی و کوچک‌شماری دین، اضطرابات و عوارض روحی ناشی از آن، نتائج پیشرفت‌های مادّی را، از نظر تأثیری که بر «خوشبختی انسان» به بار می‌آورَد، مورد سؤال قرار داده است.

درمورد علّت تکرار این آیه، عدّه‌ای از مفسّران گفته‌اند که در آیه‌ی مشابهِ ماقبل، رفتار قریش و سرانجام آنها با کردار فرعونیان و عاقبت ایشان پیوند داده شده و در آیه‌ی فوق، مطلب را، به عنوان مثالی از قومی که به علّت تغییر حالت درونی دربرابر حق به عذاب و گرفتاری رسیده نعمت مادّی بیرونی را ازدست دادند، تکرارکرده است. البتّه، به نحوه‌ی عذاب فرعونیان نیز درآیه‌ی فوق ـ برخلاف آیه‌ی ماقبل ـ اشاره شده‌است. ولی جدای از تعلیل فوق، در ادبیّات هر ملّتی، چنین روالی هست که گاهی جمله‌ی حسّاسی را ـ بر حسب مورد ـ تکرار می‌کنند. مثلاً به همین‌ترتیب، ممکن است گفت : «ساسانیان به مردم ایران ستم کردند و سزایش را دیدند. این قانون خداست که هرکه به مردم ستم روا دارد و با دین حق مخالفت ورزد سقوط می‌کند. آری، روش خدا با ساسانیان نیز چنین بود». بر این پایه، «قانونی» با دو شاهد در طرفَین محصور شده و به نظر می‌رسد که همین صنعت ـ با تکرار یک آیه ـ در عبارات فوق به کار رفته است.

(۵۵) **إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ .**

« همانا بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی‌اند که حق را می‌پوشانند، پس آنان ایمان نمی‌آورند »،

«**کافر**» کسی است که «حق» به او رسیده، ولی او «انکار» می‌کند (بقره/ توضیح آیه‌ی٦). در اینجا خداوند می‌فرماید که بدترین جنبندگان نزد خدا چنین کسانی هستند. آنکه در برابر بالاترین قدرت‌ها و مهمترین حقایق عالم می‌گوید حق با من است! درواقع ادّعای خدایی داشته و خود و عقایدش را به جای خدا گذاشته است! چنین کسانی، «فرعون» زمان خود هستند و آیات فوق می‌فرماید، ای کسانی‌که دربرابر پیامبر و قرآن ایستاده‌اید و مانند فرعونیان و پیشینیانشان انکار حق می‌ورزید، بدانید که بدترین جنبندگان نزد خدا اَمثال شما هستند که درنتیجه روحیّه‌ی عناد و لجاج با حق از توفیق ایمان و زندگانی بر آن منوال، بازمی‌مانند.

بخش ششم

(۵۶) **اَلَّذِينَ عَـٰهَدتَّ مِنۡهُمۡ ثُمَّ يَنقُضُونَ عَهۡدَهُمۡ فِي كُلِّ مَرَّةٖ وَهُمۡ لَا يَتَّقُونَ .**

« **همان کسان‌که با ایشان عهد بستی و سپس هر بار پیمان خود را می‌شکنند و آنان** (از خدا) **پروا ندارند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که از «**بدترین جنبندگان**» یاد کرد ـ مردمانی‌که به کفر خو کرده و ایمان نمی‌آورند ـ در آیه‌ی فوق نمونه‌ای از آنها را شاهد مثال آورده است.

مفسّران منظورِ آیه را یهودیان بنی‌قریظه دانسته‌اند که در ابتدای ورود مسلمان‌ها به آنجا با پیامبر^ص^ عهد بستند که مشترکاً ـ در برابر تجاوزات خارجی ـ از شهر دفاع خواهند کرد؛ امّا، علی‌رغم این تعهّد، آنها مرتّباً با قریشیان ارتباط و همکاری داشتند و بر ضدّ مسلمانان توطئه می‌کردند. می‌فرماید آنها از خدا در شکستن پیمان‌هایشان، هیچ پروایی نداشتند. از ترکیب «**فِي كُلِّ مَرَّةٖ**» در آیه‌ی شریفه برمی‌آید که با وجود نقض عهدهای مکرّر یهودیان، مسلمان‌ها در بسیاری موارد چشم‌پوشی نموده بر سر پیمان می‌ماندند.

(۵۷) **فَإِمَّا تَثۡقَفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡحَرۡبِ فَشَرِّدۡ بِهِم مَّنۡ خَلۡفَهُمۡ لَعَلَّهُمۡ يَذَّكَّرُونَ .**

« **پس اگر آنها را در جنگ یافتی، با** (حمله‌ی سختی بر) **آنان هم پشتی‌هایشان را پراکنده ساز، شاید پند پذیرند** (و به خود آیند) »،

واژه‌ی «**ثَقافَت**» در آیه، به معنی «شناختن» است و از آن به «فرهنگ» نیز تعبیر شده است. می‌فرماید ای پیامبر^ص^، اگر دیدی و متوجّه شدی که آن یهودیان توطئه‌گر سر جنگ دارند، چنان ضربتی بر آنها بزن و چنان ایشان را بر سر جایشان بنشان که کسانی‌هم که در پشت جبهه به آنها کمک می‌کنند، عبرت گرفته هوس فتنه نکنند.

اسلام انتظار دارد مسلمانان، حق‌پرست و باگذشت باشند، ولی آنها را ذلیلِ مفسدین هم نمی‌خواهد. این آیات، ریشه‌های درگیری با یهودیان مدینه را به خوبی نشان می‌دهد.

(۵۸) **وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوۡمٍ خِيَانَةٗ فَٱنۢبِذۡ إِلَيۡهِمۡ عَلَىٰ سَوَآءٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡخَآئِنِينَ .**

« **و اگر از قومی بیم خیانت داشتی** (شواهد خیانت دیدی) **پس** (پیمانشان را) **سویشان بیفکن تا به طور یکسان** (بدانند که پیمان گسسته است) **همانا خداوند خائنین را دوست ندارد** »،

حرف نون در آخر فعل «**تَخاف**» در آیه‌ی شریفه، نون تأکید است؛ «**إِمَّا تَخافَنَّ** = اگر حتمًا بترسی»، یعنی با شواهدی روبرو شدی که خیانت آنها را برساند. می‌فرماید در این شرایط «پیمانشان را به آنها بازگردان» یعنی نقض پیمان را به آنها اعلام کن.

«وفای به عهد» در اسلام تأکید شده (مائده/۱) امّا در شرایطی‌که طرف مقابل نیز به معاهدات خود عمل کند. در غیر این‌صورت، مسلمان می‌تواند پیمان را منقضی دانسته و به آن پایبند نباشد. امّا آیه دستور می‌دهد که لازم است ابتدا صریحاً این‌مطلب ـ با ذکر دلیل ـ به طرف اعلام گردد.

(۵۹) وَ لَا یَحْسَبَنَّ ٱلَّذِینَ كَفَرُواْ سَبَقُوٓاْ ۚ إِنَّهُمْ لَا یُعْجِزُونَ .

« **و کافران گمان نبرند که پیشی جسته‌اند** (هرگز!) **هرآینه آنان عاجزکننده**(ی خدا) **نیستند** »،

آیه‌ی شریفه اِتمام حجّتی به تجاوزکاران است‌که رویارویی با «حق» آنها را از حکومت «حق» خارج نخواهد ساخت چنانکه به ایشان فرموده «**وَاعْلَمُواْ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِی اللهِ وَأَنَّ اللهَ مُخْزِی الْكَافِرِينَ** = بدانید که فرار از فرمان خدا نتوانید کرد و همانا خدا خوارکننده‌ی کافران است» (توبه/۲) و «**أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ** = آیا کسانی‌که مرتکب زشتی‌ها می‌شوند پنداشته‌اند که از ما می‌گریزند؟! چه بد حکم می‌کنند» (عنکبوت/٤).

(۶۰) وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ ٱلْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخَرِینَ مِن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ یَعْلَمُهُمْ ۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَیْءٍ فِی سَبِیلِ ٱللَّهِ یُوَفَّ إِلَیْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ .

« **و هرآنچه از قدرت و اسبانِ مهیّا** (به جنگ) **که در توان دارید، دربرابر آنها بسیج کنید تا با این** (تدارکات) **دشمن خدا و دشمنِ خودتان و دیگرانی را جُز ایشان ـ که شما آنها را نمی‌شناسید ولی خدا می‌شناسدشان ـ بترسانید؛ و هرچه در راه خدا خرج کنید تماماً به شما بازمی‌گردد و ستم نمی‌بینید**»،

آیه‌ی شریفه دستور صریحی است که جامعه‌ی اسلامی باید همواره نیرومند و برای رویارویی با متجاوزان آماده باشد. واژه‌ی «**اسبان مهیّا برای جنگ**» پس‌از «**قدرت** = همه نوع ادوات جنگ»، ذکر خاصِّ بعداز عام است که به صورت عام، شامل همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها می‌شود. درمورد مسلمانان زمان نزول، می‌توان تصوّر کرد که چون آنها بی‌آنکه کاملاً مجهّز باشند در بدر فاتح شدند، می‌فرماید ازنظر جنگ‌های بعدی بدین‌گونه نباشند و خود را مجهّز کنند.

بخش بعدی آیه تدافعی بودن جنگ‌های مسلمین را در صدر اسلام می‌رساند که می‌فرماید تحصیل تجهیزات و ایجاد آمادگی‌های جنگی برای حمله نیست، بلکه برای آن است که فتحه‌جویان «**بترسند**» و حساب ببرند و فکر حمله و تجاوز بر مسلمان‌ها را به خود راه ندهند. به عبارت دیگر باید، در دنیا، عادل و تسلیم حق، ولی در عین‌حال زورمند بود تا دشمن در اندیشه‌ی تجاوز نباشد.

از سوی دیگر، آیه به مسلمانان حاضر در زمان نزول، توجّه می‌دهد که غیراز کُفّار قریش و یهودیانِ متجاوز مدینه، دشمنان دیگری هم دارند که نمی‌شناسند (ولی خدا آنها را می‌شناسد). درمورد این دسته از توطئه‌گران، مفسّران نظرات مختلفی ابراز داشته‌اند؛ عدّه‌ای منظور را منافقین و عدّه‌ی دیگر، رومی‌ها دانسته‌اند.

از نظر ما، ارزش اینگونه تجسّسات محدود است و مسلّماً هر ملّتی در هر زمان، غیراز دشمنانی‌که به عیان می‌بیند، ممکن است دشمنان دیگری هم داشته باشد که خود نداند. خداوند در آیه‌ی فوق که دستور تجهیز نظامی می‌دهد ـ ازنظر تأکید بر این امر که این موضوع از واجبات هر جامعه‌ای در هر زمان و مکان می‌باشد ـ اشاره می‌نماید که مسلمان‌ها دشمنان خود را نیز منحصر به کسانی‌که قبلاً با آنها رویاروی بوده‌اند، ندانند، بلکه ممکن است دشمن از هرجا و به هرصورتی سررسد.

مقطع آیه مشعر بر آن است که سرمایه‌گذاری‌های هر ملّت برای دفاع از حقوق حقّه‌ی خود به هدر نمی‌رود و بدین‌طریق از ستم‌ها محفوظ خواهند ماند.

(۶۱) وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلۡمِ فَٱجۡنَحۡ لَهَا وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ .

«**و اگر به صلح مایل شدند، تو نیز بدآن مایل باش و بر خدا توکّل کن که او شنوا و داناست**»،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که بنای اسلام بر صلح است و با اظهار صلح طرف متخاصم، مسلمان مکلّف به قبول می‌باشد و هرگونه خطری هم اگر احساس می‌شد، باید آن را به «**خدای شنوا و دانا**» واگذار کرد که این معنا در آیه‌ی بعد به وضوح آمده است:

(۶۲) وَإِن يُرِيدُوٓاْ أَن يَخۡدَعُوكَ فَإِنَّ حَسۡبَكَ ٱللَّهُۚ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِۦ وَبِٱلۡمُؤۡمِنِينَ .

« **و اگر بخواهند فریبت دهند** (حمایت) **خدا تو را کافی‌است؛ همو که تو را به یاری خود و** (یاری) **مؤمنان تأیید کرد**»،

یعنی فکر فریب ازجانب آنها (آیه‌ی قبل) باعث نشود که پیشنهاد صلح را نپذیری؛ تو(ای پیامبر!) دستور خدا را اجرا می‌کنی و همین برای رفع تشویش کافی است؛ از خدا ـ خدایی‌که تو را نصرت بخشید و یاری مؤمنان را نصیبت کرد ـ بخواه که نیرنگ‌ها را خُنثی نموده شما را در موضع حق مستقر بدارد.

(۶۳) وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡۚ لَوۡ أَنفَقۡتَ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مَّآ أَلَّفۡتَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٞ .

« **و میان دلهاشان** (چنان) **اُلفتی افکند که اگر هرآنچه را روی زمین است هزینه می‌کردی نمی‌توانستی** (این چنین) **دل‌های ایشان را به هم پیوند دهی؛ ولی خدا بینشان اُلفت انداخت، همانا او شکست‌ناپذیر و حکیم است** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه توصیفی از مؤمنان صدر اسلام (نمونه‌ای از مؤمنان واقعی) ارائه داده است.

حُکّام ناحق غالباً سعی می‌کنند تا با دادن اضافه حقوق و رسانیدن مزایای مادّی به مردم، برای خود حامیان متّحدی دست و پا کنند. ولی مردم آن مزایا را می‌گیرند و دشمن دستگاه هم باقی می‌مانند و بین خادمانش نیز رقابت و هم‌چشمی، جایی برای دوستی باقی نمی‌گذارد. امّا بذر ایمانی، شکوفه‌های محبّت به بار می‌آورَد و نگهبان چنان صمیمیّت و اتّحادی، خداست، خدایی که فوق همه‌ی قدرتها و در عین حال

حکیم است و همو پیامبرش را با مردمانی که ـ برای خدا ـ یار یکدگر بودند، یاری کرد. از اینرو مجدّداً تأکید می‌نماید:

(۶۴) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسْبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ .

« ای پیامبر ! خدا تو و مؤمنانی را که پیرویت کردند، کافی است »،

البتّه عدّه‌ای از مفسّران، «واوِ» آیه را عطف به «کاف» در کلمه‌ی «**حَسْبُکَ**» ندانسته، بلکه عطف به «**الله**» پنداشته‌اند و گویند که آیه می‌فرماید : «ای پیامبر! خدا و مؤمنانی‌که پیرویت کردند، تو را بس». امّا قرآن لفظ «کافی» را فقط برای خدا به‌کار برده و در مقام کفایت از کس دیگر سخن به میان نیاورده است، چنانکه می‌فرماید : «**وَ مَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ** = آنکه بر خدا توکّل نماید، همو برایش کافی است» (طلاق/۳). بنابراین، از نظر ما، «واوِ» آیه را باید عطف به ضمیر کاف در «**حَسْبُکَ**» دانست و آیه را به صورت ترجمه‌ی فوق درنظر گرفت.

(۶۵) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَرِّضِ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلَى ٱلْقِتَالِ ۚ إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَـٰبِرُونَ يَغْلِبُوا۟ مِا۟ئَتَيْنِ ۚ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّا۟ئَةٌ يَغْلِبُوٓا۟ أَلْفًا مِّنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ .

« ای پیامبر ! مؤمنان را به جهاد برانگیز! اگر از شما بیست تن (افراد) **صابر** (مقاوم) **باشند، بر دویست تن** (از دشمنان) **غلبه کنند و اگر از شما صد نفر** (باشند) **بر هزار تن از کافران چیره گردند؛ هم از آن‌روی که آنها مردمی نفهمند »،**

پس‌از تحلیلی از جنگ «بدر» و حوادث آن، درآیه‌ی فوق تذکّر می‌دهد که مؤمنان همواره برای رویارویی با ظلم و تجاوز آماده بوده از جنگِ با زورگویان دریغ نورزند. خاطرنشان می‌سازد که با سلاح ایمانی، هر سربازی معادل ده تن از افراد طرف مقابل خواهد بود و بدین‌صورت تأثیر قدرت ایمان را در چیره شدن بر دشمن، به نسبت ده برابر یاد کرده است. مقطع آیه تعلیل است که چون ناحقّانِ دنیاپرست «سطحی‌نگر» جُز خواست‌های نفسانی هدفی ندارند، از آنها که به راه و کارشان ایمان داشته مستحکم و مقاوم با اتّکاءِ به خدا قدم برمی‌دارند، انتظارمی‌رودکه در نسبت یک به ده برآنها پیروزشوند.

(۶۶) ٱلْـَٔـٰنَ خَفَّفَ ٱللَّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا ۚ فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّا۟ئَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا۟ مِا۟ئَتَيْنِ ۚ وَإِن يَكُن مِّنكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوٓا۟ أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّـٰبِرِينَ .

« (امّا) **اکنون خدا به شما تخفیف داد و دانست که در میانتان ضعفی هست؛ پس هرگاه از شما صد تن صابر باشند بر دویست نفر** (از دشمنان) **غالب آیند و اگر از شما هزار تن ـ به اذن خدا ـ بر دو هزار نفر پیروز شوند؛ و خدا با شکیبایان است »،**

آیه‌ی فوق می‌فرماید امّا از آنجا که خدا می‌داند شما (مسلمان‌های زمان نزول آیه) در آن مرتبه‌ی اعلای

ایمان نیستید، آن «ایده‌آل» (پیروزی بر دشمن متجاوز در نسبت یک به ده) را در نظر نمی‌گیرد، ولی حدّ اقل باید بتوانید در نسبت یک به دو، قادر به چنین کاری باشید.[1] در مقطع آیه تصریح دارد که خداوند یار کسانی است که اهل استقامت در سختی‌ها بوده در راه دستیابی به هدف، پشتکار به خرج می‌دهند (درمورد معنای وسیع «**صبر**» در فرهنگ قرآن ذیل آیه‌ی٤٥ سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم.).

(۱) ـ عدّه‌ای از مفسّران دو آیه‌ی ۶۵ و ۶۶ سوره‌ی انفال را «ناسخ و منسوخ» دانسته گفته‌اند که ابتداء خداوند مقرّر داشت هر یک تن از مسلمین در برابر ده تن از کُفّار بایستد، ولی چون مسلمان‌ها اظهار عجز نمودند، به نسبت یک به دو راضی شد! این سخن معقول نیست واساساً با حکمت إلهی نمی‌خواند. دو آیه، نه تنها «ناسخ و منسوخ» نیست، بلکه چنانکه توضیح داده شد، مکمّل یکدگر در بیان اثر «ایمان به خدا» در جنگ می‌باشد. خداوند می‌فرماید: توازن قُوای جنگی در رویارویی مؤمنین با کُفّار، از عوامل ثانوی است و سه دلیل برای این موضوع ذکر می‌کند که مؤمن می‌فهمد و غیرمؤمن نمی‌فهمد، اذن و پشتیبانی خدا با مؤمنان است و با کافران نیست و مؤمن، بنا به ایمانش، «صابر» بوده و خدا یار صابران است.

بخش هفتم

(۶۷) مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي ٱلْأَرْضِ ۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنْيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلْـَٔاخِرَةَ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

« هیچ پیامبری را نسزد که اسیرانی داشته باشد، مگر آنکه در زمین سخت به کشتار(مهاجمان) **پردازد؛ شما کالای ناچیز دنیارا طالبید و خدا** (سعادت) **آخرت را** (برایتان) **می‌طلبد؛ و خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است »،**

در آیه‌ی فوق ـ در انتهای تحلیل مسایل مربوط به جنگ (آیات قبل)ـ به موضوع اُسَراء پرداخته است. واژه‌ی «**ماکانَ**» در آیه‌ی شریفه ازنظر ادبی، در مقام نفی مطلق است و مفاد آیه را نه فقط مختصّ پیامبر اسلام[ص]، بلکه شامل همه‌ی انبیاء می‌داند. واژه‌ی «**یُثْخِن**» از مصدر «**اِثْخان**» به معنی غالب آمدن بر دشمن از طریق کشتار وسیع آنهاست؛ برخی نیز آن را از ماده‌ی «ثَخانَت و غلظت» دانسته به پیروزی و غلبه‌ی آشکار و سیطره بر سرزمین دشمن تعبیر کرده‌اند.

در جمع معانی، مفهوم آیه این است که هیچ پیامبری را حقّ آن نیست که به سوی اسیرگیری رود، مگر آنکه در «جنگ تمام عیار» بر دشمن متجاوز چیره آید. در این راستا مفاد آیه، در اشاره به درگیری‌های محدود اوائل جنگ بدر است که ضمن آنها مسلمان‌ها ـ صرفاً با هدفِ غنیمت‌یابی ـ بر عدّه‌ای از کُفّار شوریده و برخی را می‌گرفتند و سپس به اِزاءِ کسب مالی از کسانشان آزاد می‌کردند. آیه‌ی شریفه این روش را که صرفاً بر پایه‌ی اکتسابات مادّی است، محکوم دانسته ومی‌فرماید اسیرگیریِ مسلمان‌ها فقط در صورتی است که ضمن رویاروییِ کاملِ جنگی با کُفّار، اقتدار کفر درهم شکسته شود.[۱]

---

(۱) ـ متأسّفانه شماری از مفسّران آیه را چنین معنا کرده‌اند که برای هیچ پیامبری جایز نیست که بعداز غلبه بر دشمن، از آنها اسیر گرفته و سپس با أخذ فدیه اُسراء را آزاد کند، بلکه باید اسیران را بکشد! بدین‌ترتیب این‌گونه مفسّران، لزوم کشتن اُسراء را از آیه نتیجه گرفته‌اند که گویند با آیه‌ی ۴ سوره‌ی محمّد[ص] که می‌فرماید اُسراء را «**یا بر آنها منّت نهاده آزاد کنید و یا فِداء گیرید**»، نسخ شد. درصورتی‌که: **اوّلاً** آیات سوره‌ی انفال و محمّد[ص] تقریباً هم‌افق بوده و هردو مقارن حوادث جنگ بدر نازل شده‌اند. پس چگونه ممکن است خدای عالم در شرایط یکسان زمانی، سخنان متفاوت (وحتّی متضاد) بگوید؟ **ثانیاً** این معنای ادّعایی برای آیه‌ی۶۷ سوره، با آیه‌ی ۷۰ آن نمی‌خواند که با کمال رأفت نسبت به اسیران جنگ سخن گفته شده است. **ثالثاً** بنا بر شواهد تاریخی، وقتی مسلمان‌ها با اسیران بدر به مدینه بازمی‌گشتند، در فکر بودند که با اسیران چه کنند زیرا تا آن زمان (پیش‌از نزول آیه‌ی۴ سوره‌ی محمّد) روش به خصوصی درمورد اسیران نداشتند. پس پیامبر[ص] با مسلمان‌ها مشورت کرد. عمر و عدّه‌ای عقیده به کشتن اسیران داشتند ولی ابوبکر ودیگران گفتند فدیه گرفته آزادشان کنیم و **پیامبر[ص] رأی ابوبکر را پسندید**

بخش بعدی آیه شماتت مسلمان‌هاست که فقط می‌خواهید ـ با هدف اسیرگیری از دشمنان و فروش أُسراء به کسانشان ـ بر دشمنان بشورید، درصورتی‌که خدا می‌خواهد اعمال بندگان در مجاری درست پیش برود وسرمایه‌ای برای آخرتشان باشد، نه آنکه فقط اهداف مادّی دنیوی‌را دنبال کنند (که به وضوح می‌رساند «هدف» پیامبر[ص] و مسلمان‌ها در جنگ‌های صدر اسلام، «غنیمت‌گیری» نبود، بلکه دستیابی به غنایم، از «عوارض» جنگ‌ها بوده است).

مقطع آیه متناسباً مشعر بر این معناست که خداوند آن مقام شکست‌ناپذیری است که دستوراتش همه از سر حکمت است.

(۶۸) لَّوۡلَا كِتَٰبٞ مِّنَ ٱللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمۡ فِيمَآ أَخَذۡتُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ .

« **اگر پیش‌از این حکمی ازجانب خدا** (در این‌باره) **بود، عذابی سخت درآنچه گرفتید به شما می‌رسید** »،

واژه‌ی «**کِتاب**» در آیه‌ی شریفه به معنی «مکتوب» آمده و مراد، حکم إلهی است.

می‌فرماید چون قبلاً خداوند قانونی مبنی بر حُرمت اسیرگیری و فروش اسیران در خارج از جنگ ابلاغ نکرده بود، از اعمال عاملان درگذشت؛ وگرنه مرتکبین، به سختی عذاب می‌دیدند.

(۶۹) فَكُلُواْ مِمَّا غَنِمۡتُمۡ حَلَٰلٗا طَيِّبٗاۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ .

« **پس از آنچه غنیمت گرفتید حلال و پاکیزه بخورید و از خدا پروا دارید؛ همانا خداوند آمرزنده و مهربان است** »،

بدین‌ترتیب، خداوند اجازه داد از فِدائی‌که درقِبال آزادی اسیران در خارج از جنگ (تا قبل‌از ابلاغ قانون) أخذ نموده بودند، استفاده کنند. هرچند جنبه‌ی مالی و دُنیوی موضوع بر حیثیّت اُخروی آن غلبه داشت. نشان می‌دهد که در اسلام تا حکمی ابلاغ نشده، اصل «برائت» جاری است.

(۷۰) يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّمَن فِيٓ أَيۡدِيكُم مِّنَ ٱلۡأَسۡرَىٰٓ إِن يَعۡلَمِ ٱللَّهُ فِي قُلُوبِكُمۡ خَيۡرٗا يُؤۡتِكُمۡ خَيۡرٗا مِّمَّآ أُخِذَ مِنكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ .

« **ای پیامبر! به اسیرانی که دردست شمایند بگو: اگر خدا خیری در دل‌هایتان سراغ کند، بهتر از آنچه ازدست دادید به شما می‌رساند و شما را بیامرزد؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است** »،

(زندگانی محمّد[ص]، تألیف دکتر حسین هیکل، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ص۳۷۶). امّا مفسّران مزبور این رویداد را به عنوان شأن نزولِ آیه‌ی۶۷ انفال آورده‌اند و مدّعی‌اند که خداوند رأی عمر را دربرابر نظر پیامبر[ص] تأیید کرد! حال آنکه مفاد آیه‌ی۷۰ با رأی پیامبر[ص] بیشتر تطبیق می‌شود تا نظر عمر. **رابعاً** مفاد آیه‌ی۶۷ انفال اساساً با شأن نزول ادّعایی منطبق نیست، زیرا آیه‌ی شریفه سخن از این دارد که اصولاً مسلمان‌ها خارج از جنگ نمی‌توانند اسیر بگیرند، درحالی‌که آنچه به عنوان شأن نزول مطرح شده، مربوط به شرایط بعد از جنگ و أخذ تصمیم درمورد اسیرانِ گرفته شده است!

در بین اقوامی که اسیران خود را بی‌تأمّل و به بدترین وجه می‌کشتند، چنین کلام محبّت‌آمیزی خطاب به أُسَراء واقعاً اِعجاب‌آور می‌نماید؛ با آنکه معمولاً کسانی از مسلمین به دست همان اسیران جنگ به قتل می‌رسیدند! نوشته‌اند که پیامبر^ص با اسیران جنگ «بدر» رفتار متفاوت داشت. عدّه‌ای را با أخذِ فِداء از کسانشان، آزاد ساخت و از عدّه‌ای که خط می‌دانستند خواست تا سوادِ خود را به مسلمان‌ها آموخته، آزاد شوند.[۱] حتّی آورده‌اند که عبّاس عموی پیامبر^ص ـ که فرد ثروتمندی بود ـ جُزءِ سپاه مشرکان در بدر بود. امّا وی جنگ چندانی نکرد و چون اسیر شد از پیامبر^ص درخواست آزادی نمود. پیامبر^ص به او فرمود: تو فرد متمکّنی هستی، فدیه‌ات را بده و آزاد شو. وی به بهانه‌ای سخن از ورشکستگی خود آورد، ولی پیامبر^ص ـ به وحی إلهی ـ جزئیّات ثروتش را به او گوشزد کرد و همین امر باعث شد که عبّاس به رسالت پیامبر^ص یقین آورده مسلمان شود.[۲]

(۷۱) وَإِن يُرِيدُواْ خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُواْ ٱللَّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .

« **و اگر اراده‌ی خیانت به تو ورزند،** (عجب مدار که) **که پیش‌از این به خدا خیانت ورزیدند؛ پس** (خدا تو را) **بر آنان مسلّط ساخت، و خداوند دانا و حکیم است** »،

از اسیرانی که آزاد می‌شدند، تعهّد گرفته می‌شد که از آن پس به جنگ مسلمان‌ها نیامده و با مشرکینِ محارب علیه مسلمان‌ها متّحد نشوند. در این آیه خدا می‌فرماید اگر هم آنها عهد خود شکستند، ای مسلمان‌ها غم مخورید که خداوند باز رسول خویش را بر آنها تفوّق می‌دهد. آیه‌ی شریفه می‌رساند که مسلمانان نمی‌توانند ـ به صرف حدس و گمان بر خیانت اشخاص ـ رعایت قانون را درمورد آنها کنار گذارند، مشابه آیات ٦١ و٦٢ سوره که فرمود، پیشنهاد صلحِ جنگجویان را بپذیر و اگر قصد خیانت داشتند خدا تو را کفایت می‌کند. در آیات بعد با تجلیل از مهاجران و انصار، وظیفه‌ی مسلمین را نسبت به یکدیگر بیان می‌کند:

(۷۲) إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ هَاجَرُواْ وَ جَٰهَدُواْ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَ ٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّ نَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۚ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلَٰيَتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْ ۚ وَإِنِ ٱسْتَنصَرُوكُمْ فِي ٱلدِّينِ فَعَلَيْكُمُ ٱلنَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَٰقٌ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ .

« **همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کردند و با مال و جان** (در راه خدا) **به جهاد برخاستند و کسانی‌که** (آنها را) **مأوا بخشیده و یاری دادند، اینان دوستان** (و حامیان) **یکدیگرند؛ و آنان‌که ایمان آورده و هجرت نکردند، شما را هیچ دوستی با آنها نیست تا هجرت کنند** و(لی) **اگر در** (امر) **دین از**

(۱) ـ طبقات ابن سعد، چاپ «لیدن»، ج۲، قسم اوّل، ص۱۴ و۱۷.

(۲) ـ تاریخ طبری، ج۲، ص۴۶۶.

شما یاری خواستند یاری‌شان بر شما (واجب) **است، مگر بر**(ضدّ) **گروهی‌که میان شما و بین آنها پیمانی است؛ و خدا به آنچه می‌کنید بیناست »،**

بخش اوّل آیه مشعر بر آن است که «مهاجر» و «انصار» همگی به منزله‌ی اعضای یک خانواده‌اند (و گویند در صدر اسلام حتّی از یکدگر ارث می‌بردند). سپس استثنایی قایل شده و می‌فرماید امّا کسانی‌که اظهار ایمان نموده و همچنان با علائق خود در مکّه مانده‌اند، درخور مراوده نیستند و مجاهدانی چون «مهاجر» و «انصار» از معاشرت با آنها طرفی نخواهند بست، مگر همّت نموده و به مانند ایشان هجرت کنند. ولی اگر آن مسلمان‌های مانده در مکّه به خاطر مسلمانیشان تحت فشار قرار گرفته، درخواست کمک نمودند، باید مهاجر و انصار برای نجاتشان بشتابند چنانکه فرموده است : «**پس چیست شما را که در راه خدا پیکار نکنید؟ و** (در راه نجات) **مردان و زنان و اطفال محرومی‌که گویند: خداوندا ما را از این شهر ستمکاران خارج ساز و دوست و حمایتگری برای ما از نزد خود بفرست و یاوری ازپیش خود برایمان قرار ده**» (نساء/۷۵).

ولی متعاقباً در آن زمینه نیز استثنایی پیش آورده و می‌فرماید «**إِلاَّ عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ** = مگر بر ضدّ گروهی که میان شما و بین آنها پیمانی است.» یعنی اگر آن مسلمان‌ها تحت فشار نبوده و خواستند هجرت کنند و در عین‌حال بین شما و مکّیان قراردادی برای استرداد فراریان مسلمان وجود داشت، نباید به هجرتشان کمک کنید. نمونه‌ی عینی از این شرایط در صلحِ «حدیبیه» پیش آمد که بنا به پیشنهاد «سُهَیل بْن عَمْرو» نماینده‌ی قریش، پیغمبر[ص] پذیرفت هر مسلمانی را که از مکّه به سوی مسلمین در مدینه هجرت نماید با درخواست قریش، به آنها بازخواهد گرداند. (این مطلب خود می‌رساند که اسلام تا چه حد برای وفای به عهد ـ که نظام جامعه بر آن استوار است ـ اهمّیّت قایل است).

مقطع آیه ـ در تأکید بر نظارت إلهی بر اعمال بندگان ـ هشدار همیشگی قرآن است که مسلمان‌ها مراقب تصمیمات و موضع‌گیری‌های خود در امور باشند و بدانند که خداوند ناظر بر آنهاست.

(۷۳) **وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍۚ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِي ٱلْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ .**

« **و کافران نسبت به هم** (حمایت و) **دوستی دارند؛** (پس شما مؤمنان آنها را به دوستی نگیرید بلکه از یکدیگر حمایت کنید و) **اگر چنین نکنید، فتنه و فسادی بزرگ در زمین برپا خواهد شد »،**

در آیه‌ی قبل فرمود که مؤمنان، یاران و نزدیکان یکدگرند و در آیه‌ی فوق می‌فرماید کُفرورزان نیز فقط نسبت به هم پشتیبانی و ولایت دارند و دوستدار مؤمنان نیستند. پس اگر مؤمنان یکدیگر را حمایت نکنند، نتیجه‌ی عدم صمیمیّت و همبستگی بین آنها این خواهد بود که کُفرپیشگان بر آنان مسلّط شده، زمین را از فتنه و فساد پُر کنند (کمااینکه امروزه کرده‌اند!). واژه‌ی «**فِتنه**» در قرآن به معانی مختلف آمده و مقصود از آن در اینجا «کُفر و شرک» و یا «مردم را با شکنجه و زور از راه حق منحرف ساختن» و یا «ایجاد پراکندگی و اختلاف بین مؤمنان» است که به انواع لجام‌گسیختگی‌ها در جامعه منجر خواهد شد.

(۷۴) وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقًّاۚ لَّهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ .

« و کسانی که ایمان آورده در راه خدا هجرت و جهاد کردند و آنان که (مهاجران را) **مأوا داده و یاری نمودند، آنها همان مؤمنان حقیقی‌اند؛ برایشان بخشایش و روزی نیکوست »،**

در آیه‌ی قبل **تکلیف** «مهاجرین و انصار» را نسبت به هم بیان داشت. در آیه‌ی فوق آنها را ستوده **پاداششان** را ذکر می‌فرماید که شامل جنبه‌های معنوی و مادّی هردوست و جنبه‌ی معنوی (مغفرت) را بر مادّی (روزی کریم) مقدّم داشته است.

(۷۵) وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعْدُ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ مَعَكُمْ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمْۚ وَأُوْلُواْ ٱلْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌۢ .

« و کسانی که از آن‌پس ایمان آورده و هجرت کردند و به همراه شما به جهاد برخاستند، پس آنان (نیز) **از شمایند؛ و**(لی) **منسوبین رَحِمی نسبت به هم در کتاب خدا** (در امر میراث) **سزاوارترند، همانا خداوند به هر امری داناست »،**

آیه‌ی شریفه ابتدا اعلام می‌دارد که اسلام، دینی «مدار بسته» و محدود به یک عدّه‌ی مهاجر و انصار نیست؛ بلکه مؤمنان مجاهد در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها یاوران یکدیگرند.

سپس خاطرنشان شده است که ازنظر ولایت خاصّه، خویشانِ هرکس اَولَی است. در این راستا عدّه‌ای از مفسّران آیه‌ی فوق را ناسخ آیه‌ی۷۲ دانسته‌اند. درصورتی‌که می‌توان آیه‌ی اخیر را در معنا، مکمّل آیه‌ی۷۲ شمرد. در آیه‌ی ۷۲ «ولایت عمومی» مهاجر و انصار را نسبت به هم ذکر کرده و در آیه‌ی فوق ابتدا آن ولایت را به کلِّ مؤمنان مجاهد تعمیم می‌دهد و سپس صرفاً می‌گوید که «ولایت عمومی» با مؤمنان، هیچ مؤمنی را از اَدای «حقوق خصوصی» خویشاوندان ـ چون ارث و اَولَویّت در کمک‌های مادّی ـ بازندارد، چنانکه در موضوع انفاق نیز خویشاوندان هرشخص را نسبت به سایرین مقدّم دانسته (بقره/۱۷۷) و همچنین فرموده‌است : «**وَ أُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی كِتَابِ اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ** = خویشاوندان در مکتوب خدا به یکدگر ـ از مؤمنان و مهاجران ـ نزدیکترند» (احزاب/٦).

سوره‌ی توبه (یا بَرائَت)

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره دارای **۱۲۹** آیه است که همگی در دوران مدینه نازل شده‌اند و عدّه‌ای آن را آخرین سوره‌ی نازله بر پیامبر[ص] می‌دانند و برخی، سوره‌ی مائده را آخرین سوره دانسته و «توبه» را سوره‌ی ماقبل آخر دانسته‌اند. امّا نوع اشاراتی که به حوادث تاریخی در سوره‌ی توبه رفته ـ ازقبیل اعلام بیزاری خدا نسبت به مشرکان پیمان‌شکن و تجزیه و تحلیل رفتار منافقان به هنگام تشکیل سپاه مسلمان‌ها برای رویارویی بارومیان در تبوک ونکات دیگری در این زمینه ـ بیشتر با حوادث سال‌های هشتم و نهم هجری تطبیق می‌شود و ازاینرو محتمل است سوره‌ی توبه سوره‌ی ماقبل آخر باشد.

نام سوره (**توبه**) در ارتباط با آیه‌ی ۱۰۲ آن است که به قبول توبه‌ی سه تن از اصحاب که از راهی شدن برای جنگ با رومیان إباء نموده بودند، اشاره دارد. ازسوی دیگر سوره را به جهت اعلان بیزاری خدا نسبت به مشرکان پیمان شکن که در آغاز آن آمده «**بَرائَت** = بیزاری‌جستن» نامیده‌اند. از همین‌روی این سوره تنها سوره‌ای است که در قرآن، با «**بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ**» شروع نمی‌شود و در این‌باره از امام علی (ع) گزارش شده که فرمود بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ برای امان و رحمت می‌آید و بَرائَت برای رفع امان و به منزله‌ی اعلام جنگ به مشرکین پیمان‌شکن می‌باشد ـ که با ذکر رحمت إلهی بی‌تناسب است («**بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ لِلْأَمانِ وَ الرَّحْمَةِ و نَزَلَتْ بَراءَة لِرَفْعِ الْأمانِ بِالسَّيْف**» ـ تفسیر مجمع البیان).

دو دسته در توجیه مواضع خود، فراوان به آیات این سوره استناد می‌کنند، **یکی** مخالفین اسلام در پیشبرد نظراتشان که اسلام به ضرب شمشیر پیش رفت، و **دیگری** مسلمانان خشونت‌طبع که راه افراطی خود را در پراکنده ساختن مخالفان به حکم آیات این‌سوره، محق جلوه می‌دهند. حال آنکه خواهیم دید این‌گونه برداشت‌ها به هیچ‌وجه با پیام‌ها و مفاهیم آیات در این‌سوره، سازگاری ندارد.

آیات سوره را می‌توان در **ده بخش** به قرار زیر درنظر گرفت :

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۶) که در اعلان بیزاری خدا ودستور جنگ با مشرکان پیمان‌شکن آمده است. دراین‌زمینه باید دانست که حدود سال ۶ هجرت پیامبر با مشرکان قریش قرارداد عدم تعرّض امضاء کرد (**صلح حُدَیبیه**). ولی اکثریّت مشرکان به پیمان مزبور متعهّد نماندند و ازجمله آورده‌اند

که مشرکان بنی‌کعب به تحریک و یاری قریش به مسلمانهای **بنی‌خزاعه** یورش برده عدّه‌ای را در حال نماز کشتند. همچنین مشرکان دیگر قبایل ـ علی‌رغم پیمان عدم تعرّض با مسلمانها ـ وقتی مسلمانی را تنها در بیابانی می‌دیدند او را کشته و اموالش را به سرقت می‌بردند.

اینگونه حوادث زمینه‌ساز تصمیم پیامبر مبنی بر فتح مکّه گردید که در نتیجه مکّه حدود سال هشتم هجرت بدون خونریزی به تصرّف مسلمانان درآمد. امّا متأسّفانه باز مشرکان ماجراجو دست‌بردار نبودند و زمخشری در کشّاف می‌نویسد که در سال ۹ هجرت وقتی عدّه‌ای از مسلمانان یمن به مکّه آمده بودند جماعتی از مشرکان از غیبت پیامبر که سرگرم مقابله با رومیان متجاوز در تبوک بود، استفاده کرده صدمات بسیار بر آن مسلمانها وارد ساختند.

متعاقب این‌جریانات آیات اوّلین‌سوره‌ی توبه نازل شدکه فسخ پیمان عدم‌تعرّض با مشرکان پیمان‌شکن را اعلام می‌دارد و چند نکته درباره‌ی این آیات درخور توجّه است:

۱ـ تصریح می‌نماید که اعلام بیزاری و جنگ نسبت به مشرکان پیمان شکن است و نه همه‌ی مشرکان.

۲ـ قبل از آغاز جنگ با مشرکان پیمان‌شکن ۴ ماه به آنها فرصت می‌دهد که اگر خواستند از آن سرزمین بروند.

۳ـ به مشرکان پیمان‌شکن توصیه می‌کند که توبه آورند (و دست از جنگ و خشونت بردارند) در غیراین‌صورت بدانند که عاجزکننده‌ی خدا نیستند.

۴ـ مشرکانی را که نقض عهد نکرده‌اند مستثنا کرده می‌فرماید پیمان آنها را تا انقضاء مدّتش حفظ کنید.

۵ـ امّا در رابطه با مشرکان پیمان‌شکن می‌فرماید چون مهلت ۴ ماهه به سر رسید آنها را هرکجا که یافتید بگیرید و بکشید، ولی باز جای بازگشت می‌گذارد که اگر توبه آورده و مسلمان شدند راهشان را خالی کنید که خدا آمرزنده است.

امّا تاریخ نشان نمی‌دهدکه مسلمانها بر طبق آیات این سوره (جُز به‌اختصار در جریان فتح مکّه) با مشرکان جنگیده و آنهارا سرکوب کرده‌باشند. زیرا جنگی پس‌از فتح مکّه ـ سوای برخی درگیری‌های پراکنده ـ با قریشیان پیش نیامد (و آیات نازله با جنگ با هوازن نیز به دلیل سخن از پیمان‌شکنی مشرکان، تطبیق نمی‌شود). بنابراین به نظر می‌آیدکه عمدتاً همان تهدیدات مؤثّر واقع شده و مشرکان پیمان‌شکن را ـ حدّ أقل به ظاهر ـ آرام یا مسلمان ساخته است. ولی به هرحال به عنوان تخفیف جالبی درجنگ، در آیه‌ی ۶ خاطر نشان می‌سازد که هرگاه حتّی در میان جنگ، مشرکی پناه خواست تا

کلام خدا را بشنود» باید مسلمانها به او پناه دهند و آنگاه وی را (چه مسلمان شود و چه نشود) سالم به امانگاهش برسانند.

بخش دوم (آیات ۱۷ تا ۲۷) به‌طورکلّی رفتار دوگانه‌ی مشرکان را مدّ نظر قرار می‌دهدکه از یکسو اعتقادات منحرفانه و معوج دارند و از سوی دیگر به آبادانی مسجدالحرام و آب‌رسانی به حاجیان برمی‌خیزند ! (که با اوضاع و احوال بسیاری از مسلمان‌نماهای امروزی بی‌شباهت نیست!). در مقابل به عملکرد مسلمان‌های صادق اشاره می‌نمایدکه با مال و جان در راه خدا تلاش می‌کنند و سرانجام نیك آنها را تذکّر می‌دهد. تصریح می‌نماید که مسلمان واقعی نباید منکران را به دوستی و پشتیبانی بگیرد و کسی که چنین کاری می‌کند از گروه ستمگر به شمار می‌رود. خاطرنشان می‌سازد که اگر کسی ادّعای مسلمانی داشت ولی رضای خدا را برتر و بالاتر از هر امری ندانست، از دائره‌ی هدایت خدا خارج شده است. سپس در توجیه سپاس‌گزاری همیشگی از خداوند، عنایات إلهی را در حقّ مؤمنان در شرایط صعب یادآوری می‌نماید که چگونه ایشان را در جنگ حنین یاری نمود (و البتّه هر مؤمنی هرگاه منصفانه در شرایط حیات خود بنگرد نمونه‌هایی از یاری خدا را در سختی‌های زندگی درمی‌یابد).

بخش سوّم (آیات ۲۸ تا ۳۵) که طی آنها ابتدا تذکّری در مورد مشرکان به مسلمانها می‌دهد که آنان به لحاظ فکری پلیدند و پس‌از آن زمان دیگر نباید به مسجدالحرام (که محلّ یکتاپرستی است) نزدیك شوند که این مطلب دو توجّه خاص می‌طلبد (۱) مشرکان در زمان نزول آیه که اواخر دوران هجرت و مقارن با اوج قدرت مسلمانها بود کماکان وجود داشتند و چون ظاهراً دست از جنگ برداشته بودند کسی را با آنها کاری نبود و (۲) رفت و آمد مشرکان به مسجدالحرام برای مسلمان‌ها استفاده‌ی مادّی داشت، ولی آیه‌ی شریفه روحیّه‌ی کسانی را که ممکن بود بدین خاطر از ممنوعیّت نزدیکی مشرکان به مسجدالحرام ناخشنود شوند، مطرح نموده نعمت و فضل خدا را به آنها وعده می‌دهد.

سپس آیات شریفه به گفتگو درباره‌ی اهل کتاب پرداخته از کسانی یاد می‌کند که اسماً اهل کتاب بوده ولی در واقع ـ به مانند مشرکان ـ به خدا و به روز بازپسین ایمان ندارند و هیچ حلال و حرامی را هم (حتّی بنا به دین خود) محترم نمی‌شمرند. به مسلمان‌ها می‌فرماید با این‌ها پیکار کنید تا متواضعانه جزیه دهند.[1] امّا اهل کتاب ساکن عربستان در آن تاریخ حکومت مرکزی را پذیرفته و

---

(۱) ـ «**جزیه**» ازجمله لغات دخیله در زبان عرب است. این کلمه چنانکه گفته شده از مادّه‌ی «گزیت» به معنی «مالیات» در زبان پارسی قدیم بوده است. غیرمسلمان‌ها با پرداخت «جزیه» که میزان آن کمتر از زکات مسلمان‌ها بوده است، از حمایت مسلمانان و معافیت شرکت در جنگ برخوردار می‌شدند.

سرجنگ نداشتند تا با آنها پیکار شود. بنابراین مراد آیات در این زمینه، رومیان متجاوز و عناصری از عربها که با آنها همپشتی داشتند، بوده است.

متعاقباً آیات شریفه به برخی عقاید و کردار ناپسند اهل کتاب می‌پردازد و از روش آنها که روحانیون خود و مسیح[ع] را به اربابی گرفته بودند، انتقاد می‌کند. سپس به مؤمنان هشدار می‌دهد که بسیاری از روحانیون و علمای دینی اموال مردم را به باطل می‌خورند و آنها را از راه خدا بازمی‌دارند.

بخش چهارم (آیات ۳۶ تا ۴۱) که پس‌از سخن از اهل کتاب متجاوز و راهبانشان در آیات قبل در این بخش از آیات، به سخن آغازین سوره در ارتباط با جنگ بازگشته و در این زمینه ابتدا از رعایت ماه‌های حرام سخن می‌گوید. سپس از روحیّه‌ی برخی مسلمان‌ها که در آمادگی برای جنگ تبوک و دفاع از دین و سرزمین خویش سستی به خرج می‌دادند، انتقاد نموده یاری خدا را تذکّر می‌دهد که در مواضع مختلف (ازجمله واقعه‌ی غار) پیامبرش را حفظ کرد. متذکّر می‌گردد که اگر انسان‌ها ـ هرچند مؤمن باشند ـ با ظلم ظالمان مقابله نکنند، برطبق قوانین خدا سرکوب شده و به ذلّت خواهند افتاد. از اینرو مسلمان‌ها را نصیحت می‌کند که «**سبکبار و سنگینبار**» برای پیکار با دشمن متجاوز راهی شوند.

بخش پنجم (آیات ۴۲ تا ۵۷) از روحیّه و رفتار منافقان شکوه می‌کند که اگر بتوانند به سهولت به غنیمتی دست یابند، برای جنگ به راه می‌افتند ولی آنگاه که کوچکترین احساس سختی و خطری بنمایند، شروع به عذرخواهی کرده سوگند می‌خورند که «اگر مقدورمان بود، حتماً ما نیز با شما پیکارگران، به راه می‌افتادیم»! متعاقباً خداوند پیامبرش را توبیخ می‌کند که چرا به آنان اجازه‌ی «معافیت از جهاد» داد تا پرده‌پوشی برای نفاقشان باشد؟ ولی در عین‌حال تذکّر می‌دهد که خدا توفیقشان نداد و لیاقتشان همان بود که «در خانه بنشینند» و اگر هم با مؤمنان همراه می‌شدند، جُز به فتنه‌گری نمی‌پرداختند. سپس آیات، شمّه‌ای از فتنه‌گری‌های منافقان را برمی‌شمرد که (۱) اگر مؤمنان را ظفری پیش آید غمگین می‌شوند و اگر مصیبتی دررسد خوشحال می‌گردند که داخل معرکه نبوده‌اند! (۲) انفاقشان با کفر به خدا و رسولش همراه است و جُز با کسالت به نماز نمی‌روند و (۳) به دروغ سوگند می‌خورند که با مؤمنان‌اند ولی اگر پناهگاهی در جایی بیابند شتابان به سویش می‌روند!

بخش ششم (آیات ۵۸ تا ۶۶) همچنان بحث درباره‌ی منافقان را دنبال می‌کند. می‌فرماید آنها همواره طلبکارند و به اعطاکنندگان طعن می‌زنند. ولی صدقات خاصّ نیازمندان است هرچند می‌توان از محلّ زکات برای جلب قلوب غیرمسلمان‌ها به سوی اسلام، استفاده کرد. از منافقان می‌پرسد که آیا آنان نمی‌دانند با آزارهایی که در جامعه برای پیامبر[ص] و مؤمنان ایجاد می‌کنند، چه عذابی در پایان

عمر برای خود دست و پا می‌کنند؟! می‌فرماید بیم دارند که سوره‌ای نازل شده واقعیّت درونی آنها را برملا سازد ولی سرانجام راهشان رسوایی است.

بخش هفتم (آیات ۶۷ تا ۷۸) چند نکته در این آیات در ارتباط با منافقان برجسته شده است: (۱) این‌که مردان و زنان منافق همگی از یک قماشند و مردان و زنان مؤمن همه یار و یاور یکدیگرند (۲) منافقان خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنان را از عنایت خود محروم ساخت (۳) عناد در برابر حق ـ چه منافقانه و چه انکارآمیز ـ بی‌سابقه نیست؛ کفّار پیشین از اقوام نوح و عاد و ثمود و غیره که از منافقان صدر اسلام مقتدرتر بودند ولی اثری از آنها به جای نمانده و به خسران رفته‌اند و در مقابل، مردان و زنان مؤمن بهشت خدا را خواهند یافت که زندگانی جاوید با مواهب پاکیزه، مقرون به خشنودی و رضایت خدا خواهد بود. سپس از «جهاد با کفّار و منافقان» سخن آورده شده است که منظور از «جهاد با کفار» مقابله با اهل کتاب مهاجم و منظور از «جهاد با منافقان» سختگیری بر ایشان است. آنگاه به تعلیل نفاق منافقان پرداخته می‌فرماید با قول‌هایی که به خدا دادند و به آن عمل نکردند، بر طبق قانون إلهی در دل‌هاشان نفاق افتاد و هیچ رازی را از خدا پنهان نتوانند داشت.

بخش هشتم (آیات۷۹ تا ۹۶) می‌فرماید اگر هفتاد بار هم پیامبر[ص] برای مردمی که به عصیان و نفاق رفتند آمرزش بطلبد خدا آنان را نخواهد بخشید؛ سپس در تعلیل این امر ـ مجدّداً ـ به جنبه‌ای از بینش و روش منافقان اشاره می‌کند که آنها شادمان شدند که علی‌رغم دعوت پیامبر[ص] به جنگ نرفته و در خانه‌های خود ماندند، هرچند اگر عاقل بودند باید به حال خود می‌گریستند! آنگاه به پیامبر فرمان می‌دهد که بر هیچ‌یک از آنان که از دنیا می‌رود، نماز مگزار و آمرزش مخواه که چنان استحقاقی ندارند.

متعاقباً دربرابر مردم منافقی که در پی آنند تا به هر بهانه‌ای از جنگ طفره روند، می‌فرماید که «**بر ضعیفان و بیماران و بی‌چیزان حرجی نیست**» و سپس از مشتاقانی یاد می‌کند که چون مرکب برای عزیمت به جنگ نیافتند، اشک تأثّر از چشمانشان سرازیر شد و می‌فرماید راه مؤاخذه بر اینان نیست.

بخش نهم (آیات ۹۷ تا ۱۱۰) از بادیه‌نشینان عرب یاد می‌کند که می‌فرماید برخی حائز کفر و نفاق‌اند و برخی به خدا و روز بازپسین ایمان دارند و به زودی به رحمت خداوندشان می‌پیوندند. سپس ـ به تناسب ـ از پیشگامان مهاجر و انصار یاد می‌کند که بهشت إلهی ارزانیشان خواهد بود؛ برعکس منافقانی در مدینه که مورد شناسایی پیامبر نیستند ولی خدا آنها را می‌شناسد. همچنین از گروه دیگری یادمی‌کند که اعمال خوب وبد را به هم آمیخته‌اند و به گناهانشان معترفند و می‌فرماید چه بسا خدا به رحمت به آنها بازگردد. در مقابل، از دسته‌ای نام می‌برد که مسجدی برای ایجاد تفرقه

در صفوف مسلمان‌ها به پا کردند (مسجد ضِرار) و مسجدی را معتبر می‌شمرد که ـ برعکس ـ بر پایه‌ی تقوا و کسب خشنودی خدا بنا شده است.

بخش دهم (آیات ۱۱۱ تا ۱۲۹) می‌فرماید خدا از مؤمنان مجاهد، جان‌ها و اموالشان را به بهای بهشتی که می‌یابند، می‌خرد. سپس آن مؤمنان را وصف می‌کند و خاطرنشان می‌سازد که پیامبر[ص] و مؤمنان را سزا نیست که بر مشرکان ـ چون روشن شد که دوزخی‌اند ـ آمرزش طلبند؛ خاصه آنکه خداوند همواره موارد هدایت و گمراهی را بر مردمان بیان می‌دارد و دلهای مؤمنان مخلص همچون مهاجر و انصار را در لحظات حسّاس ثبات می‌بخشد؛ و از اینجا به وضع سه تن از مسلمان‌ها می‌پردازد که خدا ـ با توبه‌ای که بنمودند ـ از اِهمال آنها برای شرکت در جنگ با رومیان درگذشت و آنان را ببخشود. آنگاه خداوند به نصیحت می‌پردازد، مؤمنان را به احساس مسئولیّت در برابر خدایشان فرا می‌خواند و به یاری راستگویان توصیه می‌کند. می‌فرماید هیچ رنجی در راه خدا هدر نمی‌رود و هیچ انفاقی اتلاف نیست. سپس رهنمود می‌دهد که مسلمان‌ها در امر دین «فقیه» شوند و در این ارتباط از هردسته‌ای عدّه‌ای برای آموزش نزد پیامبر[ص] رفته و سپس به قوم خود بازگشته دیگران را بیاموزند. در انتها مجدّداً مؤمنان را به مقابله با دشمن متجاوز (رومیان مهاجم) فرا خوانده شیطنت‌های منافقان را در این زمینه تخطئه می‌کند و سرانجام از رأفت رسول[ص] بر مؤمنان یاد می‌نماید و او را به توکّل بر خدای یگانه سفارش می‌کند.

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(۱) بَرَآءَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَ رَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلَّذِينَ عَـٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ .

« (این اِعلام) **بیزاری از سوی خدا و پیامبرش به کسانی از مشرکان است که** (شما مسلمان‌ها) **با آنان عهد بستید** (و آنها پیمان خود را شکستند) »،

واژه‌ی «**هَٰذِهِ** = این» هرچند در آیه ذکر نشده، ولی مبتدای محذوف برای خبرِ«**بَرَاءَةٌ**» بوده و در ابتدای آیه در تقدیر است. همچنین با توجّه به آیات بعد معلوم می‌شود که «اعلام بیزاری» مذکور در آیه، نسبت به «مشرکان پیمان‌شکن» بوده است.

چنانکه در مقدّمه ذکر شد، پیامبر[ص] با مشرکان مکّه در سال ششم هجرت در حدیبیه پیمان عدم تعرّض بست. امّا برخی از مشرکان دو سالِ بعد، پیمان مزبور را شکستند. بدین‌ترتیب که در سال هشتم هجری قبیله‌ی بَنی‌بَکْر (هپیمان قریشیان) برای انتقامجویی از خونی که پیش‌از اسلام از آنها توسّط بنی‌خُزاعه (همپیمان مسلمانها) ریخته شده بود، به بنی‌خزاعه حمله برده و با همپشتی عناصری از قریش، جمعی از آنها (بَنی‌خُزاعه) را که حتّی عدّه‌ای‌شان در حال نماز و عبادت بودند، از دم تیغ گذراندند.[1] غالب مفسّران آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد را در ارتباط با آن قریشیان پیمان‌شکن می‌دانند که برخلاف قرارداد حدیبیه ـ به اتّفاق همپیمانشان بنی‌بکر ـ دست به کشتار مسلمانان بنی‌خزاعه زدند؛ واقعه‌ای که منجر به نقض پیمان حدیبیه و فتح مکّه در سال هشتم هجری گردید[2] (به توضیح آیه‌ی بعد نگاه کنید).

(۲) فَسِيحُواْ فِى ٱلْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى ٱللَّهِ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُخْزِى ٱلْكَـٰفِرِينَ .

« **پس** (ای مشرکان پیمان‌گُسَل تا) **چهارماه در این سرزمین** (شبه جزیره‌ی عربستان، به آزادی) **بگردید** و(لی) **بدانید که شما عاجزکننده‌ی خدا نیستید و همانا خدا خوارکننده‌ی کافران است** »،

---

(۱) ـ سیره‌ی ابن هشام، ج۴، ص ۱۲←۴ ـ طبقات کبری، ج۲، ص۱۲۴.

(۲) ـ در تفسیر مجمع‌البیان آمده که هرگاه پرسیده شود، چگونه جایز است که پیامبرخدا[ص] نقض عهد کند؟ پاسخ این است که از سه راه ممکن است: (۱) از ابتدا پیمان مشروط به شرائطی بوده و آن شرایط ازبین برود. (۲) از ناحیه‌ی همپیمانان پیمان‌شکنی شود و (۳) پیمان محدود به زمانی بوده و آن‌دوره‌ی زمانی منقضی گردد.

مجمع‌البیان ادامه می‌دهد که به شهادت تاریخ، پیامبر[ص] از مشرکان قول گرفت که نقض عهد نکنند ولی آنان پشت پا به پیمانشان زدند و معنی «بیزاری خدا و رسول از آنها» همان اِعلام رفع أمان و خروج از پیمان است.

بدین‌ترتیب به مشرکان پیمان‌شکن چهار ماه فرصت داده شد که یا طی آن مدّت کوچ کرده از عربستان بروند و یا تفکّر و تحقیق نموده خود را عوض نمایند. نشان می‌دهد که پس‌از چهار ماه، مجدّداً شرایط جنگ بین آنها و مسلمان‌ها برقرار خواهد بود و بنابراین، قبل‌از انقضای این‌مدّت، فرصت دارند تا موضع خود را روشن سازند.

بخش بعدی آیه مشعر بر آن است که مشرکان مزبور تصوّر نکنند که اگر در فرصت چهار ماهه از مسلمان‌ها در اَمانند، از حوزه‌ی قدرت و احاطه‌ی خدا خارج خواهند شد؛ هرگز! که خداوند معاندانِ دربرابر حق را خوار و ذلیل می‌سازد. به‌عبارت دیگر، سرانجام کافران بر طبق قوانین خدا در عالم، خواری و رسوایی است.

امّا آیه‌ی فوق چندان با شرایط زمانی حمله‌ی بنی‌بکر به بنی‌خزاعه و نقض پیمان حدیبیه که پس‌از آن پیش آمد (توضیح آیه‌ی قبل) نمی‌خواند. زیرا آن زمان (سال هشتم هجری) بحث فرصت چهارماهه پیش نیامد، بلکه پس‌از نقض پیمان، مکّه تقریباً بدون هیچ مقاومتی توسّط پیامبر^ص^ و مسلمان‌ها فتح شد[۱] و بسیاری از قریشیان به اسلام گرویدند. به‌علاوه در آیه‌ی بعد آمده‌است که اعلام خداوند مبنی بر اتمام حجّت بر مشرکان در روز «**حجّ اکبر**» بوده که به عید قربان سال نهم هجری تعبیر شده است (توضیح آیه‌ی بعد). از اینرو معلوم می‌شود که منظور از «مشرکان پیمان‌شکن» در آیات اوّلین سوره‌ی توبه، نه بنی‌بکر و پشتیبانانشان از قریش ـ که برخلاف پیمان حدیبیه دست به کشتار بنی‌خزاعه زدند ـ بلکه مشرکانی بوده‌اند که بعداز فتح مکّه به بهانه‌ی آنکه با مسلمان‌ها پیمانی ندارند، در مسیر مکّه به مدینه و برعکس، به راهزنی نشسته و بر مسلمان‌هایی‌که در آن مسیر رفت و آمد داشتند یورش برده به غارت اموال آنها و انواع تعرّضات می‌پرداختند.

همچنین تعبیری که برخی از مفسّران درمورد آیه‌ی فوق آورده و گفته‌اند که «مشرکان مکّه» به واسطه‌ی نقض پیمان صلح حدیبیه فقط چهار ماه مهلت داشتند که یا از عربستان بروند و یا به اسلام بگروند و در غیراین‌صورت باید آماده‌ی جنگ می‌شدند و ظاهراً از آنجا مدلول آیه را شامل حال جمیع مشرکان دانسته‌اند، صحیح نیست زیرا به وضوح سیاق آیات، مشرکانی را که نقض پیمان نکرده بودند، مستثنا کرده است، خاصه آنکه بنا به آیه‌ی۲۸ سوره، چنان مشرکانی کماکان در محیط بودند و صرفاً نزدیکی آنها به مسجد الحرام ممنوع بود.

(۳) وَأَذَٰنٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلنَّاسِ يَوْمَ ٱلْحَجِّ ٱلْأَكْبَرِ أَنَّ ٱللَّهَ بَرِيٓءٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُۥ ۚ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى ٱللَّهِ ۗ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

---

(۱) ـ نوشته‌اند که دستجات سپاه مسلمان‌ها بی‌هیچ مقاومتی وارد مکّه شد، به جز گروه خالد بن ولید که در محلّی به نام «خَندمه» با برخی قریشیان درگیر شد و در نتیجه دوازده تن از آنها کشته شده و بقیّه فراری گشتند (سیره‌ی ابن هشام، ج۴، ص۴۸۰).

« و (این) **اِعلامی از سوی خدا و پیامبرش به مردم در روز حجِّ اَکبر است که خدا از مشرکان بیزار است و رسول او** (نیز)، **پس اگر توبه آورید آن به نفع شماست و چنانچه روی برتابید، پس بدانید که شما عاجزکننده‌ی خدا نتوانید بود، و کافران را به عذابی دردناک بشارت ده »،**

درمورد «**روزِ حجِّ اکبر**» اقوال مختلف تفسیری هست و عدّه‌ای آن را روز عرفه دانسته‌اند. ولی آثار متعدّد از پیامبر[ص] و علی[ع] آن را روز عید قربان معرّفی می‌کند؛ با این تعبیر که «حجِّ اکبر» به «حجِّ واجب» اشاره داشته و «روز حجِّ اکبر» روزی است که آن حج به اِتمام و اِکمال می‌رسد.

می‌فرماید، این «اعلامیّه‌ی خداست» که تعهّد مسلمان‌ها را نسبت به پیمانِ با مشرکان (پس‌از آنکه توسّط مشرکان نقض گردید) قطع می‌کند و اعلام می‌دارد که از این پس آن پیمان احترامی ندارد. بر این مبنا، بیزاری خدا و رسول از مشرکان، به معنی بیزاری از «عهد» آنهاست. ازسوی دیگر، لحن عمومی آیه که اعلامیّه را «خطاب به مردم» نشان می‌دهد، مشخّص می‌دارد که در اجتماعی از عموم مردم ـ و نه فقط مشرکان ـ امر به قرائتِ آن شده بود. در این ارتباط مفسّران شیعه و سنّی آورده‌اند که در موسم حجّ سال نهم هجرت آیاتِ اوّلینِ سوره‌ی توبه بر پیامبر[ص] نازل شد. امّا در آن موقعیّت حضرت به علّت اشتغالات زیادی که داشت، خود به حج نرفت بلکه ابوبکر را به عنوان امیر الحاج تعیین نمود تا به اتّفاق سایر مسلمان‌ها، برای ادای مناسک برود. امّا پیامبر[ص] علی[ع] را مأمور ساخت تا آیات اوّلین سوره‌ی توبه را در آخرین روز حج (روز عید قربان) بر اجتماع حج‌کنندگان بخواند.[۱]

در آن روزگار ـ بعداز فتح مکّه ـ اجتماع حج‌گزاران، متشکّل از مسلمان و مشرک بود و هردسته به سبک خود اجرای مراسم می‌نمود.[۲] از اینرو حج‌گزارانی که در آن موقعیّت مستمع پیام قرآن بودند سوای مؤمنان، مشرکانی بودند که به دو دسته تقسیم می‌شدند: (۱) مشرکان مکّه و امثال آنها که با اعلام عفو عمومی پس‌از فتح مکّه، همه متعهّد به پیمان عدم تعرّض به مسلمان‌ها بوده و هیچ نقصانی در تعهّد خود پیش نیاورده بودند و (۲) دسته مشرکانی که به بهانه‌ی آنکه با مسلمان‌ها پیمانی ندارند، در مسیر مکّه به مدینه وبرعکس، به راهزنی نشسته و بر مسلمان‌هایی که در آن مسیر رفت و آمد داشتند، یورش برده به غارت اموال آنها می‌پرداختند و انواع تعرّضات را روا می‌داشتند. خداوند نسبت به این دسته از مشرکان ـ پس‌از

---

(۱) ـ این مطلب بر اساس سنّت رایج بین قبایل عرب بود که برای لغو پیمان رؤسای قبائل، شخصی از خانواده‌ی خود را می‌فرستادند. ازاینرو، رسول‌خدا[ص] ابتدا ابوبکر را فرستاد تا ضمن امیرالحاج بودن آن کار را انجام دهد ولی سپس فرمود، نقض این پیمان را باید خود و یا فردی از خاندانم ابلاغ کند و علی[ع] را به دنبال او فرستاد تا این آیات را از ابوبکر گرفته بخواند. حدیث نبوی از احمد بن حنبل در مسند (جلدسوّم، ص۲۱۲) گویاست که فرمود: «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي».

(۲) ـ حتّی نوشته‌اند که قبل‌از نزول آیات سوره‌ی انفال و توبه که در خلال آندو سوره، به صفیر کشیدن و کف زدنِ مشرکان به هنگام طواف (انفال/۳۵) و ورودایشان به مسجدالحرام (توبه/۲۸) اعتراض گشت، پیامبر آنان را از این‌کار با اجبار بازنمی‌داشت.

آنکه در آیه‌ی قبل فرمود چهار ماه مهلت دارند[۱] تا وضع خود را روشن کنند، در آیه‌ی فوق ابتدا نصیحت می‌کند که به نفعشان است که توبه آورده تغییر رویّه دهند و به جمع موحّدان بپیوندند و سپس اتمام حجّت می‌نماید که در غیراین‌صورت، زندگانی پر تب و تابی در دنیا و عذاب سهمگین در آخرت برای خود خواهند خرید.

(۴) **إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَيْـًٔا وَلَمْ يُظَٰهِرُوا۟ عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوٓا۟ إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ .**

« **مگر کسانی از مشرکان که با ایشان پیمان بستید و چیزی از** (تعهّدات خود نسبت به) **شما نکاستند و با هیچ‌کس** (و گروهی) **بر ضدّتان همپشتی نکردند؛ پس پیمان ایشان را ـ تا** (پایان) **مدّتشان ـ تمام کنید، همانا خداوند تقواپیشگان را دوست دارد** »،

آیه‌ی فوق حکم آیه‌ی قبل را در مورد مشرکان به طور اعم، مقیّد ساخته و می‌فرماید پیمان مشرکانی که دستشان به خون مسلمانی آلوده نشده، تا موعد مقرّر حفظ شود.

مقطع آیه حاکی از آن است که انسان «**متّقی**» کسی است که پیمانش را ولو با مشرک، حفظ می‌کند و این ازجمله مواردی است که خداوند احراز آن را «تقوی» نامیده است.

آیه‌ی شریفه، نمایانگر انصاف اسلام است و به وضوح می‌رساند که درگیری با مشرکان صرفاً بر سر عقیده نبود، بلکه به خاطر تجاوز و پیمان‌شکنیِ آنها بوده و از اینرو می‌فرماید تعرّض بر مشرکانی که پس‌از پیمان‌های خود ـ مستقیم و غیرمستقیم ـ بر ضدّ مسلمین اقدامی نکردند، روا نیست.

(۵) **فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلْأَشْهُرُ ٱلْحُرُمُ فَٱقْتُلُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَٱحْصُرُوهُمْ وَٱقْعُدُوا۟ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ ۚ فَإِن تَابُوا۟ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّوا۟ سَبِيلَهُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.**

« **پس چون ماه‌های حرام به سر رسید، آن مشرکان** (پیمان‌شکن)**را ـ هرکجا یافتید ـ بکشید و بگیریدشان و محاصره‌شان کنید و در هر کمینگاهی به کمینشان بنشینید؛ پس** (امّا) **اگر توبه آوردند و نماز به پا داشتند و زکات دادند، راه‌شان را خالی کنید** (از آنان دست بدارید) **همانا خدا آمرزنده و مهربان است** »،

نکات زیر در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه منظور از «ماه‌های حرام» بنا به قولی، نه ماه‌های حرام چهارگانه (محرّم، رجب، ذیقعده و ذیحجّه) بلکه همان چهار ماه مهلتی است که در آیه‌ی۲ آمده است (زیرنویس آیه‌ی۳ در همین صفحه). به عبارت دیگر واژه‌ی «**حرام**» در آیه‌ی فوق، به معنی «محترم» به کار رفته است.

---

(۱) ـ چهار ماه مهلت بنا به قول امام صادقع عبارت بود از روز عید قربان سال نهم هجری (تا پایان ماه ذیحجّه) به علاوه‌ی محرّم و صفر و ربیع الأوّل و ده روز اوّل ربیع الثّانی (مجمع البیان).

دوّم آنکه «الف و لام» بر سر کلمه‌ی «مشرکین» در آیه ـ به قرینه‌ی آیات قبل که مشرکان‌را دو دسته کرد ـ «الف و لام» جنس نیست، بلکه «الف و لام» **عهد** است و مشرکانِ پیمان‌شکن را مدّ نظر قرار می‌دهد.

سوّم آنکه در ترتیب فرامین «**فَاقْتُلُواْ ، خُذُوهُمْ ، اُحْصُرُوهُمْ ، وَ اقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ** = بکُشید، بگیریدشان، محاصره‌شان کنید و در هرکمینگاهی به کمینشان بنشینید»، یکی از مفسّران گوید که «چهار موضوع به صورت یک امر تخییری نیست، بلکه با درنظر گرفتن شرایط محیط و زمان و مکان و اشخاص مورد نظر، باید هریک از این امور که مناسب تشخیص داده شود عملی گردد. اگر تنها با اسارت و محاصره کردن و بستن راه برآنها در فشار کافی قرار می‌گیرند (که دست از تجاوزاتشان بردارند) از این راه باید وارد شد و اگر چاره‌ای جز قتل نبود، کشتن آنها مجاز است.».

چهارم آنکه بخش انتهایی آیه مشعر بر این معناست که اگر همان مشرکانِ پیمان‌شکنِ آدم‌کُش نیز هرگاه مسلمان شده و مسلمانی‌شان را با عمل به احکام نشان دادند، به دور از تعرّضِ مسلمین و مشمول رحمت خدا خواهند بود.

(۶) **وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ٱسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُۥ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُونَ .**

« و اگر یکی از آن مشرکان از تو پناه خواست او را پناه دِه تا کلام خدا را بشنود، سپس وی را به امانگاهش برسان، هم از آنروی که آنان مردمی نادانند »،

یعنی اگر چهار ماه مهلتی که به مشرکان پیمان‌شکن داده شد (آیه‌ی۲) به سر آمد و پس‌از آن یکی از آن مشرکان نزد پیامبر[ص] آمده امان می‌خواست تا منطق اسلام را بشنود، پیامبر[ص] باید به او امان می‌داد و پس‌از آن ـ حتّی اگر او اسلام‌را هم نمی‌پذیرفت ـ پیامبر[ص] می‌بایستی ترتیبی می‌داد که وی سالم نزد قوم وقبیله‌اش بازگردد.

مقطع آیه تعلیل حکم است؛ می‌فرماید «**بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَايَعْلَمُونَ** = هم از آنروی که مردمی نادانند». یعنی با کسی باید جنگید که سرعناد و لجاج دارد، نه با آنکه جویای حق گشته است.

(۷) **كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ رَسُولِهِۦٓ إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّمْ عِندَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ۖ فَمَا ٱسْتَقَٰمُواْ لَكُمْ فَٱسْتَقِيمُواْ لَهُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ .**

« چگونه برای مشرکان نزد خدا و پیامبرش عهدی باشد ؟! مگر کسانی که در مسجدالحرام با آنها پیمان بستید؛ پس تا زمانی‌که به (پیمان با) **شما پایبندند، شما** (نیز) **به** (پیمان) **آنها پایدار مانید، همانا خدا متّقیان را دوست دارد »،**

آیه‌ی شریفه مجدّداً وضع مشرکان پیمان‌شکن را توصیف کرده بیزاری خدا و رسول[ص] را از آنها بیشتر تبیین می‌کند. البتّه مفهوم عبارت آغازین آیه این نیست که اصولاً پیمان‌بستن با مشرک معنا ندارد، زیرا متعاقباً مشرکانی را استثنا کرده و چنانکه می‌دانیم پیامبر[ص] با مشرکان قریش در حدیبیه پیمان بست. پس معنای آیه‌ی شریفه این است که عهد پیمان‌شکنان نزد خدا اعتباری ندارد و محترم نیست.

بخش بعدی آیه مشعر بر آن است که آن مشرکِ بی‌دین نیز اگر بر عهدش پایبند بود، مسلمان‌ها را حقّ آزار او نیست و این امر را نشانه‌ی تقوای مسلمان برمی‌شمرد. انسان‌های عادی وقتی تحت ستم قرار گرفته عصبانی می‌شوند، معمولاً جز زدن و سرکوب کردن به چیزی نمی‌اندیشند، ولی این خداست که پیاپی استثناء می‌آورَد و به فاصله‌ی ۳ آیه، این دوّمین باری است که خداوند چنین استثنایی را تذکّر می‌دهد، چون مطلب بسیار مهم بوده و با جان افراد ـ و لو مشرک ـ سر و کار دارد.

البتّه مفسّران در این‌که منظور از «**کسانی که در مسجد الحرام با آنها پیمان بستید**» چه کسانی بوده‌اند، اقوال گوناگون آورده‌اند. از ابن عبّاس روایت شده که مقصود، قریش است که پیامبر[ص] با آنها در حدیبیه پیمان بست. ولی آیه‌ی شریفه از پیمانی یاد می‌کند که «**عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** = در نزد مسجد الحرام» بسته شد و این مطلب با پیمان عدم تعرّضی که پیامبر[ص] بعداز فتح مکّه با قریشیانی‌که مسلمان نشدند بسته باشد، بیشتر تطبیق می‌کند (توضیح آیه‌ی۲).

(۸) **كَيْفَ وَإِن يَظْهَرُواْ عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُواْ فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً ۚ يُرْضُونَكُم بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ .**

« **چگونه** (عهد آنها نزد خدا محترم باشد) **در حالی‌که اگر بر شما دست یابند هیچ سوگند و پیمانی را در حقّتان رعایت نکنند، شما را با زبان‌هایشان راضی می‌کنند ولی دل‌هاشان اِبا دارد و اکثرشان فاسق‌اند** »،

واژه‌ی «**كَيْفَ** = چگونه» در ابتدای آیه، دنباله‌ی «**كَيْفَ**» در آغاز آیه‌ی قبل است و مشرکان در آیه‌ی قبل به دو دسته‌ی «متعهّد به پیمان» و«پیمان‌شکن» تقسیم شدند. پس آغاز آیه‌ی فوق درارتباط با مشرکان پیمان‌شکن است که می‌فرماید اگر قدرت بیابند، هیچ ملاحظه‌ای نسبت به مسلمان‌ها نخواهند داشت و بنابراین هرآنچه در شرایط ضعف می‌گویند، همه لاف‌های زبانی است و اهل عمل به پیمان نیستند. واژه‌ی «**إِلّ**» در آیه به معنی «خویشاوندی» و «سوگند» هردوست ولی با درنظر گرفتن مفهوم آیات در اینجا، بهتر است به «سوگند» معنا شود.

در مقطع آیه با واژه‌ی «**أَكْثَرُهُمْ**» کلّ مشرکان به «اکثریّت» و «اقلّیّت» تقسیم شده‌اند و مقصود از «اقلّیّت» نفرات کمتر آنهاست که «غیر فاسق» بوده‌اند که نقض عهد نکردند و «اکثریّت»شان را افرادی می‌داند که اصولاً پایبند قول و قرار نیستند.

(۹) **اشْتَرَوْاْ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِهِ ۚ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .**

« **آیات خدا را به بهای اندک فروختند و** (مردم را) **از راه خدا بازداشتنـد؛ به راستی چه بد بود آنچه انجام می‌دادند** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی توصیف مشرکان پیمان‌شکن‌است (هرچند برخی گفته‌اند که منظور یهودیان بوده‌اند که با سیاق آیات تطبیق نمی‌شود). می‌فرماید، با آنکه این پیامبر[ص] (پیامبر اسلام) مشرکان را با زبان خودشان به حق و سعادت هدایت می‌کرد، امّا آنها تعالیم إلهیِ او را به هوس‌های دنیا ـ بهای اندک ـ فروختند و به علاوه، دیگران را هم با زور و تهدید و شکنجه، از راه خدا بازداشتند. در مقطع آیه «**مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ**» ماضی استمراری است که می‌رساند آنها آن اَعمال ناروا را نه یکبار، بلکه مدّت‌های مدید ـ قبل و بعداز هجرت پیامبر[ص] ـ ادامه می‌دادند. و متعاقباً اضافه می‌کند که:

(۱۰) **لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً ۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُعْتَدُونَ** .

« **هیچ سوگند و پیمانی را در** (حقِّ) **هیچ مؤمنی رعایت نکنند و هم آنان تجاوزگرانند** »،

یعنی عقاید آن مشرکان پیمان‌شکن به صورتی است که مانع تعرّض آنها به مسلمین نمی‌شود.

این آیات، همه ضدِّ خشونت است، زیرا حساب مشرکان وفادارِ به پیمان را «به صُوَرِ گوناگون» از حساب مشرکان پیمان‌شکن جدا ساخته تا روشن باشد که اسلام خشونت بی‌جهت را، حتّی نسبت به مخالفان، روا نمی‌شمرد.

(۱۱) **فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخْوَٰنُكُمْ فِي ٱلدِّينِ ۗ وَنُفَصِّلُ ٱلْأٓيَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** .

« **پس** (امّا) **اگر توبه آورده نماز به پا داشتند و زکات دادند، برادران دینی شما هستند؛ و ما آیات**(خود) **را برای اهل درک، به تفصیل بیان می‌کنیم** »،

بخش اوّل آیه دلالت بر این معنا دارد که همان مشرکان پیمان‌شکن خونریز نیز اگر توبه نموده و توبه‌شان را با عمل به احکام نشان دادند، گذشته‌هاشان را باید به فراموشی سپرد و برادران دینی مسلمان‌ها می‌شوند.

بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که روی سخن قرآن با دانایان است، نه جُهّال. یعنی دانایان می‌فهمند که این‌کتاب، هیچ قصدی جُز هدایت مردم به سوی رشد و کمال ندارد و اگر در مواردی «ایستادگی» می‌کند، دربرابر کسانی است که قابل اصلاح نبوده و دست از تجاوز برنمی‌دارند؛ و تأکید بر این مطلب که «**ما آیات را به وضوح توضیح می‌دهیم**»، می‌رساند که قرآن قابل فهم بوده و به دور از هرگونه پیچیدگی و رمزگویی است (و اگر کسانی با سوءِ استفاده از آیات، قرآن را به خشونت‌های بی‌دلیل می کشانند، مولود کجدلی و انحراف خودشان است).

(۱۲) **وَإِن نَّكَثُوٓاْ أَيْمَٰنَهُم مِّنۢ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِي دِينِكُمْ فَقَٰتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلْكُفْرِ ۙ إِنَّهُمْ لَآ أَيْمَٰنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ** .

« و(لی) **اگر سوگندهای خود را پس‌از پیمانشان بشکستند و به شما در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید که آنان را هیچ** (اعتباری بر) **سوگند و پیمانشان نیست، شاید بازایستند** »،

در آیه‌ی قبل فرمود که اگر مشرکانِ پیمان‌شکن توبه آورده مسلمان گشتند، برادران دینی شما (مسلمان‌ها) خواهند بود و در آیه‌ی فوق می‌فرماید ولی اگر باز ـ مجدّداً ـ پیمان شکسته پشت پا به تعهّد اسلامی زدند (و احتمالاً این‌کار را به تحریک بعضی سرانشان انجام خواهند داد) با سردَمداران آنها بجنگید، شاید از این فتنه‌گری‌ها دست بردارند.

از سوی دیگر از آنجا که «پیمان‌شکنی» معمولاً با «بدگویی» همراه است، از این‌جهت دو مطلب را توأم آورده، ولی تصریح می‌نماید که منظور نه بدگویی شخصی، بلکه «طعنه در دین» است. همچنین آیه نشان می‌دهد که «إمام» کلمه‌ی آسمانی نیست، به طوری‌که حتّی کفّار هم امام دارند؛ و عبارتی که پیش‌از مقطع آیه آمده که «**پیمان‌هایشان را هیچ اعتباری نیست**»، به منزله‌ی تعلیل حکم است؛ یعنی چنانچه غیراز این می‌بود، و به پیمان‌های خود ـ ولو در موضع شرک ـ پایبند بودند، جنگ با آنها موردی نداشت.

(۱۳) أَلَا تُقَٰتِلُونَ قَوۡمٗا نَّكَثُوٓاْ أَيۡمَٰنَهُمۡ وَهَمُّواْ بِإِخۡرَاجِ ٱلرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٍۚ أَتَخۡشَوۡنَهُمۡۚ فَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخۡشَوۡهُ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ .

« **چرا با گروهی که سوگندها و پیمان‌های خود را بشکستند و بر آن شدند تا پیامبر را** (از شهرش) **اخراج کنند ـ و آنها اوّل‌بار** (جنگ را) **با شما آغاز کردند ـ نمی‌جنگید؟! آیا از ایشان می‌ترسید؟ پس سزاوارتر است که از خدا بترسید، اگر مؤمنید** »،

در بررسی این آیه و آیات بعد، باید درنظر داشت که نزول آنها زمانی‌است که جمعیّت مسلمان‌ها از عدّه‌ی محدود ـ ولی فداکار ـ مهاجر و انصار فراتر رفته و جمع کثیری راشامل می‌شد که تذکّر نکات فوق به آنان مورد داشت و إلاّ مسلمانان اوّلیّه نشان داده بودند که در راه خدا از هیچ خطری نمی‌هراسند.

آیه‌ی شریفه، جنگ با مشرکان را تعلیل می‌کند که **(۱)** پیمان‌های خود را بشکستند (قول عدم تعرّض داده بودند و آن را زیرپا نهادند) **(۲)** قبلاً نیز تصمیم به اخراج پیامبر[ص] گرفتند (انفال/آیه‌ی ۳۰) و**(۳)** آنها اوّل‌بار جنگ را آغازکردند (که طبری می‌گوید، منظور، حمله‌ی مشترک بنی‌بَکْر و قُریش به بنی‌خُزاعه، پس‌از قرارداد صلح حدیبیه می‌باشد).

می‌فرماید دشمنان شما ای مسلمانان، چنین پیشینه‌ای دارند و بنابراین، چرا نباید با آنها جنگید؟

(۱۴) قَٰتِلُوهُمۡ يُعَذِّبۡهُمُ ٱللَّهُ بِأَيۡدِيكُمۡ وَيُخۡزِهِمۡ وَيَنصُرۡكُمۡ عَلَيۡهِمۡ وَيَشۡفِ صُدُورَ قَوۡمٖ مُّؤۡمِنِينَ .

« **پس با آنان بجنگید؛ خدا آنها را به دست شما عذاب می‌کند و خوارشان ساخته شما را بر آنان پیروز می‌گرداند و** (بدین‌ترتیب) **دل‌های** (دردمند) **گروه مؤمنان را شفا می‌بخشد** »،

ابتدای آیه می‌رساند که افرادی که در جهت رضای خدا حرکت می‌کنند، مظهر اجرای اِراده‌ی إلهی هستند. خداوند عدّه‌ای (مؤمنان با صلابت نیکوکار) را وسیله‌ی اجرای اِراده‌ی خود و پیشبرد حق در دنیا قرار داده و در بعضی موارد ـ آنگاه که مؤمنان ستمدیده در برابر ظالمِ پیمان‌شکن از سر اخلاص قیام نمایند ـ آنها را به پیروزی می‌رساند.

مقطع آیه حاکی از آن است که ازجمله فراورده‌های مهم سرکوب ظلم در دنیا، تشفّی خاطر و آرامش دل‌های دردمندی است که مورد ظلم قرار گرفته بودند. از نظر مصداق زمانی، مفسّران گفته‌اند که منظور از آن‌دسته مؤمنانی‌که مورد ظلم قرار گرفتند، مسلمان‌های بنی‌خُزاعه بوده‌اند که کسانشان در حمله‌ی ناجوانمردانه‌ی قُریش و بنی‌بَکْر ـ پس‌از صلح حدیبیه ـ قتل عام شده و به علّت عفوِ عمومی پیامبر[ص] پس‌از فتح مکّه، غیظ خود فرو برده بودند و انتقامی نگرفتند. می‌فرماید، اگر مسلمان‌ها با مشرکان پیمان‌شکنی که وصفشان گذشت (آیات قبل) بجنگند، یکی‌از فوائدش هم این خواهد بود که برادران ایمانی مظلوم خود را که توسّط آن مشرکان مورد تجاوز قرار گرفتند، از نظر روحی آرام می‌سازند.

(۱۵) **وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ ۗ وَيَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .**

« **و خشم دل‌هایشان را ببرَد و خدا به هرکه خواهد** (و شایسته بیند) **ازسر رحمت بازمی‌گردد و خداوند دانای حکیم است** »،

آیه‌ی شریفه در ادامه‌ی مقطع آیه‌ی قبل است. البتّه خداوند وسیله‌ی تشفّی دلهای مؤمنان را ـ به صُوَر گوناگون ـ فراهم می‌سازد (و چه بسا در مواردی، گذشت نسبت به مظالم وارده، موجب آرامش خاطر می‌شود) و هرکس را که توبه کند خداوند می‌بخشد. مقطع آیه بیانگر این معناست که خدا لایقانِ رحمتش را می‌شناسد و می‌داند که چگونه آنها را راضی سازد و در عکس‌العمل‌ها و قانونگذاری‌های خودْ حکیمانه رفتار می‌کند.

(۱۶) **أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُوا۟ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُوا۟ مِنكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَا رَسُولِهِۦ وَلَا ٱلْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً ۚ وَٱللَّهُ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ .**

« **آیا پنداشتید که** (بدون امتحان) **به خود واگذار می‌شوید ؟! و علم خداوند به کسانی از شما که به جهاد برخاسته باشند و غیراز خدا و فرستاده‌ی او و مؤمنان همرازی نگرفته باشند، هنوز تعلّق نگرفته است و خدا از آنچه می‌کنید با خبر است** »،

روی سخن آیه با تازه‌مسلمانان است. می‌فرماید که هنوز علم خدا درباره‌ی شما تحقّق خارجی نیافته و «معلومِ» او در موردتان «ظاهر» نگشته است. به عبارت دیگر : هرچند خداوند «علم پیشین» به اَعمال نیکان دارد ولی تا آنها را در جریان‌های عمل نبیند و بالفعل مجاهد نداند، آنان را پاداش برجسته نمی‌دهد بلکه در بوته‌های آزمایش قرار خواهد داد.

آیه‌ی شریفه ـ که امثال فراوان در قرآن دارد ـ به دست می‌دهد که خداوند، راضی نیست که افرادی خود را مسلمان بنامند و در حاشیه‌ی أمن زندگانی به سر برند و به تلاش و مجاهدت برنخیزند و آنگاه انتظار داشته باشند که به بهشت إلهی و بهترین پاداش اُخروی نائل شوند! می‌فرماید چنین نیست؛ انسان بی‌جهت و به صرف آنکه اسماً مسلمان شده به مراتب والا نمی‌رسد، بلکه باید ـ همچون مهاجر و انصار ـ در میدان‌های عمل، «صالح و فداکار» پیش رود و در نتیجه، به شخصیّت و منشی دست یابد که شایسته‌ی رضوان إلهی است. از اینرو مقطع آیه متناسباً مشعر بر این معناست که هرآنچه آدمی می‌کند، از علم تیزبین خدا دور نخواهد ماند و خداوند به ظاهر و باطن همگان آگاهی دارد.

بخش دوم

(۱۷) مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَن يَعْمُرُواْ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ شَٰهِدِينَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِم بِٱلْكُفْرِ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ وَ فِى ٱلنَّارِ هُمْ خَٰلِدُونَ .

« مشرکان را رَوا نیست که مساجد خدا را آباد کنند، درحالی‌که به کفر خویش معترفند! اَعمالشان تباه شده و خود در آتش جاودانند »،

آیه‌ی شریفه پس‌از یادآوری به مسلمان‌ها که تصوّر نکنند «بدون امتحان» به بهشت خدا راه خواهند یافت (آیه‌ی قبل) روی سخن را به مشرکان برده است.

در این زمینه باید درنظر داشت که مشرکان عرب در عین خصومت با مسلمانان و پرستش اصنام، خود را متدیّن می‌دانستند و به اَعمالی نظیر تعمیر مسجد الحرام و آبرسانی به حاجیانش (چنانکه در آیات بعد مذکور است) سخت پایبند بودند. همه‌ساله حج به جای می‌آوردند و معتقد بودند که پیرو آئین ابراهیم[ع] هستند و پرده‌داریِ مسجد الحرام برایشان افتخاری بود. آیه‌ی شریفه می‌فرماید چنین کسانی، شایستگی آبادانی و مرمّت مساجد خدا را ندارند. به عبارت دیگر، مقدّس‌نمایانی که توحیدشان درست نیست تصوّر نکنند مثلاً با اعطای قالی به «فلان» مسجد و نصب شیروانی در «بهمان» مسجد، آباد کننده‌ی مسجد خدا محسوب می‌شوند! پیام آیه‌ی شریفه اینست‌که «مسجد» برای عبادت خدا «به تنهایی» است وآنکه «عبادت» را به غیرخدا تسرّی داده و خدا را با بندگی «شفیعانی» (اَعَمِّ از اصنام یا روح بزرگان و شخصیّت‌ها) می‌خوانَد، «آباد کننده‌ی» مسجد محسوب نمی‌شود؛ و هرچند به هنگام نزول آیه مسجد دیگری جُز مسجد الحرام و مسجد النّبی، در عربستان نبود، ولی آیه‌ی شریفه از «مساجد» نام برده و سخنش کلّی است که نه فقط «مشرکان عرب» آباد کننده‌ی «مسجد الحرام» نباشند، بلکه منحرفانِ از توحید ـ به هرشکل و طریق ـ آباد کننده‌ی هیچ مسجدی نخواهند بود.

آیه‌ی شریفه متعاقباً عملکرد مشرکان را تخطئه می‌کند که در عین قائل بودن به میانجی‌هایی[۱] برای خدای تعالی، خود را «**مُعمِّر** = آبادکننده»ی مسجد إلهی می‌شمُرند! در این راستا باید دانست که منظور از «**کُفر**» در اینجا، همان «شرک» است و قرآن در موارد دیگر نیز «شرک» را از مصادیق «کفر» دانسته و مثلاً می‌فرماید «**قُلْ أَ اِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِى خَلَقَ الاَرْضَ فِى يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ اَنداداً** = بگو آیا شما به خدایی‌که زمین را در دو روز (دو مرحله) آفرید، کافر می‌شوید و برای او همتایانی قرار می‌دهید؟» (فُصِّلَت/۹).

---

(۱) ـ مشرکان عرب بت‌ها را نه شریک خالقیّت خدا (چنانکه در آیات متعدّد قرآن منعکس است ـ مؤمنون/۸۹←۸۴) بلکه شریک در عبادت او می‌شمردند، بدین‌معنی که معتقد بودند عبادت بت‌ها موجب می‌شود که آنها (بت‌ها) در درگاه خدا برای برآورد حاجات ایشان واسطه شوند و بدین‌طریق آنها به حاجات خود دستیابند.

همچنین شرک مشرکان عرب عیان بود و به وضوح در دعاهایشان می‌گفتند: «اَللّهُمَّ لَبَّیْکَ لاشَریکَ لَکَ إلاّ شَریکًا هُوَ لَکَ تَمْلِکُهُ وَ ما مَلَکَ = خدایا دعوت تو را اجابت کردم و شریکی بر تو نیست، مگر آن‌شریکی که خود برای خویش قرار دادی! و تو مالک او و هرچه از آن اوست، هستی»[1]؛ و آیه می‌فرماید چگونه با چنین دعاهایی خود را خداپرست و آبادکننده‌ی مسجد خدا می‌دانند؟!

در بخش انتهایی آیه از «**حبط اعمال**» سخن رفته که تعبیری قرآنی به معنی باطل شدن و از اثر افتادن عمل است. یعنی، تمام مقدّس‌بازی‌های کسانی‌که در توحید خدا انحراف دارند، از میان می‌رود و برایشان سرمایه‌ی اُخروی نخواهد بود. ریشه‌های غلط فکری به اَعمال سعادت‌آمیز نمی‌انجامد.

(۱۸) **إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا ٱللَّهَ ۖ فَعَسَىٰٓ أُو۟لَٰٓئِكَ أَن يَكُونُوا۟ مِنَ ٱلْمُهْتَدِينَ .**

«**جُز این نیست که کسانی مساجد خدا را آباد می‌سازند که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته و نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند و از** (هیچ کس) **جُز خدا نمی‌ترسند؛ پس امید که آنان از راه‌یافتگان باشند**»،

آیه‌ی شریفه با واژه‌ی «**إنَّما** = جُز این نیست» در ابتدا، اشاره به حصر دارد. یعنی آباد کننده‌ی واقعی مساجد «فقط» کسانی هستند که موحّد و مؤمن به آخرت بوده و نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند و منحصراً از خدا می‌ترسند و از این اوصاف برمی‌آید که آبادانی حقیقی مساجد، با چنان اموری سنخیّت دارد. به عبارت دیگر، بیان مطلب، صورت «حُکم» نداشته، بلکه در مقام «بیان واقعیّت» است و می‌رساند که مُراد از «آبادانی مساجد»، فقط آبادانی ظاهری نیست بلکه می‌فرماید، این مؤمنانند که با آموزه‌های صحیح و نور توحیدشان مساجدِ خدا را (واقعاً) آباد می‌سازند. چنانکه طبری نیز در تفسیر خود از ابن اسحاق آورده که: مَن عَمَّرَها بِحَقِّها مَنْ آمَنَ بالله وَ الْیَوْمِ الآخِرِ. یعنی: «منظور آیه آن است که (مؤمنان واقعی به خدا و روز بازپسین) مساجد خدا را **چنانکه سزاوار آن است** آباد می‌کنند». بنابراین، مراد از «عمارت مسجد» نه فقط بنای ظاهری آن، بلکه ایجاد فضای سالم برای ترویج حقایق دین و ساخت معنوی مسجد می‌باشد و این‌کار جُز از مؤمنان «واقعی» ساخته نیست[2] و مظهر حائز شدن ایمان واقعی را در آدمی، خوف انحصاری او از خداوند

---

(۱) ـ متأسّفانه در برخی ادعیه نیز اگر نه عیناً، ولی شبیه اینگونه عبارات رایج شده و مثلاً در زیارت مطلقه‌ی امام حسین(ع) و یا در زیارت عید فطر و قربان داعی، خود را بنده‌ی امام حسین(ع) دانسته و گوید: «یا مَوْلایَ یا اَباعَبْدِالله، یَابْنَ رَسُولِ الله، عَبْدُکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ، الذَّلیلُ بَیْنَ یَدَیْکَ، و الْمُصَغَّرُ فِی عُلُوِّ قَدْرِکَ، وَ الْمُعْتَرِفُ بِحَقِّکَ، جاءَکَ مُسْتَجیراً بِکَ». ویا اینکه دردعای توسّل به امامان(ع) گفته می‌شود: «اِستَنْقِذُونِی مِنْ ذُنُوبِی»، و یا اینکه در بعضی از دعاهای ماه رجب، امامان خود را بازوهای خدا و وکیلان او دانسته و گویند: «اَعْضادٌ وَ اَشْهادٌ وَ مُناةٌ و اَذْوادٌ وَ حَفَظَةٌ وَ رُوّادٌ...».

(۲) ـ از امام علی علیه‌السّلام در نهج البلاغه آمده که درباره‌ی مساجد «مسلمان‌نمایان» می‌فرماید: «مَساجِدُهُمْ یَوْمَئِذٍ عامِرَةٌ مِنَ الْبِناءِ، خَرابٌ مِنَ الْهُدَی! =در آن روزگار مساجد ایشان به لحاظ ساختمان آباداست و از حیث هدایت ویران!» (کلمات قصار، شماره‌ی ۳۶۹).

برمی‌شمرد که به قول سعدی:

موحّد چو زَر ریزی اندر برش چو شمشیر هندی نهی بر سرش
امید و هراسش نباشد ز کس همین است معنای توحید و بس

مقطع آیه اظهار امید است که «**عَسی** = چه بسا» چنان مردمانی با آن اوصاف، «راه یافته» باشند و طبری می‌گوید اظهار امیدواری از مقام کریم خداوند در سراسر قرآن اشاره به قطعیّت دارد (کُلُّ عَسَی فِی الْقُرآنِ فَهِیَ واجِبَةٌ).

(۱۹) **أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ ٱلْحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَجَٰهَدَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ لَا يَسْتَوُۥنَ عِندَ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ .**

« **آیا آب‌رسانی به حاجیان و عمارت مسجد الحرام را با** (عمل) **کسی‌که به خدا و روز واپسین ایمان داشته و در راه خدا جهاد می‌کند، همانند پنداشته‌اید؟!** (آنها) **نزد خدا یکسان نیستند؛ و خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند** »،

سقایت حاجیان در نظر عرب دوران جاهلیّت، یکی از مفاخر بود. آیه‌ی شریفه می‌فرماید این‌گونه اعمال صوری با اعمال معنوی مؤمنان راستین یکسان نیست.[۱] و درمقطع آیه ازعدم هدایت «**ستمکاران**» یاد می‌کند. زیرا در فرهنگ قرآن «**ظالم**» فقط کسی نیست که بی‌جهت به کسی آسیب می‌رساند، بلکه همه‌ی کسانی‌که دربرابر اندیشه‌ی حق عناد می‌ورزند، آنها نیز از نظر خداوند ظالمند، چنانکه می‌فرماید: «**وَ مایَجْحَدُ بِآیاتِنا إلَّا الظّالِمُون** = هیچکس جُز ظالمان به آیات ما عناد نمی‌ورزد» (عنکبوت/۴۹). هرآنکه با اندیشه‌ی حق درافتد ظالم است و خداوند، نه اینان، بلکه «منصفان» را هدایت می‌کند.

(۲۰) **ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِ ۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ .**

« **آنان‌که ایمان آورده وهجرت کرده و با اموال و جان‌هاشان در راه خدا به جهاد برخاستند، درجاتشان نزد خدا افضل و هم‌ایشان رستگار و کامیابند** »،

در توصیف مؤمن واقعی، در آیه‌ی فوق ذکری از این‌گونه افراد آورده و از درجات والاتر ایشان سخن گفته است.

---

(۱) ـ چه بسیار کسانی‌که اَعمال کم‌فایده یا بیهوده‌ای را موجب کمال رضای خدا می‌دانند و همچنین کسانی‌که دین را فقط اجرای مراسمی دانسته وهرکه را مراسم «سنگین»تر به پا سازد، متدیّن‌تر می‌دانند! آیه‌ی شریفه درمقام مبارزه با این‌قبیل بینش‌هاست و در پیِ اصلاح افکار مزبور می‌فرماید: چگونه این‌قبیل اَعمال با کارِ کسی که واقعاً به خدا و آخرت ایمان داشته و بر آن مبنا مجاهدانه زندگی می‌کند، قابل قیاس تواند بود؟

ختام آیه می‌رساند که کسانی چون مهاجر و انصار ـ که صداقت ایمانی آنها در عمل به ظهور رسید ـ «رستگارند»، نه آنان‌که دل به تشریفات کم‌فایده سپرده‌اند. به عبارت دیگر اعمال خیر و پسندیده از ایمان واقعی به خدا برمی‌خیزد.

(۲۱و۲۲) **يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ . خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ .**

« خدایشان آنان را به رحمت و رضایتی از سوی خود و باغ‌هایی که نعمت آنها پایدار است، بشارت می‌دهد، درحالی‌که برای همیشه درآن باغستان‌ها جاودان باشند؛ بی‌گمان پاداش بزرگ به‌نزد خداست »،

آیات شریفه در بیان عکس‌العمل اَعمال دنیوی مؤمنان در سرای دیگر است و نتیجه‌ی اَعمال سه گانه‌ی مؤمن (**ایمان**، **هجرت** و **جهاد**) در این دنیا را با سه پاداش ذکر می‌کند (**رحمت خدا**، **رضایت إلهی** و **بهشت اُخروی**). اضافه می‌فرماید که بهشت ایشان همیشگی است و نعمت مهم و بزرگ را باید نزد خدا جُست.

(۲۳) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ .**

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! پدران و برادرانتان را ـ اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند ـ به دوستی (و همپیمانی) **مگیرید و هرکس از شما که ایشان را به دوستی گیرد، پس آنان خود ستمگرانند »،**

آیه‌ی شریفه ـ با درنظر گرفتن آنکه خویشان بسیاری از مسلمان‌ها در شرایط زمانی مشرک بودند (و چه بسا امروزه نیز چنین باشد) ـ پس‌از سخن از مشرکان و احوال ایشان در آیات قبل، روی سخن را به مسلمان‌ها برده است. شایان توجّه اینکه واژه‌ی «**آمَنُوا**» در ابتدای این‌گونه آیات، فعل ماضی است زیرا افراد را پس‌از ایمانشان مخاطب قرار می‌دهد.

متأسّفانه احساس دوستی و هماهنگی نسبت به خویشان و نزدیکان عموماً باعث سهل‌گیری فرامین إلهی در افراد می‌شود. از اینرو زمخشری در تفسیر آیه طی حدیثی از پیامبر^ص^ آورده که «هیچکس طعم ایمان را نچشد، مگر حُبّ و بغضش برای خدا باشد؛ تا آنجا که دورترینِ مردم را، برای خدا دوست بدارد و نزدیک‌ترین مردم را به خاطر خدا، دشمن شمرد». در غیر این‌صورت «عواطف» ـ که ازجمله امور غریزی است ـ رفتار شخص را به جای «عقل و وجدان»، در حکومت گرفته و به سهل‌انگاری‌های دینی می‌برد که سرانجام خوشی ندارد. البتّه آیه‌ی شریفه نفی «حفظ رابطه» نمی‌کند (مائده/توضیح آیه‌ی۵۹ و آل‌عمران/۱۱۸) بلکه فقط می‌فرماید «مؤمن» حقّ تولّی (مقام صمیمیّت و پشتیبانی) با خویشان بی‌ایمان خود را ندارد و اگر چنین کاری کرد، ظلم به خود نموده و حقّ ایمانش را اَدا نکرده است (مجادله/۲۲). در آیه‌ی بعد موضوع را وسعت بخشیده و از «خویشان» به سایر دوست داشتنی‌های انسان می‌کشاند:

(۲۴) قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَ أَبْنَآؤُكُمْ وَ إِخْوَٰنُكُمْ وَ أَزْوَٰجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَ رَسُولِهِۦ وَ جِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ ۗ وَ ٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ .

« بگو: اگر پدرانتان و فرزندان و برادران و خویشانتان و اموالی‌که به دست آورده‌اید و تجارتی‌که از بی‌رونقی‌اش می‌ترسید و خانه‌های مورد پسندتان، در نظر شما از خدا و پیامبرش و جهادِ در راه خدا دوست داشتنی‌تر است، پس چشم به راه باشید تا خدا فرمانش را بیاورد؛ و خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند »،

آیه‌ی شریفه تهدید کسانی است که به جهت آویزش‌های نفسانی و تعلّق خاطرهای دنیوی، خدا را از یاد می‌برند. در نظر مؤمن، عواطف به نزدیکان و همچنین مواهب مادّی دنیا، همه سایه‌هایی از اصل است و مسلمان واقعی هرگز «سایه» را به «اصل» نمی‌فروشد!

سایه را تو شخص پنداری ز جهل — زین سبب شخص آمده نزد تو سهل! (مولوی)

می‌فرماید هرگاه عواطف و امور مادّی دنیا در نظرتان مهمتر از خدا شد، بدانید که به عذاب إلهی خواهید رسید. زمخشری می‌گوید: عقوبتتان حتمی است، در این دنیا یا در آخرت (هِیَ عُقُوبَةٌ عاجِلَةٌ أَو آجِلَةٌ).

واژه‌ی «**فاسق** = نافرمان» در مقطع آیه، توصیف کسانی است که در تعلّقات دنیوی متعادل نبوده و به غفلت از خدا و نافرمانی او رفته‌اند (و در نتیجه از هدایت إلهی محروم گردیده‌اند). البتّه مال و منال دنیا اگر از راه حلال کسب شده باشد و با توجّه به وظایف إلهی مورد استفاده قرار گیرد محلّ عیب نیست، بلکه وقتی مایه‌ی عیب است که انسان ـ در غفلت از خدا ـ مست آنها شود، چنانکه مولوی گفته است:

چیست دنیا؟ از خدا غافل شدن — نی قماش و نقره و فرزند و زن

مال را گر بهردین باشی حمول — نِعمَ مالٌ صالِحٌ گفتش رسول

آب در کشتی هلاک کشتی است — آب در بیرون کشتی پشتی است

(۲۵) لَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِى مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْـًٔا وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ ٱلْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ .

بی‌شک خدا شما را در مواضع بسیاری یاری کرد و روز (جنگ) **حُنَیْن** (نیز)؛ **آنگاه که کثرتتان شما را به شگفت آورده بود، و**(لی) **به هیچ وجه دفع** (خطر) **از شما نکرد و زمین ـ با تمام وسعتش ـ بر شما تنگ گشت، سپس پشت کنان می‌گریختید »،**

پس‌از آنکه مسلمان‌ها را از «تولّی» با مشرکان ـ حتّی اگر خویشانشان باشند ـ بازداشت، آیه‌ی فوق پشتیبانی‌های خدا را در حقّ ایشان گوشزد می‌نماید و مورد مشخّصی از این پشتیبانی‌ها را ـ که ذکر «خاصّ

بعداز «عامّ» است ـ مثال می‌آورَد که مربوط به جنگ حُنَین می‌باشد. (امروزه نیز هرکس می‌تواند موارد متعدّدی از مساعدت‌های خدا را در حقِ خویش به یاد آورد، هرچند که چه بسا چندان یاد خدا هم نبوده است).

«**حُنَیْن**» نام بیابانی بین مکّه و طائف است که جنگ مسلمین با مشرکانِ هَوازن و ثَقیف در آنجا رخ داد. جنگی ـ به مانند همه‌ی جنگ‌های پیامبر^ص^ـ دفاعی بود، زیرا پس‌از فتح مکّه، حضرت خبر یافت که قبائل هوازن و ثقیف و برخی از طوایف دیگر، همه با هم اتّحادکرده، برای هجوم به مسلمان‌ها در حرکتند وپیامبر^ص^ با مهاجر و انصار و کسانی‌که تازه‌مسلمان شده بودند برای سرکوبی آنان حرکت کرد.

بنا به نوشته‌ی طبری، سپاه مسلمانان در آن جنگ ۱۲ هزار نفر و سپاه مشرکان ٤ هزار نفر بودند و از اینرو مسلمان‌ها تصوّر داشتند که به سادگی بر دشمن غلبه خواهند کرد و نگرش سطحی‌گرانه، توکّل به خدا را از یادشان برده بود؛ به عبارت دیگر انبوه جمعیتشان، آنها را به غفلت کشانده بود. ولی خدا به آنها فهماند که عِدّه و عُدّه در فراموشی خداوند و عدم توکّل به او، کارساز نیست و مسبّب الأسباب فقط خداست. از اینرو وقتی مسلمانان با هجوم یکباره‌ی مشرکان ـ که در لابه‌لای کوه‌ها کمین کرده و بر آنها یورش آوردند ـ مواجه شدند، سپاهشان درهم ریخت و همه ـ جُز معدودی که اطراف پیامبر^ص^ را گرفته بودند ـ پا به فرار نهادند.

(۲۶) ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَا وَعَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ .

« آنگاه خدا آرامش خویش بر پیامبرش و مؤمنان فروفرستاد و سپاهیانی ـ که آنها را ندیدید ـ نازل ساخت و کفرورزان را عذاب کرد و سزای کافران همین بود »،

پیامبر^ص^ با عدّه‌ی قلیلی تنها ماند و چه بسا در آن شرایط که سپاهش گریخته و دشمن در تیررس بود، مضطربانه می‌اندیشید که سرنوشت اسلام چه خواهد شد؟ آیه‌ی شریفه می‌فرماید در آن شرایط صعب خداوند رسولش را آرام ساخت و به فرمان او عمویش عبّاس ـ که صدایی رسا داشت ـ بر بلندای تپّه‌ای رفته ندا درداد که: ای حافظان سوره‌ی بقره و ای اهل بیعت شجره! کجا فرار می‌کنید؟ رسول خدا^ص^ اینجا ایستاده است! و با شنیدن این ندا مسلمان‌ها ـ منقلب و نادم ـ بازگشتند و اینجا بود که یاری خدا آمد (نه هنگامی‌که فرار می‌کردند! آل‌عمران/١٥٤←١٤٢). خداوند آرامش معنوی و سکینه‌ای بر دل مؤمنان فرود آورد و همان آرامش و اطمینان باعث شد که قوا و امید خفته در آنها احیاء گردیده فعّالانه به میدان رفتند و ورق جنگ به نفع مسلمان‌ها برگشت. در این راستا آیه‌ی شریفه به سپاهیانی نامرئی اشاره دارد که خداوند به یاری مسلمان‌ها فروفرستاد و ما تقویت مسلمانان شایسته را، در جنگ‌ها، از طریق نزول فرشتگان، قبلاً دیده‌ایم (انفال/۱۷←۹).

مقطع آیه در سخن از عذاب و کیفر کافران، توضیحی بر آیه‌ی۱٤ همین سوره‌است که چه بسا خداوند مردم متجاوز و معاند را در همین‌دنیا ـ به دست مؤمنان ـ عذاب می‌کند.

(۲۷) **ثُمَّ يَتُوبُ ٱللَّهُ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ** .

« **آنگاه خدا بر هرآنکه می‌خواست** (و شایسته می‌دید) **به رحمت بازگشت و خداوند آمرزنده و مهربان است** »،

آیه‌ی شریفه به بازماندگان هوازن اشاره دارد که خداوند توبه‌شان را پذیرفت و از تقصیر جنگشان با مسلمان‌ها ـ چون همگی مسلمان شدند ـ درگذشت.[۱]

---

(۱) ـ دکتر محمّد حسین هیکل محقّق مصری در این‌باره می‌نویسد: «هوازن و ثَقیف همین‌که دیدند مقاومت فایده ندارد و اگر پافشاری کنند تمامشان کشته خواهند شد، رو به فرار گذاشته و زن و فرزند و مال خود را به جای نهادند که همه‌ی آنها (اسیر و) غنیمت مسلمانان شدند ... عدّه‌ی اسیران شش هزار تن بودند که ابتدا همه را به درّه‌ی جِعرانه بردند و نگاه داشتند ... مسلمانان این پیروزی را ارزان به دست نیاوردند، بلکه عدّه‌ی زیادی از مردان و دلیران اسلام در این جنگ کشته شدند ... در جِعرانه پیامبر[ص] به تقسیم غنائم و اسیران پرداخت و در این‌هنگام فرستادگان هوازن که اسلام آورده بودند، پیش وی آمدند و تقاضا کردند اموال و زنان و فرزندانشان را به آنها پس بدهند ... (پیامبر[ص]) به آنها گفت: آنچه قسمت من و بنی عبدالمطّلب است، به شما می‌بخشم و هنگامی‌که از نماز ظهر فراغت یافتیم، برخیزید و بگویید: ما پیامبر را پیش مسلمانان شفیع می‌سازیم و مسلمانان‌را پیش پیامبر واسطه قرارمی‌دهیم‌که فرزندان و زنانمان را به ما دهند، در آن‌هنگام من قسمتی را که مربوط به من و کسان من است می‌بخشم و از مسلمانان نیز تقاضا می‌کنم قسمت خود را ببخشند ... فرستادگان هوازن دستور پیغمبر[ص] را به کار بستند ... و بدین‌طریق مردم هوازن که مسلمان شده بودند زنان و فرزندان و بخش عمده‌ای از اموال خود را پس گرفتند ... » (زندگانی محمّد، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ص۵۹۵←۵۸۸ به اختصار).

بخش سوّم

(۲۸) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ بَعۡدَ عَامِهِمۡ هَٰذَاۚ وَإِنۡ خِفۡتُمۡ عَيۡلَةٗ فَسَوۡفَ يُغۡنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦٓ إِن شَآءَۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٞ .

« ای مؤمنان! جُز این نیست که مشرکان پلیدند؛ پس ـ بعداز امسال‌شان ـ به مسجد الحرام نزدیک نشوند؛ و اگر شما از فقر می‌ترسید، پس به زودی خدا ـ اگر بخواهد ـ از فضل خویش بی‌نیازتان گرداند؛ همانا خدا دانا و حکیم است »،

پس‌از آنکه مسلمان‌ها را از «تَوَلِّی» با مشرکان بازداشت و رعایت رضای خدا را سرلوحه‌ی همه‌ی دلبستگی‌ها برشمرد و همراهی‌های خداوند را نسبت به مؤمنان یادآوری کرد (آیات قبل) در آیه‌ی فوق به اصل سخن بازگشته و مجدّداً نکته‌ای را درمورد موضع مسلمانها در قبال مشرکان ـ که روشن است به هنگام نزول آیه (حدود سال نهم هجری و اوج قدرت مسلمانها) هنوز به مکّه رفت و آمد داشتند ـ خاطرنشان می‌سازد.

می‌فرماید «**مشرکان پلیدند**» و طبری اقوال مختلف درمورد پلیدی مشرکان آورده و از قول قَتاده می‌گوید «برای آنکه غسل جنابت نمی‌کنند»! و از ابن‌عبّاس می‌گوید که «آنها پلیدند مانند سگ و خوک»![1] امّا از نظر ما، پلیدیِ مورد اشاره، نه از نظر جسمی بلکه ازنظر روحی و فکری است. به عبارت دیگر، خداوند «بت‌پرستان» را به خاطر افکار ناپاکشان پلید دانسته، نه بنا به «جسم بت‌پرست». به این دلیل که خداوند می‌فرماید «**وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لايَعْقِلُون** = وخدا بر کسانی که (به درستی) نمی‌اندیشند، پلیدی قرارمی‌دهد» (یونس/۱۰۰). پس چون «پلیدی» را با «اندیشه» مرتبط دانسته معلوم می‌شود می‌توان «روحاً» ازنظر خدا پلید بود و همین معنا در «**إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ**» مراد می‌باشد.

سپس بر آن مبنا ـ پلیدی روحی و فکری مشرکان ـ حکمی درباره‌ی آنان صادر می‌نماید که «**بعد از امسال‌شان به مسجد الحرام نزدیک نشوند**». پس تا آن سال (سال نهم هجری ـ توضیح آیات ۳ و۲) مشرکان به مسجد الحرام می‌رفتند و مسلمان‌ها در یک سالی که قدرت حاکم بودند (بین فتح مکّه و نزول آیه‌ی فوق) مانع آنها نمی‌شدند. ولی می‌فرماید «**بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا** = بعد از امسال‌شان» آنها را به مسجد الحرام راه ندهید؛ یعنی در آن حج سال نهم هجرت می‌توانند مراسم‌شان را داشته باشند ولی پس از آن دیگر حقِّ ورود به مسجد الحرام را که معبد یکتاپرستی است، ندارند.

بخش بعدی آیه می‌رساند که جمعی از مسلمانها از نیامدن مشرکان به مسجد الحرام بیم فقر داشتند زیرا زندگی آنها به داد و ستدهای موسمی که در جریان حج برگزار می‌شد وابسته بود و عدّه‌ای از آن حج‌گزاران

---

(۱) ـ طبری می‌گوید: سند این روایت به ابن عبّاس پسندیده نیست و لذا ما آن را ذکر نکردیم (**فَكَرِهْنا ذِكْرَهُ**).

مشرک بودند. آیه‌ی شریفه در مقام رفع تشویش از آن مسلمانها می‌فرماید خداوند چون بخواهد، از طریق دیگری نیاز آنها را جبران می‌نماید و در این راستا آورده‌اند که دو قبیله‌ی بزرگ یمن و اردن ـ تَباله و جرش ـ که متعاقباً مسلمان شدند، اقسام داد و ستد را به مکّه آوردند.(۱)

مقطع آیه خاطرنشان می‌سازد که خداوند، عالم به اسرار و نیازهای همگان بوده و قوانینش همه از سر حکمت است. پس اینکه می‌فرماید مشرکان به مسجد الحرام نروند، مسلمانها جهات ظاهری را در نظر نگرفته و بدانند که این امر به نفع آنهاست.

(۲۹) قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلۡحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعۡطُواْ ٱلۡجِزۡيَةَ عَن يَدٖ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ .

« با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان ندارند و آنچه را خدا و پیامبرش حرام ساخته حرام نمی‌شمرند و به دین حق نمی‌گروند، پیکار کنید تا فروتنانه به دست خویش، جزیه دهند »،

در آیه‌ی فوق و آیات بعدیِ این بخش، سخن را از مشرکان (موضوع آیات قبل) برداشته و به اهل کتابی می‌پردازد که در موضع مقابلِه با مسلمانها قرار داشتند. امّا اهل کتاب ساکن عربستان به هنگام نزول آیه، حکومت مرکزی را پذیرفته و سرجنگ با مسلمانها نداشتند تا با آنها پیکار شود. ازاینرو طبری به حق آیه را ناظر به رومیان متجاوزی می‌داند که به مرزهای مسلمانها حمله‌ور شده بودند.(۲)

مفاد آیه به چنان کسانی اطلاق دارد که ـ مانند مسلمان‌های شناسنامه‌ای ـ نه به خدا و آخرت ایمان دارند و نه ـ حدّ اقل بنا به موازین وجدانی ـ به هیچ حرام و حلالی پایبندند؛ نه پیرو اسلام می‌شوند و نه حتّی به حقّانیّت دین خود عمل می‌کنند و جُز سلطه در دنیا و پول و قدرت، چیزی نمی‌فهمند و به علاوه دست‌بردار هم نبوده و همواره در پی آزار و حمله به مسلمین‌اند.

---

(۱) ـ تفسیر کشف الحقایق، ترجمه‌ی نوبری ذیل آیه‌ی مذکور.

(۲) ـ پیامبر اسلام^ص، حدود سال هفتم هجرت، به رُؤَسای ممالک مختلف ازجمله هِراکلِیوس امپراطور روم نامه نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. ولی این شخص به جای آنکه انصاف (یا لاأقل بی‌تفاوتی) نشان دهد، شروع به دشمنی با پیامبر[ص] کرد و یکی از هم‌پیمانانش در شام ـ علی‌رغم رسم دنیای آن‌روز که از کشتارِ فرستاده و نامه‌رسان منع می‌کرد ـ سفیر پیامبر[ص] را کُشت و جنگ «موته» با شامیان بر سر همین امر رخ داد. در آن‌موقعیّت، وقتی سپاه مسلمان‌ها برای خونخواهیِ آن سفیر به شام رفت، سپاه عظیم هراکلیوس را مقابل خود دید و درنتیجه مسلمان‌ها شکست سختی خورده، سه تن از فرماندهان خود را ازدست دادند (جنگ موته). در موقعیّت بعدی مسلمانان، به رهبری شخص پیامبر[ص] ـ وقتی شنیده شد هِراکلیوس با سپاهی از شام سویشان می‌آید ـ حرکت کرده به تبوک رفتند، ولی هراکلیوس نیامد و تخاصمی ایجاد نشد و پیامبر[ص] با قبائلی در آنجا ـ مانند «بنی‌غَسّان» که هم‌پیمان هراکلیوس بودند ـ قرارداد صلح بست و پیمان به پرداخت جزیه گرفت. چون هراکلیوس از این موضوع با خبر شد، دستور داد رؤسای آن قبائل را کشتند و پیامبر[ص] «اُسامة بن زید» را برای رویارویی با سپاه روم فرستاد که ایشان را شکست دادند و بعدها، خود هراکلیوس نیز شکست خورد (جنگ «یَرموک»).

می‌فرماید با چنان کسانی کارزار کنید نه اینکه ناچار مسلمان شوند، بلکه «**تا متواضعانه به دست خود جزیه دهند**» که مقصود از «**يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ**» را مفسّران، پرداخت جزیه[1] به صورت نقدی و بدون واسطه معنا کرده‌اند.

(۳۰) وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَـٰرَى ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ ٱللَّهِ ۖ ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَٰهِهِمْ ۖ يُضَـٰهِـُٔونَ قَوْلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ ۚ قَـٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ ۚ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ .

«**و یهودیان گفتند عُزَیر پسر خداست و مسیحیان گفتند مسیح پسر خداست! این گفتار آنهاست که به زبان می‌رانند و سخن کافران پیشین را تقلید می‌کنند؛ خدا بکُشدشان چگونه** (از حق) **بازمی‌گردند؟!**»،

---

(۱) ـ «**جِزیه**» از نظر لغوی، ازجمله کلمات دخیله در زبان عرب است و از واژه‌ی «گَزْیَت» به معنی «مالیات» در فارسی قدیم گرفته شده است. چنانکه در فرهنگ «بُرهان قاطع» می‌خوانیم «گَزْیَت زری باشد که حُکّام هرساله از رعایا می‌گیرند و آن را خَراج هم می‌گویند ـ و زری را نیز گویند که از کُفّار ذِمّی می‌ستانند و مُعَرَّبِ آن جِزْیَة می‌باشد.» بنابراین «جزیه» به معنی مالیاتی بوده که اهل کتاب، دربرابر محافظتی‌که از آنها به عمل می‌آمد، به حکومت اسلامی می‌پرداخته‌اند، چنانکه هر مسلمان نیز، برای تأمین مخارج جامعه، زکات می‌پرداخت و در آثار اسلامی مذکور است که از هر اهل کتابی که در ارتش اسلامی خدمت می‌کرد، جزیه نمی‌گرفتند و بر این پایه در کتاب «تاریخ گسترش اسلام» تألیف «توماس آرنولد» و ترجمه‌ی دکتر ابوالفضل عزّتی (از انتشارات دانشگاه تهران) ص۴۷ و۴۶ می‌خوانیم: «جزیه، برخلاف آنچه که بعضی مایلند ما را وادارند چنین تصوّر کنیم، اصلاً به عنوان مجازات عدم پذیرش اسلام بر کسی تحمیل نمی‌شد و به هیچ‌وجه جنبه‌ی انتقامی نداشت، بلکه بر مسیحیان در ردیف غیرمسلمانانِ ذِمّیّ دیگرِ ساکن در قلمرو اسلام که دین آنان مانعِ انجام خدمت نظامی اجباری به وسیله‌ی آنان می‌شد، درمقابل تأمین مالی و جانی، ازطرف مسلمانان وضع می‌گردید ... در قراردادهایی که بین خالد بن ولید با اهالی بعضی شهرهای نواحی حِیره منعقد می‌شد، نوشته شده است: اگر ما از شما محافظت نماییم جِزیه قابل پرداخت باشد و در غیر این‌صورت قابل پرداخت نباشد ... امپراطور بیزانس، هراکلیوس، ارتش عظیمی‌را برای بیرون راندنِ نیروهای مسلمان آماده کرده بود. فرمانده‌ی عرب، اَبوعُبَیْده به اقتضای شرط مندرج در عهدنامه‌ها، به فرمانروایان شهرهای مفتوحه‌ی سوریّه دستور داد که تمام جزیه‌هایی را که جمع‌آوری نموده بودند، به صاحبان آنها پرداخت نمایند و اعلامیّه‌ای به این مضمون برای مردم نوشت: ما تمام پولی را که از شما دریافت داشته‌ایم به شما بازپس خواهیم داد، زیرا اینک به ما خبر رسیده است که نیروهای قویِ دشمن عَلَیهِ ما درحال پیشرفت هستند و چون شرط معاهده بین ما آن بود که ما بایستی از جان و مال شما محافظت نماییم و انجام این وظیفه اینک از امکان ما خارج است، ما تمام پولی را که از شما گرفته‌ایم به شما برمی‌گردانیم ... بر اساس این اعلامیّه مبالغ هنگفتی از محلّ بیت المال بازپس داده شد و غیرمسلمانان برای پیروزی سران اسلام و مسلمانان دعا کرده گفتند: إن شاءَ الله خداوند مجدّداً شمارا بر ما حکومت دهد، زیرا اگر رُمی‌ها درچنین شرایطی بودند، نه تنها هرگز چیزی به ما پس نمی‌دادند، بلکه بقیّه‌ی اموال مارا نیز ضبط می‌کردند ... جزیه تنها بر مردان سالم، درمقابل معافیت از خدمت نظام که درصورت مسلمان بودن می‌بایستی انجام دهند، وضع می‌گردید و کاملاً قابل توجّه است‌که هر فرد مسیحی که در ارتش اسلام خدمت می‌نمود، از پرداخت جزیه معاف می‌گردید.»

به دنبال فرمان پیکار با اهل کتاب متجاوز (آیه‌ی قبل) در آیه‌ی فوق سخن را به انحرافات دینی اهل کتاب کشانده است.

«**عَزْرا**» (که یهودیان آن را «مُصَغَّر» کرده به رسم محبّت «**عُزَیر**» می‌گفتند و در لاتین با عنوان «اِس دراس» آمده‌است) از کاهنان بزرگ یهود بود که پس‌از آنکه تورات با حمله‌ی «بُخْتُ النَّصر» یا نبوکَدنصّر به بیت المقدّس از بین رفت، وی آن را اِحیاء نمود و بدین‌سبب همکیشانش در حقِّ او غُلُوّ نموده گفتند: این، پسر خداست![1] که آیه‌ی شریفه مشعر بر همان معناست و نشان می‌دهد که یهودیان حتّی در دیانت خود دچار تحریف و تبدیل بوده‌اند. امّا واژه‌ی «**قالَتْ** = گفتند» در آیه‌ی شریفه می‌رساند که یهودیان در «گذشته» چنین می‌کردند و نشان نمی‌دهد که در آینده نیز «لزوماً» این سخنان را دنبال خواهند کرد (هرچند درمورد مسیحیان، کُفر فوق همچنان ادامه دارد. و آنها کماکان معتقدند که عیسی^ع پسر خدا بوده است!)

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که کفر مزبور، با تقلید از گذشتگان بین اهل کتاب راه یافت . چنانکه تحقیقات نشـان داده که عقیده به «تثلیث» و اینکه خداوند پسـری دارد، در مذاهب قدیم مصری و هنـدی

---

(۱) ـ در کتاب «جاهلیّت و اسلام» نوشته‌ی یحیی نوری، می‌خوانیم «بُخت النّصر با قُوای بسیار برای ویران کردن سامان یهود و قتل عام آنها فلسطین را محاصره کرد تا بالأخره قلعه را گشود. نفوس بی‌شماری را کُشت و بناهای فراوانی ویرانه ساخت. ازجمله مَعابد و مراکز دینی را به کلّی منهدم نمود و **صندوق شهادت** که نسخه‌های تورات و کتب مورد استناد دینی یهود در آن بود در همین‌واقعه ـ ضمن آتش‌سوزی‌ها و تخریب‌ها ـ نابود شد (به سال۵۶۸ ق.م.). نفوس باقی‌مانده‌ی یهود اسیر شده، جملگی به بابل سوق داده شدند. حدود پنجاه سال گذشت و یهودیان کتاب مذهبی و مَعبد نداشتند. جُز آنکه تحت شکنجه و بردگی بابِلیان بسرمی‌بردند. تاآنکه حدود۵۳۰ ق.م. کورش کبیر به بابل حمله کرد و کَلدانیان را منقرض نموده بابِل را فتح و اسیران یهودی را از اسارت رهانید. گروهی از یهودیان به ایران آمده و گروهی نیز در بابل ماندند. کورش **عزرا** را که ازجمله عالمانِ مورد توجّه آنها بود، بر آنها به امارت گماشت و اجازه داد تا بار دیگر برای یهود کتاب‌های مذهبی و تورات بنویسد و مَعابد بسازد. عزرا در سال ۴۵۷ ق.م. با گروهی از یهودیان به فلسطین بازگشت وآنگاه با همکاری جمعی به نگاشتن کتب **عهد عتیق** و **تورات** و مدارک مذهبی دیگر پرداختند ـ و این همان کتب است که امروز آنها را یهودیان **تورات آسمانی** می‌خوانند» (ص۴۰۰ کتاب به‌اختصار). همچنین در «قاموس کتاب مقدّس» (تألیف دکتر «هاکس» امریکایی) در ص۶۰۷ می‌گوید: «لفظ **عزرا** به معنی کمک و **اِمداد** است. او کاهن و هادی معروف عِبرانیان و کاتب ماهر شریعت و هم شخصی عالم و قادر و امین بود و چنین می‌نماید که در بارگاه سلطان ایران درجه و اعتبار تامّی داشته است. عزرا، از اردشیر درازدست نوشتجات و فرامین و نفوذ و هر اِمداد و اِعانتی که لازم بود یافته، به سرکردگی و پیشوایی جماعت بزرگی از اسیران، به اورشلیم مراجعت کرد و در اینجا بسیاری از رفتار قوم و پرستش جماعتی از ایشان را اصلاح نمود و کَنایِسی چند تأسیس نمود که عَلَی‌الدَّوام قرائت نوشتجات مقدّسه و دعا در آنجا مستدام باشد و تمامی کتب عهد عتیق را که **حال قانون ما می‌باشد**، جمع‌آوری و تصحیح فرمود.». ازجمله ضمائم تورات نیز کتاب عزراست که دارای ۱۰ باب بوده و باب‌های اوّلیّه مشتمل بر تاریخ مراجعت یهودیان به فلسطین و تجلیل فراوان از کورش می‌باشد.

بوده و اهل کتاب، تحت تأثیر همان فرهنگ‌ها به چنان گفتاری رسیده بودند.[۱]

مقطع آیه نفرین خداست که به شیوه‌ی رایج میان عرب‌ها بیان شده است. چنانکه طبری می‌گوید این اصطلاحی است که عرب برای دور شدن از رحمت (یعنی لعنت) به کار می‌برد و به هنگام زشت شمردن عقیده‌ای، به کار گرفته می‌شود.

(۳۱) اِتَّخَذُوٓاْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَٰنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعْبُدُوٓاْ إِلَٰهًا وَٰحِدًا ۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

« **علمای دینی و ترسایان خود را ـ سوای خدا ـ به اربابی گرفتند و** (نیز) **مسیح پسر مریم را! با آنکه فرمان نداشتند که جُز خدای یگانه را بندگی کنند؛ معبودی جُز او نیست، منزّه است از آنچه شریک** (او) **می‌گردانند** »،

بخش اوّل آیه می‌رساند که تعبّد و تبعیّت محض در برابر علمای دینی و مقدّسین، در محضر خداوند محکوم است. در تفسیر آیه، طبری و زمخشری از «**عَدِیِّ بنِ حاتِم**» (پسر حاتِم طاییِ معروف) ـ که مسلمان شده بود ـ آورده‌اند که: روزی، با صَلیبی از طلا به گردنم، به حضور پیامبر[ص] رسیدم و پیامبر[ص] فرمود: ای عَدیّ! این بت را از گردنت برافکن و آیه‌ی فوق را قرائت نمود. من گفتم: ای رسول‌خدا! ما راهبان و مقدّسینمان را عبادت نمی‌کردیم؛ و پیامبر[ص] فرمود: آیا نه آن بود که آنان حرامِ خدا را حلال و حلالِ خدا را حرام می‌کردند و شما می‌پذیرفتید؟ همین عبادت آنها بوده است! از اینجا به دست می‌آید که اطاعت محض از علمای دینی، در جایی که مخالفت با کتاب خدا دارد، با این بهانه که «آقا بهتر می‌فهمد!»، نوعی عبادت محسوب می‌شود که چون متوجّه غیرخداست، شرک است و آدمی را از مسیر توحید منحرف می‌سازد. این موضوع منحصر به یهود و نصاری نیست، بلکه مسلمانها هم اگر آن راه را بروند به همان ابتلاء می‌رسند. چنانکه امام فخر رازی در تفسیر کبیرِ خود ذیل همین آیه می‌گوید: داستان ما مسلمانان در این روزگار بی‌شباهت به یهود و نصاری نیست، زیرا برخی از آیات روشن قرآن را بر هم‌کیشان خود می‌خوانیم و آنان نپذیرفته می‌گویند، مشایخ ما سخنی جُز این گفتند و ما را نشاید که دست از سخنان

---

(۱) ـ در کتاب «نُه گفتار در تاریخ ادیان»، نوشته‌ی علی اصغر حکمت (انتشارات دانشگاه شیراز) از «افسانه‌ی خدایان ثَلاثه در مصر» گفتگو شده و می‌نویسد که این خدایان «اوزیرس»، ایزیس» و «هُروس» نام داشتند که «اوزیرس» با خواهرش «ایزیس» ازدواج کرده و «هروس» نام فرزند أرشد آنها بود؛ و در جلد اوّل همان کتاب، ص۵۸، از إلهه‌ی ثلاثه در مذهب هندو یاد می‌کند که برحسب فلسفه‌ی وِدایی یک روح مجرّد درجهان وجود دارد که از ازل بوده و تا ابد خواهد بود و به‌وسیله‌ی سه خدا: «برهما»، «ویشنو» و «شیوا» در عالَم امکان ظاهر شده است. این، عیناً به مانند عقائد مسیحیان است که می‌گویند، خداوند در سه روح «پدر»، «پسر» و «روح‌القُدُس» تجلّی یافته و جالب است که مشرکان عرب نیز به سه بت «لات»، «عُزّا» و «مَنات» به عنوان سه مقام اصلی خدا روی زمین، عقیده داشتند!

ایشان برداریم و به ظواهر این آیات بگرویم! (جانا سخن از زبان ما می‌گویی ـ که بعداز هزار سال این گرفتاری همچنان باقی است).

شایان توجّه این‌که در اشاره به انحراف مسیحیان که مسیح[ع] را به ربوبیّت گرفته‌اند، عیسی[ع] را فرزند مریم[ع] ذکر می‌کند؛ هشداری به مسیحیان و یهودیان هردو که آن‌حضرت (عیسی[ع]) نه پسر خدا بود و نه ناپاک‌زاده!

بخش بعدی آیه مشعر بر آن است که در کتب «اصیل» اهل کتاب امر شده که آنها فقط خدای یگانه را بپرستند و عقائد شرک‌آلود و ربوبیّت غیرخدا انحرافاتی است که بعدها پیدا شده است. خدای عالم منزّه است از اینکه در ردیف مخلوقاتش قرار گیرد و قبول همسانیِ خدا و پیامبران ازجانب بشر، سرآغاز انحراف و ذلّت اوست.

(۳۲) يُرِيدُونَ أَن يُطْفِـُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَيَأْبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَـٰفِرُونَ .

« **می‌خواهند نور خدا را با سخنانشان** (تبلیغاتشان) **خاموش کنند و خدا جُز این نمی‌خواهد که نورش را کامل گرداند، هرچند کافران را خوش نیاید** »،

آیه‌ی شریفه در مقام دلداری پیامبر[ص] و مؤمنان است که مخالفت‌ها و کارشکنی‌های دشمنان کاری ازپیش نخواهد برد و آئین راستین خدا ـ اسلام ـ روز به روز بر فروغ و شکوه‌اش افزوده می‌شود. مراد از «**نور خدا**» باید همان نبوّت پیامبر[ص] یا قرآن باشد (نساء/۱۷٤ و تغابن/۸) و آیه‌ی شریفه از عملکرد مخالفان به کار کسی تشبیه کرده که می‌خواهد نور عظیمی چون خورشید را با «پُفی» خاموش کند!

بخش بعدی آیه مشعر بر آن است که همه‌ی فعّالیّت بی‌دینان بر ضدّ اسلام و اشعار مُستهجنی‌که در این رابطه می‌سرایند و یاوه‌هایی که به هم می‌بافند و خوشدلی‌شان از اینکه دیانت را مشتی روحانی‌نمای از خدا بی‌خبر بی‌آبرو ساختند، همه و همه، همان «پُف» در برابر خورشید است و خداوند دینش را حفظ نموده، رفعت خواهد بخشید، هرچند معاندانِ حق ـ از یهودی و مسیحی و بی‌دین ـ (در گذشته و حال و آینده) نپسندند و بر ضدِّ آن فعّالیّت کنند. به عبارت دیگر، می‌فرماید پشتیبان اسلام خداست و بالأخره این دین جهانگیر شده در برابر یهود و مسیحیّت «دینِ غالب» خواهد بود؛ و این امر در دنیا واقع شد، ولی متعاقباً مسلمان‌ها ـ با تخلّف از آئین رفعت ـ شکوهشان را ازدست دادند.

(۳۳) هُوَ ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلْهُدَىٰ وَدِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُشْرِكُونَ .

« **هموست که رسول خویش را با هدایت و آئین راستین فرستاد تا آن را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند، هرچند مشرکان را ناپسند افتد** »،

آیه‌ی شریفه حاکی از تحقّق پیش‌بینی آیه‌ی قبل است (چنانکه در گذشته‌هم رخ داد) و می‌فرماید روزی خواهدآمدکه اسلام، دین غالب جهانی خواهد شد (چنانکه در مقطعی آن شرایط پیش آمد) و البتّه نمی‌گوید

که در همان حالت برتری نیز اسلام، إلی الأبد باقی خواهد ماند؛ همچنین آیه‌ی شریفه نمی‌رساند که شخص معلومی از تبار معیّن بدآن کار همّت خواهد گماشت؛ بلکه ظاهراً روند تحوّلات فکری و اجتماعی انسانها به چنان شرایطی خواهد انجامید.

(۳۴) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْأَحْبَارِ وَٱلرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلْبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۗ وَٱلَّذِينَ يَكْنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

«**ای کسانی‌که ایمان آوردید! همانا بسیاری از علما**(ی دینی) **و راهبان، اموال مردم را به باطل می‌خورند** و (آنان را) **از راه خدا بازمی‌دارند؛ و کسانی که زر و سیم را می‌اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند آنان را به عذابی دردناک بشارت ده**»،

در آیه‌ی قبل فرمود که اهل کتاب علمای دینی خود را به اربابی گرفتند و در آیه‌ی فوق توضیح می‌دهد که آن علماء چگونه مردمانی هستند. آیه‌ی شریفه نقد حال علمای دینی یهود و نصاری (و هرعالم دینی در هر دیانتی است که مصداق مفاد آیه باشد). می‌فرماید آنها به مردم درس ترک تعلّقات دنیوی می‌دهند ولی خود به دنبال دنیا می‌دوند!

«**اَحبار**» جمع «حَبْر» به معنی «عالِم» است. «**رُهْبان**» جمع «راهِب» به معنی «ترسا» (خداترس) می‌باشد. در «اَحبار» به جهت «علمی» و در «رُهبان» به «زهد» پیشوایان دین اشاره شده است. می‌فرماید : عالم‌نمایان و زُهدفروشان دینی که نه از طریق کار و کوشش، بلکه به عنوان اینکه ما عالِم و زاهِد هستیم مال مردم را می‌گیرند و می‌خورند، کارشان «باطل» و ناحق است که نه تنها نفعی به مردم نمی‌رسانند، بلکه ضررهم می‌زنند و مردمان را از دین واقعی خدا بازمی‌دارند. دو نکته‌ی مهمِّ اضافی در رابطه با آیه درخور توجّه است :

اوّل آنکه خطاب آیه به «مؤمنان» است و از اینرو برخی احتمال داده‌اند که سخن از یکجهت «کِنایی» باشد و وصف علمای اهل کتاب را با مؤمنان گفته تا آنها راه اهل کتاب را نروند و مبادا علمایی با این اوصاف بین ایشان پیدا شوند! یعنی، شما مسلمانها نیز نباید برده‌ی علمایتان گردید (آیه‌ی۳۱) و آنان مال شما را ببرند و با سرگرم ساختن به اوهام و خرافات، از دین واقعی خدا بازتان دارند ؟! چنانکه مکرّر در قرآن به مسلمان‌ها تذکّر داده شده راه منحطِّ گذشتگان را نروند و مثلاً فرموده است : «**وَ لاتَكُونُو كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَيّناتُ وَ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيم** = و نباشید مانند (اقوام گذشته) آنان‌که پراکنده شدند و پس‌از آنکه دلایل روشن برایشان آمد اختلاف کردند (و به گروه‌های مختلف تقسیم شدند) و اینانند که عذابی بزرگ خواهند داشت» (آل‌عمران/۱۰۵). مسلّماً چیزی را که خدا برای یهود و نصاری بد دانسته برای مسلمین نیز بد می‌داند. همچنین می‌توان احتمال داد که علّت خطاب به مؤمنان، آن باشد که روشنگریِ قرآن را آنها باور می‌کنند (نه معاندان و کافرکیشان).

دوّم آنکه واژه‌ی «**كَثِيرًا** = بسیاری» در آیه، انصاف قرآن را می‌رساند که همه‌ی علمای دینی را «به یک چوب نمی‌راند» و اشاره دارد که اَقلّیّـتی نیز چنین نیستند و پیِ زشتکاری نمی‌گردند.

بخش بعدی آیه از یک‌جهت دنباله‌ی بخش قبلی است و می‌رساند که عالم‌نمایان دینی فقط در حدِّ ارتزاق‌خود از مردم پول نمی‌گیرند، بلکه از «وجوهات» ذخائر ساخته ثروت شخصی بنا می‌کنند! می‌فرماید ثمره‌ی این‌کار عذابی دردناک خواهد بود. ازسوی دیگر، می‌توان مفاد آیه را مستقل درنظر گرفت که به طور کلّی مال‌اندوزان ـ که به جای صرف مال در راه خدا آن را انباشته می‌سازند ـ عذابی دردناک خواهند داشت.(۱)

(۳۵) **يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ .**

« **روزی‌که آن** (سیم و زر) **را در آتـش دوزخ گداخته نماینـد و پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌هایشان را بدآن داغ کنند** (و گویند:) **این است آنچه برای خود اندوختید، پس**(اکنون کیفرِ) **آن‌گنجینه‌ها را که می‌ساختید بچشید** »،

---

(۱) ـ در اینجا بحثی پیش می‌آید که «**كَنْز**» چیست؟ آیا اگر مسلمانی طلا و نقره (و یا پول نقد) ذخیره ساخته و زکاتِ آن را هم بدهد باز «کنز» به حساب می‌آید؟ در این‌مورد باید گفت که **اوّلاً** طلا و نقره نِصاب معیّنی دارد که پس‌از رسیدن به آن نصاب (بیست مثقال برای طلا و دویست درهم برای نقره) زکات‌پذیر می‌شود و مسلّماً هرگاه به آن نصاب نرسیده باشد «کنز» نخواهد بود و نگاهداری آن اشکالی ندارد. **ثانیا**، پس‌از رسیدن به حدِّ نصاب، بین مسلمین صدر اسلام اختلاف بوده که آیا فقط پرداخت زکات کافی است؟ و یا اصولاً زاید بر احتیاج ضروری را باید در راه خدا انفاق نمود و مسلمان حق ندارد هیچ‌نوع ذخیره‌ی مالی برای خود ایجاد کند. ابوذر ازجمله کسانی‌است‌که چنین می‌اندیشیده و عقیده داشت‌که هر مالِ انبوه‌شده ـ چه زکاتش را بدهند و چه ندهند ـ «کنز» است و باید از مالِ مسلمانان جدا شده، بین مردم خرج شود. امّا به نظر می‌رسد که این عقیده افراطی است و طبری روایات متعدّد از صحابه آورده که هرآنچه زکاتش داده شود، «کنز» نیست. چنانکه از رسول‌خدا^ص آورده‌اند: «كُلُّ مالٍ لَمْ تُؤَدِّ زَكاتَهُ فَهُوَ كَنْزٌ وَ إِنْ كانَ ظاهِرًا و كُلُّ مالٍ أَدَّيْتَ زَكاتَهُ فَلَيْسَ بِكَنْزٍ = هر مالی‌که زکاتش را نداده‌ای، کنز است، اگرچه پیدا باشد (نه پنهان مانند گنج) و هرمالی‌که زکاتش را داده‌ای کنز نیست (مشمول آیه‌ی فوق نمی‌شود)». البتّه خوب است که مسلمان تا می‌تواند از مال خود در راه خدا خرج کند، ولی «واجب» نیست! «واجب» فقط پرداخت زکات است. و البتّه مواردی پیش می‌آید که «مستحب» را «واجب» می‌سازد و آن زمانی است که مسلمانی با ذخیره‌ی مالی، جان و حیثیّتِ مسلمان دیگری را در خطر بیند و یا جامعه در فقر عمومی فرو رود. در این‌صورت، وظیفه‌ی هرمسلمانی است که ذخیره‌ی خود را ـ ولو زکاتش را هم داده باشد ـ در رفع آن ضرورت‌ها بدهد، چنانکه در سوره‌ی بقره (آیه‌ی ۱۷۷) زکات را از انفاق جدا ساخته و می‌فرماید کسانی‌که هر دو را می‌دهند «به راستی» مسلمانند. در این رابطه برخی معتقدند که تمام طلا و نقره و اموال ذی‌قیمتی که در مقابر و اَماکن مقدّسه‌ی ادیان ذخیره شده (درحالیکه بسیاری از مردم محتاج تأمین نیازهای اوّلیّه‌ی خود هستند) آنها هم «کنز» است و باید از آن حالت خارج شده و به مصرف نیازهای عمومی برسد.

در مقطع آیه‌ی قبل کنز اندوزان به عذاب دردناک بشارت داده شدند و در آیه‌ی فوق وقوع آن عذاب را توضیح می‌فرماید.

در سوره‌ی آل‌عمران (آیه‌ی ۱۸۰) آمده است که هرکس در مالِ خدا داده‌ی خویش بُخل ورزد، به روز قیامت آن مال وبالِ گردنش خواهد بود. در آیه‌ی فوق نیز می‌گوید، همان پول‌هایی را که افراد در دنیا با تدبیر و مکّاری ـ به ناحق ـ ذخیره نموده پشتوانه‌ی خود می‌دانستند و بدان تکیه می‌کردند، به روز قیامت داغ نموده بر «پیشانی» (موضع آن اندیشه‌ها) و «پهلو و پشت‌هایشان» (مظهر اِتّکاء) می‌چسبانند.

بخش چهارم

(۳۶) إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ مِنْهَآ أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا۟ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ وَقَٰتِلُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمْ كَآفَّةً وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ .

«**همانا شمار ماه‌ها نزد خدا در کتاب** (تقدیر) **إلهی ـ از روزی‌که آسمان‌ها و زمین را بیافرید ـ دوازده ماه است؛ چهار ماه از آن حرام است، این قانون پایدار است؛ پس در آن** (چهار ماه با جنگ وخون‌ریزی) **بر خود ستم مکنید؛ و با مشرکان همگی، کارزار کنید چنانکه آنها همگی با شما می‌جنگند، و بدانید که خدا یار متّقیان است**»،

در آیات قبل سخن از جنگ با مشرکانِ پیمان‌شکن و اهل کتابِ متجاوز بود و به تناسب، عقاید ایشان را مطرح ساخته و فرمود که بیشتر علماء و راهبانشان در پی اهداف دنیوی می‌تازند. اینک، به اصل سخن بازگشته و در مقام تشریح شرایط جنگ، از حفظ ماه‌های حرام سخن می‌گوید.

مقصود از «**الشُّهُور** = ماه‌ها» ماه‌های قمری می‌باشد که بر مبنای طرح إلهی در عالم، با تغییر شکل ماه به ظهور می‌رسند و همگان می‌توانند با نظری به آسمان، آغاز و میانه و آخر هریک از آن ماه‌ها را دریابند. منظور از «**کتاب خدا**»، کتاب آفرینش و یا قرار و حُکم إلهی است. می‌فرماید از روزی‌که خداوند بساط آفرینش را بگسترد، در آسمان و زمین چنان مقرّر فرمود که (طی یکبار گردش زمین به دور خورشید) ماه دوازده بار ـ ازنظر زمینیان ـ کوچک و بزرگ شود؛ و بدین‌ترتیب هرسال دارای دوازده ماه باشد. سپس خداوند، در قوانین تشریعیِ[۱] خود اعلام داشت که چهار ماه (محرّم، رجب، ذی‌قعده و ذی‌حجّه) از آن دوازده ماه، ماه های حرام است که جنگ و خونریزی در آنها حرام می‌باشد (بقره/۲۱۸ و۲۱۷). شایان توجّه این‌که سه ماه از آن چهار ماه (ذیقعده و ذیحجّه و محرّم) پشت سر هم قرار گرفته‌اند و ماه رجب با فاصله از آنها، بین دو ماه غیرحرام (جمادی الثّانی و شعبان) واقع شده است. بدین‌ترتیب خداوند خواسته است تا با آتش‌بس‌های طولانی، مردمان به خود آیند و نسل انسان، با جنگ‌های مداوم، به نابودی نرود. از اینرو می‌فرماید «**ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ** = این قانون پایدار خداست»[۲] یعنی قابل تغییر نیست و هرکشور مسلمانِ درگیرِ جنگ موظّف است آمادگی خود را برای قبول آتش‌بس در رأس هرماه حرام به طرف متخاصم اعلام

---

(۱) ـ بر طبق مدارک، «ماه‌های حرام» از سُنَن ابراهیمی بوده که همچنان تا ظهور اسلام باقی بود و اسلام نیز آن را تأیید کرد (ازجمله احکام «امضایی» قرآن).

(۲) ـ هرچند متأسّفانه درجهان امروز توجّهات از این قانون مفید برداشته شده و مسلمان و غیرمسلمان با جنگ‌های بی‌وقفه، در پیِ پول و قدرتند!

دارد و چنانچه او نپذیرفت به جنگ ادامه دهد. در این راستا خطاب به مسلمان‌های زمان می‌فرماید با مشرکانی که ماه‌های حرام را (یا دیگر شرایط متارکه‌ی جنگ را در ماه‌های غیرحرام) رعایت نکرده و دستجمعی به سراغتان می‌آیند، شما نیز با اتّحاد و اجتماع بجنگید به همانگونه که در سوره‌ی بقره (آیه‌ی ۱۹٤) فرموده رعایت ماه حرام در برابر کسی است که او نیز حفظ حرمت نماید.

در مقطع آیه تذکّر می‌دهد که «**خدا یار پرهیزکاران است**»، یعنی مسلمان‌ها نیز وقتی جلب یاری و تأییدات خدا را خواهندنمود که «**متّقی** = مطیع قوانین خدا و رویگردان از گناه و مجاهد در ترویج نیکی‌ها» باشند (بقره/ توضیح آیه‌ی۲).

(۳۷) إِنَّمَا ٱلنَّسِيٓءُ زِيَادَةٌ فِي ٱلۡكُفۡرِۖ يُضَلُّ بِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُحِلُّونَهُۥ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُۥ عَامًا لِّيُوَاطِـُٔواْ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ فَيُحِلُّواْ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُۚ زُيِّنَ لَهُمۡ سُوٓءُ أَعۡمَٰلِهِمۡۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ .

« **جُز این نیست که تأخیر** (و جا به جایی ماه‌های حرام) **فزونی در کفر است که کافران بدآن گمراه می‌شوند؛ آن** (ماه) **را یک سال حلال و سال دگر حرام می‌شمرند تا** (به خیال خود) **با شمار ماه‌هایی که خدا حرام ساخته تطبیق شود ! پس** (بدین‌ترتیب) **حرام خدا را** (برخود) **حلال می‌کنند ! زشتی اعمالشان در نظرشان آراسته شده و خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند »**،

در آیه‌ی قبل که فرمود حفظ ماه‌های حرام قانون پایدار خداست، درواقع کنایه به موضوع آیه‌ی فوق داشت.

مشرکان عرب ـ در عین اعتقاد به ماه‌های حرام ـ بنا به خواست خود آن را تغییر می‌دادند. مثلاً در سالی که ادامه‌ی جنگ به نفع‌شان بود و ماه رجب فرامی‌رسید، دست از جنگ نشسته و ماه صفر را ـ بعداز محرّم ـ به جای آن، حرام می‌شمردند ! آیه‌ی شریفه می‌فرماید چنین کاری «**ازدیاد کفر**» است. یعنی آن خدانشناس مشرک، هرگاه اعتقادات مفیدی هم داشته و آن را رعایت نکند، کفرش توسعه می‌یابد و با اینگنونه اعمال به کلّی از حق دور می‌شود.

متعاقباً می‌فرماید که چون مثلاً یک‌سال صفر را به جای رجب حرام شمردند، سال دیگر مانعی نمی‌بینند که حرمت رجب را حفظ کنند ! وجدانشان را با این فکر آرام می‌سازند که خواست خدا را برای حرام دانستن چهار ماهِ سال، رعایت کرده‌اند ! اینگونه حقّه‌بازی‌ها، نتیجه‌ی حکومت امیال در آدمی است که قوانینِ خدا را دست کم می‌گیرد (و چه بسا افرادی در این دور و زمانه که با انواع کلاه‌شرعی‌ها مصالح قوانینِ إلهی را از بین می‌برند).

بخش بعدی آیه بیانگر واقعیّت کار آن مشرکان است که «**فَيُحِلُّواْ مَا حَرَّمَ اللهُ** = پس حرام خدا را (برخود) حلال می‌کنند». درست مثل کسانی‌که در این روزگار از راه‌های نامشروع ـ با زیان زدن به جامعه ـ پول‌های نا به جا به دست می‌آورند و آن‌وقت دل‌خوش می‌دارند که این به حساب خدماتی‌است که در گذشته انجام داده‌اند یا به جبران مالی‌است که در مثلاً فلان تاریخ، به ناحق از آنها مضایقه داشته شده بود ! اینها، همه «خود گردانیِ» حلال و حرام‌های خداست که مُخلِّ نظم و اعتماد در جامعه و اغتشاش قانون است.

سپس حال و روز آن مشرکان دین‌فروش دنیاپرست را تشریح می‌کند که «**زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ** = زشتی اعمالشان در نظرشان آراسته شده است»، یعنی فکرمی‌کنند که خیلی زرنگ‌اند و توانسته‌اند راه رضایت «نفس» و «خدا» را توأماً بیابند! ولی «**وَ اللهُ لايَهْدِی الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**»، خدا هرگز چنین مردم هوی‌پرست لجوجی را که با انصاف با قضایا روبرو نشده بلکه با هوس‌هایشان به سوی حق می‌روند، هدایت نمی‌کند.

در آیات بعد به عکس‌العمل برخی مؤمنان در قبال دعوت به جهاد می‌پردازد:

(۳۸) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلْتُمْ إِلَى ٱلْأَرْضِۚ أَرَضِيتُم بِٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا مِنَ ٱلْـَٔاخِرَةِۚ فَمَا مَتَـٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ .

«**ای کسانی‌که ایمان آوردید! شما را چه شده است که چون به شما گفته شود** (برای جهاد) **در راه خدا کوچ کنید، بر زمین سنگین می‌آیید** (و سستی به خرج می دهید)؟ **آیا به زندگی دنیا ـ به جای آخرت ـ راضی شدید؟ پس** (با اینکه) **کالای زندگی دنیا دربرابر آخرت، جُز قلیلی نیست**»،

از ابن عبّاس روایت شده که شأن نزول این آیه مربوط به رویداد تبوک است.[۱] که آیات بعدی نیز تا آخر سوره، در همین ارتباط می‌باشد. زمان (ماه رجب سال نهم هجری) متقارن با موسم گرما و فصل خرماچینی بود که مسلمانها دوست داشتند در خانه‌هایشان بمانند. از اینرو چون پیامبر[ص] همه را برای رویارویی با رومیانِ متجاوز فراخواند، عدّه‌ای ـ خصوصاً آنکه به تازگی از جنگ حُنَین و طائف بازگشته بودند ـ بی‌رغبتی نشان دادند که روی سخن آیه‌ی شریفه با آنهاست. می‌فرماید آیا سعادت اُخروی را فراموش کرده به زندگی موقّت دنیا راضی شده‌اید؟ میوه‌چینی در کنج عافیت و تعلّقات دنیوی، در برابر صلاح و رضای خدا قلیل است. چنانکه از علی[ع] روایت شده که «زندگی در مرگ شماست، اگر بر دشمن مهاجم غلبه کنید و مرگ در آن زندگانی است که ذلیل و مغلوب دشمن باشید».[۲]

(۳۹) إِلَّا تَنفِرُواْ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْـًٔاۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ.

«**اگر** (برای جهاد) **رهسپار نشوید** (خدا) **شمارا به عذابی‌دردناک تعذیب کند و قوم دیگری را جایگزینتان سازد؛ و به او** (خدا) **هیچ زیانی نمی‌رسانید و خدا بر هر امری تواناست**»،

یعنی اگر انسان‌ها ـ و لو مؤمن باشند ـ با ظلم ظالمان مقابله نکنند، برطبق قوانین خدا (به دست دشمن یا از راه‌های دیگر) مضمحل خواهند شد و قومی دیگر جای آنها را می‌گیرد. این مطلب ازجمله قوانین خداست که خداوند آن را به عنوان واضع همه‌ی قوانین هستی، به خود نسبت داده است. می‌رساند که خداوند هیچ مظلوم و محقّی را، بدون آنکه خود اقدامی نموده یا شایسته باشد، یاری نخواهد کرد.

---

(۱) ـ تبوک منطقه‌ای میان مدینه و شام، مرز شمالی عربستان با اردن کنونی است. به پیامبر[ص] خبر رسید که رومیان سپاه بزرگی برای حمله به مسلمان‌ها در آن ناحیه تدارک دیده و قبایل مرزی را هم با خود همراه ساخته‌اند. از اینرو پیامبر[ص] از مسلمان‌ها خواست که به مقابله برخیزند و تبوک، آخرین غزوه‌ای بود که پیامبر[ص] شخصاً در آن شرکت داشت.

(۲) ـ «فَالْمَوْتُ فِی حَیاتِکُمْ مَقْهُورِینَ، وَ الْحَیاةُ فِی مَوْتِکُمْ قاهِرِینَ» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵۱).

بخـش بعدی آیه حاکی از آن اسـت که انسـان‌ها با بی‌تفاوتی در برابر مظالم ـ که به طور کلّی از سر راحت‌طلبی است ـ فقط به خود ضرر می‌زنند و خداوند توفیق حیات و سربلندی به قومی می‌دهد که به دفاع از شرف و عقاید حقّه‌ی خویش برخیزند.

(۴۰) **إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي ٱلْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحْزَنْ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفْلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلْعُلْيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ .**

« **اگر او** (پیامبر خود) **را یاری نکنید به تحقیق خدا یاری‌اش کرده؛ آن‌زمان که کافرانش** (از مکّه) **بیرون راندند درحالی که دوّمین** (نفر) **از دو** (تن) **بود، آنگاه که هر دو در غار بودند؛ آن زمان به مصاحب خود می‌گفت : غم مخور بی‌تردید خدا با ماست؛ پس خدا آرامش خویش بر او فرو فرستاد و با سپاهیانی که آنها را نمی‌دیدید تأییدش کرد و سخن** (و شعار) **کافران را خوار ساخت و کلام خداست که برترین است و خداوند شکست‌ناپذیر و فرزانه است** »،

بخش آغازین آیه حاکی از آن است که اگر مسلمان‌ها قدر دین و پیامبر خود را ندانند، خدا بالأخره پیامبرش را تأیید نموده و دینش را حفظ خواهد کرد. سپس آیه‌ی شریفه ـ به عنوان نمونه‌ای از تأییدات خدا در حقّ پیامبر[ص] ـ به چگونگی حفاظت از او در جریان هجرت به مدینه اشاره می‌نماید.

بنا به گزارش سیره‌نویسان، زمانی که مشرکان قصد جان پیامبر[ص] را کردند، علی[ع] در بستر پیامبر[ص] خوابید و آن حضرت شبانه به قصد مدینه ـ به اتّفاق ابوبکر ـ از مکّه خارج شدند و چون قریشیان در تعقیب بودند، به غاری پناه بردند. تار عنکبوتی بر مَدخل غار، کفّار را از دخول به آن منصرف ساخت و پیامبرخدا و یارش ابوبکر ـ به اراده‌ی إلهی ـ از آسیب محفوظ ماندند. پیامبر گرامی[ص] ابوبکر را در آن موقعیّت خطیر آرام می‌ساخت که اندوه به دل راه مده، خداوند یار و یاورِ ماست و با ما عنایت دارد.[۱] بقیّه‌ی آیه تاریخ

---

(۱) ـ شایان توجّه اینکه جدل‌هایی بین مفسّران بر سر آیه‌ی فوق پیش آمده است. سُنّیان می‌گویند، آیه نمایانگر فضیلتی برای ابوبکر است که نشان می‌دهد پیامبر[ص] را در آن‌موقعیّت خطیر همراهی کرد و پیامبر[ص] صریحاً به او فرمود : «خدا با ما (یعنی، با من و تو، هردو)است»، و چگونه می‌توان چنین کسی را لعن کرد ؟!

شیعیان در مقام تکذیب برآمده، گفته‌اند: **اوّلاً**، اینکه ابوبکر در آن غار مصاحب پیامبر[ص] بوده، برای او فضیلتی نیست، چنانکه قرآن می‌فرماید حضرت یوسف[ع] را هم در زندان چند مشرک مصاحب بودند ! (هرچند باید اذعان داشت که «آن» مصاحبت با «این» مصاحبت تفاوت داشته، زیرا ابوبکر اینجا ـ در مقام دفاع از دین و رهبرش ـ جان خود را در طبق اخلاص نهاده بود و آن‌مشرکان برحسب تصادف در آن زندان مصاحب یوسف[ع] شده بودند). **ثانیاً**، گویند بنا به آیه، ابوبکر تزلزل ایمانی داشته و پیامبر[ص] او را آرام می‌نمود (درصورتی که آیه نشان می‌دهد، ابوبکر فقط محزون بوده و پیامبر[ص] برای رفع غمش سخنانی امیدبخش می‌گفته است و «**حُزن**» برای ابوبکر نقص نیست، چنانکه قرآن در رفع حُزن از رسول‌خدا[ص] سخن گفته است : «**وَ لاتَحْزَن عَلَيْهِمْ**» ـ نحل/۱۲۷). **ثالثاً**، می‌گویند «بودنِ» خدا با ابوبکر فضیلتی نیست، زیرا خدا با همه‌ی اشیاء هست ! (ولی در اینجا بودنِ «تکوینیِ» خدا با ابوبکر مراد نیست، بلکه منظور، بودنِ «تأییدیِ» اوست ـ که خدا یارِ صالحان ومتّقیان است چنانکه می‌فرماید: «**إِنَّ اللهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُم مُحْسِنُون**» ـ نحل/۱۲۸).

بعداز هجرت را در دو سه عبارت خلاصه کرده است که (۱) خداوند رسولش را در مشکلات و مخاطرات، اطمینان و قوّت قلب می‌بخشید (تأیید روحی). چنانکه طبری نیز عقیده دارد مقصود از ضمیر «**عَلَيْهِ**» در آیه «پیامبر[ص]» می‌باشد. (۲) می‌فرماید با سپاهیانی‌که با چشم ظاهر نمی‌توانستید دید تأییدش نمود که اشاره به تأییدات عملی خدا به وسیله‌ی فرشتگان در حقِّ پیامبر[ص] ضمن جنگ‌هاست که قبلاً شرحشان رفته است (توبه/ توضیح آیه‌ی۲٦). (۳) خاطرنشان می‌سازدکه خداوند ـ بدآن ترتیب ـ «سخن (و شعار) کافران را **خوار ساخت**» و پرچمشان را پایین کشید و بالأخره در مقطع آیه تصریح دارد که به تأیید إلهی، مکتب کفر واژگون گردید (نزول آیه، سال نهم هجرت) و سخنِ همواره والا و پیروز، سخن خداست که شکست در او نیست و کارهای خدا همه از سر حکمت است. طبری می‌گوید منظور از «سخن کافران» **شرک** و غرض از «گفتار خدا» **توحید** است.

(۴۱) اِنفِرُواْ خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٌ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ .

« **سبکبار و سنگینبار** (برای پیکار با دشمن) **کوچ کنید و با اموال و جان‌هایتان در راه خدا به جهاد برخیزید؛ این به نفع شماست اگر می‌دانستید** »،

در آیه‌ی ۳۸ فرمود : «ای مؤمنان! شما را چه شده که برای جهاد در راه خدا بیرون نمی‌روید؟» و سپس به مذمّت این روحیّه پرداخته ـ طی آیات۳۹ و٤۰ ـ عواقب عدم شرکت در جهاد را گوشزد نمود و در آیه‌ی فوق می‌فرماید «**سبکبار وسنگینبار** (برای پیکار بادشمن) کوچ کنید!». در اینکه مراد از « **خِفافًا** = سبکبار» («خِفاف» جمع «خَفیف» یعنی «سبک») و «**ثِقالاً** = سنگین‌بار» («ثِقال»، جمع «ثَقیل» به معنی «سنگین») چیست، مفسّران اقوال مختلف آورده‌اند؛ ازقبیل آنکه «چه پیر باشید وچه جوان»، «غنی یا فقیر»، «صاحب کار یا بیکار» و «پیاده یا سواره». ولی به نظر می‌رسد که این واژه به نوع اسلحه اشاره داشته و بسیج عمومی‌را می‌رساند که هرکس با هر وسیله‌ای‌که دراختیار دارد ـ سبک یا سنگین ـ حرکت کند و شرایط افرادی را که مستثنا شده‌اند پس‌از این، ذکر کرده است (توبه/۹۱).

بخش بعدی آیه که به سرمایه‌گذاری جانی و مالی برای جهاد در راه خدا فرمان می‌دهد، بُطلان عقیده‌ی کسانی‌را می‌رساندکه سعی دارند جهاد اسلامی‌را بر پایه‌ی تحصیل غنیمت توجیه کنند. زیرا ملاحظه می‌شود که نه تنها تشویق نسبت به کسب غنیمت نیست، بلکه می‌فرماید، مال وجانتان‌راهم بدهید.

در مقطع آیه روی سخن با «تازه‌مسلمانان» است (توضیح آیه‌ی١٦) که به مانند بسیاری از مردم گاهی در ذهنشان خطور می‌کرد که اگر انسان مال و جان را در جهاد ازدست بدهد، دچار خسران شده است! در صورتی‌که هرگاه آنها در موضوع به درستی تعمّق می‌کردند، به این نتیجه می‌رسیدند که چه بسا مواضعی‌که صرف مال وجان درآنها مایه‌ی حیات حقیقی در آخرت و سرفرازی در دنیا خواهد بود.

بخش پنجم

(۴۲) لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ سَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوكَ وَلَٰكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ ٱلشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ لَوِ ٱسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ .

«**اگر کالایی** (غنیمتی) **نزدیک** (دردسترس) **و سفری** (آسان و) **کوتاه بود، قطعاً در پیِ تو** (ای پیامبر) **می‌آمدند، ولی آن مسافت بر آنان دور و پُرمشقّت می‌نماید و به زودی به خدا سوگند می‌خورند که اگر می‌توانستیم حتماً با شما خارج می‌شدیم**؛ (با این سوگندها) **خودرا به هلاکت می‌افکنند وخدا می‌داند که آنها دروغ‌گویانند**»،

پس‌از فرمان به مؤمنان که با همه‌ی امکانات، برای جهاد در راه خدا ـ مقابله با رومیان متجاوز ـ به سوی تبوک روان شوند (آیه‌ی قبل) در آیه‌ی فوق به روحیّه‌ی دنیاپرستی منافقان اشاره می‌کند که دوست ندارند با پیامبر[ص] و مؤمنان همراه شوند و فقط به مأموریّت‌هایی علاقمندند که بی‌خطر بوده و نفع تضمین‌شده‌ای برایشان داشته باشد.

طبری می‌گوید منظور از «**عَرَضًا قَرِيبًا**» غنیمت حاضر و دسترس می‌باشد و «**سَفَرًا قاصِدًا**» سفری کوتاه و آسان را می‌رساند. «**شُقَّة**» راه‌های دور و درازی است که عبور از آنها با مشقّت توأم است.

افراد تنبل و دنیاپرست ـ که در محیط مذهبی زندگی می‌کنند ـ همواره سعی دارند که گریز از مسئولیّت‌هایشان را به نحوی برای سایرین توجیه کنند و از اینرو اکثراً ـ بی‌آنکه هیچ درخواستی‌هم شده باشد ـ سوگندهای مؤکّد بر صداقت خویش می‌خورند! خدا می‌فرماید اینگونه سوگندهای دروغ، مایه‌ی هلاکتشان (ازنظر روحی و سرمایه‌ی اُخروی) خواهد بود.

(۴۳) عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَ تَعْلَمَ ٱلْكَٰذِبِينَ .

« **خدا** (ای پیامبر) **از تو درگذرد، چرا پیش‌از آنکه راستگویان بر تو آشکار گردند و دروغ‌گویان را بشناسی، اجازه**(ی معافیت از جهاد) **به آنان دادی؟** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که منافقانی‌که از جنگ طفره می‌رفتند، از پیامبر[ص] اجازه‌ی معافیت گرفته و بر آن مبنا، کار خود را محق جلوه می‌دادند. در این راستا خداوند، پیامبر[ص] را ملامت می‌کند که چرا در بسیج عمومی، عدّه‌ای را ـ بدون تحقیق در صحّت و سقم گفتارشان ـ معاف ساختی؟ ظاهراً خداوند انتظار داشته که پیامبر معاذیر آنهارا دقیقاً بررسی نموده وچون آثار بهانه‌جویی می‌دید، با آنان مخالفت کند و اِتمام حجّت نماید که هرگاه با دیگران همراه نشوند، نزد خدا مسئول خواهند بود؛ در این‌صورت وقتی آنها نمی‌آمدند،

ماهیّت واقعی کردارشان نزد همه آشکار می‌شد. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید سزاوار بود به بهانه‌جویان اجازه نمی‌دادی تا نفاقشان مدلّل گردد.

البتّه کار پیامبر[ص] چون بر پایه‌ی حُسن نیّت بوده، ازجانب خداوند خطای «غیر عمد» محسوب گردیده و از اینرو می‌فرماید «**عَفَا اللهُ عَنكَ** = خدا از تو درگذرد». می‌رساند که پیامبران نیز در معرض خطا و اشتباه بوده‌اند و نمی‌توان آنان را «بالذّات» معصوم دانست. ازسوی دیگر، آیه‌ی شریفه مُثبتِ اصالت و حقّانیّت پیامبر اسلام[ع] است که وحی إلهی را ـ علی‌رغم آنکه از خود او انتقاد شده ـ بی‌کم و کاست اعلام داشته است و حتّی در مراحل آخر عمر(نزول آیه، حدوداً چند ماه قبل‌از وفات پیامبر[ص]) سعی نداشته خود را عاری از هرگونه خطا و اشتباه جلوه دهد. البتّه مواردی هم هست که به پیامبر[ص] می‌فرماید می‌توانی به افراد اجازه دهی به مانند آیه‌ی ٦٢ سوره‌ی نور (که مربوط به کار مشورتی است نه بسیج عمومی و تناقضی با آیه‌ی فوق ندارد).

(۴۴) لَا يَسْتَـْٔذِنُكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ أَن يُجَـٰهِدُواْ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلْمُتَّقِينَ.

« **کسانی‌که به خدا و روز بازپسین ایمان دارند از تو برای آنکه با اموال و جان‌هایشان** (در راه خدا) **جهاد کنند، اجازه نمی‌خواهند و خدا به** (احوال) **تقواپیشگان داناست** »،

آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد تمایز مؤمن و منافق را در قبال دعوت به جهاد ذکر می‌کند. آیه‌ی فوق می‌فرماید مؤمنان برای فرار ازجهاد درصدد ارائه‌ی معاذیر نبوده و اجازه نمی‌خواهند. به عبارت دیگر، آیه‌ی شریفه مشعر بر این معناست که آنها که واقعاً مؤمن‌اند، همواره برای دفاع از حق آماده‌اند و در پیِ سر به سلامت بردن‌های ظاهری نیستند، بلکه می‌دانند که اگر پیامبر[ص]را هم بفریبند، خدا را نخواهند توانست فریفت ومسئولیّت‌های خود و پاسخگویی اعمالشان را در روز قیامت به نظر می‌آورند؛ و خدا چنین بندگان صالح و درستکاری را خوب می‌شناسد.

(۴۵) إِنَّمَا يَسْتَـْٔذِنُكَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَٱرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِى رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ .

« **تنها کسانی** (برای نرفتن به جهاد) **از تو اجازت می‌خواهند که به خدا و آخرت ایمان ندارند و دلهاشان در تردید است و همآنان در شکّ خود حیرانند** »،

یعنی، بهانه‌جویان و عذرتراشان برای نرفتن به جنگ، کسانی هستند که نسبت به خدا و آخرت تردید دارند، و إلاّ مؤمنانِ قاطع و به یقین‌رسیده چنان حالتی ندارند. منافقان که در برابر وظایف إلهی، یک گام به پیش و یک گام به پس می‌گذارند، برای آن است که بین «ایمان» و «انکار» در حیرتند؛ و همواره همین احوال را می‌توان درافراد سُست ایمان درموقعیّت‌های مختلف زندگی ـ که لازم است تصمیم قاطع دربرابر«درست» و «غلط» گرفت ـ مشاهده کرد.

(۴۶) وَلَوْ أَرَادُواْ ٱلْخُرُوجَ لَأَعَدُّواْ لَهُۥ عُدَّةً وَلَـٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ ٱقْعُدُواْ مَعَ ٱلْقَـٰعِدِينَ.

« **و اگر** (به راستی) **قصد خروج** (با تو) **داشتند، قطعاً برایش ساز و برگی تدارک می‌دیدند؛ ولی خدا حرکت و خروجشان را خوش نداشت و بازشان داشت و گفته شد: با نشستگان بنشینید** »،

آیه‌ی شریفه چنین می‌نماید که منافقان بی‌آنکه هیچ ساز و برگی برای سفر جنگی تهیّه نمایند، به منظور کسب اجازه‌ی معافیت ازجهاد نزد پیامبر[ص] می‌رفتند و این امر نشان می‌دادکه تصمیمشان از ابتدا این بود که به هرقیمت شده به جنگ نروند، نه آنکه وضع و گرفتاری خود را تشریح کنند تا ببینند پیامبرخدا چه می‌گوید! مانند همه‌ی لاف‌زنان که با زبان خود را بی‌طرف و جویای حق نشان می‌دهند ولی رفتارشان به گونه‌ای است که نشان می‌دهد از ابتدا تصمیم خود را برای به کرسی نشاندن آنچه دوست می‌دارند گرفته‌اند.

بخش بعدی آیه بیانگر یکی از قوانین تکوینی خداست که به نفوس منحرف، توفیق انتخاب راه حق را نمی‌دهد ودرنتیجه دو رویان از این‌که قدم در مسیر هدایت گذارند، به حالت انصراف می‌رسند.(۱) به عبارت دیگر با درون مغشوش به لحاظ ایمانی، انسان ـ برطبق قوانین إلهی ـ سعادت اقدام افتخارآمیز را از کف می‌دهد. بنابراین، عبارت «**اُقْعُدُواْ مَعَ الْقَاعِدِينَ** = با نشستگان بنشینید» تعبیری از عدم توفیق آنها در عبادت مهم جهاد است.

(۴۷) لَوْ خَرَجُواْ فِيكُم مَّازَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَأَوْضَعُواْ خِلَٰلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ ٱلْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَّٰعُونَ لَهُمْ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ .

« **اگر در**(میان) **شما بیرون می‌آمدند جُز تباهی بر شما نمی‌افزودند و** (با فساد و سخن‌چینی) **میانتان رخنه کرده در حقّتان به فتنه‌جویی می‌پرداختند؛ و در میان شما کسانی جاسوسان ایشانند و خدا به** (حال) **ستمگران آگاه است** »،

یعنی، ای مؤمنانی‌که برای جهاد حرکت کردید ! ناراحت نباشید که چرا دسته‌ای با شما نیامدند ـ که اگرهم می‌آمدند، نه تنها کمکی برایتان نبودند، بلکه میانتان به فتنه‌گری پرداخته و بعضی ساده‌اندیشانِ شمارا تحت تأثیر قرار می‌دادند و برایتان گرفتاری پیش می‌آمد. بدانید که خدا ظالمان‌را خوب می‌شناسد و مصلحتی می‌دانسته که توفیقشان نداده (و به زبان تکوین به آنان گفت: نروید! ـ آیه‌ی قبل). واژه‌ی «**سَمّاعُون**» به معنی «جاسوس» آمده و نیز به معنی کسی است که به سخنی گوش فرا داده و تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. طبری گوید به چنین کسی «سامِعٌ مُطِیعٌ» گویند ولی «سَمّاعٌ مُطِیع» برای جاسوس مناسبتر است.

---

(۱) ـ به طور کلّی مشیّت إلهی در عالم شامل دو نوع فرمان است: (۱) فرمان تکوین و (۲) فرمان تشریع. «فرمان تشریع» دعوت به دین می‌کند و مشتمل بر مجموعه‌ی قوانین دینی است؛ ولی «فرمان تکوین» علاوه بر سُنَن طبیعی و ماورائی، شامل مجموعه مقرّرات و قوانینی است که به صورت عکس‌العمل هرعمل انتخابی انسان، خداوند تعیین کرده و در درون و برون آدمی بروز می‌کند. از نظر درونی، خداوند به کسانی که در برابر «فرمان تشریع» انصاف نشان داده درجهت رضای او قدم بردارند، «تکویناً» توفیق می‌دهد. و اِلاّ ـ همچون منافقان ـ بی‌توفیقی و دور شدن از کمالات، به روح آدمی اِلقاء می‌شود (بقره/ توضیح آیه‌ی۶)

(۴۸) لَقَدِ ٱبۡتَغَوُاْ ٱلۡفِتۡنَةَ مِن قَبۡلُ وَقَلَّبُواْ لَكَ ٱلۡأُمُورَ حَتَّىٰ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَظَهَرَ أَمۡرُ ٱللَّهِ وَهُمۡ كَٰرِهُونَ.

« **همانا پیش‌از این** (نیز) **فتنه‌جویی کردند و امور را بر تو دگرگون ساختند تا** (وعده‌ی) **حق بیامد و فرمان خدا آشکار گشت درحالی‌که آنها خوش نداشتند** »،

آیه‌ی شریفه در تحلیل روحیّه‌ی آن ضعیف الإیمان‌هایی است که برای نرفتن به جنگ از پیامبر^ص اجازه می‌خواستند؛ قبلاً فرمود که اگر هم به جنگ می‌آمدند، مشارکتشان جُز فتنه و زیان ثمری نداشت (آیه‌ی قبل) و در آیه‌ی فوق شاهدی از گذشته آورده و می‌فرماید، پیش‌از این نیز فتنه‌جو بودند که این سخن را می توان در اشاره به جنگ اُحُد و رفتار عبدالله بْنِ اُبَیّ و یارانش در آن جنگ دانست (آل‌عمران/ توضیح آیات ۱۶۲، ۱۶۷ و ۱۷۶) که نه تنها مشارکت ننموده از میان راه بازگشتند، بلکه اوضاع مؤمنان را نیز به هم ریختند.

«ظهور حق» (و پیروزی مسلمین) را در بخش بعدی آیه، باید به فتح مکّه و غلبه‌ی نهایی دین خدا تعبیر کرد که مایه‌ی خوشحالی منافقان نبود! چنانکه در هر جامعه‌ای دو رویانی هستند که نمی‌خواهند اهداف مقدّس پیروز شود و آیه‌ی شریفه نوید می‌دهد که اگر حق‌طلبان هشیار و متّکی به خدا باشند، چه بسا سمپاشی‌های منافقان در کارشان مؤثّر نبوده و به پیروزی خواهند رسید.

(۴۹) وَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ ٱئۡذَن لِّي وَلَا تَفۡتِنِّيٓۚ أَلَا فِي ٱلۡفِتۡنَةِ سَقَطُواْۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ .

« **و از آنان کسی است که گوید : مرا اجازه**(ی ماندن) **ده و به فتنه**(و گناه)**ام میفکن؛ آگاه باش که آنها در فتنه** (و معصیت) **سقوط کرده‌اند، و همانا دوزخ بر کافران احاطه دارد** »،

ممکن‌است تصوّر شود که منظور از «**لاتَفْتِنّی** = به فتنه‌ام میفکن» این بوده که «مرا به زحمت سفر مینداز»! یا این‌که «اگر اجازه‌ی معافیت ندهی و با وجود این من راهی سفر نشوم، گرفتار گناه و عصیان می‌شوم» ولی آیه به بهترین نحو با شأنِ نزولِ گزارش‌شده تطبیق می‌شود که گویند «جدّ بن قَیس» (از رؤسای طائفه‌ی بنی‌سلمه) نزد پیامبر^ص آمد و خواست که از بسیج عمومی برای «تبوک» معاف شود، زیرا طاقت رویارویی با زنان سپیدروی و دلربای رومی را نداشته و می‌ترسید که دلش را بربایند و به گناه افتد! (تفسیر طبری)[1].
قرآن پاسخ ظریفی به چنین آدمی داده که هم اکنون در فتنه افتاده‌ای و نمی‌دانی![1] یعنی، کسی‌که چنان سخنی می‌گوید، هم‌اکنون گرفتار نفس است، و نفس‌پرستی ریشه‌ی همه‌ی گناهان می باشد. به بیان دیگر در طلب راحتی‌ها، با بهانه‌ای خود را از صف مبارزان راه حق جدا ساختن، همه از وجوه مختلف نفس‌پرستی است و دوزخ ـ چنانکه در مقطع آیه آمده ـ در انتظار چنین کسانی است.

(۵۰) إِن تُصِبۡكَ حَسَنَةٞ تَسُؤۡهُمۡۖ وَإِن تُصِبۡكَ مُصِيبَةٞ يَقُولُواْ قَدۡ أَخَذۡنَآ أَمۡرَنَا مِن قَبۡلُ وَيَتَوَلَّواْ وَّهُمۡ فَرِحُونَ.

---

(۱) ـ این شأن نزول نشان می‌دهد که ـ برخلاف گفته‌های مغرضین ـ چنین روالی در اسلام نبوده که هرکجا را مسلمین فتح کنند، بدون حساب زنانشان بر فاتحان اسلامی حلال باشند! زیرا، اگر چنین بود، قرآن یا پیامبر^ص به آن بهانه‌جو می‌فرمود: اگر زنان رومی دلت را بردند، کام دل بگیر چراکه با فتح سرزمینشان همه بر ما حلال خواهند بود! نه آنکه بفرماید چنین افرادی با اینگونه افکار، اهل گناه و دوزخند.

« **اگر تو را نیکی** (و ظفری) **پیش آید اندهگین‌شان کند و اگر مصیبتی بر تو رسد، گویند: ما قبلاً احتیاط خود را کرده بودیم و شادمان روی برمی‌گردانند** »،

آیه‌ی شریفه، به‌وضوح روحیّه‌ی نفاق مسلمانانِ اسمی را نشان می‌دهدکه واقعاً میل ندارند اسلام موفّقیّتی بیابد و در هر شکستی، از اینکه داخل معرکه نشده و خود را به خطر نیافکنده بودند، احساس شادی می‌کنند!

(۵۱) قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَىٰنَا ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ .

« **بگو: هرگز جُز آنچه خدا بر ما مقرّر داشته، به ما نمی‌رسد؛ همو مولای ماست و مؤمنان باید فقط به خدا توکّل کنند** »،

آیه‌ی شریفه خطاب به پیامبر[ص] وهمه‌ی پیروان راستین اوست. می‌فرماید به دورویان بگوییدسیاست‌بازی‌های شما همه به خاطر آن است که ـ به خیال خود ـ از آسیب‌ها محفوظ مانید؛ ولی انسان در برابر حوادث پَرِ کاهی بیش نیست و اگر خدا اراده کند، در خانه‌ی خود نیز قالب تهی می‌کند! مؤمنان در عین آنکه هیچ‌گاه ـ برطبق دستور إلهی ـ جانب حزم و احتیاط را ازدست نمی‌دهند، ولی از ترس حوادث نیز ترک وظیفه نمی‌کنند و در عین‌حال سرنوشت نهایی خود را دردست خدای‌شان می‌دانند و به او امید بسته و بر او توکّل دارند. مقطع آیه بیانگر موضوع توکّل است که مسلمانان واقعی آنجا که وظیفه ایجاب نماید، اقدام نموده عواقب کار را به خدا می‌سپرند.

(۵۲) قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَآ إِلَّآ إِحْدَى ٱلْحُسْنَيَيْنِ ۖ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ ٱللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِۦٓ أَوْ بِأَيْدِينَا ۖ فَتَرَبَّصُوٓاْ إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ .

« **بگو: آیا جُز یکی از دونیکی** (پیروزی یا شهادت) **را برای ما انتظار دارید؟ درحالی‌که ما منتظریم خداوند ازسوی خود یا به دست ما، عذابی برشما برساند؛ پس منتظر مانید که ما نیز با شما منتظریم** »،

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که برای مؤمنی که به وظیفه‌ی خود عمل می‌کند، چه در کارش موفّق شود وچه جانش را ازکف بدهد، هردو پیروزی است که یکی ظفر دردنیا ودیگری ملاقات خدا با سرفرازی است.

متعاقباً انتظار مؤمنان واقعی را درمورد دورویان فرصت‌طلب بیان می‌کند که بیش‌از این نیست که یا (با گناهانی که به وجود می‌آورند) خدا گرفتارشان می‌سازد و یا مؤمنان فرصت یافته آنان (دو رویان) را سر جایشان می‌نشانند.

مقطع آیه به منافقان از زبان مؤمنان خطاب می‌کند که پس شما منتظر باشید که ما به ملاقات خدا یا پیروزی رسیم و ما نیز منتظریم که یا خداوند شما را عذاب کند یا ما جزای خیانتتان را در دستتان بگذاریم!

(۵۳) قُلْ أَنفِقُواْ طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْمًا فَٰسِقِينَ .

« **بگو: چه به رغبت و چه به کراهت انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نشود که شما قومی فاسقید** »،

آیه‌ی شریفه، در اشاره به رفتار برخی دو رویان است که پیشنهاد می‌کردند به جای شرکت در جنگ، پول بدهند. می‌فرماید چه آن کار را با میل انجام دهند و چه با بی‌رغبتی، پذیرفته‌ی درگاهِ خدا و جاذب ثواب نخواهد بود، زیرا انفاق و «**فسق**»[1] ارتقاءِ روحی نیاورده موجب رضای إلهی نخواهد شد.

(۵۴) وَ مَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَـٰتُهُمْ إِلَّآ أَنَّهُمْ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَ بِرَسُولِهِۦ وَلَا يَأْتُونَ ٱلصَّلَوٰةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَىٰ وَ لَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَـٰرِهُونَ .

« و هیچ چیز مانع قبولی انفاق‌های آنان نشد، جُز آنکه به خدا و رسولش کفر ورزیدند و جُز باکسالت نماز نگزارند و جُز باکراهت انفاق نکنند »،

به دنبال سخن از «**فسق**» منافقان در آیه‌ی فوق، خمیرمایه‌ی فسق آنها را توضیح داده است. می‌فرماید **اوّلاً** در مقام عقیده، ایمان به خدا و رسول ندارند و روحشان در پاکی و خلوص نیّت نیست. **ثانیاً** نمازشان ازسر خودنمایی و انفاقشان توأم با بی‌رغبتی است. به عبارت دیگر، خدا عمل خیر انسان فاسق و کافر را نمی‌پذیرد و دربرابر آن به او ثواب نمی‌بخشد. هرچند عمل خیر ـ برطبق قوانین هستی ـ اثرطبیعی خودرا به بار می‌آورد، ولی چون شخص مبنای ایمانی نداشته آن را به خود تحمیل می‌کند، چیزی عاید او نمی‌گردد.

دو نکته‌ی تکمیلی از آیه مستفاد می‌شود :

اوّل آنکه عبادات ظاهری افراد را (مثل نماز و روزه و انفاق) نمی‌توان ملاک ارزیابی آنان قرار داد. زیرا ممکن‌است بنا به «عادت» و یا از سر «نفاق» باشد؛ بلکه معیار ارزیابی افراد، کارهایی‌است‌که تحمّلش بر غریزه سخت است (مگر در پرتو ایمان) مثل عفّت، امانت، راستگویی و احتراز از کار خلاف آنگاه‌که هیچ مانعی بر انجام آن نیست.

دوّم آنکه روحیّه‌ی مؤمن، باید نقطه‌مقابل مواردی باشد که در آیه توصیف شده است. یعنی، مؤمن کسی است که از عبادات احساس رضایت می‌کند و در انفاق‌ها ـ از موقعیّتی که یافته ـ شادمان است.

(۵۵) فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَٰلُهُمْ وَ لَآ أَوْلَـٰدُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَ هُمْ كَـٰفِرُونَ .

« پس اموال و اولادشان تو را به شگفتی نیافکند؛ جُز این نیست که خدا می‌خواهد آنان را ـ در این زندگی دنیا ـ بدآنها عذاب کند و جانشان درحال کفر بیرون رود »،

خداوند در اینجا، ازپیامبر^ص ودیگر مخاطبان نسبت به مال ومنال ریاکاران وکفرپیشگان، رفع شگفتی می‌کند.

چه بسا مردم از مال و جاه کُفرپیشگان در این دنیا به تعجّب می‌روند که چرا، علی‌رغم عنادهایشان با حق، خدا این‌همه نعمت نصیبشان کرده است ؟! در پاسخ این سؤال طبری از قول برخی مفسّران آورده که

(۱) ـ «فسق» به معنی«خروج از فرمان» است، چه از جهت ایمانی که به کفر می‌انجامد و چه از نظر عملی که از آن به گناه تعبیر می‌شود.

«**فِی الْحَیاةِ الدُّنیا**» را مربوط به «**لاتُعْجِبْکَ**» دانسته‌اند؛ بدین‌معنی که «اموال و اولادشان در زندگی دنیا تو را (ای پیامبر!) به شگفتی نیفکند؛ جُز این نیست که خدا می‌خواهد آنان را (در نتیجه‌ی بدکاری‌هایشان به خاطر اموال و اولاد) در آخرت عذاب کند».

امّا از نظر ما وجه بهتر که با ساختار آیه مناسب‌تر است، این است که مقصود آیه را بدین صورت ببینیم که مال و اولاد برای کسانی که اهداف معنوی ندارند و غایت آمالشان اعتبارات متغیّر دنیوی است ـ حتّی در این دنیا ـ مایه‌ی سعادت نمی‌شود و چه بسا موجب آزارشان خواهد شد (**لِیُعَذِّبَهُم بِهَا فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا**) و مقطع آیه تصریح دارد که آن مال و منال آنقدر سرگرم و گرفتارشان می‌سازد که به هلاکت نفس می‌افتند و «دنیاپرست» از دنیا می‌روند که سرانجامش دوزخ است.

(۵۶) **وَ یَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنکُمْ وَ مَاهُم مِّنکُمْ وَلَـٰکِنَّهُمْ قَوْمٌ یَفْرَقُونَ .**

« **و به خدا سوگند می‌خورند که از شمایند که از شما نیستند درحالی‌که از شما نیستند؛ ولی قومی هراسناکند** (از شما می‌ترسند!) »،

مسلمان‌نمایان دنیاپرست! غالباً مردمان بُزدل و ترسویی هستند که در اثبات وفاداری‌شان به مؤمنان (به هنگام غلبه‌ی ایشان) سوگندهای شدید می‌خورند ! واژه‌ی «**یَفْرَقُون**» در اصل، به معنی «پراکندگی و جداشدن» است و راغب اصفهانی در «مفردات» آورده که چون در انسانِ ترسو، گویی وحشت و اضطراب، وجودش را رو به پراکندگی می‌بَرَد، واژه‌ی مزبور در این‌معنی به کار رفته‌است.

(۵۷) **لَوْ یَجِدُونَ مَلْجَـًٔا أَوْ مَغَـٰرَٰتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَّوَلَّوْاْ إِلَیْهِ وَ هُمْ یَجْمَحُونَ .**

« **اگر پناهگاه یا نهانگاه‌هایی یا مَفَرّی** (در زمین) **می‌یافتند، قطعاً شتابان به سویش روی می‌آوردند** »،

آیات شریفه نمایانگر روحیّه‌ی منافقانی است که بین مؤمنینِ راستین، در اقلّیّت قرار داشتند و از ترس آنکه مبادا گرفتار شوند، مرتّب سوگند می‌خوردند که : «باور کنید ما با شماییم» ! ولی خدا می‌گوید این سخنانشان از سر ترس و ناچاری است (آیه‌ی قبل) و اگر کوچکترین راه و گزینه‌ی دیگری برای خود می‌یافتند، به آن سو می‌رفتند ! «**مَلْجأ**»، به معنی «پناهگاه» و «**مَغارات**» «حُفره‌ی در کوه» و «**مُدَّخَل**» به معنی «سوراخ در زمین» است. این واژه‌ها همه تنگی حال آنان را می‌رساند که اگر هر راه دیگری جُز اقامت با مسلمانان داشتند، آن راه را پیش می‌گرفتند و با شتاب می‌رفتند!

بخش ششم

(۵۸) وَ مِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِى ٱلصَّدَقَٰتِ فَإِنْ أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَإِن لَّمْ يُعْطَوْاْ مِنْهَآ إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ .

« **و برخی از آنان در**(تقسیم) **صدقات بر تو طعن می‌زنند؛ پس اگر** (چیزی) **از آن بدآنها بخشیده شود، خشنود می‌گردند و چنانچه** (سهمی) **از آن** (بدآنها) **عطا نشود، به ناگاه خشمگین می‌شوند** »،

آیه‌ی شریفه درادامه‌ی توصیف منافقان در آیات قبلی است. درحقیقت می‌فرماید آنها دین را برای دنیا می‌خواهند و هرکجا دین را درجهت منافع دنیوی خود احساس کنند از دین راضی می‌شوند، وگرنه بر دیانت خشم می‌گیرند. یعنی، مِلاک تشخیص حق وباطل برای آنها، منافع شخصی‌است و«حقیقت» را معیار قرار نمی‌دهند. طبری می‌گوید پیامبر خدا^ص فرمود : «از این نوع افراد برحذر باشید که قرآن می‌خوانند و ازگلوگاهشان بالاتر نمی‌رود و از دین به آسانیِ تیر که از کمان خارج شود، خارج می‌گردند».

واژه‌ی «**يَلْمِزُكَ**» از مادّه‌ی «**لَمْز**» به معنی «عیب گذاشتن روی افراد» می‌باشد. چنانکه می‌فرماید : «**وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَة** = وای بر هر عیب‌جوی طعنه‌زن» (هُمَزَه/۱). از آیه‌ی ٦۰ همین سوره فهمیده می‌شود که مراد از «**صدقات**» زکات است.

(۵۹) وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُواْ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَ رَسُولُهُۥ وَ قَالُواْ حَسْبُنَا ٱللَّهُ سَيُؤْتِينَا ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ وَ رَسُولُهُۥٓ إِنَّآ إِلَى ٱللَّهِ رَٰغِبُونَ .

« **و اگر به آنچه خدا و رسولش عطایشان کرده راضی شده و می‌گفتند: خدا ما را کافی است، زود باشد که خداوند از فضل خویش به ما ببخشد و پیامبرش** (نیز عطای او را برساند) **که ما تنها به خدا روی می‌آوریم** (البتّه برایشان بهتر می‌بود) »،

یعنی، اگر فضل خدا را مورد سؤال قرار نداده و به جای آن منفعت‌طلبی‌ها طریق شکر و امید به مراحم إلهی را می‌سپردند، به صلاحشان می‌بود.

شایان توجّه است که در صدر آیه می‌فرماید «**مَا آتَاهُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ** = آنچه خدا و رسولش به آنها دادند» امّا درمورد «**کفایت**» فقط خدا را ذکر نموده و مطلب را به رسول تعمیم نداده‌است و مقصود از بخشش«**رسول نیز**» این است‌که رسول فضل خدا را بدآنها ابلاغ می‌کند؛ و در مقطع آیه، تقدّم جار و مجرور (**إلَى الله**) اِفاده‌ی حصر دارد و می‌فرماید «**إنَّا اِلَى اللهِ راغِبُون** = تنها گرایش و امیدمان به خداست».[1]

---

(۱) ـ متأسّفانه برخی ادعیه خلاف مفاد آیه‌ی فوق بین مسلمان‌ها رایج شده، چنانکه شیخ عبّاس قمی در مفاتیح الجنان آورده «یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ، یا عَلِیُّ یا مُحُمَّدُ، اِکْفِیانِی فَاِنَّکُما کافِیایَ، یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ، یا عَلِیُّ یا مُحُمَّدُ، اُنْصُرانِی فَاِنَّکُما ناصِرایَ، یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ، یا عَلِیُّ یا مُحُمَّدُ، اِحفِظانِی فَاِنَّکُما حافِظایَ = ای محمّد و ای علیّ شما دو تن مرا کفایت کنید که شما دو تن مرا کافی باشید و یاریم نمایید که شما یاری‌کنندگانید و حفظم کنید که حافظم شمایید» !!

(۶۰) إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَٰكِينِ وَٱلْعَٰمِلِينَ عَلَيْهَا وَٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِى ٱلرِّقَابِ وَٱلْغَٰرِمِينَ وَفِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .

« **جُز این نیست که صَدَقات از آنِ نیازمندان و بینوایان و مأموران** (جمع‌آوری)**آن و کسانی‌است که** (با دریافتش) **دل‌هاشان** (به سوی اسلام) **جلب شود و** (همچنین) **در راه آزادی بردگان و** (اَدای وام) **وامداران و در راه خدا و برای در راه ماندگان باشد؛ فریضه‌ای است ازسوی خدا، و خداوند دانا و حکیم است** »،

در آیه‌ی فوق سهم گیرندگان از صدقات (زکات) را معرّفی کرده است. واژه‌ی «**إِنَّما** = جُز این نیست» در ابتدای آیه، مشعر بر آن است که زکات نه برای هر مدّعی، بلکه منحصر به طبقات هشتگانه‌ی مذکور است. البتّه باید توجّه داشت که احتیاجات عمومی مملکتی باید از راه وصول مالیات و در آمدهای دیگر دولت تأمین شود، و پرداخت زکات ازجمله اَعمال عبادی است که باید ـ مستقیماً توسّط شخص ویا وسیله‌ی دولت ـ به مصارف فوق برسد.

مراد از «**فقیر**» کسی است که کسر بودجه دارد و «**مسکین**» شخصی است که هیچ ندارد. چنانکه قرآن توضیح داده و می‌فرماید «**اَوْ مِسْکِینًا ذا مَتْرَبَة** = یا مسکین خاک نشین» (بَلَد/١٦). ولی درباره‌ی فقراء (فقرای واقعی) می‌فرماید «**یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِیَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ** = (عفیفانه زندگی می‌کنند و) کسی‌که از احوال آنها بی‌خبر است آنان‌را بی‌نیاز می‌شمرد» (بقره/٢٧٣) و چون مردم اکثراً نیازمندند و به ندرت بی‌چیز، شاید آیه‌ی کریمه به ملاحظه‌ی کثرت، فقراء را مقدّم بر مساکین آورده است.

منظور از «**العامِلِینَ عَلَیْها**»، مأموران جمع‌آوری زکات می‌باشند که امروزه فقط درحالتی پیدا می‌شوند که دولت اسلامی اشخاصی را برای این‌منظور برگزینند. آیه می‌فرماید می‌توان از زکاتِ جمع‌آوری‌شده به آنان نیز سهمی داد.

در رابطه با «**الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ**»، آیه اجازه می‌دهد که در راه جلبِ قلوب افراد به سوی اسلام سهمی به آنان پرداخت، حتّی اگر مشرک و بی‌دین باشند (چون در آیه‌ی شریفه شرط مسلمانی ذکر نشده است).

در چهار مورد فوق، لام ملکیّت آمده چون «**لِلْفُقَراء**»؛ و پرداخت مستقیم به آنها را می‌رساند، امّا چهار مورد بعد، با حرف «**فِی**» همراه شده‌اند که شاید اشاره به این نکته باشد که پرداخت سهمی از زکات «در راهِ» رفع گرفتاری آنها است. یعنی از محلِّ زکات می‌توان در راه آزادی اسیران یا بردگانی که نزد مشرکان بودند،[1] سهمی برداشت و یا در راه اَدای وام به قرض‌دارانی که قدرت بر أدای قرض خود ندارند (و

---

(۱) ـ واژه‌ی «**رِقاب**» جمع «**رَقَبَة**» در اصل به معنی «گردن» است. در قرآن این واژه به معنی «برده» به کار رفته و در آیات اوائل بعثت مسلمان‌ها را مکلّف به آزاد کردن «گردنها» (بردگان) می‌نماید (**فَكُّ رَقَبَةٍ** ـ بلد/١٣). بنابراین در زمان نزول آیه (اواخر هجرت) مسلمان‌ها قاعدتاً بردگانی نداشتند که آزاد کنند و در نتیجه منظور از «**رقبه**» یا باید اسیران جنگی باشد یا بردگانی که احیاناً نزد مشرکان بوده‌اند.

همین‌طور ورشکستگان بِلاتقصیر) بخش دیگر را مصرف کرد. منظور از «**فِی سَبِیلِ الله** = در راه خدا» مواردی ازقبیل ساختن مساجد، کتابخانه‌های دینی و به خصوص پرداخت مخارج جنگ‌های اسلامی است. «در راه مانده» کسی است که دور از دیارش نیازمند شده و از محلِّ زکات خرج سفرش را می‌دهند تا به کسان خود به پیوندد.

از نظر میزان سهم هریک از طبقات هشتگانه از زکات، در بین مفسّران گفتگوست که آیا باید زکات به تساوی بین این هشت دسته تقسیم شود و یا می‌توان اَولویّت‌هایی را در تقسیم آن رعایت کرد؟ حقیقت آن‌است‌که در میان دسته‌های مزبور می‌توان اَولویّت‌هایی را رعایت کرد زیرا چه بسا نیاز برخی از آنان بیشتر یا کمتر از دیگران باشد و در مواردی نیز لازم است مساوات را رعایت نمود.

ذکر «**فَرِیضة**» در مقطع آیه می‌رساند که منظور از «صدقه» در ابتدای آیه، صدقه‌ی واجب، یعنی«**زکات**» می‌باشد؛ و تصریح دارد که خداوند «**عالم** و **حکیم**» بوده و قوانینش همه از روی حکمت و مصلحت بندگان است.

(۶۱) وَمِنْهُمُ ٱلَّذِینَ یُؤْذُونَ ٱلنَّبِیَّ وَیَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیْرٍ لَّکُمْ یُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِینَ ءَامَنُواْ مِنکُمْ وَٱلَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ ٱللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ.

« و از ایشان کسانی‌اند که پیامبر را می‌آزارند و گویند: او گوش (زودباور) **است؛ بگو: گوش خیری برای** (به نفع) **شماست، به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور می‌کند و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند رحمتی است؛ و کسانی را که پیامبر خدا را بیازارند، عذابی اَلَم‌انگیز** (درپیش) **است »**،

آیه‌ی فوق کردار منافقان را تعقیب می‌کند.

از مکارم اخلاق پیامبر^ص^ این بود که درمورد عذر تقصیرها کنکاش نمی‌کرد و عمل افراد را ـ تا آنجا که حقّی ضایع نشود ـ حمل بر قصد خیر می‌نمود ومنافقان این خوی نیکوی رسول‌خدا^ص^ را حمل بر ساده‌لوحی و زودباوری می‌کردند. چنانکه در شأن نزول آیه آورده‌اند که یکی از منافقان (به نام «جُلاس») با عدّه‌ای از هم‌فکرانش به بدگویی از پیامبر^ص^ مشغول بود و شخصی از میانشان گفت: چیزی نگویید ممکن است به او برسد! جُلاس پاسخ داد: او مرد خوش‌باوری است و برای همه گوش است! ما سوگند می‌خوریم که مقصودی نداشتیم و او عذر ما را می‌پذیرد!

آیه‌ی شریفه ـ در قبال آن اهانت‌ها ـ فرمان نمی‌دهد که ای پیامبر! گردن آن گستاخان را بزن (چنانکه رسم مستبدّان تاریخ بوده) بلکه ابتدا به توضیح و نصیحت می‌پردازد که این حُسن رهبر است که نسبت به پیروانش حُسن نیّت داشته عذر آنها را می‌پذیرد و اگر خشن و سخت‌دل می‌بود و هیچ پوزشی را نمی‌پذیرفت، آن‌وقت ـ با توجّه به قدرتی که دارد ـ چه بر شما قدرناشناسان می‌آمد؟! پس چگونه این روحیّه و سعه‌ی صدر را عیب می‌شمرید؟!

در عین‌حال در انتهای آیه، خداوند اِتمام حجّت می‌نمایدکه پیروان شیطان بدانند اگر چنان شخصیّتی را با آن اوصاف بیازارند، با قهر و غضبِ إلهی مواجه خواهند شد.[۱]

(۶۲) يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَحَقُّ أَن يُرْضُوهُ إِن كَانُوا۟ مُؤْمِنِينَ .

« برایتان به خدا سوگند می‌خورند تا شما را راضی کنند؛ درصورتی‌که خدا ـ و پیامبرش ـ سزاوارتر به رضایت است اگر مؤمن‌اند»!

ازجمله خصوصیّات دو رویان ـ بنا به قرآن ـ این‌است که فراوان قسم می‌خورند.[۲]

شایان توجّه این‌که آیه‌ی شریفه پس‌از ذکر خدا و رسول(ص)، ضمیر را مفرد ـ فقط برای خدا ـ آورده که نشان می‌دهد اصل، رضایت خداست و رضایت رسول تابع رضایت خدا می‌باشد.

(۶۳) أَلَمْ يَعْلَمُوٓا۟ أَنَّهُۥ مَن يُحَادِدِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَأَنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَـٰلِدًا فِيهَا ۚ ذَٰلِكَ ٱلْخِزْىُ ٱلْعَظِيمُ .

« آیا ندانستند برای هرکس که با خدا و رسولش درافتد آتش دوزخ است که جاودانه در آن بماند؟! این خواری (رسوایی) **بزرگی است »،**

مقصود از«**یُحادِدِ اللهَ**» در آیه، مخالفت با اوامر إلهی از سر عِناد است. بنابراین هرکس از سر غفلت و نادانی و بدون عناد از احکام خدا سرباززند، «لُزوماً» در دوزخ جاودان نیست.

سخن آیه با منافقان است و توأم با آیه‌ی قبل می‌فرماید، آیا شما که منظّماً در پیِ «جلب رضای مردم» سوگند خورده و درباره‌ی پیامبرش بدگویی می‌کنید، مگر نمی‌دانید که خدا همه‌جا حاضر و ناظر بر اَعمال شماست و بدکاری‌هایتان را کیفر می‌دهد؟! امروز مردم را با دروغپردازی راضی می‌کنید ولی فردایِ قیامت که پرده‌ها برافتد و باطن‌ها آشکار گردد، نزد همه رسوا و سرافکنده خواهید بود.

(۶۴) يَحْذَرُ ٱلْمُنَـٰفِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِى قُلُوبِهِمْ ۚ قُلِ ٱسْتَهْزِءُوٓا۟ إِنَّ ٱللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ .

---

(۱) ـ در برداشت فقهی از آیات شریفه‌ی قرآن به این نکته‌ها نیز باید توجّه داشت که قرآن چگونه با مردم اهانت‌گر نسبت به رسول‌خدا(ص) روبرو شده است.

(۲) ـ ممکن است گفته شود، خداوند نیز در قرآن فراوان سوگند یاد کرده است. ولی لازم به دقّت است که قسم‌های خدا در قرآن نوعی شاهد آوردن و به منظور جلب توجّه مردم به آیات إلهی و رسیدن به مقام معرفت و توحید است. به عبارت دیگر، وقتی خدا می‌گوید، سوگند به خورشید و ماه و آسمان و ستارگان، یعنی قسم به قدرت و تدبیری که در جهان شاهدش هستید، چنانکه شاعر به زیبایی سروده است:

از چه این شمس و ضُحَی‌را خواست دوست؟ از بـرای ایـن‌کـه از آیات اوسـت!
وَرنه بـر فانـی قسـم خوردن خطاسـت! خود فنا کی لایق گفت خداست؟![*]

(*) ـ شعر با اندک تغییری از مولوی است.

« **منافقان از آن بیم دارند که** (مبادا) **سوره‌ای بر ضدّشان نازل شود و آنان را از آنچه در دل دارند خبر دهد؛ بگو : به استهزاءِ خود سرگرم باشید، بی‌تردید خدا آنچه را از** (بروز)**ش می‌ترسید برملا خواهد کرد** »،

مفسّران شأن نزولی برای آیه‌ی فوق ذکر کرده و گفته‌اند که به هنگام بازگشت پیامبر[ص] از تبوک، عدّه‌ای از منافقان قصد جان رسول‌خدا را کردند و خداوند او را از قصد آنان آگاه ساخت. متعاقباً منافقان مزبور، در هراس بودند که مبادا سوره‌ای نازل شده و آنها را رسوا سازد.[۱]

البتّه رویداد مزبور در سیره‌ها آمده و استنکاف پیامبر[ص] از کشتار کسانی‌که قصد جانش را داشتند، روحیّه‌ای است که آثار آن در تاریخ اسلام به روشنی دیده می‌شود، ولی مفاد آیه با چنان واقعه‌ای تطبیق نمی‌شود. زیرا متعاقباً سخن از استهزای منافقان به میان آمده و از این رو آنچه خداوند آشکار شدنش را اعلام می‌دارد، باید با همان استهزای آنها مرتبط باشد که در آیه‌ی بعد مشخّص می‌گردد.

(۶۵) وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ ۚ قُلْ أَبِاللَّهِ وَ ءَايَٰتِهِۦ وَ رَسُولِهِۦ كُنتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ .

« **و اگر ایشان را بپرسی** (از چه روی بدان کار می‌پرداختند؟!) **خواهند گفت: ما فقط شوخی و تفریح می‌کردیم! بگو: آیا خدا و آیاتش و پیامبر او را به استهزاء می‌بردید؟** »،

البتّه متعلّق سؤال «**سَأَلْتَهُمْ**» در منطوق آیه نیامده امّا از قرینه به دست می‌آید که منظور، تمسخرهای منافقان نسبت به پیامبر[ص] و دیانت بوده است. واژه‌ی «**خَوض**» در اصل لغت به معنی «ورود تدریجی در آب» است که رفته رفته شامل ورود به هرکاری شده و در قرآن برای بیان ورود به امور «باطل» به کار رفته است.

آیه‌ی کریمه نشان می‌دهد که منافقان راجع به احوال پیامبر[ص] و مباحث دینی ـ به مانند بیماردلانِ امروزی ـ به قول معروف «جوک» می‌ساختند! و نزد خود قرار می‌گذاشتند که اگر موضوع میان مؤمنان فاش شد و مورد اعتراض قرار گرفت، بگویند : فقط قصد شوخی داشتیم! مقصود خداوند در این آیه (با توجّه به آیه‌ی قبل) آن است‌که نیّات ایشان یا قرار و مدار آنهارا در رابطه با استهزاءِ دین، بَرمَلا می‌سازد. بر همین پایه، طبری می‌گوید: بدین مناسبت سوره‌ی توبه را سوره‌ی «فاضِحه» ـ به معنی «رسوا کننده‌ی منافقان» ـ

---

(۱) ـ اینکه می‌فرماید، منافقان «بیم دارند» از اینکه سوره‌ای نازل شده اسرارشان را بَرمَلا سازد، می‌رساند که آنها بیم داشتند سوره‌ای در افشاسازی نام و مقاصد آنها نازل گردد. امّا «منافق» درواقع کسی است که ایمان ندارد و بنابراین نمی‌تواند اعتقاد به «نُزول سوره» داشته باشد. اگر آنها واقعاً معتقد بودند آیات قرآن گفتارِ خداست، و پیامبر[ص] با مَبدءِ عالم مرتبط است، منافق نمی‌شدند! برخی از مفسّران از توجّه به این نکته غافل مانده‌اند. شیخ طبرسی در مجمع البیان از قول ابومسلم می‌گوید، اظهار ترس آنها از نزول سوره ـ که بین خود ابراز می‌داشتند ـ به قرینه‌ی «**قُلِ اسْتَهْزِئُواْ**» توأم با استهزاء بوده و به یکدگر می‌گفتند: مراقب باشید همین روزها راجع به ما نیز سوره‌ای می‌آوَرَد !! و مقصود ایشان سخنانی بوده که پیامبر[ص]، به عنوان وحی إلهی بر آنها می‌خوانده است، هرچند آنان سوره‌ها را تنزیل إلهی نمی‌شمردند ! یعنی به اعتبار ادّعای پیامبر[ص] از نزول سوره سخن می‌گفتند، نه بر طبق عقیده‌ی قلبیِ خود.

نیز گفته‌اند.

می‌فرماید منافقان در پاسخ ایراد مؤمنان، می‌گفتند: مطالب ما جدّی نبوده و در شوخی و تفریح فرو رفته بودیم، و خداوند پاسخی توبیخ‌آمیز و با صلابت می‌دهد که: آیا خدا و رسالت پیامبرش ـ جدّی‌ترین حقایق را ـ به شوخی گرفته‌اید ؟! (چنانکه رویّه‌ی بسیاری از روشنفکرنمایان در مجالس و محافل امروزی است!).

(۶۶) لَاتَعْتَذِرُواْ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَٰنِكُمْۚ إِن نَّعْفُ عَن طَآئِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةًۢ بِأَنَّهُمْ كَانُواْ مُجْرِمِينَ .

« عذر میاورید که همانا شما پس‌از ایمانتان به کفر رفتید و اگر گروهی از شما را عفو کنیم، گروه دیگر را ـ به (کیفر) **آنکه تبهکار بودند ـ به عذاب می‌رسانیم »،**

آیه‌ی فوق نمودار آنست که منافقان در ابتدا (با دیدن استقبال گرم مردم از پیامبر^ص در مدینه) تحت تأثیر قرار گرفته و ایمان آورده بودند. امّا، به تدریج بی‌تفاوت شده و خصوصاً وقتی پاره‌ای قوانین عادلانه را بر زیان خود احساس کردند، ایمانشان سُست گردید و به کُفر رفتند (ولی کُفر خود را ظاهر نمی‌ساختند). آیه‌ی شریفه می‌فرماید، ممکن است بعضی‌از شما (منافقان) را ـ که با شنیدن این آیات نادم و متحوّل گردند ـ خدا ببخشد، ولی عدّه‌ی دیگر را که همچنان درگناه می‌مانند، کیفر می‌دهد. برخی ازمفسّران گفته‌اند که خدا می‌دانسته عدّه‌ای از منافقان از کار زشت خود پشیمان شده توبه خواهند کرد. لذا از ابتدا ایشان را مستثنی کرده است (یعنی، نه تنها به پیامبر[ص] مأموریّت نمی‌دهد تا آنها را به قتل برساند، بلکه می‌فرماید : ممکن است برخی از آنان را خداوند ببخشد). این رحمت اسلام است که در سخت‌ترین احوال جلوه‌گر است.

بخش هفتم

(۶۷) **ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتُ بَعۡضُهُم مِّنۢ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمُنكَرِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَقۡبِضُونَ أَيۡدِيَهُمۡۚ نَسُواْ ٱللَّهَ فَنَسِيَهُمۡۚ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ .**

« **مردان و زنان منافق از یکدیگرند؛ به کار ناپسند فرمان می‌دهند و از کار نیک بازمی‌دارند و دستان خود** (از بخشش به دیگران) **فرو می‌بندند؛ خدا را فراموش کردند پس** (خدا نیز) **به فراموشی‌شان سپرد؛ بی‌گمان منافقان همان فاسقانند** »،

آیات این بخش نیز در پی آیات گذشته، در ادامه‌ی شرح احوال و وضع منافقان است و جنبه‌ی دیگری از روحیّه و کردار آنان را وصف می‌کند.

می‌فرماید مردم منافق همه به قول معروف «از یک قماش و سر و ته یک کرباسند»! و به قول طبری، همه یک صنف و عملکرد و شیوه‌ی رفتارشان مثل هم است. متعاقباً نمونه‌هایی از خصوصیّات اخلاقی و رفتاری مردمان دورو را ذکر می‌کند که:

اوّلاً کار خیر را اشاعه نمی‌دهند و به معروف امر نمی‌کنند بلکه همواره سعی در مدلّل ساختن منکرات دارند و مشوّق زشتی‌ها هستند.

ثانیاً اهل انفاق نیستند و«دستشان دربرابر محتاجان باز نمی‌شود». تعبیر «**يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ**» بخل‌ورزی آنان را به نحو زیبایی نشان می‌دهد.

ثالثاً فراموش کرده‌اند که خدایی هست ـ که ناظر بر احوال برون و درون انسانهاست ـ و در این راستا گویی آیه‌ی شریفه همه‌ی بدعملی‌ها و احوال نمایشی آنها را در جلب و گمراه کردن دیگران، دلیلی بر فراموشی خدا توسّط آنان می‌داند. منظور از «**خدا نیز به فراموشی‌شان سپرد**» این است که خداوند هم ـ در مقابل ـ سلب رحمت و قطع عنایت از ایشان کرد، چنانکه فرموده «**يَمُدُّهُمْ فِى طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ** = رهاشان کرد تا در سرکشی‌هایشان سرگردان بمانند» (بقره/۱۵)، و إلاّ در ذات بیکران آفریننده‌ی هستی، نسیان راه ندارد (اعراف/ توضیح آیه‌ی۵۱). این تعبیر همان صنعت «**مُشاکِلَه**» در ادب عربی است. (آل‌عمران/ توضیح آیه‌ی ٥٤).

در مقطع آیه موارد فوق جمع‌بندی شده و در یک کلام می‌فرماید منافقان «**فاسقند**» یعنی از ایمان به خدا و زندگی برطبق رضای او، خارج شده‌اند.

(۶۸) **وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلۡكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ هِىَ حَسۡبُهُمۡۚ وَلَعَنَهُمُ ٱللَّهُۖ وَلَهُمۡ عَذَابٞ مُّقِيمٞ .**

« **خدا به مردان و زنان منافق و کافران، آتش دوزخ را وعده داد که در آن جاودان باشند؛ همان برای‌شان بس؛ و خدا از رحمت خویش دورشان ساخت و عذابشان پایدار است** »،

در اینجا به ذکر کیفر منافقان پرداخته و کُفّار را هم به آنها ملحق ساخته است و می‌فرماید عذاب دائم و دوری از رحمت خدا برایشان کافی است.

(۶۹) كَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَٰلًا وَأَوْلَٰدًا فَٱسْتَمْتَعُواْ بِخَلَٰقِهِمْ فَٱسْتَمْتَعْتُم بِخَلَٰقِكُمْ كَمَا ٱسْتَمْتَعَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُم بِخَلَٰقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَٱلَّذِى خَاضُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْأٓخِرَةِ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ .

« (شما منافقان) **همانند کسانی هستید که پیش‌از شما بودند؛ آنها از شما نیرومندتر و اموال و اولادشان بیش از شما بود؛ پس از نصیب خود بهرمند شدند و شما** (نیز) **از نصیب خویش ـ همانگونه که پیشینیانتان از نصیبشان بهره بردند ـ برخوردار گشتید؛ و شما در باطل فرو رفتید چنانکه آنها فرو رفتند؛ اعمال آنان در دنیا و آخرت به هَدَر رفت و آنها همان زیانکارانند** »،

خطاب آیه به منافقان است‌که شما نیز به مانند کسانی هستید که درگذشته راه نفاق پیش گرفتند (درحقیقت توضیح بیشتر «**بَعْضُهُم مِن بَعْضٍ**» در آیه‌ی ٦٧ می‌باشد که منافقان، چه معاصران و چه گذشتگان، همه یک گروهند) و آنها هم ازجهت مالی و هم ازجهت جمعیّت، قوی‌تر و بیشتر از شما بودند که به کام زودگذر دنیا رسیدند و شما نیز می‌رسید چنانکه همانند ایشان در باطل فرو رفته‌اید، ولی هیچ‌کدامتان ـ چه قوی و چه ضعیف ـ سرانجام سعادت‌آمیزی ندارید، جز آنکه متاعی را دست به دست کرده و می‌روید. به عبارت دیگر کسی تا به حال ـ در نظام عالم ـ از «نفاق و فساد» به جایی نرسیده است! در آیه‌ی بعد چند مثال تاریخی می‌آورد.

(۷۰) أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَٰهِيمَ وَأَصْحَٰبِ مَدْيَنَ وَٱلْمُؤْتَفِكَٰتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ .

« **آیا خبر کسانی‌که پیش‌از آنها بودند به ایشان نرسیده است؟** (خبر) **قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اهل مَدْیَن و زیر و روشدگان ؟ پیامبرانشان با دلایل روشن به سویشان آمدند و خدا را بنای ستم بر آنها نبود، بلکه خود بر خویشتن ستم می‌کردند** »،

محلِّ سکونت شش طایفه‌ی فوق نزدیک حجاز بود و مقصود از «**مُؤْتَفِکات**» بنا به مجمع البیان و دیگر تفاسیر، شهرهای واژگون‌شده‌ی قوم لوط است. داستان این اقوام در سُوَرِ مختلف قرآن ازجمله سوره‌ی اعراف (آیات۹۳←۵۹) آمده و در اینجا فقط به تناسب، مورد اشاره قرار گرفته‌اند. می‌فرماید ای نفاق‌پیشگان! از سرنوشت گذشتگان عبرت بگیرید، خدا قوانین خود را هر روز تبدیل نمی‌کند، بدانید اگر راه دشمنان دعوت پیامبران و بدکاران گذشته را بپیمایید ـ چه در موضع کفر و چه با چهره‌ی منافق ـ فرجام شما عذاب

وگرفتاری و اضمحلال خواهد بود، خواه از طریق سوانح، خواه در نتیجه‌ی اختلافات و لجام‌گسیختگی‌های اجتماعی (انعام/٦٥) و خدای سبحان بر کسی ستم روا نمی‌دارد، این منکران حقایقند که بر خود ستم می‌کنند.

(۷۱) وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍۚ يَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ ٱللَّهُۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ .

« و مردان و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند، به کارهای پسندیده فرمان می‌دهند و از منکر بازمی‌دارند و نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند و خدا و رسولش را فرمان می‌برند؛ آنانند که خداوند ـ به زودی ـ مشمول رحمتشان قرار خواهد داد؛ همانا خدا پیروزمند و حکیم است »،

در آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد، به کسانی‌که نقطه‌ی مقابل کافران و منافقان قرار دارند ـ مؤمنان ـ پرداخته فرجام آنها را شرح می‌دهد.

واژه‌ی «**أولِياء**» جمع «**وَلِیّ**» به معنی، دوست و همپیمان است و با «مُحِبّ، دوست معمولی» تفاوت دارد. ملاحظه می‌شود که درمورد منافقان فرمود: «**بَعْضُهُم مِن بَعْضٍ** = همه یک صنف واحدند (اگرچه ممکن است به یکدگر خیانت ورزند)» (آیه‌ی٦٧) ولی درمورد مؤمنان می‌فرماید: «**بَعْضُهُمْ اَولِياءُ بَعْضٍ**»، محبّت و همدلی میانشان هست.

متعاقباً آیه‌ی کریمه، برعکس آیه‌ی ٦٨ که فرمود، منافقان از رحمت خدا دورند، اینجا می‌فرماید، مؤمنان مورد لطف و رحمت خدا قرار خواهند گرفت؛ خدایی‌که «**پیروزمند** و **حکیم**» بوده و بنابراین، وعده‌هایش محقّق است.

(۷۲) وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةً فِى جَنَّٰتِ عَدْنٍۚ وَرِضْوَٰنٌ مِّنَ ٱللَّهِ أَكْبَرُۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ .

« خدا به مردان و زنان مؤمن بهشت‌ها وعده داد که نهرها از زیر (درختان)**ش جاری است؛ در آن جاودانند، و** (نیز) **مساکن پاکیزه در باغستان‌های ابدی؛ و** (به علاوه) **خشنودی خدا که** (از همه) **بزرگتر است؛ این است آن کامیابی بزرگ »،**

آیه‌ی شریفه پس‌از توضیح بهشت مادّی و مواهبی که برای «جسمِ» مؤمن در آنجا مهیّاست، جمله‌ی «**وَ رِضْوانٌ مِنَ اللهِ اَكْبَر**» را آورده و می‌رساند که بالاتر از لذائذ جسمانی، بهره‌مندی‌های روحی است که نصیب مؤمنان در آخرت می‌شود. در اینجا قرآن مجید «**رِضوان خدا**» را نعمتی جداگانه و وراءِ بهشت توصیف می‌نماید؛ به معنی دخول در مرتبه‌ای که کمال **رضایت خدا** از مؤمن در آن‌مقام تجلّی می‌کند و او را به معرفت الله و سیر در معارف إلهی و اسرار هستی می‌رساند و این، مهمتر از بهشت مادّی و بالاترین مقامی است که در قرآن برای انسان ذکر شده و درحقیقت آدمی برای نیل به این مقام آفریده شده است. آسایش و کمالِ جسمانی را انسان در بهشت می‌یابد ولی روح او با هیچ‌چیز جُز تقرّب به خدا و وصول به رضوان او

سیراب نمی‌شود. آیه‌ی شریفه، به وضوح در ردِّ سخن کسانی است که می‌گویند، خدا در آخرت فقط باغ و حوری به مؤمنان وعده داده است !. نکته‌ی درخور توجّه این است که «**وَ رِضْوانٌ مِنَ اللهِ اَکْبَر**» به لحاظ إعراب، عطف به «**جنّات**» نیست بلکه ازمبتدا و خبر تشکیل شده و اهمّیّت و امتیاز عظیم موضوع را می‌رساند.

(۷۳) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَـٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَـٰفِقِينَ وَٱغْلُظْ عَلَيْهِمْ ۚ وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ .

« ای پیامبر ! با کُفّار و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت گیر؛ و جایگاهشان جهنّم است که بد سرانجامی است ».

آیه‌ی شریفه تکلیف پیامبر[ص] را در قبال گروه‌های کافر و منافق ـ پس‌از توصیف آنان در آیات قبل ـ روشن ساخته است.

با در نظر گیری شرایط نزول آیه، به دست می‌آید که منظور از «کُفّار» معاندان مکّه و یا اهل کتاب داخلی (که از معاندان آنها نیز در قرآن به لفظ «کُفّار» یاد شده است ـ بیّنه/۱) نبوده است چون مکّه فتح شده بود و مشرکان مکّه تسلیم شده بودند و اهل کتابِ داخل عربستان نیز حکومت مسلمان‌ها را پذیرفته بودند.

بنابراین مقصود از «**جهاد و سختگیری با کُفّار**» باید جهاد و برخورد با مهاجمین خارجی ـ رومیان ـ بوده باشد که بحث‌اش در آیه‌ی۲۹ رفت و لزوم جهاد با آنان را از آیات ۲۷ به بعد تعقیب فرمود.

امّا در اینکه مقصود از «**جهاد با منافقین**» چه بوده ـ با درنظر گیری آنکه پیامبر اسلام[ص] هرگز با شمشیر با منافقان روبرو نشد و فقط به خنثی‌سازی توطئه‌های‌شان می‌پرداخت ـ شیخ طبرسی در مجمع البیان اقوال مختلفی را گِرد آورده و می‌گوید : «برخی را عقیده بر آن است که جهاد با ایشان ازطریق اندرز و بیم باشد و این قول از ابوعلی جُبّائی است؛ و بعضی گویند، جهاد با آنان در پرتو اجرای قوانین کیفری اسلام است که سهم منافقان ـ به علّت ارتکاب جرائم ـ معمولاً بیش‌از دیگران خواهد بود. عدّه‌ای نیز بر این عقیده‌اند که جهادِ با منافقان ـ برحسب امکان ـ از سه راه باید صورت پذیرد: اگر ممکن بود از توطئه‌هایشان جلوگیری شود، وگرنه با زبان به اندرزشان پردازند و یا لاأقل در دل از روششان بیزاری جویند.».

درباره‌ی «**وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ** = بر آنان سخت بگیر»، طبری می‌نویسد : و اغْلُظْ عَلَی الْمُنافِقینَ بالْکَلام. منظور آن است که سخنان تند و صریحی را که درباره‌ی عذاب اُخروی آمده به گوش آنان (منافقان) برسان (که این وظیفه‌ی مسلمان درباره‌ی همه‌ی کجروانی است که اطراف او را احاطه کرده‌اند).

مقطع آیه از کیفر اُخروی کفّار و منافقان خبر می‌دهد.

(۷۴) يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ مَاقَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ ٱلْكُفْرِ وَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلَـٰمِهِمْ وَ هَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ ۚ وَ مَانَقَمُوٓاْ إِلَّآ أَنْ أَغْنَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَ رَسُولُهُۥ مِن فَضْلِهِۦ ۚ فَإِن يَتُوبُواْ يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ ۖ وَإِن يَتَوَلَّوْاْ يُعَذِّبْهُمُ ٱللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ ۚ وَمَالَهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مِن وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ .

« **به خدا سوگند می‌خورند که** (سخن ناروا) **نگفته‌اند؛ درحالی‌که بی‌شک سخن کفر گفتند و بعداز اسلامشان به کفر گراییدند و بر آنچه موفّق به انجامش نشدند همّت ورزیدند؛ و به عیب‌جویی برنخاستند مگر از آن‌رو که خدا از فضل خویش بی‌نیازشان گرداند و رسول او** (نیز)؛ **پس اگر توبه آورند برایشان بهتر است و چنانچه روی گردانند، خدا آنان‌را ـ در دنیا و آخرت ـ به عذابی دردناک مبتلا می‌سازد و در** (سراسر) **زمین هیچ یار و یاوری نخواهند داشت** »،

ابتدای آیه حاکی از آن است که برخی از منافقان مطالب زننده‌ای علیه پیامبر[ص] و اسلام می‌گفتند و چون کارشان برملا می‌شد، سوگند یاد می‌کردند که منظور بدی نداشته یا چنان اظهاراتی نکرده‌اند (شبیه آیات ٦٤←٦٦).

متعاقباً آیه‌ی شریفه به توطئه‌ی قتل پیامبر[ص] توسّط برخی منافقان اشاره دارد که در یکی از گردنه‌ها ـ در راه مراجعت از تبوک ـ می‌خواستند مرکب پیامبر[ص] را رَم دهند تا به انتهای درّه سقوط کند.

سپس آیه‌ی شریفه از شدّت وقاحت نیّت و رفتار منافقان خبر می‌دهد که «**مَانَقَمُواْ إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ** = به عیب‌جویی برنخاستند مگر از آن رو که خدا از فضل خویش بی‌نیازشان گرداند و رسول او (نیز)»! یعنی، علی‌رغمِ آنهمه مراحم إلهی و محبّت‌های رسول[ص]، چنین ناجوانمردانه به اسلام و پیامبر[ص] ضربه می‌زدند. دو نکته درمورد جمله‌ی مزبور درخور توجّه است : **اوّل** آنکه نحوه‌ی بیان در این آیه‌ی شریفه بی‌شباهت به بعضی گفته‌های ما در فارسی نیست که مثلاً می‌گویند «هیچ چیز باعث اینهمه دشمنیِ او نشد، مگر آنکه چون فرزند بزرگش کردم !» و **دوّم** آنکه واژه‌ی «**فَضْلِهِ** = فضل او» در آیه مفرد و مستقلّ آمده است یعنی قرآن ـ به رعایت توحید ـ فضل و کَرَم را از آنِ خدا دانسته و رسول[ص] را رساننده‌ی نعمت به حساب آورده است (شبیه آیه‌ی٦٢).

آنگاه آیه‌ی شریفه منافقان را ـ بعداز همه‌ی شرارت‌ها که داشته‌اند ـ دعوت به توبه می‌کند که «**فَإِن يَتُوبُواْ يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ** = اگر توبه آورند برایشان بهتر است». شایان توجّه است که افرادی خود را مسلمان جا زده از هیچ طعن و ناسزایی در حقِّ اسلام و پیامبر[ص] کوتاهی نمی‌کردند و حتّی چند بار قصد جان پیامبر[ص] را کردند و مسلمان‌ها نیز در نهایت قدرت و صلابت بسرمی‌بردند معذلک به آنها گفته می‌شود «اگر توبه کنند برایشان بهتر است». این فرهنگی بود که اسلام را در «دل‌ها» مستقر ساخت، و إلاّ کجا تکفیر و شمشیر به چنین کاری نائل می‌آید ؟ چنانکه نوشته‌اند، وقتی پیامبر[ص] آیه‌ی فوق را قرائت نمود، شخصی از منافقان به نام جُلاس برخاسته گفت : ای رسول‌خدا ! خداوند به من پیشنهاد توبه کرده و من نیز پشیمانی خود را اعلام و اظهار می‌دارم پیامبرخدا[ص] هم از او پذیرفت (تفسیر طبری). به خوبی می‌رساند که قرآن همه جا راهِ اصلاح و بازگشت را بازگذاشته و هرگز مردم را مأیوس نکرده است. ولی البتّه متعاقباً در آیه اِتمام حجّت می‌نماید که اگر کجروان دست از کژی برندارند، هرگز روی آسایش ندیده و در دنیا و آخرت به عذاب می‌رسند.

(۷۵و۷۶) وَ مِنۡهُم مَّنۡ عَٰهَدَ ٱللَّهَ لَئِنۡ ءَاتَىٰنَا مِن فَضۡلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ . فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضۡلِهِۦ بَخِلُواْ بِهِۦ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ .

« و از ایشان کسانی‌اند که با خدا عهد کردند که اگر از فضل خویش به ما دهد، البتّه صدقه می‌دهیم و از شایستگان باشیم » ، « پس (امّا) **چون** (خداوند) **از کَرَم خویش به آنها بخشید، بدآن بُخل ورزیدند و اِعراض کنان رویگرداندند »،**

در تفاسیر شأن نزولی آورده‌اند که آیات درباره‌ی یکی از منافقان به نام «**ثَعْلَبه**» نازل شد که مرد فقیری بود و مرتّب به مسجد پیامبر آمده اصرار داشت تا پیامبر^ص^ برایش دعا کند و مال فراوان نصیبش شود. پیامبر^ص^ به او می‌فرمود : مقدار کمی که بتوانی حقّش را ادا کنی بهتر از مال فراوانی است که از عهده‌ی تکالیفش برنیایی، آیا بهتر نیست با زندگی ساده‌ای بسازی ؟ ولی ثعلبه دست‌بردار نبود و بالأخره به پیامبر^ص^ گفت : سوگند به خدا اگر به من مالی دهد، تمام حقّش را پرداخته و سپاس‌گزار می‌شوم. در این شرایط پیامبر^ص^ برایش دعا کرد و او از راه به ارث بردن ثروت پسرعمویش و یا به قول بعضی تکثیر گوسفندانِ معدودش، به ثروت رسید و آنقدر به زندگی مادّی مشغول گردید که دیگر حتّی در نمازهای جماعت و جمعه هم ظاهر نمی‌شد! و وقتی پیامبر^ص^ کسی را برای أخذِ زکات نزد او فرستاد، با گستاخی گفت : محمّد از ما جزیه می‌خواهد ! چون پیامبر^ص^ این سخن را بشنید، چندین بار فرمود : وای بر ثعلبه ! البتّه شأن نزول‌های دیگری نیز برای آیه نوشته‌اند که از مجموعه‌ی آنها همین معنا به دست می‌آید.

(۷۷) فَأَعۡقَبَهُمۡ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ يَلۡقَوۡنَهُۥ بِمَآ أَخۡلَفُواْ ٱللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكۡذِبُونَ .

« پس به سبب خُلف وعده‌ای که با خدا کردند و به خاطر دروغگویی‌شان (خدا) **تا روزی‌که به ملاقات او رسند، در دل‌هاشان نفاق نهاد »،**

فاعل «**فَاَعْقَبَهُمْ**» را در آیه‌ی شریفه عدّه‌ای «خدا» و عدّه‌ای «اَعمال منافقان» دانسته‌اند. به هرحال مقصود آن است که خداوند عکس‌العمل پیمان‌شکنی‌ها و دروغ‌های منافقان را، به صورت سلب توفیق و بی‌ایمانی، در روح آنان نشاند (بقره/توضیح آیه‌ی٦). به دست می‌آید که بسیاری از «حالات» و «اَعمال»، نسبت به هم علّت و معلول‌اند و یکی دیگری را پدید می‌آورد. در آیه‌ی فوق، پیدایش روحیّه‌ی نفاق با دو امر مرتبط دانسته شده است : (**۱**) پیمان‌شکنی و (**۲**) دروغگویی به خدا. بنابراین، برای بَری بودن از بلیّه‌ی نفاق، باید انسان در پیمان‌هایش استوار و با خدای خود صادق باشد، و إلاّ به تدریج روحیّه‌ی نفاق در او روییده می‌شود.

مقصود از «ملاقات خدا» چنانکه در موارد دیگر توضیح داده شده (بقره/٤٦) نه برخورد حسّیِ انسان با خدا، بلکه حضور در صحنه‌ی قیامت و برافتادن حجاب شکّ و رسیدن به نظام نهایی پاداش و کیفر است.

(۷۸) أَلَمۡ يَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ سِرَّهُمۡ وَنَجۡوَىٰهُمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ .

« آیا ندانسته‌اند که خدا راز درون و نجواهاشان را می‌داند و خدا دانای اسرار نهان است؟ »،

در اینجا خداوند به کسانی‌که روزی ایمان داشته و آنگاه به تدریج ایمان را از کف داده و منافق شده‌اند، هشدار داده می‌فرماید: مگر نمی‌دانند خدا آگاه از اَسرار نفس شماست و همه‌ی نجواهایتان را هم با یکدگر می‌داند؟ تا بلکه بدین‌ترتیب، وجدان خفته‌ی ایشان را که سابقه‌ی ایمانی داشته‌اند (آیه‌ی۷٤) بیدار نماید.

بخش هشتم

(۷۹) **اَلَّذِينَ يَلْمِزُونَ ٱلْمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ وَ ٱلَّذِينَ لَايَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ ٱللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ .**

« **آنان‌که مؤمنان راغب به خیر و** (نیز) **کسانی را که جُز وُسع**(محدود)**شان** (چیزی) **نمی‌یابند، در امر صَدَقات طعن می‌زنند و آنها را به ریشخند می‌گیرند** (بدانند که) **خدا تمسخرشان** (را تلافی) **می‌کند و برایشان عذابی پُردرد است** »،

واژه‌ی «**يَلْمِزُونَ**» در آیه‌ی شریفه از مادّه‌ی «لَمْز» به معنی «عیب‌جویی و طعن زدن» است. «**مُطَّوِّعِينَ**» به معنی «کسانی‌که داوطلبانه و با رضایت نفس کاری را انجام می‌دهند». مقصود از «**مُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ**» را مفسّران مؤمنانی دانسته‌اند که علاوه بر زکات واجب، صدقات مستحبّی نیز می‌پردازند.

بنا به آیه‌ی ٤١ اِعلام جهاد برای مقابله با رومیان متجاوز در تبوک، حالت بسیج عمومی داشت (به توضیح آیه‌ی مربوطه نگاه کنید) و بنابراین، هرکس به وُسعِ خود ـ از بین مسلمان‌ها ـ برای جبهه کمک‌رسانی می‌کرد. مؤمنان توانگر کمک‌های هنگفت آورده(۱) و مؤمنان تهیدست در حدّ توان یاری می‌رساندند.(۲) از آیه‌ی شریفه چنین برمی‌آید که منافقان در جامعه‌ی اسلامی، کمک‌رسانانِ توانگر را به خودنمایی متّهم می‌کردند و مؤمنان تهیدست را به تمسخر می‌گرفتند.(۳)

عبارت «**سَخِرَ اللهُ مِنْهُمْ** = خدا ایشان را مسخره کند» در بخش انتهایی آیه، از باب مُشاکله است که جزای جُرم را از نوع خود جُرم و با همان تعبیر آورده (به مانند آیه‌ی «**وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللهُ**» ـ آل‌عمران/٥٤) و بدین‌معنی است که خداوند «جواب» استهزاءهایشان‌را خواهد داد و به عبارت دیگر، چنان رسوایشان خواهد ساخت که خود مسخره‌ی محیط گردند! به تعبیر دیگر می‌توان گفت که بر طبق سنّت‌های حاکم بر هستی، پاسخ هرعملی متناسب با آن می‌آید؛ چنانکه فرموده «**يُخَادِعُونَ اللهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَايَخْدَعُونَ إِلَّا**

---

(۱) ـ تفسیر مجمع البیان می‌گوید عبدالرّحمن بن عوف و عمر خطّاب هریک چهارهزار درهم آوردند و بنا به سیره‌ی ابن هشام (ترجمه‌ی مسعود انصاری، ج۳، ص۴۲۰) رأس همه‌ی کمک‌کنندگان عثمان بن عفّان (خلیفه‌ی سوّم) بود که هزار دینار طلا آورد و بر دامن پیامبر[ص] ریخت و قدم اساسی را در تجهیز سپاه مسلمین برداشت.

(۲) ـ همچنین آورده‌اندکه ابوعقیل انصاری مرد پیر و تنگدستی از صحابه بود که دو صاع خرما داشت؛ یکی را برای خانواده‌اش گذاشت و دیگری را برای کمک به جبهه تقدیم پیامبر[ص] کرد (تفسیر مجمع البیان).

(۳) ـ آیه می‌رساند که «کمّیّت» از نظر اسلام آن اندازه مهم نیست که «کیفیّت» اهمّیّت دارد، چنانکه در انجیل نیز می‌خوانیم : «و(عیسی[ع]) نظر کرده دولتمندانی را دید که هدایای خود را در بیت‌المال می‌اندازند. و بیوه‌زنی فقیر را دید که دو فَلس در آنجا انداخت. پس گفت هرآینه به شما می‌گویم این بیوه‌ی فقیر از جمیع آنها بیشتر انداخت ... »(انجیل لوقا/ باب۲۱، شماره‌ی ۳←۱).

أَنفُسَهُم وَ مَايَشْعُرُونَ = (به خیال خود) خدا و مؤمنان را می‌فریبند ولی جُز خودشان را نمی‌فریبند و نمی‌فهمند» (بقره/۹).

عبارت «**لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** = برایشان عذاب دردناک است» در مقطع آیه‌ی۷۹ وصف حال منافقان را در سرانجام عالم بیان می‌دارد.

(۸۰) **ٱسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَاتَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَهُمْ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱللَّهُ لَايَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ .**

« **برای آنها آمرزش طلبی یا آمرزش نطلبی؛ اگر هفتاد بار**(هم) **برایشان آمرزش طلبی، هرگز خدا آنها را نخواهد بخشید که به خدا و پیامبرش کافر شدند و خدا عصیان‌پیشگان‌را هدایت نمی‌کند** »،

شبیه آیه‌ی فوق درسوره‌ی منافقون آمده‌است‌که می‌فرماید «**سَوَاء عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ إِنَّ اللهَ لَايَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** = یکسان است برآنها چه برایشان آمرزش بخواهی یا آمرزش نخواهی، خدا هرگز آنهارا نمی‌آمرزد، همانا خداوند فاسقان را هدایت نمی‌کند» (منافقون/٦). عدد «**سَبْعِين** = هفتاد» در آیه‌ی۸۰ سوره‌ی توبه برای نشان دادن کثرت است، نه عدد معیّن. زیرا تعلیلی که در آیه به کار رفته می‌رساند که هیچگاه خداوند چنان استغفاری را بر کسانی‌که پشت پا به هدایت إلهی زدند و از فرامین خدا و پیامبرش خارج شدند نمی‌پذیرد، حتّی اگر این استغفار از ناحیه‌ی رسولش برای آنان باشد. به عبارت دیگر، دعا و استغفار پیامبر[ص] «لزوماً» برای همه‌کس مؤثّر نیست و در این ارتباط باید افراد خود لیاقت نشان دهند تا غفران و رحمت إلهی نصیبشان گردد.

واژه‌ی «**فاسِقِين**» در مقطع آیه به معنی کسانی به کار رفته که هرچند به ظاهر اظهار ایمان می‌کنند ولی به لحاظ «درونی» عصیان کرده و از فرمان خدا خارج شده‌اند.

(۸۱) **فَرِحَ ٱلْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَٰفَ رَسُولِ ٱللَّهِ وَكَرِهُوٓاْ أَن يُجَٰهِدُواْ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَالُواْ لَاتَنفِرُواْ فِى ٱلْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَّوْ كَانُواْ يَفْقَهُونَ .**

« **واپس‌ماندگان** (ازجنگ) **از نشستن** (و نرفتنِ) **خود** (به جهاد) **پس‌از رسول‌خدا، شادمان شدند و کراهت داشتند از اینکه با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کنند؛ و گفتند : در این گرما** (برای سفر جنگ) **بیرون نروید؛ بگو : گرمای آتش دوزخ شدیدتر** (از اینها) **است اگر دریابند** »،

یعنی آن مردمان منافق، از اینکه ـ علی‌رغم دعوت رسول‌خدا[ص] ـ به جنگ نرفتند و راحتی در خانه را به پیکار در راه حق ترجیح داده بودند، خوشدل و شادمان بودند (برخلاف کسانی‌که در آیه‌ی۱۰۲ می‌فرماید از گناهشان محزون بودند) و با این شادمانی تبلیغات سوء هم کرده به مجاهدان عازم به جنگ می‌گفتند در این گرما کجا می‌روید؟! و بدین‌ترتیب، سعی داشتند تا دیگران را نیز با خود همراه سازند. درمورد این افراد منافق می‌فرماید اگر مردمانِ فهیمی بودند، باید به عواقب کار توجّه داشتـه می‌فهمیدند که چنان کرداری با

عقوبت إلهی روبرو خواهد شد که بسیار بدتر از آن گرمای تابستانی است!

(۸۲) فَلْيَضْحَكُواْ قَلِيلًا وَلْيَبْكُواْ كَثِيرًا جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ .

« پس باید کم بخندند و ــ به کیفر آنچه می‌کردند ــ بسیار بگریند »،

به این آیه می‌توان به دو صورت نگریست :

(۱) آنها در زندگی کوتاه دنیا از کار خود دلشادند، ولی چون از دنیا رفته و حقیقت کارهایشان را در آخرت به بینند، گریه‌های کثیر خواهند داشت.

(۲) در برابر خنده‌هایی که به حال مجاهدان جنگی دارند، اگر می‌فهمیدند چه بلایی با چنان اَعمالی بر سرِ خود آورده‌اند ـ هم اکنون ـ کمتر خندیده و بسیار گریان می‌شدند. حدیث نبوی که در توضیح آیه می-گوید «سوگند به کسی‌که جان من دردست قدرت اوست، اگر می‌دانستند آنچه را که من می‌دانم، اندکی خندیده و بسیار می‌گریستند»، این قول را تأیید می‌کند.

(۸۳) فَإِن رَّجَعَكَ ٱللَّهُ إِلَىٰ طَآئِفَةٍ مِّنْهُمْ فَٱسْتَـْٔذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخْرُجُواْ مَعِىَ أَبَدًا وَلَن تُقَٰتِلُواْ مَعِىَ عَدُوًّا ۖ إِنَّكُمْ رَضِيتُم بِٱلْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَٱقْعُدُواْ مَعَ ٱلْخَٰلِفِينَ .

« پس اگر خدا تو را به سوی طایفه‌ای از آنها بازگردانَد و از تو برای خروج (به جنگ دیگری) **اجازه خواستند** (آنان را) **بگو : شما هرگز با من خارج نشوید و همراه من با هیچ دشمنی نخواهیدجنگید، زیرا اوّل‌بار به نشستن تن دردادید، پس** (اکنون نیز) **با خانه‌نشینان بنشینید »!**

یعنی، ای پیامبر! اگر خدا قسمت کرد که پس‌از مراجعت از تبوک عدّه‌ای از این نفاق پیشگان نزد تو آمده و از کار خویش عذرخواهی نمودند و برای شرکت در جهاد بعدی اجازه خواستند، بدانها که دروغ می‌گویند صریحاً بگو که لاف بی‌خود مزنید، شما اهل مجاهـده در راه حق نیستید؛ پس همچنان به مانند گذشتـه، خانه‌نشین و راحت‌طلبِ این دنیا باشید!

آیه‌ی شریفه می‌رساند که اسلام دوست ندارد مسلمانان اجازه دهند ریاکاری در جامعه توسعه یابد و در مواردی‌که ریاکاری شخص روشن است اسلام می‌خواهد به او بفهمانند که از روش خود نتیجه نمی‌گیرد و از پس‌ماندگان جامعه شمرده خواهد شد.

(۸۴) وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِۦٓ ۖ إِنَّهُمْ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُواْ وَهُمْ فَٰسِقُونَ .

« و هرگز بر هیچ‌یک از آنان که بمیرد نماز مگزار و بر قبرش (برای آمرزش‌خواهی) **مَایست، زیرا که آنها به خدا و پیامبرش کافر شدند و در فسق بمُردند »،**

آیه به وضوح می‌رساند که هرچند هرمنافق و کافرِ غیرحربی را در دنیا، پیامبر[ص] و مسلمان‌ها تحمّل کرده (و می‌کنند) ولی تجلیل از آنها پس‌از مرگ ـ به هرصورت و عنوان ـ جایز نیست. چنین کاری، جلوه می‌دهد

که ایمان و بی‌ایمانی مهم نیست و نوعی توهین و کوچک‌شماری ایمان به شمار می‌آید. از اینرو خداوند آمرزش‌خواهی و نماز میّت‌را بر کسانی‌که کفر و نفاقشان بر پیامبر[ص] ومسلمان‌ها «آشکار شده» جایز نمی‌داند، مگر پیش‌از مرگ توبه کنند. این، خود عبرتی برای اینگونه افراداست که تا فرصت باقی‌است به اصلاحِ خود بپردازند و دچار چنان سرشکستگی نشوند. گاهی حضور در محلّ و مشارکت در امری مطلوب خداست و گاهی عدم حضور و استنکاف از مشارکت در پاره‌ای امور.

مقطع آیه تعلیل است و شامل تمام کسانی می‌شود که «**اِنکار خدا و رسول کنند.**» از آیه‌ی شریفه استنباط می‌شود که در غیر این‌صورت، می‌توان بر مسلمانی که فوت شده، نماز میّت خواند و بر قبر او ایستاده آمرزش طلبید، یعنی زیارت قبر مؤمن جایز است.[۱]

(۸۵) وَ لَاتُعْجِبْكَ أَمْوَٰلُهُمْ وَ أَوْلَـٰدُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُعَذِّبَهُم بِهَا فِى ٱلدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَ هُمْ كَـٰفِرُونَ .

« **و اموال و اولادشان تو را به شگفتی نبرد، جُز این نیست که خدا می‌خواهد آنان‌را ـ بدآنها ـ در دنیا عذاب کند و جان‌هاشان درحال کفر به‌در آید** »،

محتوای آیه را قبلاً (در آیه‌ی۵۵ همین سوره) دیده‌ایم و سبب تکرار آن در این موضع، پاسخ به این سؤال مقدّر است که چگونه کسانی‌که تا این حدّ منفور خدا هستند که حتّی اجازه‌ی شرکت در تشییع جنازه‌ی ایشان را به مؤمن نداده، بعضاً در دنیا صاحب مال و منالند؟ خداوند پاسخ می‌دهد که آن مال و منال، نه مایه‌ی آسایش، بلکه موجب عذابشان در دنیا خواهد بود (توضیح آیه‌ی۵۵).

(۸۶) وَ إِذَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَ جَـٰهِدُواْ مَعَ رَسُولِهِ ٱسْتَـْٔذَنَكَ أُوْلُواْ ٱلطَّوْلِ مِنْهُمْ وَ قَالُواْ ذَرْنَا نَكُن مَّعَ ٱلْقَـٰعِدِينَ .

« **و چون سوره‌ای نازل شود که به خدا ایمان آورید و به همراه پیامبرش جهاد کنید، ثروتمندانشان از تو اجازه می‌خواهند و گویند : ما را واگذار با بازنشستگان باشیم !** »،

---

(۱) ـ با منکر خدا و رسول و منافقان، می‌توان در دنیا رابطه داشت و حتّی در حقّشان نیکی نموده و در هدایتشان کوشید، ولی چون از دنیا رفتند، بی‌معناست که در ارتباط با آخرتی که خود آنها به آن عقیده نداشتند، برای‌شان دعا نمود! در شأن نزول آیه آورده‌اند که سردسته‌ی منافقان عصر «عبدالله بن اُبَیّ» مُرد و پیامبر[ص] خواست بر او نماز میّت به‌جای آورَدکه آیه‌ی فوق نازل شد و وی‌را از این‌کار بازداشت. هرچند برطبق نوشته‌ی مورّخان، «عبدالله بن اُبَیّ» در سال هشتم هجرت مُرد و آیه‌ی فوق در سال نهم هجرت نازل شده است. به هرحال، آیه حکم کلّی را می‌رساند و به خصوص تعلیل مقطعی نمایانگر تعمیم حُکم به همه‌ی منافقان و کافران در هر مکانی و زمانی است. چنانکه در آیه‌ی۱۱۳ همین سوره نیز می‌فرماید «**پیامبر و مؤمنان را روا نیست که برای مشرکان آمرزش طلبند**». بنابراین در رابطه با احوال کنونی ما، برپاسازی و شرکت در مراسم تشییع و مجالس ترحیمِ منکران خدا و رسول[ص] بر مؤمنان جایز نیست، زیرا کاری برخلاف حکم خدا می‌باشد.

واژه‌ی «**طَوْل**» به معنای مال و ثروت آمده و بر این پایه، «ثروتمندان» را «**أُولُوا الطَّوْل**» گفته‌اند. می‌فرماید، آن مردم منافق و دو روی، به هنگام دعوت به جهاد در راه خدا به همراه رسول (که برای دفع رومیان متجاوز و درحقیقت دفاع از شرف و حیثیّت خودشان بوده ـ توضیح آیه‌ی۲۹ وآیات۳۸به بعد) به جای آنکه امکانات خود را دراختیار گذارند، بهانه می‌آورند تا از جنگ معاف شوند و با ازکارافتادگان بنشینند!

ضمناً از آنجا که آیه‌ی فوق می‌فرماید، هرگاه سوره‌ای[1] با این پیام نازل شود که «**ایمان به خدا آورید و به همراه پیامبرش به جهاد برخیزید**...»، و سوره‌ی صَف حامل چنین پیامی است که در مدینه و قبل‌از سوره‌ی توبه نازل گردید، مطلب فوق می‌تواند در اشاره به آیه‌ی سوره‌ی صف باشد که: «**ای مؤمنان! آیا شما را به تجارتی‌که** (هیچ زیانی در آن نیست و) **شما را از عذاب دردناک نجات دهد رهنمون شوم؟ به خدا و پیامبرش ایمان آورید و با مال‌ها و جان‌هایتان در راه خدا به جهاد برخیزید! این، برایتان بهتر است، اگر می‌دانستید!**» (صف/۱۱و۱۰).

(۸۷) رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ .

«**خشنود شدند که قرین خانه‌نشینان باشند؛ و بر دل‌هاشان مُهر نهاده شده و در نتیجه، نمی‌فهمند**»،

آیه‌ی شریفه، در مقام سرزنش چنین روحیّه‌هایی است که در زمانی که همه باید برای دفاع از ایمان و سرزمین اسلامی خویش سلاح برداشته و به جبهه روند، آنها راضی می‌شوند که با «**خَوالِف**» بمانند! منظور از «**خَوالِف**»، «اهل خانه» است و کُلًّا به زنان و کودکان و پیران اطلاق می‌شود و طبری روایات مختلفی آورده که «**خوالِف**» را «نسوان» معنی کرده‌اند.

در مقطع آیه منعکس است که افرادی با چنان روحیّه و کرداری، در نتیجه‌ی نفاق و گناه، به مرحله‌ای رسیده‌اند که ـ برطبق قانون خدا ـ دلهای آنان، یعنی کانون احساس و انصافشان، مُهر خورده (بقره/ توضیح آیه‌ی٦) و در نتیجه زشتی عملشان را درک نمی‌کنند. به عبارت دیگر پوشیده شدن قوای فهم و ادراک آدمی، به سبب کردار بد اوست و جبر در کار نیست.

(۸۸) لَٰكِنِ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ جَٰهَدُواْ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلْخَيْرَٰتُ ۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ .

«**امّا پیامبر و کسانی‌که با او ایمان آورده‌اند با اموال و جان‌هایشان** (در راه خدا) **جهاد می‌کنند و نیکی‌ها از آنِ ایشان است و همآنان رستگارانند**»،

---

(۱) ـ سخن از نزول سوره در آیه می‌رساند که نه «آیات پراکنده»، بلکه «سُوَر» قرآنی بر پیامبراکرم[ص] نازل می‌شده، یعنی دسته‌بندی آیات در هرسوره بنا به وحی إلهی بوده است. بنابراین، چون آیات هرسوره را خدا نظم بخشیده، باید در درک و فهم هرآیه به قبل و بعدش توجّه کرد و هرگاه معنی مجرّدی برای آیه تصوّرشد که با قبل و بعدِ آن نمی‌خواند، مسلّماً آن معنی منظور خداوند نبوده است، مگر آنکه موضوعِ گذشته پایان گرفته و موضوع تازه‌ای آغاز شده باشد.

در این آیه خداوند رسول^ص و مؤمنانی را که با او هستند در برابر منافقان (آیات قبل) قرار داده و می‌فرماید «برنده‌ی واقعی» آنهایند. حروف «الف و لام» بر سر کلمه‌ی «**خَیْرات**»، تعبیر جامعی از تمام مواهبی است که نصیب پیامبر^ص و گرویدگان «واقعی» به او می‌شود؛ : آنها سازندگان تاریخ و بِه پا سازانِ فرهنگ و تمدّن خواهند شد؛ سپس به جنبه‌ی آخرتی پاداش مؤمنان اشاره می‌کند:

(۸۹) أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ .

« **خدا برایشان باغستان‌ها فراهم آورده که نهرها از زیر**(درختان)**ش جاری‌است و در آن جاویدند؛ این است آن کامیابی بزرگ** »،

یعنی، علاوه برآنکه آنها در دنیا والامقام می‌گردند (آیه‌ی قبل) در «فاز» بعدی هستی نیز چنان سرانجامی دارند.

(۹۰) وَ جَآءَ ٱلْمُعَذِّرُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَ قَعَدَ ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُۥ ۚ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

« **و عذرخواهان بادیه‌نشین عرب** (نزد تو) **آمدند تا به آنان اجازه**(ی معافیت از جهاد) **داده شود، و کسانی‌که به خدا و رسولش دروغ گفتند** (در خانه) **نشستند؛ پس به زودی کافرانشان را عذابی دردناک خواهد رسید** »،

واژه‌ی «**أعراب**» اسم جمع و مفرد آن «أعرابیّ»است که به «صحرانشینان» عربستان گفته می‌شود. واژه‌ی «**عَرَب**[۱]» نیز اسم جمع است و مفرد آن «عَرَبیّ» است که به «شهرنشینان» عربستان اطلاق می‌گردد.

می‌فرماید، عدّه‌ای از بادیه‌نشینان عرب که عذر موجّه داشتند، نزد پیامبر^ص آمده معذوریّت از جنگ گرفتند (نوشته‌اند که در اشاره به قبیله‌ی «عامِر بن طُفَیل» است که نزد پیامبر^ص آمده توضیح دادند که هرگاه روانه‌ی جنگ تبوک شوند، مشرکانِ «طَی»، متعرّض قبیله و زنانشان می‌شوند و پیامبر^ص ایشان را اجازه داد که در محل بمانند). ولی کسانی‌هم بودند که به خدا و پیامبرش دروغ گفته، بی‌هیچ عذری در خانه نشستند و می‌فرماید کافران این گروه (نه لزوماً تمامشان) عذابی دردناک خواهند داشت. آیه‌ی شریفه «معذوران واقعی» را در برابر «عذرتراشانِ» دروغین نهاده و نمی‌توان «معذورانِ بادیه‌نشین» را در ابتدای آیه ـ به مانند بعضی از مفسّران ـ «عذردارانِ به دروغ» خواند، زیرا که این برداشت با ختام آیه سازگاری ندارد.

(۹۱) لَّيْسَ عَلَى ٱلضُّعَفَآءِ وَ لَا عَلَى ٱلْمَرْضَىٰ وَ لَا عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُواْ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِۦ ۚ مَا عَلَى ٱلْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ ۚ وَ ٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .

« **بر ضعیفان و بیماران و بر کسانی‌که چیزی نمی‌یابند تا** (برای جهاد در راه خدا) **خرج کنند ــ درحالی‌که خیرخواه خدا و رسولش باشند ــ حَرَجی نیست؛ بر نیکوکاران راه** (مؤاخذه) **نیست، و خداوند آمرزنده**

---

(۱) ـ برخی از واژه‌نویسان «**عَرَب**» را از نظر لغوی، از مادّه‌ی «عَبَرَ» به معنی «عبورکنندگان» دانسته‌اند ـ که مقلوب شده؛ به اعتبار آنکه قومی درحال «عبور» بوده‌اند و در آن‌منطقه از دنیا ساکن شدند.

و مهربان است »،

چون برای مقابله با رومیان متجاوز بسیج عمومی شده بود، هیچ مؤمنی به خود اجازه نمی‌داد در خانه بنشیند و خداوند در آیه‌ی فوق پیران و بیماران و بی‌وُسعان را معاف داشت و فقط از اینگونه افراد انتظار رفته (و می‌رود) که ازنظر روحی خود را با مجاهدان راه حق هماهنگ ساخته، برای پیروزی هموطنان‌شان دعا کنند. اینان نیکوکارانی هستند که وسیله‌ی «اِعمال» نیکی ندارند و از اینرو واژه‌ی «**مُحْسِنِين**» درموردشان به کار رفته و می‌فرماید ایرادی بر آنان نیست.

(۹۲) وَ لَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَآ أَجِدُ مَآ أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّواْ وَّ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ .

« **و** (نیز) **بر کسانی‌که چون نزد تو آمدند تا مرکبشان دهی** (و) **گفتی چیزی نمی‌یابم تا برآن سوارتان کنم، آنان با چشمان اشکبار از اندوه، بازگشتند که** (چرا) **چیزی نمی‌یابند تا** (در راه خدا) **خرج کنند، حَرَجی نیست »،**

آیه‌ی شریفه نشانگر روحیّه‌ی مجاهدان صدراسلام است‌که با عشق ایمانی به‌مقابله با دشمن متجاوزمی‌رفتند، نه از آنروی ـ چنانکه برخی خاورشناسان نوشته‌اند ـ به عشق غنیمت!

مفسّران آورده‌اند که به هنگام عزیمت برای تبوک، هفت تن از فقرای انصار نزد پیامبر^ص آمده ساز و برگ برای شرکت در جنگ می‌خواستند و چون پیامبر^ص به آنها گفت : ندارم، از اندوه گریستند. آیه چنین افرادی‌را شیفته‌ی حق دانسته و در آیه‌ی بعد آنان را در تقابل با کسانی قرار می‌دهد که با برخورداری از تمام وسائل و موجبات، در خانه می‌نشستند:

(۹۳) ۞إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَسْتَـْٔذِنُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِيَآءُ رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ .

« **راه** (مؤاخذه) **فقط بر کسانی است که از تو رخصت** (ترک جهاد) **می‌طلبند درحالی‌که توانگرند** (و به این) **راضی شدند که با خانه‌نشینان باشند؛ و خدا بر دلهایشان مُهر نهاد درنتیجه ایشان نمی‌فهمند »،**

محتوای آیه را قبلاً دیده‌ایم (آیه‌ی۸۷) و فلسفه‌ی تکرارش در اینجا همان تقابل در برابر کسانی‌است که در آیه‌ی پیشین ذکرشان رفت.

اینگونه آیات قرآن میزان آزادی در صدر اسلام را منعکس می‌سازد که هرچند پیامبر^ص در کمال قدرت بود وفرامین خدارا به مردم ابلاغ می‌داشت، ولی اجرای فرامین برکسی تحمیل نمی‌شد وبودند افرادی‌که با وجود ادّعای مسلمانی و استفاده از تمام مواهب حکومت، بی‌هیچ عذرموجّهی ازاجرای فرامین سرباز می‌زدند و حکم إلهی در رفتار با آنان فقط تقبیح و انذار بوده است. متعاقباً توصیف اینگونه افراد (سرپیچان از فرامین) را پی می‌گیرد:

(۹۴) يَعۡتَذِرُونَ إِلَيۡكُمۡ إِذَا رَجَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡۚ قُل لَّا تَعۡتَذِرُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكُمۡ قَدۡ نَبَّأَنَا ٱللَّهُ مِنۡ أَخۡبَارِكُمۡۚ وَ سَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ.

« **هنگامی‌که به سویشان بازگردید برایتان عذر می‌آورند** (وپوزش می‌طلبند) **بگو: عذر نیاورید که هرگز شما را باور نخواهیم داشت؛ همانا خدا ما را از اخبارتان آگاه گردانده و به‌زودی خدا و رسولش عملکردتان را می‌بینند؛ سپس به سوی دانای آشکار و نهان بازگردانده می‌شوید و او شما را از آنچه می‌کردید خبر خواهد داد** »،

بحث زمانی است که مؤمنان مجاهد از سفر تبوک ـ برخلاف پیش‌بینی منافقین ـ سالم بازگشته و منافقان برای رفع و رجوع کارشان، نزد آنها رفته و زبان به عذرخواهی می‌گشایند. لحن آیه می‌رساند که در جریان مراجعت از تبوک نازل شده و جنبه‌ی پیشگویی دارد. ازپیش به مؤمنان مجاهد می‌گوید که چون به مدینه رسیدید و آن دو رویانِ فرصت‌طلب برای توجیه رفتارشان نزد شما آمدند، اجازه‌ی ریاکاری به آنها ندهید و صریحاً بگویید که «**خدا ما را از اخبار (و نیّاتتان) با خبر ساخته**» و می‌دانیم که عذرخواهی‌هایتان از سر پشیمانی نیست. چنانکه باز هم زمینه‌ها پیش خواهد آمد و فرصت‌طلبی‌های شما مردمِ منافق در اعمالتان ظاهر شده در «معرض شهود خدا» و رسول قرار خواهد گرفت.(۱)

بخش انتهایی آیه در خطاب به منافقان، حاکی از آن است که شما مردم منافق آخرالأمر نزد مقامی می‌روید که غیب و آشکار نزد او مکشوف است و او شما را از «حقیقت» اَعمالتان خبر داده (به کیفر می‌رساند).(۲)

(۹۵) سَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ إِذَا ٱنقَلَبۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ لِتُعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ إِنَّهُمۡ رِجۡسٌۖ وَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ .

« **به‌زودی ـ چون به سویشان بازگردید ـ برایتان به خدا سوگند می‌خورند تا از آنها درگذرید؛ پس شما**

---

(۱) ـ متأسّفانه برخی مفسّران شیعی از عبارت «**سَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ** = پس به زودی خدا و رسولش اعمالتان را می‌بینند» در آیه‌ی شریفه، برداشت نادرستی داشته و با لحاظ بعضی روایات مشکوک، نتیجه گرفته‌اند که پیامبر^ص^ و اَئمّه^ع^ همواره از احوال و اَعمال پیروانشان آگاهند. درحالی‌که عبارت مذکور با توجّه به سیاق آن ابداً چنان مفهومی ندارد، زیرا **اوّلاً**، راجع به «**اُمّت**» نیست و در رابطه با منافقان است. **ثانیاً**، مربوط به **حال** (زمان نزول) نیست بلکه مربوط به **آینده** است. چون حرف «**سین**» در ابتدای کلمه‌ی «**یَرَی**» (فعل مستقبل) به وضوح می‌رساند که منظور، اَعمالِ بروز یافته‌ی منافقان در آینده است که در معرض «علم شهودی خدا» قرار گرفته و رسول^ص^ نیز از آنها آگاه می‌گردد. **ثالثاً**، در آیه‌ی ۱۰۵ همین سوره، موضوع تکرار شده و می‌فرماید «**مؤمنان هم اَعمال آنان را می‌بینند**». **رابعاً**، موضوع سابقه دارد و در آیات ۱۶ و۱۵ سوره‌ی فتح به تازه‌مسلمانانی که از شرکت در جنگ «حُنَین» سرباززده و متعاقباً به عذرخواهی پرداختند، می‌فرماید، به زودی باز زمینه‌ی عمل پیش می‌آید.

(۲) ـ به طور کلّی بدکاران، همه، اَعمال خود را در دنیا، خوب می‌دانند ولی چون قیامت فرارسد، حقایق آشکار شده، میزان تطبیق هرعمل با حق و باطل روشن می‌شود.

از آنان روی برتابید که مردمی ناپاکند و مأوایشان ـ به سزای آنچه می‌کردند ـ دوزخ است »،

دنباله‌ی آیه‌ی قبل است که خداوند مؤمنان‌را از نقشه‌های شیطنت‌بار منافقان باخبر کرده و اعلام می‌دارد که آنها سعی خواهند داشت با سوگند به خدا، موقعیّت‌طلبی‌های خودخواهانه‌ی خود را توجیه کنند. اشعار می‌دارد که مؤمنان به قول و قسم‌های منافقان توجّه نکرده با «روی برتابیدن» زشتی اعمالشان را بر آنها بنمایانند. واژه‌ی «**اِعراض**» به دو معنی در آیه به کار رفته: «**لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ** = تا از آنان چشم بپوشید» و «**فَاَعْرِضُوا عَنْهُمْ** = پس از آنان روی گردانید». همچنین آیه نشان می‌دهد که «**رِجْس** = پلیدی» مربوط به «بدن» منافقان نبوده (و هیچ فقیه اسلامی نیز تا به حال انسان منافق را به «نجاست ظاهری» متّهم نساخته) بلکه در ارتباط با نیّات و اَعمال آنها بوده‌است.

(۹۶) **يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْاْ عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْاْ عَنْهُمْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ ٱلْقَوْمِ ٱلْفَٰسِقِينَ .**

« برایتان سوگند می‌خورند تا از آنها راضی شوید؛ پس اگر شماهم از آنها راضی شوید، قطعاً خدا از گروه فاسقان راضی نخواهد شد »،

چنانکه مکرّر دیده‌ایم، آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که کار منافقان قَسَم‌های غلیظ و شدید بوده (و هست) و مؤمنان نباید چنین باشند و نخواهند ـ به جای آنکه حُسن نیّت خود را عملاً نشان دهند ـ با قَسَم کاری را ازپیش ببرند.

درمورد قسمت دوّم آیه دو تعبیر هست:

تعبیر اوّل می‌گوید خداوند ـ ضمن آنکه عدم رضایت خود را از منافقان بیان می‌دارد ـ مؤمنان را آگاه می‌کند که از قسم‌های آنان راضی نشوند.

تعبیر دوّم (خبری) بر این عقیده است که خداوند مؤمنان را خبر داده می‌فرماید بدانید اگر شما ـ تحت تأثیر قسم‌های آنان ـ وُجدان معنویتان تحریک گشته از آنان راضی شوید، خدا از آنها راضی نخواهد شد.

از نظر ما قول دوّم قوی‌تر است و درحقیقت آیه تهدید منافقان می‌باشد که بدانید، اگر جلب رضایت مؤمنان را هم بکنید ـ با باطن ناپاک خود ـ خدای واقف به باطن‌ها را راضی نخواهید کرد. ازسوی دیگر، آیه نشان می‌دهد که اگر مؤمنین و حتّی پیامبر[ص]، از کسانی راضی شوند، دلیلی ندارد که خداوند نیز از آنها راضی گردد! و آنها که همواره (با اَعمال تملّق‌آمیز و غیرمشروع) سعی در جلب رضایت پیامبر[ص] و أئمّه[ع] دارند، باید بدانند که عملشان بیهوده‌کاری است و باید رضایت خدا را بجویند و تعالیم پیامبر و أئمّه را در آن‌راه به کار گیرند.

بخش نهم

(۹۷) ٱلْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا۟ حُدُودَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

« بادیه‌نشینان عرب شدیدترین کفر و نفاق را حائزند و به جهل ـ از حدود آنچه خدا بر پیامبرش نازل کرده ـ سزاوارترند؛ و خدا دانا و حکیم است »،

به دنبال آیات قبل که در ارتباط با «منافقان مدینه» بود، در آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد ـ به تناسب ـ از «منافقینِ بادیه‌نشین» سخن می‌گوید.

آیه‌ی فوق درواقع هشدار می‌دهد که منافقان فقط در شهرها زندگی نمی‌کنند، بلکه میان صحرانشینان نیز وجود دارند و سرسختی و نفاق این‌عدّه از منافقان، نسبت به سایرین، بیشتر است. امّا، عرب بیابانی ـ که آزاد از هرنوعِ حکومتی بوده ـ چرا منافق باشد؟ علّت این امر، ظاهراً نتیجه‌ی فقر و طمع آنها بوده که برای بهره‌گیری از صدقات و غنائم اظهار اسلام می‌کردند، ولی در عین‌حال، گاهی که مسلمانی را تنها در بیابانی می‌یافتند، به خاطر مالش او را می‌کشتند! در آیه، واژه‌ی «**کُفر**» مقدّم بر «**نِفاق**» آمده و این‌مطلب شاید می‌رساند که «اکثریّت» بادیه‌نشینان عرب علی‌رغم آنکه اسلام به آنها رسیده بود ـ به هنگام نزول آیه (سال نهم هجری) ـ مشرک باقی مانده بودند و از أقلّیّتِ مسلمانشان نیز بسیاری حال نفاق داشتند. می‌فرماید، چون جاهل و ساکن بیابان‌اند، سرسختی آنها در برابر احکام إلهی بیشتر است و خداوند با «علم» و «حکمت» کامل این اخبار و توضیحات را به شما (مسلمین) می‌رساند و احکام لازم را صادر می‌کند.

(۹۸) وَمِنَ ٱلْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ ٱلدَّوَآئِرَ ۚ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ ٱلسَّوْءِ ۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

«**و از بادیه‌نشینان کسانی‌اند که آنچه را** (در راه خدا) **انفاق می‌کنند غرامت می‌شمرند و حوادث ناگواری را بر شما** (مؤمنان) **انتظار می‌کشند؛ پیشآمدِ بد برآنها باد! و خداوند شنوا و داناست »،**

آیه‌ی شریفه می‌رساند که اکثر بادیه‌نشینان عرب، مسلمانی را فقط برای «أخذ» سهمیّه‌ها می‌خواستند و هرگونه «پرداختی» بنا بر اسلام، برایشان دشوار بود و همواره آرزو داشتند مسلمان‌ها را «دوائری» از گرفتاری‌ها فراگرفته از قیود اسلامی راحت شوند (و فارغ‌البال به قتل و غارت دیگران بپردازند). واژه‌ی «**دائِرَة**» به معنی رخدادهای سخت روزگار است که احتمالاً مسیر تدویری داشته و میان مردم دور می‌زند (مائده/ توضیح آیه‌ی ۵۲). می‌فرماید بادیه‌نشینان منافق، مترصّد حوادث و عواقب ناگوار گردش روزگار برای شما مؤمنان هستند.

در مقابل، می‌فرماید «**عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ السَّوْءِ**» یعنی، ایشانند که با روحیّه و کردارشان، همواره در معرض خطرات و حوادث ناگوار خواهند بود و خداوند ـ که همه‌ی حوادث دراختیار اوست ـ شنوا به گفتارشان و از احوالشان آگاه است.

اینگونه آیات نشان می‌دهد که قرآن می‌خواهد مسلمان‌ها مردمان محیطشان را به خوبی بشناسند و به تناسب دربرابر هریک اتّخاذ موضع کنند؛ و قرآن هیچگاه همه‌ی افراد را به یک چوب نمی‌راند و استثنائات را متذکّر می‌شود، چنانکه متعاقباً می‌فرماید:

(۹۹) وَمِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مَن يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَٰتٍ عِندَ ٱللَّهِ وَصَلَوَٰتِ ٱلرَّسُولِۚ أَلَآ إِنَّهَا قُرۡبَةٞ لَّهُمۡۚ سَيُدۡخِلُهُمُ ٱللَّهُ فِي رَحۡمَتِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ .

« **و برخی از بادیه‌نشینان به خدا و روز بازپسین ایمان دارند و آنچه را انفاق می‌کنند مایه‌ی تقرّب به خدا و دعاهای رسول می‌شمرند؛ آگاه باش که آن** (انفاقشان) **مایه‌ی تقرّب آنان** (به خدا) **است؛ به زودی خداوند ایشان را در رحمت خویش درآورَد، همانا خدا آمرزگار و رحیم است** »،

آیه‌ی فوق به دست می‌دهد که تنها عرب شهری به پیامبر[ص] ایمان نیاورد، بلکه میان بادیه‌نشینان نیز مؤمنِ مخلص وجود داشت؛ هرچند هیچ‌یک از دو دسته، عاری از منافق و مشرک نبودند و حالت کفر و نفاق ـ توأم با جهل ـ بین بادیه‌نشینان زیادتر بود.

در آیه‌ی فوق می‌فرماید برخی از بادیه‌نشینانِ عرب، به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و انفاقشان از سر پاکدلی است؛ خوشحالند که رسول[ص] در حقّشان دعا می‌کند (آیه‌ی۱۰۳ همین سوره). آیه نمی‌فرماید که آن طاعات و دعاها مایه‌ی قُربشان به رسول می‌شود، بلکه تصریح دارد که مایه‌ی قُربشان به خدا خواهد بود؛ و مقطع آیه قبولی کار آنها را در درگاه خداوند بیان داشته می‌فرماید به زودی به بهشت خدا وارد خواهند شد و خدای توبه‌پذیر و مهربان گناهان گذشته‌ی ایشان را می‌آمرزد.

(۱۰۰) وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ .

« **و پیشگامان نخستین از مهاجر و انصار و کسانی‌که با نیکوکاری از ایشان پیروی کردند، خدا از آنان خشنود و آنها** (نیز) **از او** (خدای خویش) **خشنودند؛ و** (خدا) **برایشان باغستان‌هایی فراهم آورده که نهرها از زیر** (درختان)**ش جاری است؛ جاودانه در آن** (باغ‌ها) **بسربرند؛ این است کامیابی بزرگ** »،

آیات، در مقام دسته‌بندی مسلمان‌هاست و پس‌از سخن از منافقین و مؤمنانِ بادیه‌نشین اکنون به «پیشی‌گیرندگانِ نخستین از مهاجر و انصار» اشاره می‌کند.

در بین مفسّران کفتگوست که آیا واژه‌ی «**مِنْ**» در «**وَ السّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْاَنْصارِ**» برای بیان تبعیض است و یا خدا از پیشی‌گیرندگان در اسلام به طور کلّی ـ اَعَمِّ از مهاجر و انصارـ راضی است؟

شاید بتوان گفت واژه‌ی مزبور تبعیض را می‌رساند. خداوند پیشگامانِ مهاجر و انصار را به صورت گروهی استثنایی ممیّز ساخته و رضایت کامل خود را از ایشان بیان داشته‌است. در غیر این‌صورت، مشکل پیش می‌آید زیرا از بین مسلمین صدر اسلام ـ اعمّ از مهاجر یا انصار ـ عدّه‌ای مرتد شدند! (مانند عبدالله بن ابی‌سرح). بنابراین، منظور، «پیشگامانِ» مهاجر و انصاراند و این عدّه را به حکم آیه، باید «بهشتی» دانست و از سبّ و لعن‌شان خودداری کرد، زیرا اگرهم خطاها و لغزش‌هایی داشته‌اند، «معدّل» اعمال‌شان نزد خدا چنین بالاست و ما را نشاید که خلاف رأی و حکم إلهی سخن گوییم! نزول آیه به هنگام حیاتِ آن‌عدّه، خود می‌رساند که خداوند به قدری از نفوذ ایمان در دل و جان‌شان مطمئن بوده‌که می‌دانسته ـ علی‌رغم شنیدن این حکم ـ دست از ایمان نمی‌شویند و گناهانی پیش‌از مرگ مرتکب نمی‌شوند که حکم خدا درباره‌شان تغییر یابد. ممکن است گفته شود که آیه کلّی است و نشان نمی‌دهد که هیچ بدکاری بین آنها نبوده است! شاید بدکارانی بین آنها بوده و خداوند «کُلًّا» فرموده که این‌دسته در رحمت او جای دارند، نه لزوماً تک تک نفراتشان؛ ولی این سخن رد می‌شود، زیرا به قرینه‌ی آیه‌ی ۹۹ که پاکانِ بادیه‌نشین را از اکثریّتِ ناپاکشان جدا ساخت، اگر میان مهاجران و انصارِ پیشرو نیز استثنائاتی وجود داشت، متذکّر می‌گردید.

آیه از چند جهت دیگر شایان توجّه است:

اوّل آنکه وعده‌ی بهشت خدا «فقط» به مهاجران و انصار اوّلیّه محدود نشده و همه‌ی تمسّک‌جویندگان به راه آنان را نیز ـ در طول تاریخ ـ شامل است و صریحاً می‌فرماید « ... و کسانی‌که با نیکوکاری **از ایشان** پیروی کردند.».

دوّم آنکه «خشنود شدن انسان پاک از خدا در آخرت» (چنانکه در آیه آمده) به معنای محبّت و در نتیجه، تقرّب کامل به حق و رسیدن به درجات عالی بوده است.

سوّم آنکه در مقطع آیه که در توصیف بهشت است، برخلاف معمول، کلمه‌ی «**مِنْ**= از» با «**تَحْتَهَا الْأنْهار**» همراه نیست. آری، در واژه‌هایی چون «تَحت» و «فوق» که ظرف مکان می‌باشد، به تناسبِ جمله، می‌توان «مِن» را از آنها حذف نمود.

(۱۰۱) وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ ٱلْأَعْرَابِ مُنَٰفِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ ٱلْمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَاتَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ .

« و برخی از بادیه‌نشینان که اطراف شمایند منافق‌اند و از اهل مدینه (نیز) **عدّه‌ای به نفاق خو گرفته‌اند؛ تو آنان را نمی‌شناسی ما آنها را می‌شناسیم؛ به زودی آنان را دو بار عذاب کنیم؛ سپس به سوی عذابی بزرگ بازگردانده می‌شوند »،**

در برابر «پیشی‌گیرندگانِ نخستین از مهاجر و انصار» (آیه‌ی قبل)، آیه‌ی فوق منافقان مدینه و اطرافش را مطرح ساخته است. طبری می‌گوید مقصود از «**مَرَدُوا عَلَى النِّفاق** = به نفاق خو گرفته‌اند» کسانی هستند که بر نفاق خود پایدار بوده و توبه نمی‌کنند.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که پیامبر[ص] بنا بر فکر و احساس خود، نمی‌توانسته منافقان مزبور را

بشناسد، از اینرو می‌فرماید «**لَاتَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ** = تو آن(منافقان)را نمی‌شناسی، ما آنها را می‌شناسیم.»[(۱)]

در بخش انتهایی آیه سخن از «**دو بار عذاب (مجازات)**» آن منافقان رفته که چون جدا از عذاب اُخروی (**عذاب عظیم**) آمده می‌رساند که مقصود، عذاب اُخروی نیست. شاید مقصود، «**یکبار**» عذابی است که ازجهت «خواری در دنیا» می‌کشند و «**بار دیگر**» عذابی که در سکرات مرگ سراغشان می‌آید (نساء۹۷ و انفال/۵۰ و محمّد/۲۷).

(۱۰۲) وَ ءَاخَرُونَ ٱعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلًا صَٰلِحًا وَ ءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى ٱللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .

« **و گروهی دیگرند که به گناهانشان معترفند؛ عمل شایسته را با** (کارِ) **دگر که بد** (و مذموم) **است به هم آمیختند؛ امید که خدا به رحمت بر آنان بازگردد؛ همانا خداوند آمرزنده و مهربان است** »،

در پی آیات قبل در دسته‌بندی گروه‌های مختلف در جامعه‌ی اسلامی مدینه، آیه‌ی فوق عدّه‌ای را مطرح ساخته که می‌فرماید خدا از گناهان ایشان درمی‌گذرد و درمورد این‌عدّه مفسّران دو احتمال داده‌اند (۱) منافقانی که به توبه برخاستند و (۲) گروهی از اهل ایمان که گاه مرتکب گناه می‌شدند، چنانکه به ماجرای سه تن از مسلمان‌ها که نه از سرکفر و نفاق، بلکه از سستی بود که پیامبر را در تبوک همراهی نکردند و بعد پشیمان شدند، در آیه‌ی ۱۱۸ سوره مشخّصاً به آنها اشاره شده و ما نیز در مقدّمه‌ی سوره داستانشان را آورده‌ایم. سه نکته درمورد افراد مورد اشاره درخور توجّه است:

اوّل آنکه اعترافِ به گناهان داشته و گناهشان را توجیه نمی‌کردند و عناد و لجاج نمی‌ورزیدند.

دوّم آنکه اَعمال صالحی نیز داشتند.

سوّم آنکه واژه‌ی «شاید» درموردشان ـ از مقام کریمانه‌ی خداوند ـ «حتم» را می‌رساند (اعراف/ توضیح آیه‌ی ٦۹).

(۱۰۳) خُذْ مِنْ أَمْوَٰلِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ .

«**از اموالشان صدقه‌ای بگیر که بدآن پاکشان سازی و تزکیه‌شان کنی؛ و دعایشان کن که دعایت برایشان آرامشی‌است؛ و خداوند شنوا و داناست** »،

---

(۱) ـ عدّه‌ای مفسّران شیعی که قائل به علم غیب برای پیامبر[ص] (و برای أئمّه[ع]) هستند، خواسته‌اند مفاد آیه‌ی فوق را با نظراتشان آشتی دهند و ازاینرو گفته‌اند که آیه می‌فرماید، ای پیامبر! منافقان را با علم عادی و ابزار معمولی که به تو داده‌ایم نمی‌شناسی، ولی با آن نسخه‌ی استثنایی که در وجودت نشانده‌ایم، می‌توانی بشناسی. امّا، آیه‌ی شریفه، علم پیامبر[ص] را در برابر علم خدا گذاشته و می‌فرماید که «**تو آنهارا نمی‌شناسی، ما آنها را می شناسیم**»، پس به وضوح می‌رساند که پیامبر[ص] فقط علم به ظاهر داشته (و بنابراین نمی‌توانسته است منافقان را از ظاهرشان بشناسد) ولی خدایی که واقف به ظاهر و باطن‌هاست، آنان را می‌شناخته است.

منظور از واژه‌ی «**خُذْ** = بگیر» در آیه‌ی شریفه، أخذ زکات به زور و جبر نیست، بلکه در ارتباط با توبه-آورندگان ـ که ظاهراً پیامبر^ص زکاتشان را نمی‌پذیرفته ـ می‌فرماید اکنون زکات آنها را بپذیر. چنانکه طبری ـ بنا به حدیثی از ابن‌عبّاس ـ واژه‌ی «**خُذْ**» را در آیه «بپذیر» معنا کرده و اصولاً أخذ زکات به زور با «**صَلِّ عَلَيْهِمْ** = در حقّشان دعا کن» نمی‌خواند!

متعاقباً آیه‌ی شریفه به فلسفه‌ی روحانی زکات اشاره داشته تحقّق دو هدف را از أخذ/پرداخت زکات متذکّر می‌گردد:

اوّل آنکه «**تُطَهِّرُهُمْ** = پاکشان کنی»: در این راستا به طور کلّی تصوّر عمومی این است که «زکات» پاکیِ مال است و بر این مبنا فقط بُعد اجتماعی آن را درنظر می‌گیرند. آیه‌ی فوق، مبنای دیگری برای زکات مطرح ساخته و می‌فرماید، صدقه دهید تا به طهارت نفس نائل شوید. یعنی آن‌کسی که بستگی‌های مادّی چنان گرفتارش ساخته که در فکر رفع احتیاج از محتاجانِ محیطش نیست ـ و از شدّتِ تعلّق به خود در بی‌اعتنایی محض نسبت به دیگران بسرمی‌برد ـ دچار نوعی آلودگی روحی است که قرآن از این پدیده به «ناپاکی» یادکرده ومی‌فرماید در راه تطهیرش باید صدقه داد وبه‌قول اهل نظر درخت روح را آفت‌زدایی کرد.

دوّم آنکه «**تُزَكِّيهِمْ** = تزکیه‌شان گردانی»: «**تزکیه**» به معنی «نُمُوّ دادن» است مانند هرس کردن درختان برای نموّ آنها؛ یعنی تا بدینوسیله (پذیرش زکاتشان) آنها را به رُشد رسانی و شخصیّتشان بارور گردد و ترقّی روحی بیابند. چنانکه طبری می‌گوید، یعنی «تا ایشان‌را، از منازل پست منافقان به مقامات عالیه‌ی اهل اِخلاص، رفعت دهی».[1]

بخش انتهایی آیه مشعر بر آن است که «دعای پیامبر^ص برای زکات‌دهندگان مایه‌ی آرامش است.» نشان می‌دهد که انجام وظایف در جامعه باید با روابط عطوفت‌آمیز همراه باشد. می‌فرماید، ای پیامبر! در حقِّ مردمی‌که با شوق و رغبت زکات آورده‌اند، دعا کن، زیرا دعای تو «مایه‌ی آرامش ایشان می‌شود».

مقطع آیه به دست می‌دهد که خداوند از دعاهای پیامبر^ص و احوال همه آگاه است و می‌داند که چگونه عکس‌العمل نشان دهد.

(۱۰۴) **أَلَمْ يَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ ٱلتَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِۦ وَيَأْخُذُ ٱلصَّدَقَٰتِ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ .**

« آیا ندانستند که خدا ـ همو ـ توبه‌ی بندگانش‌را می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد؟ و خداست که او توبه‌پذیر و مهربان است »،

---

(۱) ـ اینگونه آیات می‌رساند که از دیدگاه قرآن، انسان موجودی «اجتماعی» است و رشد روحی او در گروِ احساس مسئولیّت دربرابر خدا و دست زدن به اقدامات صحیح اجتماعی است. آنان‌که فقط نیکی ذهنی دارند و اَعمال خیر از ایشان سرنمی‌زند، «تزکیه» نمی‌شوند. این‌مطلب حقیقت محسوسی است و هر منصفی درمی‌یابد که با «عملی ساختنِ» نیّت خیر، وضع روحی او فرق می‌کند. از اینرو خداوند می‌فرماید، ای پیامبر! از آنها زکات بگیر تا نیّت خیرشان به نتیجه رسیده تربیت شوند. زیرا، «عمل» مرحله‌ی بلوغ «نیّت» است و نیّتی که به عمل نیانجامد، در انسان رشد نیافته وجود او را فرا نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، افکار و نیّات، هرقدر مشعشع باشند، چنانچه فقط در ذهن مانده به هیچ‌عملی نیانجامند، بارورِیِ روحی نمی‌آورند.

تعبیر خاصّی در آیه به کار رفته که شایان توجّه است. طبری می‌گوید، منظور آن است که (هرچند آنان صدقات خود را به پیامبر می‌سپارند) ولی نه محمّد^ص، بلکه خدا پذیرای توبه و گیرنده‌ی صدقات بندگان است؛ و البتّه خدا توبه‌پذیر و بر بندگان مهربان است».

ازسوی دیگر، آیه‌ی شریفه پاسخی به سؤالات افراد درباره‌ی زکات‌دهندگان است که پرسیده (و می‌پرسند) اینگونه اَعمال به کجا می‌انجامد؟ خداوند پاسخ می‌دهد، مگر نمی‌دانند با چه خدایی روبرو هستند؟ خدایی که اَعمال را بدون عکس‌العمل و پاداش نمی‌گذارد و می‌توان غفلت‌ها و خدمات فراموش‌شده را نزد او جبران کرد.

(۱۰۵) وَ قُلِ ٱعۡمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَ رَسُولُهُۥ وَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَۖ وَ سَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَ ٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ .

« و بگو: به عمل کوشید؛ پس عمل شما را خدا و رسول و مؤمنان خواهند دید و به زودی سوی دانای پنهان و آشکار بازگردانده می‌شوید آنگاه (او) **شما را از آنچه می‌کردید خبر خواهد داد »،**

در آیه‌ی فوق به کسانی‌که توبه‌شان پذیرفته شده و از رنج غلط‌کاری‌های خود در گذشته رهانیده شده‌اند ـ از زبان پیامبر^ص ـ نصیحت می‌کند.

می‌فرماید راه جبران مافات باز و میدان عمل وسیع است، پس با اعمال خیر در آینده توشه بردارید. حرف «سین» بر سر کلمه‌ی «**یَرَی**» به وضوح می‌رساند که مقصود، «اَعمال آینده» است و به اَعمالِ «مخفی» اشاره ندارد، بلکه می‌فرماید ای کسانی‌که در گذشته خطا کردید! پس‌از این آشکارا به عمل کوشید که مجاهدات شما را خداوند خواهد دید و در جامعه‌ی ایمانی منعکس می‌شود، چندانکه رسول‌خدا و مؤمنان نیز ناظر آن خواهند بود و بدان گواهی می‌دهند. در اینجا مراد، اعمالی چون انفاق و جهاد است نه کارهای پنهانی که کسی جز خدا از آن خبر ندارد؛ به دلیل آیه‌ی ۱۰۱ همین سوره که نشان می‌دهد رسول‌خدا^ص منافقان را نمی‌شناخت. پس اینکه برخی نوشته‌اند این آیه می‌رساند که پیامبر و امامان از اعمال پنهانی مردم باخبرند صحّت ندارد.

بخش انتهایی آیه سرانجام نهایی اعمال را بازگو می‌کند که پاداش اعمال با خدایی است که واقف بر باطن‌ها و ظاهرها است.

(۱۰۶) وَ ءَاخَرُونَ مُرۡجَوۡنَ لِأَمۡرِ ٱللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمۡ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيۡهِمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .

« و گروهی دیگر (کارشان) **به فرمان خدا واگذار شده است، یا عذابشان می‌کند و یا به رحمت بر آنان بازمی‌گردد، و خدا** (به احوالشان) **دانا و** (در کار خویش) **حکیم است »،**

این آیه، با آیه‌ی ۱۰۲ مربوط بوده و عطفِ به آن است. در آنجا فرمود «**وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ** = عدّه‌ی دیگری که به گناهانشان اعتراف دارند» و در اینجا می‌فرماید «**وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ الله** = گروه دیگری‌که واگذار به امر خدایند». به عبارت دیگر، پس‌از ذکر کسانی‌که به گناهشان معترف و توبه‌شان پذیرفته شده

(آیات۱۰۲تا۱۰۵)، دسته‌ای‌را ذکرمی‌کند که وضعشان نامعلوم بوده و موکول به فرمانِ خدایند. مفسّرین در شأن نزول آیه نوشته‌اند، دسته‌ای متخلّفین از جنگ بودند که متحوّل شده توبه کردند (آیه‌ی۱۰۲) و دسته‌ی دیگری که اگرهم پشیمان شده بودند، صریحاً نمی‌گفتند و وضعشان مجهول بود (آیه‌ی فوق). چنین افرادی، معمولاً نه کارهای تابناکی دارند و نه بدکاری و آیه می‌فرماید خداوند به احوالشان آگاه و در کار خویش حکیم است.

اینگونه آیات نشان می‌دهد که چه بسا افراد در موضع کُفر نبوده و در عین‌حال، به جبهه‌ی تقوی و اَعمالِ عالیه نیز تعلّق نداشته باشند؛ نباید آنان را طرد نمود و دوزخی دانست، بلکه باید کارشان را واگذار به خدا درنظر گرفت که خداوندِ «**علیم** و **حکیم**»، با توجّه به حقیقت احوالشان، درباره‌ی آنها به بهترین نحو حُکم خواهد کرد. بنابراین، مشاهده می‌شود که برخلاف متعصّبینی که جُز «سفید» و «سیاه» نمی‌بینند، قرآن برای همگان درجات قائل است و چنان نیست که فقط «مهاجر و انصار» را پذیرفته، بقیّه را براند!

(۱۰۷) وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مَسۡجِدٗا ضِرَارٗا وَكُفۡرٗا وَتَفۡرِيقَۢا بَيۡنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَإِرۡصَادٗا لِّمَنۡ حَارَبَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ مِن قَبۡلُۚ وَلَيَحۡلِفُنَّ إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّا ٱلۡحُسۡنَىٰۖ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ .

« و آنان که مسجدی مایه‌ی زیان و کُفر و تفرقه بین مؤمنان و (نیز) **کمینگاهی برای آنکه از پیش با خدا و رسولش به جنگ برخاست اختیار کردند؛ و سخت سوگند می‌خورند که قصدی جُز نیکی نداشتیم؛ و خدا گواهی می‌دهد که دروغگویند »،**

در آیه‌ی فوق گروه دیگری را مطرح ساخته که سنگری به ظاهر اسلامی گرفته بودند، ولی درواقع بر ضدّ اسلام به پا خاستند. این اخلال دیگری ازجانب منافقان بود که عدّه‌ای از ایشان، به بهانه‌ی اینکه خانه‌ی ما به مسجد النّبیّ دور است و شب‌های تاریک و ایّام بارانی مشکل به مسجد می‌رسیم، خواستند برای خود مسجدی بسازند. موضوع را هنگام عزیمت پیامبر(ص) به تبوک با وی مطرح ساختند و حتّی از حضرت دعوت نمودند آنجا را افتتاح کرده نمازی بخواند. درحالی‌که باطن قضیّه چیز دیگری بود و به پا سازی مسجد، هدف خاصّی را تعقیب می‌کرد.[1] آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که هرآنکه مسجدی ساخت و واعظ و منبر به پا داشت، لزوماً خیرخواه اسلام و مسلمین نیست. چه بسا مساجدی که بنا به مفاد آیه، برای «زیان زدن به مسلمین»، «تقویت کُفر»، «تفرقه میان مؤمنان» و به عنوان «پایگاهی جهت کسب و حفظ قدرتِ

(۱) ـ سیره‌ها بانیان امر را حامیان «اَبوعامرِ راهِب» معرّفی می‌کنند. وی پیش‌از اسلام طی سفرهایی به شام، مسیحی شده بود ولی نسبت به اسلام خیرخواهی نشان می‌داد و حتّی پیش‌از ورود پیامبر(ص) به مدینه، به نفع اسلام در آن شهر تبلیغ می‌کرد، ولی چون پیامبر(ص) بدآنجا وارد شد و موقعیّت او به عنوان یک راهِب مسیحی ازمیان رفت، با اسلام و مسلمین به مخالفت برخاست، تا جایی‌که به مکّه رفت و قریشیان را بر ضدّ پیامبر(ص) تحریک کرد و حتّی در جنگ اُحُد شرکت نمود! امّا چون کاری ازپیش نبرد، راهی شام شد تا از هِرقل کمک بگیرد. در عین‌حال به دوستانش در مدینه پیغام داد که پایگاهی به نام اسلام ایجاد نمایند تا شکاف در صف مسلمین اندازند و آنان تصمیم گرفتند از راه «به پا سازیِ مسجد» عدّه‌ای را دور هم جمع کنند و سلیقه‌های مختلف عرضه کرده مسلمان‌ها را از یکدگر دور سازند. این‌موضوع کشف شد به‌طوری‌که پیامبر(ص) پس‌از مراجعت از تبوک **«به نقل تاریخ»**، دستور داد آن‌مسجد را خراب کنند.

دشمنان خدا و دین» به پا شده و می‌شود.

واژه‌ی «**ضِراراً**» در آیه «منصوب و مفعولٌ لِاَجلِه» است و هدف سازندگان مسجد را توضیح می‌دهد که «زیان زدن به مسلمین» بوده‌است. از اینرو تمام مساجدی‌که جز بدعت‌ها در آنها گفته نمی‌شود و به مسلمان‌ها ـ به جای نزدیکتر ساختن‌شان به خدا و تغییر روحیّه و خلقیّات آنان به سوی حق ـ تحزّب و گروه‌گرایی و دشمنی با مسلمانان تلقین می‌شود، درواقع مصادیقی از «مسجد ضِرار»ند.

اینکه می‌فرماید «**آن را کمینگاه قرار دادند**» می‌رساند که زمان نزول آیه، مسجد مزبور ساخته شده و پایگاه گردیده بود[1] و پیامبر^ص^ بعداز بازگشت از تبوک از اخبار آن مطّلع شد.

بخش انتهایی آیه حاکی از سوگند به پا کنندگان مسجد که «**قصدی جُز نیکی نداشتیم**»، چهره‌ی منافقانه‌ی آنان را نشان می‌دهد که همچون تمامی به پا داران مسجد ضرار در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها (که همواره مدّعی اسلام بوده ولی درواقع قصدشان ایجاد پایگاهی برای خود است) علی‌رغم همه‌ی شیطنت‌ها و شرورشان، ادّعای خیر داشتند و خداوند دروغ آنان را برملا ساخت.

(۱۰۸) **لَاتَقُمْ فِيهِ أَبَدًاۚ لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِۚ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُطَّهِّرِينَ .**

« **هرگز در آن** (مسجد به نماز) **مَایست؛ هرآینه مسجدی که از روز نخست بر پایه‌ی تقوا بنا شده سزاوارتر است که در آن** (به عبادت) **برخیزی؛ در آنجا مردانی هستند که دوست دارند پاکی ورزند و خدا پاکان را دوست می‌دارد** »،

ظاهراً پیامبر^ص^ وعده کرده بود که پس‌از مراجعت از سفر تبوک، به تقاضای برپاکنندگان مسجد (که هنوز ضرار بودن آن مشخّص نبود) برای نماز در مسجدشان حضور یابد. خداوند در آیه‌ی فوق پس‌از مشخّص ساختن نیّت بانیان مسجد مزبور، رسولش را از این کار منع فرمود که «**لاتَقُمْ فِيهِ أَبَدًا** = هرگز در آنجا (برای نماز) قیام مکن» و متعاقباً مشخّصات مسجد واقعاً اسلامی را ذکر می‌کند که از ابتدا با هدف تقوا و دوری از کفر و تفرقه بنا شده است.

بخش انتهایی آیه تصریح دارد که جمعیّت اینگونه مساجد را افرادی (اَعَمِّ از مرد یا زن ـ ذکر «رجال» در آیه از باب «تغلیب» اسـت) تشکیل می‌دهند که طالب طهارت روحانی‌اند و ذات یگانه‌ای که مَبدءِ هستی است، بندگان خود را چنین دوست می‌دارد.

(۱۰۹) **أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَٰنَهُۥ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنٍ خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَٰنَهُۥ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَٱنْهَارَ بِهِۦ فِى نَارِ جَهَنَّمَۗ وَٱللَّهُ لَايَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ .**

« **آیا کسی‌که بنیاد**(کار)**ش را بر تقوا و خشنودی خدا بنا نهاده بهتر است یا آن‌کس که بنای خود بر لبِ**

---

(۱) ـ تفسیر مجمع البیان می‌گوید مسجد ضِرار در جنب مسجد قُبا ساخته شد.

پرتگاهی پی می‌افکند که در حال ریزش است و با آن در آتش دوزخ فرو افتد؟! و خدا بیدادگران را هدایت نکند »،

آیه‌ی شریفه در مقایسه‌ی کردار و مسجدسازی مؤمن و منافق است.

واژه‌ی «**بُنْیان**» مصدر است که در معنی اسم مفعول به کار رفته و منظور بنا و ساختمان است که همان مسجد می‌باشد. واژه‌ی «**شَفا**»، اینجا به معنی «کناره» و «**جُرُف**» به معنی «حاشیه‌ی رودخانه یا چاهی است که آب آنرا سُست کرده و چون کسی پایش را بر آنجا گذارد، با آن سقوط می‌کند».

ساختار آیه درخور توجّه است که در سخن از مؤمنانِ پاک‌نیّتی که مسجد می‌سازند، کار آنها را مبتنی بر تقوا و با هدف کسب خشنودی خدا توصیف می‌کند. امّا عملِ سازندگان مسجد «ضِرار» را با تمثیلی وصف کرده ـ تا زشتی کارشان بهتر مشخّص شود ـ و بی‌اعتباری و سُستی تلاش‌های آنان را در دنیا و عقوبتشان را در آخرت، توأماً توضیح می‌دهد. می‌فرماید، عمل ریاکاران در دنیا سُست‌بنیان است و در آخرت نیز توشه‌ی راهشان به دوزخ خواهد بود. این نحوه‌ی بیان به لحاظ معنا، در قرآن نظائری دارد، چنانکه می‌فرماید «**وَ الَّذِینَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاء حَتَّى إِذَا جَاءهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ** = و کسانی‌که کُفر ورزیدند، اعمالشان چون آب‌نمایی در بیابانی است که تشنه گمان آب در آن می‌برد تا اینکه به سوی آن می‌رود وچیزی نمی‌یابد و(حکم مقرّر) خدا را آنجا می‌یابد، پس خداوند حساب اورا به طور کامل می‌دهد وخدا سریع‌الحساب است» (نور/۳۹).

(۱۱۰) لَا يَزَالُ بُنْيَٰنُهُمُ ٱلَّذِى بَنَوْاْ رِيبَةً فِى قُلُوبِهِمْ إِلَّآ أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .

« **بنیادی که بنا نهادند پیوسته مایه‌ی اضطراب دل‌هایشان است مگر آنکه قلوبشان پاره پاره گردد؛ و خداوند دانا و حکیم است** »،

می‌فرماید برپاکنندگان آن مسجد ضرار با احداث آن بنا و «عملی‌ساختنِ» نیّت سوءِشان، همواره در شکّ و تردید نسبت به حقیقت خواهند بود. مراد از «**مگر آنکه قلوبشان پاره پاره گردد**»، یعنی تا آخر عمر و زوال قلب، به اطمینان و یقین نخواهند رسید.[۱] !

مقطع آیه حاکی از آن است که خداوند از نیّات و عملِ بَداندیشان آگاهی داشته و در عموم کارها به ویژه حکم خود نسبت به چنین افرادی، حکیمانه فرمان می‌دهد.[۲]

---

(۱) ـ به طور کلّی عمل، مرحله‌ی بلوغ نیّت است و همانگونه که نیّات خیر با اَعمال خیر رشد می‌کند، مقاصد ریاکارانه نیز با اقدام و سرمایه‌گذاریِ عملی در وجود بدکاران، مستحکم می‌شود. افراد بد نیّت، آنگاه که به نیّت خود قالب داده عینیّت خارجی می‌بخشند، در وجودشان استقرار بیشتری می‌یابد. همه‌ی بَداندیشان، وقتی بدی را به ثمر رساندند، در بدی پایدارتر می‌شوند و زحمات بیشتری لازم است تا آنان را از ورطه‌ی بدی‌ها بیرون کشد.

(۲) ـ اینگونه آیات به‌وضوح نشان می‌دهدکه چه بسا بی‌دینان گاهی برای مخالفت با دین، کار دینی می‌کنند! چنانکه روانشاد دکتر شریعتی در یکی از آثار خود از «مَذهب عَلَیْهِ مَذهب» سخن گفته و در طول تاریخ همواره «حقیقت دین» دربرابر دکان‌های دینی بوده است.

بخش دهم

(۱۱۱) إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ ۚ يُقَٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ۖ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ وَٱلْقُرْءَانِ ۚ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِ ۚ فَٱسْتَبْشِرُوا۟ بِبَيْعِكُمُ ٱلَّذِى بَايَعْتُم بِهِۦ ۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ .

« **همانا خدا از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را به** (اِزای) **بهشتی که خواهند داشت خریده است؛** (آنان که) **در راه خدا پیکار می‌کنند، پس می‌کشند و کشته می‌شوند؛** (این) **وعده‌ی حقّی است که او** (خداوند) **در تورات و انجیل و قرآن به عهده گرفته و وفادارتر از خدا به پیمان خویش کیست ؟ پس** (ای مؤمنان) **به این داد و ستدِ خود که با او کرده‌اید، شادمان باشید و این است کامیابی بزرگ** »،

در تقابل با آیات قبل که از بنیان‌گذاران مسجد ضِرار و مقاصد شوم آنها سخن به میان آمد، آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد در وصف و تشویق مؤمنانی است که در راه خدا مجاهد و پاک‌نیّت‌اند.

مقام والای مجاهدان در راه خدا، در قالب بیان بدیعی بازگو شده و می‌فرماید خداوند ـ به بهای فداکاری‌های جانی و مالی آنان ـ بهشت جاودانی ارزانی‌شان می‌دارد که علاوه بر مواهب مادّی، «رضوان خدا» در آنجا تجلّی می‌کند (آیه‌ی ۷۲ همین سوره) و آنها غالب یا مغلوب، به چنان سرانجامی می‌رسند. تصریح دارد که خدا وعده‌ی بهشت به مؤمنان مجاهد را در کُتُب آسمانی ذکر کرده[۱] و از این‌رو نتیجه می‌شود که شُهدای یهود و مسیحیّت و اسلام، همه اهل سعادت بوده و هستند

بخش بعدی آیه درجهت اطمینان خاطر به مؤمنان است که هیچ احساس خسارت نکنند و به معامله‌ای که با خدا کرده‌اند و نتیجه‌اش ـ که رستگاری آنهاست ـ شادمان باشند.

(۱۱۲) ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلْعَٰبِدُونَ ٱلْحَٰمِدُونَ ٱلسَّٰٓئِحُونَ ٱلرَّٰكِعُونَ ٱلسَّٰجِدُونَ ٱلْءَامِرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَٱلْحَٰفِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِ ۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ .

---

(۱) ـ چنانکه در انجیل مَتّی (باب۱۶ و ۱۰) می‌خوانیم «هرکه جان خود را دریابد (هیچگاه خود را برای حق به خطر نیاندازد) آن را هلاک سازد (شخصیّتش را هلاک نموده است) و هرکه جان خود را به خاطر من (خدای عالم یا رسول و دین او) هلاک کرد، آن را خواهد دریافت (جانش را از خطر دوزخ حفظ و به سعادت اَبَدی نائل می‌سازد.)» در تورات و آثار علمای یهود نیز مطلب فوق به نوعی مذکور است، چنانکه در گنجینه‌ی تَلمود (از کتب مقدّسه‌ی یهودیان) می‌خوانیم «ارواح هفت طبقه از عادلان و نیکوکاران در گن عدن از نعیم جاودانی مستفیض می‌شوند. طبقه‌ی اوّل کسانی‌که در راه حفظ دین و ایمان خود شهید شده‌اند . . . » (به گنجینه‌ی تلمود، صفحه‌ی ۳۹۰ نگاه کنید).

« آن توبه‌گران و عبادت‌کنندگان و سپاس‌گویان و روزه‌گیران و رکوع‌کنندگان و سجده‌آوران و آمرانِ به نیکی و بازدارندگانِ از زشتی و حافظان حدود خدا؛ و مؤمنان (همه) **را نوید ده »،**

آیه‌ی فوق در بیان اوصاف مؤمنانی است که در آیه‌ی قبل ذکرشان رفت. (بنا بر آنکه **التّائِبُون...** بَدَلِ از فاعل یعنی «واو» ضمیر در **يُقاتِلُونَ** باشد وگرنه، مراد گروههایی هستند که مانند مجاهدان بدانها نوید رحمت داده شده است.).

در اینجا نُه صفت برای مؤمنانی‌که در راه خدا جانبازی می‌کنند ذکرگردیده است:

- توبه از افکار و اَعمال نادرست و بازگشت به حق،
- بندگی خدا و مدح و ثنای تامّ و تمام را موقوف به او دانستن،
- سپاس نعمت‌های خدا و بهره‌برداری از آنها درجهت رضای او،
- روزه‌داری(۱) و مبارزه با شکم‌خوارگی و نفس‌پرستی،
- رکوع و سجود دربرابر معبود و تکبّر را فرو نهادن،
- پرداختن به وظایف اجتماعی در ترویج نیکی‌ها و مقابله با زشتی‌ها به دنبال خودسازی،
- رعایت حدود و مرزهای خدا.

می‌فرماید بر چنین مؤمنانی بشارت باد! یعنی مؤمن مجاهد، فقط آن نیست که به جنگ می‌رود، بلکه دارای چنان روحیّات و خصوصیّاتی است که حتّی اگر کارزاری‌هم پیش نیاید همین ویژگی‌های سعادتبخش از آنِ اوست. چنانکه طبری در تفسیر از قول حسن بصری می‌گوید، به صاحبان این صفات و احوال بشارتِ بهشت داده شده، هرچند به کارزار نرفته باشند (زیرا، جنگ امری عارضی است و مهم، رعایت این اصول است).

(۱۱۳) مَاكَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ .

« پیامبر و مؤمنان را سزاوار نیست‌که برای مشرکان ـ پس‌از آنکه برایشان روشن شد آنها دوزخی‌اند ـ آمرزش طلبند، هرچند خویشانشان باشند »،

درآیه‌ی ۱۱۱ «انسان مؤمن» را در رویارویی با «کافر حربی» توصیف کرد (که می‌کُشد و کشته می‌شود) و سپس در آیه‌ی بعد، صفات دیگر مؤمنان را برمی‌شمرَد که گاه بدون هیچ جنگی به بهشت سعادت دست می‌یابند. اینک ـ در آیه‌ی فوق ـ در مورد ارتباط «مؤمن» با کافری که از دنیا رفته سخن می‌گوید و در تکمیل آیه‌ی

---

(۱) ـ واژه‌ی «**سائِحُون**» در آیه جمع «سائِح» به معنی «سیاحت کننده و گردشگر» است و مفسّران سلف منظور از «سیاحت» را در اینجا بنا به حدیث نبوی که می‌گوید «**سِیاحَةُ أُمَّتِی الصَّوْم** = به سیاحت رفتن اُمّت من روزه‌داری است»، همان روزه داشتن دانسته‌اند.

۸٤ سوره می‌فرماید مؤمنان حقّ آمرزش‌خواهی (یا شرکت در مجالس ترحیم به رسم امروز را) برای منکرانی که دوزخی بودنشان مسلّم است (یعنی، بر کفر و شرک از دنیا رفته‌اند) ندارند، اگرچه خویشانشان باشند. این امر را به پیامبر[ص] و خویشان او نیز تسرّی داده‌که هرگاه، شخصِ موصوف، منسوب به پیامبرهم بوده باشد، نه برای او و نه بر هیچ‌یک از مؤمنان جایز نیست که برایش آمرزش طلبند. امّا در «زمان حیات» می‌توان برای شخص منکر دعا کرد و رحمت خدا را در هدایتش طلبید، زیرا دوزخی بودنِ او مسلّم نیست و چه بسا کافرِ«امروز» مؤمنِ«فردا» باشد. چنانکه پیامبر[ص] در جنگ اُحُد برای دشمنانش که به جنگ او برخاسته بودند، طلب هدایت کرد و گفت : «اَللّهُمَّ اهْدِ قَوْمِی فَإِنَّهُمْ لایَعْلَمُون = خدایا ! قومِ مرا هدایت کن که ایشان نمی‌دانند».

همچنین، آیه‌ی فوق و آیه‌ی۸٤ ، «تجلیل و آمرزش‌خواهی» برای منکرِ از دنیارفته را منع فرموده است.

اینک آیه‌ی شریفه، به یک سؤال مقدّر پاسخ می‌دهد :

(۱۱۴) **وَ مَاكَانَ ٱسْتِغْفَارُ إِبْرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَآ إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوٌّ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَأَوَّٰهٌ حَلِيمٌ .**

« و آمرزش‌خواهیِ ابراهیم برای پدرش، جُز برای موعدی که به او وعده داده بود، نبود؛ پس همین‌که بر او روشن شد پدرش دشمن خداست، از او بیزاری جست؛ همانا ابراهیم بس‌دلسوز و بردبار بود »،

در سوره‌ی مکّیِ مریم ذکر آمرزش‌خواهی ابراهیم[ع] بر پدر مشرکش رفته و از اینرو ممکن بود (و هست) که سؤال شود که چگونه ابراهیم[ع] از دستور خدا سر باز زد ؟ خداوند در آیه‌ی فوق پاسخ می‌دهد که آن آمرزش‌خواهی دوره‌ی معیّنی داشت و همین‌که بر ابراهیم[ع] محرز گردید که پدرش عنادِ با حق دارد، از او تبرّی جست. برای روشنی موضوع، آیات ٤۲←٤۷ سوره‌ی مریم را مرور می‌کنیم : «**آنگاه که** (ابراهیم) **به پدرش گفت : ای پدرِ من ! چرا چیزی را عبادت می‌کنی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه هیچگونه فایده‌ای برایت دارد ؟ ای پدرِ من ! به راستی** (درجه‌ای) **از آگاهی به من داده شده ـ که تو را نیست ـ از من پیروی کن تا به راه راست هدایتت نمایم. ای پدرِ من ! شیطان را بندگی نکن که شیطان به** (خدای) **مهربان سرکش بود. ای پدرِ من ! به راستی می‌ترسم مبادا از سوی** (خدای) **مهربان بر تو مجازاتی وارد آید و یار شیطان شوی.** (پدرش) **گفت : ای ابراهیم ! آیا مخالف خدایان من هستی ؟ اگر دست** (از مخالفت) **برنداری تو را سنگسار خواهم کرد، مدّتی دراز از من دور شو. ابراهیم گفت : درود بر تو** (خدا حافظ) **از پروردگارم برایت آمرزش خواهم خواست . . .**».

اوّلاً، ملاحظه می‌شود که ابراهیم[ع] با چه لحن محبّت‌آمیز و دلسوزانه‌ای با پدرش سخن گفته و بر هدایتِ او صبور بوده است و این خود بیانگر مقطع آیه‌ی مورد توضیح است که می‌فرماید: «**همانا ابراهیم بس دلسوز و بردبار بود**».

ثانیاً، اینکه در آیات سوره‌ی مریم پدر ابراهیم به او گفت : برای مدّتی (مَلِيًّا) از من دور باش، در تفاسیر واژه‌ی «**مَلِيًّا**» به معنای «مدّتی طولانی» آمده است. بدین‌ترتیب ظاهراً به دست می‌آید که آمرزش‌خواهی ابراهیم[ع] برای پدرش، در زمان حیات او بوده و پس‌از آنکه دید پدرش با کُفر مُرد، از وی تبرّی جست. البتّه احتمال قوی‌تر آن است که در آخرِ حیاتِ پدرش از این امر واقف شده و از او تبرّی جسته باشد.

(۱۱۵) **وَ مَاكَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوۡمَۢا بَعۡدَ إِذۡ هَدَىٰهُمۡ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ** .

« و خدا بر آن نیست که قومی را ـ پس‌از آنکه هدایتشان کرد ـ گمراه کند؛ مگر بعداز آنکه آنچه را باید پرهیز کنند برایشان بیان دارد؛ همانا خداوند به هر امری دانا است »،

به دنبال آیه‌ی قبل در اشاره به دوزخی بودن کفرپیشگان، در این آیه می‌فرماید خدا «**عِقاب بِلابیان**» ندارد یعنی تا زمانی‌که حکمی را نیاورده و اموری را حرام نساخته و حُرمت و ثواب‌ها را به آگاهی مردم نرسانده، عقوبتی را بر کسی روا نمی‌دارد. بنابراین کسانی‌که پیش‌از نزول آیه‌ی مزبور برای خویشان مشرک خود آمرزش‌خواهی کرده بودند، مشمول کیفر خدا نخواهند شد. خطای نابخشودنی که موجب عِقاب می‌گردد، آن است که حرامی پس‌از اعلام حکم خدا انجام گیرد. از مفهوم آیه به دست می‌آید که خدا هرقومی را که به گمراهی سپرده، پس‌از آن بوده که حق و ناحق را برای‌شان توضیح داده و آنان سرکشی کردند.

عبارت «**خدا گمراه نمی‌کند**» را در متن آیه به دو صورت تفسیر کرده‌اند :

اوّل آنکه خداوند هیچ «قلبی‌را قفل» نکرده (بقره/ توضیح آیه‌ی٦) و حکم به گمراهی هیچکس نمی‌دهد، مگر پس‌از آنکه موارد لازم به پرهیز و ترویج را بر شخص روشن نموده و او تجاوز نماید.

دوّم آنکه هیچکس به ضلالتی که موجب گرفتاری‌های اُخروی است نمی‌رسد، مگر بعداز آنکه با آگاهی از حکم خدا آن را زیر پا نهد.

در مقطع آیه از علم بی‌نهایت خدا و آگاهی او از همه‌ی امور سخن رفته بدین‌معنی که خدا می‌داند چه کسانی ندانسته خلاف می‌کنند و چه کسانی دانسته به گناه و عصیان روی می‌آورند.

(۱۱۶) **إِنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۚ وَمَالَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ** .

« به راستی سلطنت آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست؛ زنده می‌کند و می‌میراند و برای شما جُز او یار و یاوَری نیست »،

آیه‌ی شریفه اشعار می‌دارد که پس ای مسلمانها! به خدا تکیه کنید که فرمانروای هستی است و زندگی و مرگ در اختیار اوست و احتمالاً (با توجّه به آیه‌ی۱۱۳) می‌فرماید بنابراین، ملاحظه‌ای از خویشان مشرک خود نداشته باشید و خدا را یار و یاور خود بدانید.

(۱۱۷) **لَقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ** .

« همانا خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار که او را ـ در آن ساعت دشوار ـ پیروی کردند رحمت آورد؛ پس‌از آنکه نزدیک بود دل‌های برخی از ایشان منحرف شود؛ پس بر ایشان ببخشود که او نسبت به آنان مهربان و صاحب رحمت است »،

آیه‌ی شریفه دراینجا به اصل سخن بازگشته و مجدّداً عکس‌العمل دستجاتی از مسلمان‌ها را درقبال دعوت پیامبر[ص] به شرکت در جنگ تبوک و مقابله با رومیان متجاوز، مطرح ساخته است.

می‌فرماید رحمت خدا شامل حال همه‌ی کسانی است‌که دعوت پیامبر[ص] را در آن شرایط سخت لَبَّیْک گفته او را در عزیمت به سوی تبوک همراهی کردند.

در رویداد تبوک «مهاجر» و «انصار»، علی‌رغم گرمای طاقت‌فرسا و کمی‌آب و کمبود زاد و توشه، با وجود آنکه فصل خرماچینی بود، خانه و کاشانه‌ی خود را رها کرده به همراه پیامبر[ص] راهی تبوک شدند.(۱) و عبارت «**فِی سَاعَةِ الْعُسْرَةِ** = در آن‌گاه دشواری» به همان ایّام اشاره دارد که سختی شرایط سبب شد گروهی از اصحاب سست شده آهنگ بازگشت کنند. ولی می‌فرماید خدا آن‌عدّه را هم عفو فرمود و وسوسه‌ها را از ایشان دور ساخت، به طوری‌که حالت ثبات و پایداری به سوی خدا یافتند؛ سپس این مطلب را تعلیل می‌کند که «**از آنروی که خدا بر مؤمنان رحیم است**» و آنان را در تردیدها و تزلزل‌ها حفظ می‌کند. شایان توجّه است که در اینجا خداوند اِعلام رحمت را از رسول[ص] و کسانی‌که فارغ از تزلزل بودند آغاز کرده و به دیگران سرایت داده است؛ زیرا همه به منزله‌ی یک گروه و یار یکدیگر بودند و شرافت رسول‌خدا[ص] و یاران مخلص او، مقتضی بوده که ذکر آنها به هنگام اعلام رحمت، در پیشاپیش دیگران بیاید.

(۱۱۸) وَ عَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَ ظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ .

« **و** (نیز) **بر آن سه تن که** (از رفتن به تبوک) **بازماندند تا آنجا که زمین با تمام وُسعتش بر ایشان تنگ شد و از خود به تنگ آمدند و دانستند که هیچ پناهی دربرابر خدا جُز به سوی او نیست؛ پس خدا آنان را بخشید تا توبه کنند، همانا خدا توبه‌پذیر و مهربان است** »،

در اینجا سخن متوجّه کسانی است که در آیه‌ی۱۰۲ به وجه کلّی از آنها یاد فرمود. و در اینجا تفصیل می‌دهد.
حرف «واو» در ابتدای آیه آن را به «**تابَ اللهُ** = خدا رحمت آورد» در ابتدای آیه‌ی قبل معطوف می‌دارد.

محتوای آیه نشان می‌دهد که آن سه تن(۲) وجدانی آگاه داشتند و تفاوت «مؤمن» با «کافر» نیز در همین

---

(۱) ـ طبرسی در مجمع البیان شرایط دشوار مسلمان‌ها را در تبوک چنین گزارش کرده که هر ده نفر یک شتر داشتند و به نوبت سوار آن می‌شدند و آذوقه و خوراکشان نیز آرد جوی سبوس‌دار و خرمای کرم‌زده و روغن کهنه بود و آب را نیز جرعه جرعه می‌نوشیدند.

(۲) ـ شأن نزول آیه در تفاسیر به تفصیل آمده که خلاصه‌ی آن از مجمع البیان چنین است: سه تن از مسلمان‌ها از شرکت در غزوه‌ی تبوک ـ نه از سر نفاق، بلکه از سر سستی ـ کناره گرفتند. ولی چیزی نگذشت که پشیمان شدند و چون پیامبر[ص] از تبوک بازگشت، با آنها سخن نگفت و همچنین اصحاب و حتّی همسر و فرزندانشان نیز از آنها کناره

است که مؤمن پس‌از گناه، سخت پشیمان شده به توبه و جبران مایل می‌گردد و این امر باعث تصفیه‌ی روحی او می‌شود. می‌فرماید، زمین وسیع خدا ـ با آن فشار وجدان ـ بر آنان تنگ می‌نمود. نشان می‌دهد که انسان اگر وجدانی آرام و مطمئن داشته باشد، چه بسا در زندان هم راضی است و در غیراین‌صورت بهترین باغ‌ها برایش زندان است! سپس خاطرنشان می‌سازد که نه تنها جهان خارج، بلکه وجود خودشان نیز بر آنها تنگ می‌نمود و درچنین حالی‌که قطع امید از خود و دنیای مادّی کرده بودند، یقین داشتند که هیچ پناهگاهی جُز به سوی خدا نیست و همچون کودکی که از مادرِ خویش تنبیه می‌بیند و باز دامن او را می‌گیرد و به آغوش او برمی‌گردد، متوجّه شدند که از غضب خدا باید به رحمت او پناه برد.[1] و در این شرایط خداوند وسیله‌ی آمرزش آنها را فراهم ساخت و توفیق‌شان داد تا به درگاه خدای توبه‌پذیر و مهربان، توبه کنند و از آن ذلّت روحی خارج گردند.

(۱۱۹) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَ كُونُواْ مَعَ ٱلصَّـٰدِقِينَ .

« ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! در برابر خدا تقوا پیشه کنید و یارِ راستگویان باشید »،

به دنبال اعلامِ آمرزش خدا نسبت به راسخانِ در ایمان و همه‌ی کسانی‌که علی‌رغمِ تزلزل‌ها و اشتباهات در حوزه‌ی رحمت او جای گرفته (و می‌گیرند) در این آیه‌ی شریفه همگی را نصیحت نموده می‌فرماید، تقوای خدا را درنظر گیرید و در کشاکش روزگار یار پیامبر[ص] و پیروانِ صدیق او باشید. واژه‌ی «**صادِقین**» در اینجا به کسانی اشاره دارد که در ادّعای ایمان راستگویند، چنانکه در ارتباط با ایشان فرموده: «**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فِی سَبِيلِ اللهِ أُوْلَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ = مؤمنان تنها کسانی هستند که به خدا و رسول ایمان آوردند سپس تردید نکردند و با مال و جان در راه خدا به جهاد برخاستند! اینان** (در ادّعای ایمان) **همان راستگویانند** (حجرات/۱۵). البتّه در تفاسیر سنّی منظور از «**صادِقین**» را ابوبکر و عمر و در تفاسیر شیعی علی[ع] دانسته‌اند که همگی فقط مصادیقی را گفته‌اند، درحالی‌که آیه کلّی است و شخص ویژه‌ای را مطرح نساخته و بر عموم صادقان دلالت دارد.

(۱۲۰) مَا كَانَ لِأَهْلِ ٱلْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ ٱلْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُواْ عَن رَّسُولِ ٱللَّهِ وَ لَا يَرْغَبُواْ بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِۦ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَ لَا يَطَـُٔونَ مَوْطِئًا

گرفتند. کارشان به جایی رسید که به کوه پناه بردند و حتّی از یکدیگر هم جدا شدند. پنجاه روز به این منوال گذشت تا با نزول آیه اعلام شد که خداوند توبه‌شان را پذیرفته است.

(۱) ـ چنانکه پیامبر[ص] می‌فرمود: «إلهی! ازعقوبتت به عفو تو پناه می‌برم و ازخشم تو به رضایتت. و از تو، به تو پناهنده می‌شوم. نعمت‌های تو را نتوانم شمرد (و ثنای تو را چنانکه باید نتوانم گفت.) تو آن‌چنانی که خود بر خویشتن ثنا گفتی!» بدین ترتیب، پلّه پلّه، وصف را ترقّی می‌دهد و از «فعل» خدا به «صفت» خدا و از آنجا به «ذات» او می‌رساند و سپس می‌گوید ثنای تو را چنانکه سزاوار است نتوانم گفت و تو چنانی که خود ثنایت را گفته‌ای!

این، کمال انقطاع انسان به سوی خداست و در این تقرّب، آدم خاکی، عظیم می‌گردد و می‌تواند چنین دریافت‌هایی داشته باشد.

يَغِيظُ ٱلْكُفَّارَ وَلَايَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٌ صَٰلِحٌۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَايُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ .

« **اهل مدینه و بادیه‌نشینانی را که پیرامونشان‌اند، نشاید که از** (فرمان) **رسول‌خدا تخلّف ورزند و نفس خویش عزیزتر از نفس او شمرند؛ زیرا، هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا، به ایشان نرسد و هیچ گامی در جایی که کفّار را خشمگین سازد برندارند و به هیچ خیری از دشمن نمی‌رسند، مگر آنکه برای‌شان ـ به سبب آن** (دربرابر این امور) **ـ عملی شایسته نوشته شود؛ بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نگرداند** »،

آیه‌ی شریفه در توضیح «صدق در ایمان» است و انتظار دارد که مسلمان‌ها چنان راسخ در ایمان باشند که جان خود را دربرابر جان پیامبر^ص^، مهم ندانند و هرگاه همانند شرایط تبوک باز هم بسیج عمومی پیش آید، حفظ جانشان را مهم‌تر از حفظ جان رسول^ص^ نشمرند. در این راستا هرچند آیه اهل مدینه و اطرافیانشان را مدّ نظر قرار می‌دهد ـ زیرا زمان نزول، تخلّف‌هایی از آنها سر زده بود ـ ولی از همه‌ی مسلمان‌ها انتظار می‌رود که همواره متعهّد به فرامین شان بوده، از هیچ‌گونه جانبازی در راه اهداف ایمانی، دریغ نورزند. متعاقباً تعلیل می‌کند که همه‌ی شدائدی که در راه خدا متحمّل می‌شوند ـ از اقدامات و گام‌های خشمگین کننده‌ی کُفّار گرفته تا آنجا که به شکست و غنیمت‌گیری از ایشان انجامد ـ هیچ‌کدام هدر نخواهد رفت و همگی اَعمال صالحی است که به سود ایشان نوشته خواهد شد و خداوند پاداش نیکوکاران‌را تباه نمی‌کند.

(۱۲۱) وَلَايُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَايَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .

« **و هیچ مالی را ـ کم یا زیاد ـ انفاق نکنند و هیچ سرزمینی را نپیمایند، مگر آنکه برای‌شان ثبت گردد؛ تا خدا ایشان‌را به بهتراز آنچه می‌کرده‌اند پاداش دهد** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی مضمون آیه‌ی قبلی است که هر مخارجی هم که انسان برای جهاد در راه خدا متحمّل شود و از کوره راه‌های سخت و صعب العبور بگذرد (و به طور کلّی جان‌را به هر نوعی به خطر اندازد و با مال و جان به هر صورتی در راه خدا بکوشد) پاداشی بهتر از عمل خویش خواهد یافت (نه فقط پاداشی «معادل» اعمال خود).

(۱۲۲) وَمَاكَانَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةًۚ فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ .

« **و مؤمنان همه نتوانند که** (برای جهاد) **کوچ کنند، پس چرا از هر گروهی از ایشان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا** (ضمن جهاد در معیّت پیامبر^ص^) **در امر دین فهیم و آگاه شوند و هنگامی‌که به سوی قوم خویش بازمی‌گردند ایشان را بیم دهند؟ تا شاید** (از نافرمانی خدا) **حذر کنند** »،

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که بالأخره همه نمی‌توانند به جنگ بروند (چنانکه در آیه‌ی۹۱ این سوره مشاهده شد که عدّه‌ای عذر موجّه داشتند و عدّه‌ای نیز وسیله نداشتند ـ آیه‌ی۹۲) و همیشه لازم است عدّه‌ای برجای مانده و به امور جامعه برسند. با توجّه به این امر آیه‌ی شریفه متعاقباً رهنمود می‌دهد که از هر طایفه از مسلمان‌ها عدّه‌ای در غزوات[1] شرکت کنند تا ضمن عملیّات ـ با استفاده از محضر پیامبر ص ـ عارف در دین شده و به هنگام بازگشت، کسان خود را با احکامِ دین آشنا سازند. (می‌رساند که مسلمان‌ها می‌توانستند، در یک سفر جنگی با پیامبر ص، فقیه در دین شوند و سال‌ها رنج و دود چراغ خوردن برای این‌منظور، لازم نبود).

در خِتام آیه مذکور است که «تا دیگران را هشدار دهند، شاید تخلّف از اَحکام إلهی نکنند». یعنی ضمن تعلیم احکام دین باید وجدان‌ها را بیدار ساخت و کاری کرد که در مردم حالت تقوَی ایجاد شود و فرهنگ دینی جامعه ارتقاء یابد (نه آنکه عمری صرفاً قوانین ارائه داد، و فکری به حال سقوط اخلاقی و عقائد انحرافی مردم نکرد).[2]

(۱۲۳) **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَـٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلْكُفَّارِ وَلْيَجِدُواْ فِيكُمْ غِلْظَةً ۚ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ .**

« **ای مؤمنان! با کافرانی‌که به شما نزدیک می‌شوند بجنگید، و باید در شما سرسختی** (و صلابت) **بیابند و بدانید که خدا یار پرهیزکاران است** »،

در آیه‌ی قبل بحث کوچ برای جنگ بود که فرمود از هر طائفه‌ای عدّه‌ای برای همراهی پیامبر ص رفته و در عین‌حال، تفقّه در دین کنند. در آیه‌ی فوق مشخّص می‌سازد که با چه کسانی باید جنگید؟ می‌فرماید «**اَلَّذِينَ يَلُونَكُم مِنَ الْكُفَّارِ** = کافرانی‌که به شما نزدیک می‌شوند». این کافران نمی‌توانسته‌اند از مشرکان داخل عربستان باشند زیرا آن زمان (نزول آیه حوالی سال نهم هجری) اسلام بر سراسر جزیرة العرب مسلّط شده بود.

---

(۱) ـ «غزوات» به جنگ‌هایی گفته می‌شود که شخص نبیّ اکرم ص در آنها حضور داشته است و واژه‌ی «**نَفْر**» در آیه‌ی شریفه، به معنی «حرکت برای جنگ» است. از آنجا که در آیه‌ی قبل فرمود «مؤمنان را روا نیست که نفس خود را عزیزتر از نفس رسول شمرند»، نشان می‌دهد که سیاق آیات درباره‌ی جنگ‌هایی است که پیامبر ص در آنها شرکت داشته است.

(۲) ـ طریق انتقال احکام دین در صدر اسلام چنین بوده که آیات قرآن و بیانات پیامبر ص را در هرمورد عیناً نقل می‌کردند و هرگاه اختلافی پیش می‌آمد، به خود رسول ص مراجعه می‌کردند (نساء/۵۹). این روش، نه «تقلید»، بلکه «تعلیم و تعلّم» را می‌رساند. بنابراین کسی در صدر اسلام «مَرجع» نبود، بلکه همه «گزارشگرِ قرآن و سُنَّت» بودند و فقط پیامبراکرم ص «مرجعیّت» داشت. حالا هم قاعدتاً باید چنین باشد؛ هرکس وقوف به احکام دین دارد، سزاوار است آنها را با «ذکر دلیل» از کتاب و سُنّت به مردم مستعد ارائه دهد و همگی تابع «دلائلی» که متّکی به فرمان خدا و رسول است باشند، نه مطیع رأی شخصی! و در صورت لزوم، کار به شورای اهل صلاح واگذار شود که فرمود: **أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ** (شوری/۳۸).

طبری ـ به حق ـ مصداق آیه را به هنگام نزول، رومیان متجاوز (آیه‌ی۲۹) معرّفی می‌کندکه به مرزهای مسلمان‌ها حمله‌ور شده و پیامبرخدا^ص^ اکثر مؤمنان را برای مقابله با آنها، در تبوک، بسیج کرده بود. می‌فرماید، این کافران متجاوز باید در شما مؤمنان سرسختی و شدّت عمل بینند تا دیگر جرأت حمله به خود راه ندهند؛ پس دربرابرشان مستحکم و مقاوم باشید که این ازجمله مصادیق تقواست و خدا یار متّقیان است.

(۱۲۴) **وَإِذَا مَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنًا ۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ فَزَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ .**

« **و زمانی که سوره‌ای نازل شود، پس بعضی از آنان** (منافقان) **گویند این**(سوره) **ایمان چه کس از شما را فزونی بخشید؟! پس آنان‌که ایمان داشته** (دل‌هایشان تسلیم خداست) **بر ایمانشان افزوده گردد و آنها خرسند** (و شادمان) **می‌شوند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق به عکس‌العمل منافقان دربرابر فرامین قرآن پرداخته مشخّص می‌سازد که وقتی مؤمنان ـ با تلاش هرچه تمامتر ـ در تدارک دفع دشمن متجاوز بودند، وضع روحی و کردار منافقان چگونه بود.[۱]

می‌فرماید، زمانی‌که سوره‌ای از قرآن (توضیح آیه‌ی۸۶) نازل شود، منافقان می‌خواهند آن را حقیر و بی‌بها جلوه دهند ـ مبادا در دل‌ها نفوذ کند ـ و از اینرو با حالت انکار می‌پرسند: این سوره، ایمان چه کسی را افزوده است؟! چنانکه امروزه نیز چون آیه‌ای از قرآن در بعضی مجالس و محافل خوانده شود، بیماردلان ـ آنان‌که همواره سعی دارند گرایش به معنویّات را در جامعه بی‌اعتبار سازند ـ می‌گویند، این حرف‌ها به چه درد می‌خورد؟ خداوند پاسخ می‌دهد که: «**اَلَّذِينَ آمَنُوا۟ فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ**» یعنی دل‌های منصف مؤمن با شنیدن آیات قرآن، دلائل بیشتری برای ایمان به خدا و آیات او یافته مسرور می‌گردند. امّا:

(۱۲۵) **وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا۟ وَهُمْ كَٰفِرُونَ .**

« **ولی بیماردلان را پلیدی بر پلیدی‌شان بیفزاید و در حال کفر بمیرند** »،

یعنی درست برعکس مؤمنان، آنهایی که در دل میلِ به باطل دارند، از حق متنفّرند و از اینرو توفیق هدایت از ایشان سلب شده و در برابر آیات خدا موضع مخالف می‌گیرند ودرنتیجه بر شدّت عناد وپلیدی‌شان افزوده می‌شود؛ چنانکه فرموده است «**فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللهُ مَرَضًا**» (بقره/۱۰)[۲]. و اینگونه افراد اگر طی عمر درصدد توبه و اصلاح خود برنیایند، با حال کفر از دنیا می‌روند (و به عواقبش می‌رسند).

---

(۱) ـ ملاحظه می‌شود که نظم آیات با جَوِّ محیط تطبیق می‌شود. محیطی پُر از اخبار و مسائل جنگ و همچنین کارشکنی‌ها و ناهنجارگویی‌های منافقان! از اینرو آیات گاهی دررابطه با حوادث جنگ و زمانی به توصیف منافقان می‌پردازد.

(۲) ـ نشانه‌ی «طهارت قلب» این است‌که انسان حق‌جو شیفته‌ی راستی باشد و آماده برای آنکه حق را حتّی اگر بر خلاف خواسته‌اش باشد (نه برخلاف مصالح، زیرا حق هیچگاه با مصالح حقیقی انسان در تضاد نیست) بپذیرد و نشان

(۱۲۶) أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ .

« آیا نمی‌بینند که هر سال ـ یک یا دوبار ـ آزموده می‌شوند؟ سپس بازگشت نکرده و پند نمی‌گیرند؟! »،

یعنی، آیا منکران به آزمون‌هایی‌که هرسال، یکی دوبار به وسیله‌ی غزو و جهاد (مانند تبوک)، برای‌شان پیش می‌آید نمی‌اندیشند ؟ بدین‌ترتیب، خداوند خواسته است تا از امور آزمایشی برای عبرت‌آموزی شاهد آورَد. انسانی‌که منظّماً در معرض آزمون‌های درونی یا بیرونی قرار می‌گیرد و شکست می‌خورد، حدّ أقل باید در روش خود تردید نموده درصدد اصلاح خویش برآید.

در اینکه حوادث وارده بر منافقان در زمانِ نزول آیه چه بوده ؟ اقوال مختلف تفسیری هست برخی آن را دشواری‌های سخت مادّی شمرده‌اند و از نظرِ ما قول معتبرتر آن است که می‌فرماید منافقان، در کشاکش حوادث و دعوت به دفاع از حوزه‌ی دین و وقوع جنگ‌ها هرسال، یکبار یا دوبار، دروغ‌هایشان فاش شده و رسوا می‌شدند (و باز حاضر نبودند دست از لجاجت خود بردارند).

(۱۲۷) وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ نَّظَرَ بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٍ هَلۡ يَرَىٰكُم مِّنۡ أَحَدٖ ثُمَّ ٱنصَرَفُواْۚ صَرَفَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَفۡقَهُونَ .

« و چون سوره‌ای نازل شود، برخی از ایشان به برخی دگر می‌نگرند (و گویند:) **آیا کسی شما را می‌بیند ؟ آنگاه منصرف شده** (از مجلس به در روند) **خدا دل‌های ایشان را** (از ایمان) **منصرف سازد زیرا مردمانی‌اند که درک و فهم نمی‌کنند »،**

آیه‌ی شریفه وصف حال منافقان در مجلسی است که آیات قرآن بر پیامبر[ص] نازل می‌شده یا پیامبر[ص] بر مسلمانها قرائت می‌کرده‌است. مفاد آیه به دست می‌دهد که منافقان، تحلیل‌های روحی را که از آنان در قرآن به عمل می‌آمده، با خود منطبق می‌دیدند. از اینرو پس‌از توقّفی در مجلس پیامبر[ص]، متوجّه می‌شدند که آنجا جایشان نیست و در زمان مناسب که کسی متوجّه‌شان نبود، از ادامه‌ی حضور منصرف گردیده به آرامی از مجلس خارج می‌شدند. خدا دل‌های اینگونه افراد را از خیر بازمی‌دارد، زیرا مردمانی‌اند که با روحیّه‌ی کبر و نفاقشان، «نمی‌خواهند» مواعظِ إلهی را دریابند.

(۱۲۸) لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ .

«پلیدی قلب» آن انحراف و کج‌سلیقگی است که انسان را وامی‌دارد تا فقط چیزهایی را که موافق خواست‌های نفسانی و مادّی اوست بپذیرد و هرچه را جُز آن است، با بهانه‌ها و شیطنت‌هایی رد کند. در این‌صورت، چون اوّل‌بار حقّی را نپذیرفت، در برابر استدلالات اضافی، مجبور به پافشاری بیشتر بر باطل می‌گردد و در نتیجه انحراف او افزایش یافته و از حق دورتر می‌شود. از اینرو چه خوش گفت رسول گرامی که «اَعدَی عَدُوّکَ نَفْسک الّتِی بَیْن جَنْبَیک = دشمن‌ترین دشمن تو (ای انسان) نفس توست که در میان پهلوهای توست»!

« **همانا رسولی ازخودتان سوی شما آمد که آنچه شما را به رنج افکند، بر او گران آید؛ بر** (هدایت)**تان حریص و بر مؤمنان دلسوز و مهربان است** »،

به دنبال توصیف و تحلیل روحیّه و کردار منافقان در آیات قبل، آیه‌ی شریفه لب به نصیحت و تذکار گشوده است. می‌فرماید ای قوم! رسولی از میان خودتان ـ که سالها بین شما زیسته و همه او را به صدق و امانت می‌شناسید ـ بر شما مبعوث گردیده که هرآنچه باعث آزارتان شود ـ چون گناه و گمراهی‌که انسان‌را به خسارت می‌افکند ـ برای او دردآور است و سخت در هدایتتان کوشاست؛ چنانکه خطاب به او می‌فرماید: «**و نزدیک است که تو در پی ایشان اگر بدین‌سخن** (قرآن) **ایمان نیاورند خود را به اندوه، هلاک سازی!**» (کهف/٦) و اینکه می‌فرماید «**با مؤمنان مهربان است**»، البتّه منظور آن نیست که پیامبر[ص] با غیرمسلمانان همواره خشن بوده ـ زیرا تاریخ مملوّ از گذشت‌ها و مراحم پیغمبر[ص] نسبت به غیرمسلمان‌هاست[(۱)] ـ بلکه در اینجا، اختصاص رحمت به مؤمنین، از باب لیاقت بیشتر آنهاست.

(۱۲۹) فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُلْ حَسْبِيَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ .

« **پس اگر روی گرداندند، بگو: خدا مرا کفایت می‌کند؛ هیچ معبودی جُز او نیست، بر او توکّل دارم و او خداوند عرش عظیم است** »،

در آخرین آیه‌ی سوره ـ که می‌دانیم در منتهای قدرت پیامبر[ص] و اواخر عمر او نازل شده است ـ خداوند پس‌از نصیحت و تذکار منکران و منافقان در آیه‌ی قبل، دستور تحمّل مخالفان را می‌دهد (که حق است همه‌ی مغرضانی‌که اشاعه داده‌اند پیامبر[ص] درحال ضعف، گذشت می‌کرد امّا همین‌که قدرت یافت شمشیر بر روی مخالفان کشید، این آیه را بخوانند و شاید خجالت بکشند). می‌فرماید ای پیامبر! اگر از سخن و دعوت تو «**تَوَلَّوْاْ** = رویگرداندند» بگو: مشکلی نیست «**حَسْبِيَ اللهُ** = خدا مرا کفایت می‌کند» همان خدایی‌که نه فقط آفریننده‌ی هستی است بلکه «**لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ** = هیچ معبودی جُز او نیست» و من بر او توکّل دارم که «کانون هستی و فرماندهی عالم» دردست اوست.

در فرهنگ قرآن «**عرش عظیم**» ناحیه‌ای‌است‌که فیض از آنجا در عالم جاری‌است و قرآن خداوند را «**رَبُّ الْعَرْشِ**» توصیف می‌نماید؛ به معنی آن مقامی که قلب یا کانون فرماندهی عالم دردست اوست (و مسلمانان واقعی همگی ـ چون پیامبرشان ـ فقط به چنین خدایی توکّل دارند و فقط او را می‌خوانند و در عبادت و توسّل، جُز او مقامی نمی‌شناسند).

---

(۱) ـ به عنوان مثال در آثار هست که رسول‌خدا[ص] در غائله‌ی خیبر از زنی یهودی که با خوراک گوسفندی زهرآلود قصد جان او را کرده بود، درگذشت (ترجمه‌ی سیره‌ی ابن هشام از مسعود انصاری، ج۳، ص۱۷۹). همچنین قرآن به نیکی در حقّ غیرمسلمان‌هایی که با مسلمانان سرجنگ ندارند سفارش می‌فرماید (ممتحنه/۸) و می‌توان حتّی از محلّ زکات به آنها کمک مالی کرد (توبه/۶۰)